



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



والایت کلید

آیت اللہ علامہ سید حسن میر جہانی طباطبائی

تہذیب
سینہ لائبریری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ولایت کلیه

نویسنده:

سید محمد حسن میرجهانی طباطبائی

ناشر چاپی:

الهادی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۰	ولایت کلیه
۲۰	مشخصات کتاب
۲۰	اشاره
۲۵	مقدمه
۲۹	کتاب مُستطاب ولایت کَلَّیْه
۳۰	پیرامون لفظ ولایت
۳۱	ولایت بر دو قسم است
۳۳	ولایت کَلَّیْه یعنی مطلقه
۴۳	خاتم الانبیاء و امامت و ولایت کَلَّیْه الهیّه
۴۳	مقدمه
۴۶	ولایت مُطلقه فوق مرتبه رسالت است
۴۹	مطلب مهّم قابل توجه
۵۰	در بیان دلایل امامت و ولایت خاتم الانبیاء [صلی الله علیه و آله]
۵۰	اشاره
۵۰	[دلیل اول]
۵۰	دلیل دوّم
۵۰	دلیل سوّم
۵۱	دلیل چهارم
۵۱	دلیل پنجم
۵۲	دلیل ششم
۵۲	دلیل هفتم
۵۳	دلیل هشتم
۵۳	و اما ادّله در موضوع ولایت آن حضرت

۵۳	اشاره
۵۴	دلیل اول
۵۴	دلیل دوم
۵۵	دلیل سوم
۵۶	دلیل چهارم
۵۶	دلیل پنجم
۵۷	نتیجه سُخَن
۵۹	حاصل کلام
۵۹	للمؤلف العاصی
۶۰	ناگفته نماند
۶۲	از کلمات امیر مؤمنان علیه السلام در خلافت و ولایت ائمه [علیه السلام]
۶۳	مؤلف حَقیر گوید
۶۴	و نیز می گویم
۶۵	اگر مُوردی ایراد کند
۶۷	اگر کسی بگوید
۷۰	امام شناسی خداشناسی است
۷۴	ترجمه حدیث شریف
۸۱	در بیان بعضی از نکات حدیث شریف
۸۲	قاعده در شناخت غالی از تالی
۸۴	شیخ طوسی رحمته الله:
۸۵	بصائر الدَّرجات
۸۵	مؤلف ناچیز گوید:
۸۶	غیبت شیخ طوسی رحمته الله
۸۷	بازگشت به مطلب در اطراف حدیث نورانیّه
۹۴	مطلب اول
۹۸	در بیان صعب و مستصعب بودن حدیث آل محمد [عَلَيْهِمُ السَّلَام]

- ۹۸ حدیث اول
- ۹۹ حدیث دوم
- ۱۰۰ حدیث سوم
- ۱۰۰ حدیث چهارم
- ۱۰۱ حدیث پنجم
- ۱۰۳ نتیجه سخن
- ۱۰۵ در کتاب مختصر بصائر الدرجات
- ۱۰۶ مطلب دوم
- ۱۰۸ توضیح مطلب به تعبیر دیگر
- ۱۱۲ خلاصه کلام
- ۱۱۳ المؤلفه
- ۱۱۴ مطلب دیگر
- ۱۱۶ مبحث اول در پیرامون قرآن
- ۱۱۸ باید دانست
- ۱۱۹ امام علیه السلام مبین قرآن است
- ۱۲۳ تمام علوم قرآن، نزد امام است
- ۱۲۶ قرآن معجزه باقیه است
- ۱۲۷ معجز بودن قرآن از چه جهت است
- ۱۲۸ سؤال شاهزاده افسر میرزا
- ۱۲۸ جواب مرحوم آیه الله اصفهانی رحمه الله
- ۱۳۷ مؤلف حقیر گوید
- ۱۳۸ مستفاد از حدیث ثقلین در فضائل عترت
- ۱۴۲ توضیح مطلب برای مکلفین راجع به آیات و معانی قرآن و عرضه اخبار به آن
- ۱۴۵ لمؤلفه
- ۱۴۵ قرآن افضل است یا عترت
- ۱۴۶ و اما آن هائی که عترت را افضل می دانند

- ۱۴۶ اشاره
- ۱۴۶ دلیل اول
- ۱۴۷ دلیل دوم
- ۱۴۷ دلیل سوم
- ۱۴۷ دلیل چهارم
- ۱۴۸ دلیل پنجم
- ۱۴۸ قرآن افضل از عترت نیست
- ۱۴۸ دلیل اول
- ۱۴۹ دلیل دوم
- ۱۴۹ دلیل سوم
- ۱۵۰ دلیل چهارم
- ۱۵۰ دلیل پنجم
- ۱۵۰ دلیل ششم
- ۱۵۰ دلیل هفتم
- ۱۵۱ دلیل هشتم
- ۱۵۱ دلیل نهم
- ۱۵۲ دلیل دهم
- ۱۵۲ دلیل یازدهم
- ۱۵۲ دلیل دوازدهم
- ۱۵۳ لمؤلفه
- ۱۵۴ مبحث دوم: در پیرامون عترت و وجوب معرفت ایشان و اخبار وارده در فضائل و مناقب ایشان
- ۱۵۴ اشاره
- ۱۵۴ مطلب اول
- ۱۵۶ تحقیق مطلب
- ۱۵۶ اشاره
- ۱۵۷ وجه اول

۱۵۸	وجه دؤم
۱۵۹	وجه سؤم
۱۶۰	وجه چهارم
۱۶۰	وجه پنجم
۱۶۱	وجه ششم
۱۶۲	وجه هفتم
۱۶۲	مطلب دؤم
۱۶۵	مطلب سؤم
۱۶۶	مطلب چهارم
۱۶۶	اشاره
۱۶۶	حدیث اول
۱۶۶	حدیث دؤم
۱۶۷	حدیث سؤم
۱۶۷	حدیث چهارم
۱۶۸	حدیث پنجم
۱۶۹	حدیث ششم
۱۶۹	حدیث هفتم
۱۶۹	حدیث هشتم
۱۷۰	حدیث نهم
۱۷۰	حدیث دهم
۱۷۱	مؤلف ناچیز گوید
۱۷۲	فصل در صفات جامعه امام
۱۸۳	فرمایش امام صادق در صفات جامعه امام
۱۸۸	فصل دؤم در علوم ائمه علیهم السلام
۱۸۹	حدیث اول
۱۸۹	حدیث دؤم

۱۸۹	اشاره
۱۹۰	حدیث سّوم
۱۹۰	در بیان اینکه ائمه علیهم السلام غیب نمی دانند و کیفیت علم آن ها
۱۹۰	فائده اول
۱۹۰	اشاره
۱۹۱	دلیل اول
۱۹۱	دلیل دوم
۱۹۱	دلیل سّوم
۱۹۱	دلیل چهارم
۱۹۲	دلیل پنجم
۱۹۲	دلیل ششم
۱۹۲	دلیل هفتم
۱۹۲	دلیل هشتم
۱۹۲	دلیل نهم
۱۹۳	دلیل دهم
۱۹۳	دلیل یازدهم
۱۹۳	غیب یعنی چه؟
۱۹۸	فائده دوم: کلام قائلین علم حضوری در حقّ امام و ردّ آن
۱۹۹	فائده سّوم
۲۰۱	فائده چهارم
۲۰۱	اشاره
۲۰۲	قسمت اول
۲۰۳	مؤلف گوید
۲۰۴	قسمت دوم
۲۰۴	اشاره
۲۰۴	حدیث اول

۲۰۵	مؤلف گوید
۲۰۵	لمؤلفه
۲۰۶	قسمت سوم
۲۱۰	قسمت چهارم
۲۱۱	مؤلف گوید
۲۱۲	بیان
۲۱۳	قسمت پنجم
۲۱۴	قسمت ششم
۲۱۶	قسمت هفتم
۲۱۶	اشاره
۲۱۷	حدیث اول
۲۱۷	حدیث دوم
۲۱۸	حدیث سوم
۲۱۸	حدیث چهارم
۲۱۹	قسمت هشتم
۲۱۹	قسمت نهم
۲۱۹	اشاره
۲۲۰	حدیث اول
۲۲۰	حدیث دوم
۲۲۰	قسمت دهم
۲۲۰	اشاره
۲۲۱	حدیث اول
۲۲۱	حدیث دوم
۲۲۲	حدیث سوم
۲۲۲	قسمت یازدهم
۲۲۲	اشاره

۲۲۳	حدیث اول
۲۲۳	حدیث دوم
۲۲۴	حدیث سوم
۲۲۴	حدیث چهارم
۲۲۴	قسمت دوازدهم
۲۲۴	اشاره
۲۲۵	حدیث اول
۲۲۵	حدیث دوم
۲۲۵	حدیث سوم
۲۲۶	قسمت سیزدهم
۲۲۶	قسمت چهاردهم
۲۲۶	اشاره
۲۲۷	حدیث اول
۲۲۷	حدیث دوم
۲۲۸	حدیث سوم
۲۲۸	قسمت پانزدهم
۲۲۸	اشاره
۲۲۸	حدیث اول
۲۲۹	حدیث دوم
۲۲۹	حدیث سوم
۲۳۰	حدیث چهارم
۲۳۸	اثر طبع قاصر مؤلف
۲۴۰	در بیان قول دسته دوم، ائمه هر گاه بخواهند بدانند می دانند
۲۴۰	اشاره
۲۴۰	دلیل اول
۲۴۰	حدیث اول

- ۲۴۰ حدیث دوم -
- ۲۴۱ دلیل دوم -
- ۲۴۱ دلیل سوم -
- ۲۴۱ دلیل چهارم -
- ۲۴۲ دلیل پنجم -
- ۲۴۲ دلیل ششم -
- ۲۴۲ مؤلف گوید -
- ۲۴۲ اشاره -
- ۲۴۳ درجه اول -
- ۲۴۴ درجه دوم -
- ۲۴۴ درجه سوم -
- ۲۴۵ نتیجه سخن -
- ۲۴۶ جهات علم امام علیه السلام -
- ۲۴۶ فایده -
- ۲۵۰ مؤلف گوید -
- ۲۵۰ در بیان چگونگی زیاد شدن علوم ائمه در شب های جمعه -
- ۲۵۳ مؤلف حقیر گوید -
- ۲۵۴ نزول ملائکه، شب های قدر بر ائمه برای تقدیر امور -
- ۲۵۴ اشاره -
- ۲۵۴ حدیث اول -
- ۲۶۲ توجیهات آیه ﴿لَکِنِّیْلَا تُأْسُوْا عَلٰی مَا فَاتَکُمْ﴾ تا آخر آیه -
- ۲۶۲ علامه مجلسی رحمه الله -
- ۲۶۲ اشاره -
- ۲۶۳ وجه اول -
- ۲۶۴ وجه دوم -
- ۲۶۴ وجه سوم -

- ۲۶۴ وجه چهارم
- ۲۶۵ وجه پنجم
- ۲۶۶ پیرامون سَنَد حدیث
- ۲۶۸ حدیث دَوَم
- ۲۶۹ مؤلف گوید
- ۲۷۰ فایده مهم
- ۲۷۲ اگر کسی بگوید
- ۲۷۷ کلام در پیرامون طی الارض و چگونگی آن
- ۲۷۸ و نیز می گوئیم
- ۲۷۹ و اگر منکر بگوید
- ۲۸۰ مقصد اول
- ۲۸۱ مقصد دَوَم
- ۲۸۱ اشاره
- ۲۸۱ امر اول
- ۲۸۱ امر دَوَم
- ۲۸۲ امر سَوَم
- ۲۸۲ امر چهارم
- ۲۸۴ امر پنجم
- ۲۸۵ امر ششم
- ۲۸۷ امر هفتم
- ۲۸۹ امر هشتم
- ۲۹۰ در بیان کیفیت طی الارض بدون معونهٔ خارجیّه
- ۲۹۰ اشاره
- ۲۹۰ نوع اول
- ۲۹۱ نوع دَوَم
- ۲۹۱ نوع سَوَم

۲۹۱	نوع چهارم
۲۹۳	نوع پنجم
۲۹۳	نوع ششم
۲۹۳	نوع هفتم
۲۹۴	پایان مقصد
۲۹۷	اثمه علیهم السلام دارای مقام ولایت کلیه اند
۲۹۷	مقام اول
۲۹۷	اشاره
۲۹۸	امر اول
۲۹۸	امر دوم
۲۹۸	امر سوم
۲۹۹	امر چهارم
۲۹۹	امر پنجم
۲۹۹	امر ششم
۲۹۹	امر هفتم
۲۹۹	امر هشتم
۲۹۹	امر نهم
۳۰۰	امر دهم
۳۰۰	مقام دوم در بیان مراتب ولایت و غیر آن
۳۰۰	اشاره
۳۰۰	اول
۳۰۲	للمؤلف الحقیر
۳۰۲	اشاره
۳۰۴	دوم
۳۰۴	سوم
۳۰۴	چهارم

۳۰۵	پنجم
۳۰۵	ششم
۳۰۵	هفتم
۳۰۶	هشتم
۳۰۶	نهم
۳۰۶	دهم
۳۰۶	یازدهم
۳۰۹	ناگفته نماند
۳۱۰	مقام سوّم
۳۱۵	مؤلف فقیر گوید
۳۱۶	مقام چهارم
۳۱۷	جواب گفته می شود
۳۲۱	چون این مقدمات دانسته شد
۳۲۱	و اما از تکالیف خاصه پیغمبر و ائمه علیهم السلام
۳۲۷	انقلاب کبیر یا سیاست حسینیّه علیه السلام
۳۳۹	در بیان این که ائمه علیهم السلام حجتند بر جمیع خلایق
۳۳۹	اشاره
۳۴۰	حدیث اول
۳۴۲	مؤلف گوید
۳۴۲	اشاره
۳۴۴	حدیث دوّم
۳۴۵	حدیث سوّم
۳۴۵	حدیث چهارم
۳۴۶	حدیث پنجم
۳۴۶	حدیث ششم
۳۴۷	حدیث هفتم

- ۳۴۸ حدیث هشتم
- ۳۴۸ حدیث نهم
- ۳۴۹ حدیث دهم
- ۳۵۰ حدیث یازدهم
- ۳۵۱ آگهی قابل توجه بخوانید و دقت کنید
- ۳۵۱ بخش اول در بیان نبوت عامه و خاصه
- ۳۵۱ [برهان اول]
- ۳۵۲ و اگر کسی بگوید
- ۳۵۳ جواب می گوئیم
- ۳۵۳ اشاره
- ۳۵۶ برهان دوم
- ۳۵۷ برهان سوم
- ۳۵۸ برهان چهارم
- ۳۶۲ برهان پنجم
- ۳۶۵ لمؤلفه
- ۳۶۵ بصائر الدرجات
- ۳۶۶ مؤلف ناچیز گوید
- ۳۶۸ اشتقاق نام های خمسۀ طیبه از نام های خداست
- ۳۶۹ مؤلف گوید
- ۳۶۹ پیدا شدن پاره های کشتی نوح
- ۳۷۳ عجیبۀ دیگر سنگ یاعلی است در حدود جهرم فارس
- ۳۷۴ نقش اسامی مقدسه در کوه افغانستان
- ۳۷۵ سواد مرقومه آیه الله زاده میلانی
- ۳۷۶ کلمات بعضی از بزرگان در ولایت تکوینی
- ۳۷۸ کلام زعیم العلماء الشیخ الانصاری رحمه الله
- ۳۸۰ بخش دوم در بعضی از شُبهات

- ۳۸۰ مقام اول
- ۳۸۱ جواب گفته می شود
- ۳۸۴ خلاصه کلام
- ۳۸۴ از جمله آیاتی که برای خود ترجمه کرده است
- ۳۸۵ جواب گفته می شود
- ۳۸۷ و از جمله آیاتی که برای نفی ولایت تکوینی
- ۳۹۰ و از جمله آیاتی که نفی ولایت تکوینی به آن نموده
- ۳۹۰ جواب گفته می شود
- ۳۹۱ و از جمله آیاتی که به آن نیز نفی ولایت کرده
- ۳۹۲ در جواب گفته می شود
- ۳۹۳ و از جمله آیاتی که به آن بر نفی ولایت استدلال کرده
- ۳۹۴ جواب می گوئیم
- ۳۹۴ و از جمله آیاتی که به آن بر نفی ولایت استدلال کرده
- ۳۹۵ جواب می گوئیم
- ۳۹۵ مؤلف گوید
- ۳۹۶ و از جمله آیاتی که باز استدلال کرده بر نفی ولایت تکوینی
- ۳۹۶ جواب آن اینست که
- ۳۹۸ مؤلف گوید
- ۳۹۹ و از جمله آیاتی که باز استدلال کرده بر نفی ولایت
- ۴۰۰ جواب گفته می شود
- ۴۰۱ مؤلف گوید
- ۴۰۱ اما راجع به بحث اول
- ۴۰۲ و اما راجع به بحث دوم
- ۴۰۳ و اما راجع به این که گفته
- ۴۰۴ و از جمله آیاتی که به آن استدلال کرده بر نفی ولایت
- ۴۰۵ جواب آن

- ۴۰۸ و از جمله آیاتی که به آن بر نفی ولایت استدلال کرده
- ۴۰۸ جواب گفته می شود
- ۴۱۰ و نیز استدلال کرده
- ۴۱۰ مؤلف فقیر گوید
- ۴۱۲ آیه الله العظمی مرحوم خلد مقام حاج آقارضا همدانی رحمه الله
- ۴۱۳ ترجمه
- ۴۱۶ در کتاب مفتاح السعادة
- ۴۱۷ مؤلف این کتاب
- ۴۲۰ و در همان کتاب در صفحه ۴۹۴
- ۴۲۱ کلام علامه مجلسی اعلى الله مقامه الشريف
- ۴۲۲ کلام عالم عامل زاهد ورع مرحوم سید جلیل سید زین العابدین ابرقوئی رحمه الله
- ۴۲۶ و نیز تکرار می نمائیم
- ۴۲۷ استدلال ابرقویی به خبر مشیت
- ۴۳۰ تحقیق دقیق در معنای باء بالمشیة
- ۴۳۳ پس حاصل کلام
- ۴۳۴ تنبیه
- ۴۳۴ پس می گوئیم
- ۴۳۵ نتیجه دیگر
- ۴۳۸ از مؤلف قاصر
- ۴۴۰ فهرست
- ۵۴۹ درباره مرکز

سرشناسه : میرجهانی طباطبائی، محمدحسن، - 1280

عنوان و نام پدیدآور : ولایت کلیه/ تالیف حسن میرجهانی طباطبائی جرقوئی اصفهانی؛ تحقیق و تصحیح محمد لولاکی

مشخصات نشر : قم: الهادی، 1382.

مشخصات ظاهری : 370 ص.نمونه

شابک : 964-400-139-730000 ریال ؛ 964-400-139-730000 ریال

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع : امامت

ولایت

ولایت -- احادیث

امامت -- احادیث

احادیث شیعه -- قرن 14

شناسه افزوده : لولاکی، محمد، مصحح

رده بندی کنگره : BP223/م 94 و 8 1382

رده بندی دیویی : 297/45

شماره کتابشناسی ملی : م 81-49955

ص: 1

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص: 2

کتاب مستطاب

ولایت کُتبه

تألیف بنده شرمنده به هیچ ارزنده سگ استان آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ

حسن میرجهانی طباطبائی جرقوئی اصفهانی

نزیل طهران، ابن عَلِيِّ بن قاسم عفی الله عنهُم

الجزء الاول

ص: 3

میر جهانی طباطبائی، محمد حسن، 1280-

ولایت کلیه / مولف میر جهانی ؛ تحقیق و تصحیح

محمد لولاکی - قم: الهادی، 1382.

370 ص.

ISBN: 964-400-139-7 : 30000 ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

1. امامت. 2. ولایت. 3. ولایت -- احادیث 4. امامت -- احادیث. 5. احادیث شیعه -- قرن 14.

الف. لولاکی، محمد، مصحح. ب. عنوان.

BP223/م 94و8

297/45

کتابخانه ملی ایران 49955-81 م

* ولایت کلیه *

مؤلف: ... آیت الله میر جهانی

تحقیق و تصحیح: ... سید محمد لولاکی

طرح جلد: ... سید محمد لولاکی

ناشر: ... انتشارات الهادی

چاپ: ... مؤسسه چاپ الهادی

نوبت چاپ: ... اول، بهار 1382

قیمت: ... 3000 تومان

شمارگان: ... 3000 نسخه

شابک: ... 964 - 400 - 139 - 7

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

دفتر مرکزی: قم، میدان الهادی، تلفن: 6616121 : 6616122

دفتر تهران: خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، تقاطع روان مهر، پ 79

تلفن: 6403681 : 6411906

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم شهناز محققیان

ص: 4

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ (1)

خداوند متعال را شاکریم که به لطف و رحمت سرمدی خویش به ما توفیق داد تا بتوانیم گامی را هر چند کوچک، در راه ظاهر نمودن گوشه ای از چشمه جوشان و زلال معرفت و هدایت برداریم و بار دیگر دست به دامان فرهنگ غنی و بی همتای اسلام شویم و از او خواهانیم که ما را از ارادتمندان و مطیعان خالص و واقعی صاحبان ولایت کلیه قرار دهد.

مطالعه و تحقیق در مبانی و ریشه های عمیق جهان بینی اسلامی، ما را بر آن مطلب رهنمون می سازد که اساس، ستون و باطن شریعت کامل اسلام، چیزی جز ولایت ائمه اطهار - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - نیست.

لذا بر صاحبان عقل و خرد پوشیده نیست که پژوهش و تلاشی مستمر در راه شناخت ائمه -علیهم السلام- و گام برداشتن در این مسیر، از هر واجبی واجب تر و از هر فریضه ای محکم تر است؛ چرا که معرفت مثل های اعلای خداوند تنها بایی است که می توان برای رسیدن به مقام قرب الهی از آن وارد شد و تنها واسطه ای است که می توان عبودیت در محضر حق را به عرصه ظهور

ص: 5

1- اعراف/43 یعنی «ستایش خدایی را که ما را بر این مقام رهنمائی کرد که اگر هدایت و لطف الهی نبود ما به خود در این مقام راه نمی یافتیم».

عالم عامل، عارف واصل، مرحوم آیه الله سید محمد حسن میرجهانی طباطبائی رحمه الله از جمله شخصیت هائی است که برای نایل شدن به این هدف طی طریق نموده و با دو بال علم و عمل، با قلبی سرشار از معرفت و محبت مصداقی از (صِدْقَةُ اللَّهِ) (1) را در ذهن انسان تداعی می کند.

ایشان در سال 1279 ه.ش. دیده به جهان گشود و تحصیل دانش را از همان کودکی و در پنج سالگی آغاز کرد و سپس وارد حوزه علمیه اصفهان شد و در مدرسه صدر بازار، دروس سطح و عالی را در محضر بزرگانی فرزانه به اتمام رساند.

بعد از آن در درس خارج آیات عظام، حاج میرزا محمد رضا مسجد شاهی و آخوند ملاحسین فشارکی حاضر می شد.

در سال 1305 ه.ش. راهی نجف اشرف گردید و در محضر پربرکت و نورانی امیرالمؤمنین -علیه السلام- به تحصیل ادامه داد.

از ویژگی های ایشان، استفاده از محضر پربرکت و انقاس قدسی فقیه عالی قدر، مرجع شیعیان جهان، آیت الله العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی رحمه الله بود؛ به گونه ای که در آن مدت، مسئولیت نوشته ها و امور مالی ایشان به عهده آیه الله میرجهانی رحمه الله بوده است.

این شخصیت نمونه پس از چندی دوباره به اصفهان بازگشت. لکن بعد از این که عمر پدر بزرگوارشان به پایان رسید، عازم مشهد مقدس شد و در جوار و پناه امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام بار و توشه علمی و معنوی خود را افزود و به تحصیل و تدریس مشغول شد.

هفت سال بعد از آن به تهران عزیمت کرد و در آن جا هم به تبلیغ دین و تألیف کتاب پرداخت. تألیفات و تصنیفات آیه الله میرجهانی رحمه الله تا اواخر عمر، به بیش از سی عنوان کتاب می رسد که هنوز تعدادی از آن به چاپ نرسیده است.

از خصوصیات دیگر این انسان وارسته، کرامات، مکاشفات و تشرفات زیادی است که می توان از میان آن ها به تشرّف سرداب مطهر و کلام پر معنای امام زمان علیه السلام اشاره کرد

ص: 6

1- بقره/ 138 (صِدْقَةُ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِدْقَةً وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ) یعنی «رنگ آمیزی خدا، هیچ رنگی خوش تر از رنگ ایمان به خدا نیست و ما او را ستایش می کنیم».

این عالم ربانی، اواخر عمر پربرکت خود را در اصفهان گذراند و بعد از تلاشی مداوم و خستگی ناپذیر، و پس از سال‌ها تحقیق و تبلیغ و تألیف، در روز سه‌شنبه بیستم جمادی الثانی سال 1413 ه. ق. (1371 ه. ش) لیبیک گویان به دیار محبوب شتافت.

آری، عمری عزیز و گران بها سپری شد و آثاری از خود به جای گذاشت که هر کدام شاهکاری است عالمانه و حکیمانه، که گوشه‌هایی از شخصیت جامع او را بازگو می‌کند.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

(الْعُلَمَاءُ بَأَقْوَنَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ) (1) یعنی «دانشمندان تا دنیا برقرار است زنده اند. بدن‌های شان گرچه در زمین پنهان، اما یاد آنان در دل‌ها همیشه زنده است».

مجموعه‌ای که در پیش رو دارید نوشته‌ای است ارزشمند، از تألیفات این شخصیت الهی، که پیرامون ولایت ائمه اطهار - صلوات الله علیهم - به رشته تحریر درآمده است.

تحول و تأثیری که این کتاب در خواننده ایجاد می‌کند نشانگر شخصیتی عظیم، روحی والا و وجودی آکنده از معنویت است که می‌توان گوشه‌هایی از آن را در طول مطالعه این کتاب نظاره کرد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ص: 7

قبل از مطالعه کتاب، توجه خوانندگان عزیز را به چند نکته جلب می‌نمائیم:

1- علائم نگارشی که در متن کتاب دیده می‌شود از ویراستار است.

2- تمام آیات و روایات با مأخذ آن‌ها تطبیق داده شد و موارد اختلاف در پاورقی مشخص گردیده و اگر مرجع آن‌ها در متن ذکر نشده، در پاورقی آمده است.

3- سعی شده آیات و روایات بدون ترجمه، در پاورقی ترجمه شود.

4- به علت این که محفوظات مرحوم مؤلف بسیار زیاد بوده و در تألیف کتاب به محفوظات شان مراجعه کرده‌اند، ممکن است آیه‌ای یا مأخذ آن‌جا به‌جا نقل شده باشد که سعی شده است در پاورقی تصحیح شود.

ص: 8

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ وَلَا تَحْوِيهِ خَوَاطِرُ الْأَفْكَارِ إِذْ لَيْسَ لَهُ شَبِيهُ وَلَا نَظِيرٌ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِهِ وَرَسُولِهِ الَّذِي اسْتَخْلَصَهُ فِي الْقَدَمِ عَلَى سَائِرِ الْأُمَمِ وَأَقَامَهُ فِي سَائِرِ عَالِهِ مَقَامَهُ فِي الْآدَاءِ وَهُوَ الْبَشِيرُ النَّذِيرُ الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ وَسَيِّدُ رَاجٍ مُنِيرٌ وَعَلَى الْإِلَهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُطَهَّرِينَ الْمُعْصُومِينَ الَّذِينَ خَصَّهُمُ اللَّهُ لِنَفْسِهِ بَعْدَ نَبِيِّهِ مِنْ بَرِيَّتِهِ خَاصَّةً عَلَيْهِمْ بِتَعْلِيَّتِهِ وَ سَمَاهُمْ إِلَى رُتْبَتِهِ وَ جَعَلَهُمُ الدُّعَاةَ بِالْحَقِّ إِلَيْهِ وَالْأَدْلَاءَ بِالْإِزْشَادِ عَلَيْهِ لِقَرْنِ قَرْنٍ وَ زَمَنَ زَمَنٍ أَنْشَأَهُمْ فِي الْقَدَمِ قَبْلَ كُلِّ مَذْرُوعٍ وَ مَبْرُوعٍ أَنْوَاراً أَنْطَقَهَا بِتَحْمِيدِهِ وَ أَلْهَمَهَا شُكْرَهُ وَ تَجِيدَهُ وَ جَعَلَهَا الْحَجَّجَ عَلَى كُلِّ مُعْتَرِفٍ لَهُ بِسُلْطَانِ الرُّبُوبِيَّةِ وَ مَلَكَةِ الْعُبُودِيَّةِ وَ اسْتَنْطَقَ بِهَا الْخَرَسَاتِ بِأَنْوَاعِ اللُّغَاتِ بِجُوعاً بِأَنَّهُ فَاطِرُ الْأَرْضِينَ وَ السَّمَوَاتِ أَشْهَدَهُمْ خَلْقَ خَلْقِهِ وَ وَا لَهُمْ مَا شَاءَ مِنْ أَمْرِهِ وَ جَعَلَهُمْ تَرَاحِمَ مَشِيَّتِهِ وَ السَّنَّ إِزَادَتَهُ عَيْدِئاً مُكْرَمِينَ لَا يَسْبِقُونَ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ وَ اللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ إِلَى يَوْمِ نَصْبِ الْمَوَازِينِ.

امّا بعد

این مختصری است در بیان معنای ولایت و اقسام و شئون آن که مشتی است آهنین به

ص: 9

دهان دزد ایمان و دین، و ثقاله طینت سحجین، و جایگزین درکه اسفل السافلین، که به حيله و تزویر، القاء شبهه کننده است در دل های ضعیفای از مؤمنین که برای تقرّب به خدا و خوشنودی آل طه و یاسین - صَدَلَمَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ - به رشته تحریر درآورده و تقدیم حضور صاحب نظران و شیعیان و دوستان اهل بیت اطهار می نمایم

سعدی مگر از خرمن اقبال بزرگان *** یک خوشه ببخشند که ما تخم نکشیم

پیرامون لفظ ولایت

واژه «ولایت» اگر به کسر و او خوانده شود به معنای سلطنت و مُلک اطلاق می شود و اگر به فتح و او گفته شود اطلاق بر متولّی امور و تدبیر آن می شود و از این باب است کلمه ولیّ و والی که به معنای مربّی و مدبّر امور است و این ولایت بطور اطلاق مخصوص ذات اقدس احدیّت جلّت عَظَمَتُهُ است بالذات؛ چنان چه در قرآن مجید فرموده است (هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلّٰهِ الْحَقِّ) (1) یعنی «در آن جا ولایت مخصوص برای خدا ثابت است».

بهر حال مراد از ولایت، تولّیت سلطنت و ملک و مملکت و نظارت و تدبیر و تربیت هر چیزی است که مربوط به آن است - در نهایت این اثر است که ولیّ، به معنای ناصر و متولّی امور عالم و خلاق، و قیام کننده به آن است و والی متصرّف در جمیع اشیاء است و ولایت مشعر است به تدبیر و قدرت و فعل و تا این صفات در شخصی جمع نشود او را والی نمی گویند - و گفته است که مولی اسمی است که واقع می شود بر جماعت بسیاری که آن ربّ و مالک و سیّد و منعم و ناصر و محّب و تابع و همسایه و پسرعم و حلیف و عقید و داماد و عبد و معتق و منعم علیه اطلاق می شود و بیشتر از این ها در حدیث وارد شده و اضافه می شود بر هر یک از این ها آن چه را که حدیث اقتضا کند.

و ولایت بکسر و او، امارت است و حدیث (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ) (2) بر بیش تر از

ص: 10

1- کهف / 44

2- کافی / ج 1 / ص 286 - بحار الانوار / ج 22 / ص 489 - یعنی «هر کس من مولا و صاحب اختیار او هستم پس علی مولای اوست».

اسماء مذکوره اطلاق می شود و شافعی گفته که مراد از آن ولای اسلام است؛ مانند قول خدای تعالی: (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْكَافِرِينَ لَأَمَوْلَى لَهُمْ) (1) و گفته عمر به علی علیه السلام: (أَصَدَّ بَحْتٌ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ) - و گفته شده که سبب قول عمر آن است که اسامه به علی گفت تو مولای من نیستی مولای من رسول خدا صلی الله علیه و آله است پس پیغمبر فرمود: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ).

ولایت بر دو قسم است

ولایت جزئیة و ولایت کلیه - ولایت جزئیة نیز بر دو قسم است: تحصیلی و غیر تحصیلی؛ تحصیلی عبارت است از ولایت اولیاء و غیر تحصیلی عبارت است از ولایت انبیاء و لفظ ولایت به قول منطقیین کلی مشکک و دارای افراد است. پس ولایت اولیاء با ولایت انبیاء شرکت دارد؛ نظیر نور مثلاً که بر نور آفتاب و ماه و ستارگان و چراغ و امثال این ها تا نور کرم شب تاب که بر همه آن ها صدق نور می شود لکن هر یک از آن ها به وجوهی با یک دیگر فرق دارند پس ولایت تحصیلی ولایتی است که برای غیر انبیاء بوسیله ریاضات و تقوی و مجاهدات و زحمات دینی حاصل می شود از راه تعبّد و عمل کردن بدستور شرع نه دستور مرشد و چله نشینی و ترک حیوانی و ذکر اختراعی خفی و جلی بلکه از راه عمل به کلیه آداب و مقررات شریعت مقدّسه و ادامه آن به قصد قربت مطلقه نه به قصد رسیدن به مقامی، تا وقتی که آثار ولایت را در آئینه ذات خود ملاحظه نماید؛ مانند این که صدای ملک را بشنود و با او سخن گوید و فرمانش در میان طبقات موجودات نافذ گردد و امثال این ها - و اما ولایت انبیاء حصولی است که برای رسیدن به مقام ولایت احتیاج به مقدماتی که ذکر شد نیست بلکه به افاضه الهیه از گهواره تا گور، دارای ملکه عصمت می باشند و لیاقت و قابلیت ذاتی دارند - پس امتیاز علمی هر یک از ولایت اولیاء و ولایت انبیاء از این دو بیان به خوبی واضح و آشکار می شود. و اما استعداد و قابلیت هر یک از انبیاء، ذاتاً مختلف و هر یک از ایشان به حسب قابلیت ذاتی که دارند و به قدر علم لدنی که

ص: 11

به آن‌ها افاضه شده، مصون از خطا و لغزش می‌باشند - و باید دانست که علم ولیّ غیر نبی، موهوبی است و علم فطری نیز داخل در این قسم است.

و بدان که مأموریت هر پیغمبری نسبت به هر خانواده یا قبیله یا دهکده یا شهر یا مملکتی یا تمام روی زمین، مانند سلاطین روی زمین و قلمرو آن‌ها است و هر پیغمبری مبعوث است بر محل و قلمرو خود که به عنوان ولایت و سمت اولوالامر، قادر و توانا به هر گونه تصرفات در آن می‌باشد و بر وفق آن چه که خدا او را مأمور کرده چنان چه شاید و باید به تمام معنی مصالح و مفاسد کلیّه امور دنیویّه و اخرویّه همه آن‌ها را عهده دار خواهد بود خواه اطاعت او را کنند یا معصیت او را نمایند - و ولیّ غیر نبی را قلمرو و تصرفاتی نیست و اگر تصرفی کند تصرف او بر وفق درخواست از خدا انجام می‌گیرد و تصرفات او رسمیت ندارد و کمتر اشخاصی در میان ایشان یافت می‌شود که با بعضی از عوالم دیگر آشنا باشد.

و بدان که سلب ولایت از هر پیغمبری محال است زیرا که موجب و سبب مخالفت و عصیان است و آن بنا بر عقیده فرقه ناجیه دوازده امامی است که نبی دارای ملکه عصمت می‌باشد و معصیت و خطائی از او سر نمی‌زند بلکه خیال خطا و معصیت هم نمی‌کند زیرا که ملکه عصمت هرگز از او زایل نخواهد شد. ولیکن ولیّ غیر نبی امکان دارد که خطا و معصیت کند و این نیز فرق دیگری است در میان نبی و ولیّ، و هر نبی ولیّ هست و هر ولیّ نبی نیست. و نیز بدان که ولایت لازمه نبوت است و الا نبوت فاسد می‌شود و هر نبی ولیّ هست و عکس آن نیست. و نبی کسی است که از جانب خدا بی واسطه بشری به او خبر داده شود چه دارای شریعت باشد یا نباشد و فرق در میان نبی و رسول این است که رسول دارای شریعت است اما نبی دارای شریعت نیست؛ یعنی هر رسولی نبی هست اما هر نبی رسول نیست. فرق دیگر آن که نبی در خواب می‌بیند و صدا را می‌شنود اما ملک را نمی‌بیند و رسول علاوه بر آن دو معاینه، ملک را هم می‌بیند و فرق دیگر آن که رسول ممکن است از غیر بشر باشد؛ مانند جبرئیل، و نبی از غیر بشر نیست.

در بیان ولایت کلیه مطلقه مقدمه ای در رساله ولایت نامه، تألیف مرحوم خلد مقام آیه الله الملك العلام سید هبة الله قروینی ملقب به بحر العلوم دیدم خوش داشتم که عین عبارت آن را در این جا تذکر دهم و سپس به بیان اصل مقصودم پردازم. در آن رساله چنین فرموده: هر صاحب عقلی می داند که اصناف مصنوعات و موجودات از قائمات بر ساقات و مفتقرات بقائیات غیر محصورند و کریمه (وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا) (1) بر صدق ایندعوی گواهی می دهد و هر صاحب نظری به هر صنفی از ممکنات که عطف توجه نماید لامحاله او را دارای درجات غیر محصوره می یابد خواه نظرش انفرادی بود یا ترکیبی و اجتماعی.

و نظر انفرادی نیز بر دو قسم است: بدین اعتبار که یا راجع به ذات منظور می باشد و یا راجع به صفتی از صفات کمالیه او؛ راجع به ذات مثل آن که ناظر به هر جسمی نظر فکند او را صاحب جُثّه و شکلی خاص احساس می نماید و نیز به هر مقدار که در نظر وی جلوه کند بزرگ تر از او را هم ادراک می کند و از دوّمی بزرگ تر را نیز تصوّر می نماید و هکذا بزرگ تر از سوم و چهارم الی ما لا یُخصی چنان که نخست کره زمین را به عظمت مقررّه او یاد کند، از آن پس مشتری را بزرگ تر از زمین و بعد از آن شمس را بزرگ تر از مشتری تعقل کرده و همی از کره بزرگ تر از آن متوجه شود و این تدرّج نفس، هر ناظری را هدایت و ارشاد می کند باین که در محیط امکان مخلوقی وجود دارد که از همه اشیا، بزرگ تر می باشد اگر چه حواس ناظرین از ادراک مبلغ عظمت او قاصر بود لیکن اشیائی که مقادیر آن ها تعیین شده، پرواز دادن طائر عقل و تصوّر تا مقدار معین هر چیزی ما را کافی خواهد بود؛ مثلاً از معصوم علیهم السلام رسیده که یکی از مخلوقات حضرت جبرئیل علیه السلام است و او را فلان مقدار پَر می باشد که هر یک از آن ها به خلقت اصلی هاش بین الخافقین را پُر می نماید و هکذا در عظمت عرش اخبار بسیاری از معادن علم عزّ صدور یافته که شماره قوائم او بالغ به سیصد و شصت هزار می باشد پس تصوّر پَر و قائمه از برای جبرئیل و عرش تا عدد معین

ص: 13

ما را کفایت می کند و تجاوز از آن نتیجه ای ندارد.

از این قبیل بیاناتی که به ما رسیده دو امر استفاده می کنیم: اول این که عظمت اشیاء به اندازه ای دارای درجات است که احصاء آن از قوه مدرکه ما بیرون می باشد. دیگر این که عظمت خلقت هر چیزی در هر عالمی با رعایت تناسب از محامد و اوصاف کمالیه آن چیز است بنابراین آن چه راجع به عظماء مخلوقات از مهابط و حی رسیده بعنوان مدح بوده نه ذم؛ مثلاً ملک معرفی شده که به هر شکلی می تواند متشکل شود جز کلب و خنزیر و از این معنی هر صاحب ادراکی به اندک تأمل استفاده می کند که تمکن مزبور از برای ملک منقبت و فضیلتی است که حق تعالی به اعطاء و افاضه او بر این صنف از مخلوق خود منت نهاده و نفوس ایشان را بزیادتی قوت و توانائی معرفی فرموده است. و بالجمله هر ناظری که اجسام را بعنوان عظمت نگرسته و همی از درجه ای به درجه عظیم تری مرتقی می گردد هر اندازه که ارتقاء یابد می باید مافوق آن عظمت را در مدرکات خود عن ظهر القلب تصدیق نماید و فرمان (كُلَّمَا مَيَّرْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ فَهَوَّوْا مَخْلُوقٌ مِثْلُكُمْ) (1) را کاملاً پذیره گردد و چگونه می تواند سر از آن بیچد با این که دلیل قطعی عقلی بر عموم قدرت، خود دلیل امکان وقوع آن است بلکه به مقتضای حدیثی که صدوق در علل از حضرت ثامن الحجج علیه السلام روایت کرده دلیل عموم قدرت دلیل وقوع او است! می فرماید: (الْأَتَقُّ صُورَةً فِي وَهْمِ أَحَدٍ إِلَّا وَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَلَيْهَا خَلْقًا لِيَنَالَ يَقُولُ قَائِلٌ هَلْ يَدِرُّ اللَّهُ عَلَيَّ أَنْ يَخْلُقَ صُورَةً كَذَا وَكَذَا لِأَنَّهُ لَا يَقُولُ مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً إِلَّا وَهُوَ مُوجُودٌ فِي خَلْقِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى) (2) بنابراین؛ مثلاً هر گاه متصویری شخص عظیم الجثه ای را تصور کند که او را هزار سر و هر سری را صد چشم و پنجاه دهان بود می باید حق تعالی چنین شخصی را پیشاپیش

ص: 14

1- (كُلَّمَا مَيَّرْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلُكُمْ) بحار الانوار/ج 69/ص 293/روایت 23

2- حضرت رضا علیه السلام فرمود: «هیچ صورتی در وهم کسی واقع نمی شود مگر این که خداوند سبحان خلقی را طبق آن صورت خلق کرده است برای این که شخصی نگوید: آیا خداوند قادر است صورتی را که فلان طور و فلان طور باشد خلق کند؟ برای این که نگوید از آن نوع صورت ها چیزی را مگر آن که آن صورت بین مخلوقات خدای متعال موجود باشد». علل الشرایع /14/1/ 13 - بحار الانوار/60/62/ح 1 - در حدیث به جای «احد» کلمه «مُلَجِد» آمده است.

در خارج آفریده و حاضر فرموده باشد.

و راجع به صفت کمال می باید دانست به هر موجودی بنگریم که در او صفت کمالی یافت شود از قبیل علم و قدرت و سخاء و شجاعت و هکذا الی هزارها اوصاف حسنه که علماء اخلاق بر شمرده اند لا محاله هر یک از آن اوصاف را دارای درجاتی خواهیم دید چنان که در ذات می دیدیم؛ ذات می دیدیم؛ مثلاً هر گاه کسی را به صفت علم در نظر گیریم عالم تر از او و اعلم از دومی و داناتر از سومی را نیز الی ماشاء الله تعقل خواهیم نمود و کریمه (فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ) (1) را ورد زبان خواهیم ساخت و این تدرّج و ارتقاء در این مورد نیز ما را ارشاد خواهد نمود که در محیط امکان، خلقی می باشد که در علم و دانائی بر تمام علماء متفوق است و بیش از همه می داند خواه او را شخصاً بشناسیم یا نشناسیم. و چون تدرّج مزبور را در قدرت قادری و شجاعت شجاعی یا حکمت حکیمی بکار بردیم همان نتیجه را می گیریم که در موضوع علم می گرفتیم؛ یعنی عقل ما را ملزم می دارد که در ممکنات به وجود موجودی معترف می شویم قادر تر از جمیع قادرها و شجاع تر از همه شجاع ها و حکیم تر از تمامی حکیم ها.

و چون به صفت نورانیت رسیدیم و چشم ما به کرم شبتابی بیفتد البتّه در آن حیوان ضعیف کوچک کمال دقت را بکار می بریم و بر اثر تدقیق، خود می یابیم که یک دستگاه الکتریسته ای تام و تمام در او موجود است که در زمان فراغت و امنیّت، مثبت پیل خود را متصل می کند و قوه برقیه را به جریان می اندازد و اطرافش را روشن می کند و در موقع خطر و بیم منقطع نموده و خود را در بین اشیاء مظلّمه پنهان می کند. و پس از تأمل در جزئیات این حیوان نورانی درجات صعودی نور را در اجسام منیره گرفته و همی از درجه ای بدرجه ای قوی تر منتقل می گردیم تا برسیم در کرة زمین به روشن تر جسم نورانی او؛ یعنی چراغ شیکاگو که دارای ششصد ملیون شمع روشنی می باشد و پانصد میل فضا را مانند روز می تواند روشن کند لیکن زمین به سبب کرویت بیش از دویست میل از نور او را نمی تواند استفاده نماید از آن پس به تدرّج اجسام منیره عوالم دیگر پرداختیم تا منتهی

ص: 15

می شویم به موجودی نورانی تر از تمامی موجودات نورانی عالم امکان و هکذا معامله مذکوره را با جسم محیط معمول می داریم تا این که پس از انتقال به عوالم دیگر برسیم به محیطی که به تمام ممکنات و ماسوا احاطه تامه داشته باشد. و بالجملة هرگاه موجودات مختلفه گوناگون را از افراد انسان یا غیر او در نظر گرفته و صفات کمالیه هر یک را تعیین کنیم، اعم از این که اخلاقی باشد از قبیل: وفاء و رجاء و حلم و عفو و تواضع و صبر و صدق و وقار، یا طبیعی؛ مانند بیاض و لطافت و عطر و سرعت سیر، یا سوای این ها نظیر ریاست و فرمانروائی و نفوذ امر و مطاعت، آن گاه در هر یک تدرّج را بکار زنیم به موجودی خواهیم رسید که در آن صفت به مرتبه ای نائل آمده که مافوق او در عالم امکان به تصوّر نیاید.

و باید دانست که مقید نمودن ما در خلال کلمات، عالم را به عالم امکان و یا محیط را به محیط امکان از این جهت است که به مطالعه کنندگان این مختصر برسائیم که نظر ما متوجه بخصوص کره خاکی و نوع بشر نیست زیرا که منظور کشف حجاب و بر گرفتن نقاب از چهره ولی مطلق؛ یعنی مهیمن و سررشته دار عالم امکان است و موضوع و مطلوب اعم از نظریات پست عامه خلق می باشد و لذا می باید در نظر انفرادی به عموم مدائح و فضائل و جهات کمالیه عالم امکان و جامعه خلقت ناظر باشیم نه بخصوص مزایای کره منحوس زمین، چه پُر واضح است که عوالم دیگر پروردگار، اعلی و اتم و اکمل از عالم زمین ما می باشد چنان چه فضائل و فواضل و نعم عالم دنیا به مراتب احسن و اشمل و ارفع از عالم رجم است برای اطفال.

و از این مقایسه ابوابی از مجهولات بر روی ما باز می گردد از آن جمله این است که برای سکنه و اهالی عالم اُخس و ادون ادراک وضعیات عالم مافوق خود و معرفت تفصیلی بخلق و کلیات و جزئیات آفرینش و طبیعیات خاصه آن محال و غیر ممکن است و علاوه بر امتناع آگاهی بر امور مزبوره، فهم شماره فضائل و شئون آن عالم نیز ممتنع است. از این جهت بزرگان دین مطالب متعلقه به عوالم مافوق ما را، به لسان اجمال مطابق با واقع از برای ما بیان فرموده و از ابراز هر چیزی که بیرون از استعدادات و افهام بشری بوده در بسته و امساک نموده اند و هر گاه فرد خاصی را که لایق و قابل حمل اسرار دیده و به

افاضات مفتخرش داشته اند از اظهار و کشف آن ها منع و نهی شده اند، چنان که علماء رجال در ترجمه احوال جناب جابر بن یزید جعفری نوشته اند: فرمود: از حضرت باقر علیه السلام پنجاه هزار حدیث روایت کرده ام که آن ها را هیچ کس از من نشنیده است؛ یعنی در بین خلق احدی لایق استماع یکی از آن ها پیدا نشده.

بنابراین هر گاه نادانی نِعَم و فضائل عوالم عالیه را همانند این عالم پست بپندارد همانا مَثَل او مَثَل مورچه خواهد بود که به اخبار معصوم علیه السلام کمال حضرت رب العزّة را مانند خودش به داشتن دو زبانه می داند و این تصوّرات بی حقیقت و نالایق از جهل و قلّت معرفت ناشی می شود، و بالاخره امر چنین کسی یا به انکار ماوراء این عالم منتهی می شود و یا عوالم دیگر را مانند عالم پست دنیا، آلوده به انواع کثافات و اقدار می پندارد و در نتیجه عقیده فاسده خویش، چون کرم قاذورات هر چند میدان شناوری خود را در او وسیع تر بیند، فرح توفّر نعمتش فزون تر می گردد و محلی از برای سکونت خوش تر از او بخاطرش خطور نمی نماید و خبر (الدُّنْيَا جَنَّةُ الْكَافِرِ) (1) همین معنی را می رساند.

امر دیگری را نیز که می باید ناگفته نگذارده و به اشارت گوشزد قارئین کنیم این است که هر صفت کمال را که ملاحظه می نمایم ناچار ضدّ او را نیز خواهیم دید که از او تعبیر به صفت نقص می شود (اصطلاحات دیگر هم دارد از قبیل صفات حسنه و قبیحه، منجیات و مهلکات، فضائل و رذائل و غیر این ها) و بدیهی است که ممکن، هر اندازه ای که واجد

صفات کمالی باشد، قهراً همان اندازه فاقد اضداد آن ها خواهد بود؛ مثلاً هر که صد درجه دارای علم است صد درجه ضد او یعنی جهل و نادانی در او نقصان دارد و هکذا دارای

قدرت همان مقدار از عجز برکنار است بنابراین هر کسی که در عالم امکان علم و قدرتش افزون تر از تمامی صاحبان علم و ارباب قدرت بوده باشد لامحاله جهل و ناتوانیش نیز از

کافّة جهّال و عجزه عالم امکان، أقلّ و أنقص بود و بیانات راجعه به نظر انفرادی از برای ناظرین به نظر اجتماعی جاّده وسیع مستقیمی برگشود و تصوّر آن را سهل نمود چه این دو

نظر را جز وحدت و کثرت وصف یا منظور هیچ گونه فرقی و تفاوتی نیست مثلاً در نظر

ص: 17

انفرادی زید را به صفت سخا تنها می نگریست آن گاه بتدرّج می پرداخت و در نظر اجتماعی یا زید را به چهار صفت همّت و شجاعت و غیرت و فتوّت ملحوظ می دارد و یا زید را به صفت حیاء و بکر را به صفت وفاء و خالد را به صفت سخا و عمر و را به صفت صفاء تصوّر نموده طریق صعود را پیش می گیرد و همی طائر ادراک و عقل را از شخص کامل با کمال و از عالم ادبی به اعلا پرواز و سیر می دهد تا برسد به آن ممکن که واجد تمامی صفات مزبوره بوده و به تمام معنی از کافّه مخلوقات در مرتبه و حدّ اتصاف به آن ها آتمّ و ارفع و اغنی باشد و همین ترتیب را به روش مذکور در جمیع صفات کمالی موجودات عالم آخسّ ادامه داده آن گاه به عالم عالی تر از او منتقل می گردد تا هنگامی که به مقصود نائل آید؛ یعنی برسد به موجودی که در محیط امکان و ماسوا، جامع جمیع فضائل و فواضل و صفات کمالیه موجوده در قاطبه موجودات بوده و در تمامت آن ها از هر حیث و هر جهت آتمّ و اکمل و افضل و اشرف و ارجح و اوسع و آتمن و آسنی و ابهی و اعلا و آسدّ از عموم کلیه موجودات عوالم نامحصور و غیر معدود الهی باشد؛ مثلاً در نورانیّت بمثابه ای بود که کوه بدان عظمت از تجلی ذره ای از او پاره پاره گردیده و پیغمبر اولوالعزم بمجرّد دیدارش از صبح روز پنجشنبه تا عصر جمعه مغشیاً علیه از پای درافتد و هکذا صفات دیگرش الی ماشاءالله هر کدام نسبت به سلسله موجودات متصّفه به آن وصف در آخرین مرتبه صعودی و درجه نهائی او استقرار یافته باشد و چون چنین موجودی را تعیین کرده و به خوبی شناختیم، خواهیم دانست و به تمام ارکان تصدیق نمود که او است اوّل ما خَلَقَ و اَسْبَقَ مَسْبِقِ و واسطه داخلی و خارجی کلیه فیوضات، و علّت غائی ایجاد ممکنات، قطب آسیای عالم امکان و مرکز دایره آن و آیت عظمی و مَدَلِ اَعْلَى الهی هیولای عوالم غیر متناهی، مخاطب بخطاب (لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ) (1) خلیفه بلاعزل حق و کارپرداز مطلق (اَقَامَهُ فِي سَائِرِ عَالَمِهِ فِي الْاَدَاءِ مَقَامَهُ) (2) (خطبه غدیریه) دارای

ص: 18

-
- 1- بحار الانوار/ ج 16/ ص 406 / روایت 1 - خداوند متعال فرمود: «ای محمّد، اگر تو نبودی جهانیان را نمی آفریدم».
 - 2- مصباح کفعمی / ص 695- بحار الانوار، ج 94 / ص 112 «پیامبر اسلام امیرالمؤمنین علیه السلام را در پرداختن به آن چه از طرف پروردگار در این جهان هستی به دوش ایشان گذاشته شده بود، جانشین خود قرار دادند».

منصب خاتمیت و مؤسس اساس آدم و آدمیت، مبین طرق نیاز و نیایش و معلّم چگونگی بندگی و ستایش و فرموده (وَلَوْلَا مَا عُيِدَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ) (1) بحار الانوار ج 61 ص 235 - پیامبر اسلام لاله فرمودند: «هر کس مرا ببیند همانا خداوند متعال را دیده است. کاشف از اسرار نهانی سرچشمه علوم ربّانی و فضائل دیگر است الی ماشاء الله، که کلمه جامعه آن، مظهر تام اسم مبارک الله و آئینه تمام نمای ذات اقدس وی می باشد و حدیث شریف (مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ) (2) خود صریح در این معنی است لیکن باید دانست که این وجود مقدّس، با آن همه کمالات و شئون، مربوب و مقهور سلطه مالک الملوک و ربّ الارباب و قائم به قیومیت او و نیازمند به عنایات و الطاف حضرتش می باشد. و چون در محل خود ثابت شده که نسبت ربوبیت و غنای حضرت احدیت به عموم ممکنات از درّه بیضاء تا درّه هباء متساوی النسبه می باشد و کریمه (إِنَّ اللَّهَ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) (3) بدین دعوی گواهی می دهد. لذا این ذات محترم که مجموعه اسماء و مرآت صفات است هر آنی نسبت به هر یک از جزئیات ذات و اوصاف کمالیه خود حدوداً و بقاءً مفتقر و محتاج به افاضه فیاض مطلق می باشد که اگر طرفه العینی فیوضات از وی منقطع گردد چیزی از وجود مسعود حضرتش بجای نخواهد ماند و این نقص مخلوقیت در ممکنات چاره ناپذیر و درد بی دوا است که در دنیا و آخرت دامن گیر آن ها می باشد و خبر (الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي الدَّارَيْنِ) (4) همین معنی را دارد و گذشته از این نقص هیچ گونه نقصی از نقایص در این ذات کامل یافت نمی شود و چگونه می توان نقص یافت در وجودی که او را با هیچ موجودی مقایسه نمی توان کرد؟!

ص: 19

-
- 1- توحید صدوق / ص 152 / ح 9 - امام علیه السلام فرمود: «اگر ما معصومین نبودیم خداوند سبحان عبادت نمی شد».
 - 2- بحار الانوار/ ج 61/ ص 235 - پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر کس مرا ببیند همانا خداوند متعال را دیده است».
 - 3- کریمه به صورت (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) (طه/5) می باشد؛ یعنی «همان بخشنده ای که بر عرش مسلط است».
 - 4- بحار الانوار/ ج 72 / ص 30 / ح 26 - فقر (ممکن الوجود بودن) مایه روسیاهی در دنیا و آخرت است». عوالی اللئالی/ ج 1/ ص 40 / 41 و بحار الانوار، ج 73 اص 30.

(و لا يُقاسُ بِنا بَشَرٍ) (1) به هیچ وجه حتی با انبیاء عظام و صاحب عظمتی که بر تمام ماسوی احاطه و جودی و علمی دارد که بر اثر آن به مقام (یله ربی) (2) نائل آمده و از برای حدّ عالی مقدم مبارکش (قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) که برزخ بین مکان و لامکان می باشد مقرر و مهیا گردیده که هر گاه بخواهد قدمی برتر نهد نتواند زیرا مافوق مزبور، مقام وجوب ذاتی و از برای ماسوی مقام احتراق است چنان که مقام حضرت وی، از برای دیگران، مقام احتراق می باشد و فرموده: (وَلَوْ دَنَوْتُ أَغْلَةً لَأَحْتَرَقْتُ) (3) این گفته را تصدیق می نماید و این مقام که تاکنون به شرح و تفصیل آن پرداختم همان مقامی است که از آن به ولایت مطلقه یا به اصطلاح بعضی، سلطنت کلیه الهیه تعبیر می نمایم و حامل آن را از برکات و شئون این منصب جلیل دارای رسالت مطلقه و نبوت مطلقه و امامت مطلقه نیز می دانیم و در قبال مناصب اربعه مطلقه یا کلیه رشته دار عالم امکان، مناصب اربعه اولیاء و رسل و انبیاء و ائمه دیگر غیر از ائمه دوازده گانه شیعیان دوازده امامی، که از ناحیه مناصب چهارگانه ولی اعظم حاصل آمده و مستند به آن ها می باشد مناصب ایشان را جزئیة مقیده یا مقیده یا ولایت مقیده یا جزئیة تعبیر می کنیم و هكذا مناصب دیگر. تا این جا من باب مقدمه از کتاب ولایت نامه مرحوم خلد مقام آیت الله سید هبه الله بحر العلوم قزوینی اعلی الله مقامه نوشته شد تا مقدمه ای باشد برای باز شدن راه معرفت ولایت کلیه الهیه یا ولایت مطلقه؛ و اکنون بعون الله تعالی و استمداد از ذوات مقدسه صاحبان ولایت کلیه چهارده معصوم پاک صلوات الله علیهم اجمعین بطور تفصیل در این مقام بسط کلام خواهم داد انشاء الله تعالی و قبل از شروع در مقصد به این رباعی که اثر طبع فاتر قاصر حقیر است آغاز سخن می نمایم و ما توفیق إلا بالله علیه توکلت و إليه أنیب فإتته ولی التوفیق.

ص: 20

1- بحار الانوار/ ج 26/ ص 12/ ح 2 - فرمود: «هیچ بشری با ما قیاس نمی شود».

2- «یلی الرّبی»

3- بحار الانوار/ ج 18/ ص 382 / 86 - جبرئیل در معراج به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر یک بند انگشت نزدیک تر شوم همانا آتش می گیرم».

از فرط ظهور ذات حق مخفی بود *** او بود و بغير ذات او هيچ نبود
چون خواست بخويش خودنمايي بکند *** آورد محمّد و علي را بوجود

ص: 21

قبل از شروع در مطلب به تمهید مقدمه مبادرت می نمایم و سپس به اصل مطلب می پردازم.

مقدمه

بدان که حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را چهار منصب است: نبوت و رسالت و امامت و ولایت.

ماده اشتقاق نبوت از نبا است؛ یعنی خبر، و نبی کسی را می گویند که از جانب خدا به او خبر داده شده باشد بدون واسطه بشری چه دارای شریعت باشد؛ مانند پیغمبر ما و سایر پیغمبران مرسل - علیه و علیهم السلام - یا صاحب شریعت نباشد؛ مانند حضرت یحیی و سایر پیغمبران غیر مرسل و حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله به اعتبار این که از جانب خدای تعالی خبر می شنید نبی خوانده شده و خداوند متعال در قرآن مجید در بسیاری از جاها او را نبی خوانده و مخاطب بخطاب (یا ایها النبی) فرموده [است].

و منصب دوم آن حضرت که رسالت باشد به معنی پیغام رساندن از جانب خدا به بندگان او است و به این اعتبار رسول نامیده شده و نیز در بسیاری از جاها در قرآن به نام رسول یاد شده و مشرف به ندای (یا ایها الرسول) گردیده و منصب سوم آن حضرت که

امامت باشد به معنی پیشوایی و استحقاق پیشوا و مقتدا بودن بر خلق است و به این اعتبار حضرتش امام است بر همهٔ مردمان، و واجب است بر همهٔ این امت به مناسبت این منصب به حضرتش اقتداء و تأسی کنند؛ چنان چه در قرآن حمید است که (وَلَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) (1) و به مفاد آیات مبارکات (وَمَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ) (2) و (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (3) و (مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) (4) و غیر این ها و به حکم کریمهٔ مبارکه: (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ) (5) واجب است بر امت از جهت همین منصب اقتداء به آن بزرگوار؛ و متابعت نمودن از آن حضرت در جمیع امور معاش و معاد و این که او راه وصول الی الله بدانند و منصب امامت آن جناب از منصب رسالت او بالاتر است زیرا که مقام نبوت بشرط لا، خبری است که از جانب خدا به او می رسد و مقام رسالت بشرط لا، پیغام آوردن او است از جانب خدا و این هر دو مقام ظاهر و مقام قول است؛ و اما مقام امامت بشرط لا، به اعتبار آن است که آن حضرت از جانب خدا مقتدا به خلق قرار داده شده؛ یعنی بر خلق واجب کرده که در جمیع امور معاش و معاد خود پیرو و تابع او باشند و او را طریق بسوی خدا و محل اقتداء و اتباع بدانند و در هیچ امری از حکم و فرمان او بیرون نباشند. حاصل آن که امامت ریاست الهیه است بر جمیع مخلوق از جانب خالق.

و منصب چهارم آن حضرت که ولایت باشد؛ یعنی اولی به تصرف و آن برای این است

ص: 24

-
- 1- احزاب / 21 (وَ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) یعنی «مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود...».
 - 2- نساء / 80 - یعنی «کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده...».
 - 3- نساء / 59 - یعنی «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا را و اولی الامر = [اوصیای پیامبر] را...»
 - 4- حشر / 7 - یعنی «... آن چه را رسول خدا برای شما آورده بپذیرید (و اجرا کنید) و از آن چه نهی کرده خودداری نمائید...».
 - 5- ال عمران / 31 - یعنی «بگو اگر خدا را دوست می دارید، از من پیروی کنید! تا خدا نیز شما را دوست بدارد...».

که خدا او را اولی از مؤمنین قرار داده از خودهاشان بدلیل آیه مبارکه: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) (1) پس همچنان که پدران ولایت و اولویت دارند بر فرزندان خود در صورتی که صغیر و نادان و نابینا باشند در کارها و حرفه و صلاح خود، همین طور این پیغمبر گرامی ولایت و اولویت تصرف بر مؤمنین دارد و به منزله پدر است بر ایشان که اصلاح امور دنیا و دین ایشان در قبضه اقتدار و اختیار او است و از همین جهت است که فرمود: (أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَاهُ هَذِهِ الْأُمَّةِ) (2) پس آن جناب مقتضای این منصب است که فرموده: من و علی دو پدر این امت هستیم و این کلام به اعتبار اولوی است که خداوند متعال به جهت آن بزرگوار برقرار فرموده و او را ولی و صاحب اختیار جمیع امت قرار داده بطوری که حکم آن بزرگوار نافذتر بود بر نفوس خلقش از خود خلق به نفوس خود.

و این دو منصب که امامت و ولایت باشد مقام باطن و مقام فعل است و مقام باطن و فعل افضل است از مقام ظاهر و قول که نبوت و رسالت باشد. و بدان که مرتبه نبوت و رسالت با مرتبه امامت و ولایت در آن حضرت لازم و ملزوم یکدیگرند و انفکاک آن ها از یکدیگر بر وجه حقیقت متصور نیست و این ظاهر و باطن از یکدیگر جدا نمی شوند پس هر وقت که اطلاق نبی یا رسول به آن حضرت شود بشرط لا نیست بلکه بشرط شیء است؛ یعنی بشرط مراتب دیگر و به عبارت دیگر وقتی که خدای تعالی آن حضرت را به خلعت نبوت و رسالت مخلف فرموده چنان نبوت و رسالتی بوده که با امامت و ولایت توأم بوده و زمانی نبوده که نبوت و رسالت آن بزرگوار خالی از دو مرتبه امامت و ولایت باشد پس این دو مرتبه ظاهر خالی از دو مرتبه باطن نبوده و به همین جهت است که اطلاق این دو اسم یعنی رسول و نبی بر آن حضرت زیاد شده چه در قرآن و چه در غیر آن، بلکه بیشتر از خطابات قرآنی که تعلق به آن حضرت دارد به همین دو لفظ نبی و رسول تعبیر شده و این از جهت استلزام مرتبه نبوت و رسالت است مرتبه امامت و ولایت را، لذا چون مرتبه نبوت و رسالت آن حضرت اخص است در خطابات الهیه به این دو خطاب مخاطب

ص: 25

1- احزاب/6 - یعنی «پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است....».

2- تفسیر صافی/16/4 - به نقل از علل الشرایع صدوق

گشته به خلاف امامت و ولایت که از مراتب و مناصب اختصاصی آن حضرت نیست بلکه پس از انتقال آن حضرت از این عالم فانی به عالم باقی، این دو مرتبه منتقل شده به خلفاء اوصیاء آن حضرت هر یکی پس از دیگری چنان چه از حدیثی که ابن ابی جمهور احسانی در کتاب عوالی اللئالی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده:

(النَّاصِبِيُّ شَرٌّ مِنَ الْيَهُودِ. قَبْلَ: كَيْفَ ذَلِكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ فَقَالَ: إِنَّ الْيَهُودِيَّ مَنَعَ لُطْفَ النَّبَوَّةِ وَهُوَ خَاصٌّ وَالنَّاصِبِيَّ مَنَعَ لُطْفَ الْإِمَامَةِ وَهُوَ عَامٌّ) (1) چنین استفاده می شود، یعنی «ناصبی بدتر است از یهود، گفته شد به آن حضرت که ای فرزند رسول خدا! چگونه ناصبی بدتر از یهود است؟ فرمود: به جهت آن که یهودی منع کرده است لطف نبوت را و آن خاص است و ناصبی منع کرده است لطف امامت را و آن عام است».

حاصل آن که امامت مختص به شخص خاص نیست و همچنین به زمان خاص و نسبت به هر دو عام است و ثمره ای که بر آن مترتب است عموم دارد بخلاف نبوت و این عمومی هم که در امامت ذکر شد عموم نسبی است و به عبارت دیگر امامت مطلقه سریان دارد در هر یک از ائمه دوازده گانه به طریق تناوب به اعتبار شخص هر یک و زمان هر یک، چنان چه بعد از این به تفصیل شرح داده خواهد شد.

ولایت مطلقه فوق مرتبه رسالت است

بدان که ولایت، اول فریضه است که خدای متعال واجب کرده و اول خلعت کمالی است که به تپی خود محمد صلی الله علیه و آله پوشانیده پیش از آن که خلعت نبوت و رسالت را بر او بپوشاند و آن اسم اعظم اعظمی است که بواسطه آن آفریده شده هر چیزی، و نوشته و ختم شده بر هر چیزی که به آن تمام می شود توحید خدا و دین پیغمبر، و آن فوق مرتبه نبوت و رسالت است به این بیان که گفته شده در تعریف ولایت و امامت که ریاست عامه الهیه است و این تعریف جنسی است که اقتضا دارد فصل هائی را که آن فصل ها چهار است: تقدم

ص: 26

1- عوالی اللئالی / ج 4 / ص 11، به این عبارت ذکر شده است (أَنَّ النَّاصِبِيَّ شَرٌّ مِنَ الْيَهُودِيَّ. فَقِيلَ وَكَيْفَ ذَلِكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ فَقَالَ...).

و علم و قدرت و حکم، و هر گاه این فصول نباشد جنسی نیست و تعریف و ریاستی نیست؛ پس ولی کسی است که در خلقت متقدم و عالم و قادر و حاکم متصرف علی الاطلاق باشد بالنسبه به سایر مخلوقات؛ اما تقدم او برای آن است که ولایت علت غانی است در کامل شدن اصول و فروع و معقول و مشروع پس تقدم آن فرضی است، هر چند در حکم متأخر باشد؛ زیرا که ولی مطلق انسانیت که خدا او را خلعت جمال و کمال پوشانیده و قلب او را مکان مشیت خود قرار داده و خزینه علم خود گردانیده و لباس تصرف و حکم بر او پوشانیده و او است امرالهی در عالم بشری و مانند آفتابی است نور دهنده که در آن قوه تابش نور حیات و اشراق و احراق قرار داده برای اهالی روزگاریها چنان چه بعضی از فقرات دعای رجبیه، که به روایت سید ابن طاووس رحمه الله در کتاب اقبال از شیخ طوسی رحمه الله بسند خود از ابی جعفر محمد بن عثمان بن سعید رضی الله عنه که یکی از نواب اربعه امام عصر عجل الله تعالی فرجه می باشد روایت کرده که از توقیعی که از ناحیه مقدسه خارج شده، اشاره به این معنی است و آن فقره این است:

(وَأَسْتَلِّكَ بِمَا نَطَقَ فِيهِمْ مِنْ مَسْئِكَ فَجَعَلْتَهُمْ مَعَادِنَ لِكَلِمَاتِكَ وَأَزْكَانَا لِتَوْحِيدِكَ وَإِيَاتِكَ وَمَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيلَ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ يَعْرِفُكَ بِهَا مَنْ عَرَفَكَ لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ فَتَقْتُلُهَا وَرَتُّهَا بِيَدِكَ بَدْءُهَا مِنْكَ وَعَوْدُهَا إِلَيْكَ أَغْضَادٌ وَأَشْهَادٌ وَمُنَاةٌ وَأَزْوَادٌ وَحَفَظَةٌ وَرُؤَادٌ فِيهِمْ مَلَاتٌ سَاءَكَ وَأَرْضُكَ حَتَّى ظَهَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ) (1) یعنی «و در خواست می کنم به سبب آن چه گویا شده است در حق ایشان (یعنی ولایة امر) از عالم مشیت تو پس آن ها را معدن های کلمات خود قرار دادی و رکن های یگانه دانستن خود گردانیدی و نشانه ها و مقامات خود قرار دادی در هر مکانی که تعطیلی برای آن ها نیست. هر که بشناسد تو را به واسطه آن ها می شناسد؛ یعنی اگر آن ها نبودند خداشناسی نبود. هیچ فرقی میان تو و میان آن ها نیست مگر این که آن ها بندگان و مخلوق تواند؛ یعنی خدا و واجب الوجود نیستند بس تگی و گشایش هائی که می کنند به دست قدرت تو است؛ یعنی در کارهائی که می کنند از خود استقلاللی ندارند پیدایش آن ها از تو است و بازگشت آن ها هم

ص: 27

بسوی تو است یاری کنندگان دین تو و گواهان کردار و رفتار خلق تو و آزمایش کنندگان ایشانند به امر تو و توشه دهنده گان و حفظ کننده گان و طالبین خیرند برای ایشان پس به سبب ایشان پر کردی آسمان و زمین خود را تا ظاهر شد که نیست خدائی غیر از تو».

بدان که ضمیر تأنیث در (لَأَفْرَقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا) راجع است به ذوات مقدّسه اولو الامر علیه السلام که مظاهر صفات حقّ و جمال مطلقند و کلمه (أَنْتُمْ عِبَادُكَ) برگشت ضمیر در این جا به اجساد مقدّسه ایشان است و هیاکل مطهّره معصومه ایشان، که ظرف های امر الهی و روح القدس است و به جمله (أَنْتُمْ عِبَادُكَ) فرق گذارده می شود در میان ایشان و ذات خدای متعال که ایشان مخلوقند و خالق ایشان خداست و هر صفت کمالی که به ایشان افافضه شده، خدا به آن ها افافضه فرموده و ایشان بندگان خالص و مخلص خدایند و او پروردگار و موجد ایشان است و احتیاج ایشان به خدا از همه مخلوقات زیادتر است زیرا که خدا علم و قدرت و قدّم و غنای او، صفات ذات او است و بی نیاز از همه مخلوقات است از هر جهت و به همه جهت، و واجب الوجود بودن او اقتضاء می کند صفات الوهیت را، اّمّا امام و ولیّ، قدرت و علم و حکم و تصرّف او در عالم از خدا است و خدا او را اختیار کرده و مَطْهَر و مُطْهَر صفات، و قائم مقام خود قرار داده در سایر عوالم فلذا به سبب این ولایت عامّه، واجب است بر او تقدّم و علم و تصرّف و حکم و عصمت از خطاء و ظلم.

امّا وجوب تقدّم برای آن است که ولیّ حجّت خدا است و واجب است پیش از خلق و با خلق و بعد از خلق باشد و امّا علم برای آن است که ولیّ باید عالم و محیط بعالم باشد به نحوی که مخفی نباشد بر او هیچ چیزی از آن چه از نظرها پوشیده و مخفی است و آن چه که محسوس و آشکار است زیرا که اگر چیزی از او مخفی باشد ولیّ مطلق نیست و امّا تصرّف برای آن است که ولیّ باید قادر باشد به نحوی که هر تصرّفی بخواهد بتواند بکند و حکم او در ممکنات نافذ باشد و باید معصوم از خطا و عادل باشد زیرا که خطاکار و ظالم شایستگی برای عهد امامت و ولایت ندارند (قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَا يَتَّأَلُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) (1)

ص: 28

بدان که ولایت کلیه الهیه [و] به عبارت دیگر ولایت مطلقه، اختصاص دارد ذاتاً به ذات اقدس واجب الوجود جلّت عظمته و به افاضه الهیه به وجود باهر الجود، حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و حضرت ولی الله اعظم امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و یازده فرزند او حجج بالغه احدث، امام حسن مجتبی و ابی عبدالله الحسین سیدالشهداء و علی بن الحسین زین العابدین و محمد بن علی باقر علوم النبیین و جعفر بن محمد الصادق الامین و موسی بن جعفر الکاظم و علی بن موسی الرضا و محمد بن علی التقی و علی بن محمد التقی و حسن بن علی العسکری و (م ح م د) بن الحسن الحجة المنتظر المهدي - صلوات الله علیهم اجمعین - و ملحق به آن ها است سیده زن های جهانیان، فاطمه زهراء و

دختر ستوده خاتم الانبیاء سلام الله علیها که هر یک از آن سیزده نفر، امام بر حق و ولی مطلقند از جانب پروردگار بر تمام ممکنات، به نص کتاب و سنت چنان چه دلائل امامت و ولایت آن ها به تفصیل در این کتاب ذکر کرده خواهد شد انشاء الله تعالی و سپس أدلة ولایت صدیقه طاهره - سلام الله علیها- به آن پیوسته خواهد شد بکوری چشم هر که منکر مقام ولایت کلیه آن ها است.

مه فشانند نور و سگ عوعو کند *** هرکسی بر فطرت خود می تند

پس در عالم وجود در میان سلسله مخلوقات به غیر از این چهارده نفر معصومین پاک، کسی به منصب ولایت کلیه مطلقه مفتخر نیست و این لباس از جانب خداوند متعال بر اندام او دوخته نشده و مخّلع به این خلعت نخواهد بود - و کسی که ایمان به ولایت کلیه آل محمد ندارد ایمان به نبوت ندارد و کسی که ایمان به نبوت ندارد ایمان به خدا ندارد؛ زیرا که اقرار به ولایت مستلزم اقرار به نبوت و ایمان به نبوت، مستلزم اقرار به توحید است و فرمود: (مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً) (1) اشاره به این معنی است چنان چه بعد از این شرح داده خواهد شد انشاء الله تعالی.

ص: 29

در بیان دلائل امامت و ولایت خاتم الانبیاء [صلی الله علیه و آله]

اشاره

بدان که مرتبه امامت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله به قدری واضح و روشن است که هیچ گونه جای شک و تردید نیست.

[دلیل اول]

عَلَامَةُ حَلِّي أَعْلَى اللَّهِ مَقَامَهُ وَ سَائِرِ عُلَمَاءٍ مُتَكَلِّمِينَ فِي بَحْثِ إِمَامَتِهِ مِي فَرَمَائِنْد:

(الإمامة رياسة عامة في أمور الدين و الدنيا لست حص من الأست خاص نيابة عن النبي صلی الله علیه و آله). یعنی «امامت ریاست و فرمان فرمائی عمومی است در امور دین و دنیا از برای شخص معینی از اشخاص به نیابت از نبی صلی الله علیه و آله». از این تعریف ظاهر می شود که منوب عنه دارای این ریاست اگر نباشد بالأصله، از او تعدی به غیر نمی کند تا نایب مناب او شود پس مسلماً دارای چنین ریاستی بوده که دیگری را نایب خود قرار دهد.

دلیل دوّم

آیه هفتاد و سوم از سوره هفدهم (سوره أسرى) (يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ) یعنی «روزی خواهد آمد که بخوانیم در آن روز هر گروهی از مردمان را با امام زمان آن گروه». پس به اعتبار زمان آن حضرت نیز آن حضرت امام اهل آن زمان بوده خلق آن زمان نیز با آن حضرت خوانده خواهند شد زیرا که در آن زمان امامی و مقتدائی که صاحب ریاست عامه باشد غیر از آن حضرت نبوده و اگر مرتبه امامت در آن جناب ثابت نباشد و به اعتبار این مرتبه، مصداقی برای لفظ امام نباشد آیه شریفه نسبت به آن زمان بی مصداق می ماند و به مقتضای آن، آیه باطل خواهد بود پس بدون تردید آن حضرت امام بوده.

دلیل سوّم

در تفسیر صافی در ذیل همین آیه (يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ) از تفسیر علی بن ابراهیم قمی رحمه الله از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: (يَجِيءُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي قَوْمِهِ وَعَلِيٌّ فِي قَوْمِهِ، وَالْحَسَنُ فِي قَوْمِهِ، وَالْحُسَيْنُ فِي قَوْمِهِ وَكُلُّ مَنْ مَاتَ بَيْنَ ظَهْرَانِي قَوْمٍ جَاءُوا مَعَهُ (1) یعنی «می آید حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله با قوم خود و علی علیه السلام با قوم خود و حضرت امام حسن با قوم خود و حضرت امام حسین با قوم خود، و هر امامی که بمیرد در میان قومی خواهند آمد آن قوم با آن امام». این حدیث ظهور تمام دارد در اطلاق لفظ امام بر وجود مبارک خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و عیاشی هم قریب به همین معنی روایت کرده است.

دلیل چهارم

و در کتاب محاسن برقی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که به اصحاب خود فرمود:

(أنتم [و الله] على دين الله ثم تلى هذه الآية (يَوْمَ نَدْعُو السَّخ) [ثُمَّ] قَالَ عَلَى إِمَامِنَا وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِمَامِنَا وَكَم مِنْ إِمَامٍ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَلْعَنُ أَصْحَابَهُ وَيَلْعَنُونَهُ) (2)

یعنی «شما بر دین خدا هستید پس آیه ای را که قبلاً ذکر شد تلاوت فرمود و فرمود: علی علیه السلام امام ما است و رسول خدا صلی الله علیه و آله امام ما است و چه بسیار از امامان که خواهند آمد در روز قیامت در حالتی که لعن خواهند کرد هر یک از آن ها یاران خود را و یاران ایشان هم آن ها را لعن کنند»؛ یعنی ائمه حق و ائمه ضلال هر دو دسته با یاران خود خواهند آمد - در این حدیث نیز تصریح شده است اطلاق لفظ امام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله.

دلیل پنجم

در کتاب کافی بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

(يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمُ الَّذِي بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ وَهُوَ قَائِمٌ أَهْلَ زَمَانِهِ) (3) یعنی «مراد از

ص: 31

1- تفسیر صافی / ج 3 / ص 206

2- بحار الانوار / ج 8 / ص 13 / ح 11 - تفسیر عیاشی / ج 2 / ص 303

3- الکافی / ج 1 / ص 536 / ح 3، لکن در کافی بعد از کلمه «بامامهم» جمله «قال امامهم» ذکر شده است.

امامی که خداوند متعال در آیه شریفه فرموده، آن امام هر زمانی است در میان قوم آن زمان، و او قائم آن زمان است». و بسی معلوم است که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله قائم آن زمان خود آن حضرت بوده و غیر آن بزرگوار در آن زمان، قائم دیگری نبوده.

دلیل ششم

روایتی است که صدوق - علیه الرحمه - از محمد بن حرب، امیر مدینه روایت کرده و آن حدیثی است طولانی که بعداً تمام آن را نقل خواهیم کرد و آن چه از آن که در این جا موقعیت دارد از فقرات آن، این جمله است که حضرت صادق علیه السلام به محمد بن حرب فرمودند پس از دلیل آوردن آن حضرت برای او که چرا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پا بر دوش پیغمبر گذارد برای شکستن بت ها در اندرون کعبه و پیغمبر صلی الله علیه و آله پا بر دوش او نگذارد در آخر حدیث فرمود: (فَالنَّبِيُّ رَسُولُ اللَّهِ نَبِيُّ إِمَامٍ وَعَلَى إِمَامٍ لَيْسَ بِنَبِيِّ وَلَا رَسُولٍ فَهُوَ غَيْرُ مُطَبَّقٍ بِحَمَلِ أَنْقَالِ النَّبُوءَةِ) (1) یعنی «نبی که رسول خدا است هم نبی بوده و هم امام، و علی امام بوده و رسول و نبی نبوده، از این جهت طاقت حمل سنگینی بار نبوت را نداشت».

دلیل هفتم

حدیث نورانیت است که علامه مجلسی رحمه الله در جلد هفتم بحار الانوار و صاحب عوالم در جلد سوم آن از محمد بن صدقه روایت کرده و حدیث مفصل و طولانی است در باب معرفت امام که انشاء الله تعالی تمام آن به محل خود در این کتاب درج خواهد شد. در آن حدیث حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به سلمان و ابوذر فرموده: (مَنْ لَمْ يَقْرَ بَوْلَايَتِي لَمْ يَنْفَعُهُ الْإِقْرَارُ بِنُبُوءَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَّا أَنَّهُمَا مَقْرُونَانِ وَ ذَلِكَ إِنْ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ هُوَ إِمَامُ الْخَلْقِ وَ عَلِيٌّ مِنْ بَعْدِهِ إِمَامُ الْخَلْقِ وَ وَصِيٌّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) (2)

ص: 32

1- علل الشرایع / ج 1 / ص 175، به این عبارت آمده: (فَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَبِيٌّ، وَعَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِمَامٌ لَيْسَ بِنَبِيِّ وَلَا رَسُولٍ فَهُوَ غَيْرُ مُطَبَّقٍ لِحَمَلِ أَنْقَالِ النَّبُوءَةِ).

2- بحار الانوار / ج 26 / ص 1 / ح 1.

یعنی «کسی که اقرار نکند به ولایت من، نفع نمی دهد او را اقرار کردن به نبوت محمد صلی الله علیه و آله آگاه باشید که اقرار به ولایت من و نبوت محمد مقررند به یکدیگر و این از این جهت است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پیغمبر مرسل است و امام بر مردم و علی پس از او امام مردم است و وصی محمد صلی الله علیه و آله».

دلیل هشتم

در کتاب بصائر الدرجات تألیف محمد بن الحسن الصفار که از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام و شیخ کلینی صاحب کافی و صدوق بوده و از بزرگان علماء شیعه است، از ابن غضائری که او نیز از اجله اصحاب است از فضل بن یسار روایت کرده که از حضرت ابی جعفر علیه السلام سؤال کرده شد از قول خدای تعالی که فرموده: (فَأَسَدٌ تَلَّوْا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) (1) یعنی «پرسید از اهل ذکر اگر می باشید از کسانی که نمی دانید»، (قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَسُولُ اللَّهِ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ هُمُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ هُمُ الْأَيْمَةُ) (2) یعنی «حضرت فرمودند: که رسول خدا و اهل بیت او ایشانند اهل ذکر و ایشانند امامان».

پس در این حدیث شریف نیز تصریح شده است به امامت حضرت رسول صلی الله علیه و آله. در این مقام همین قدر از الدله کافی است در اثبات مطلب، و ادله در این باب زیاد است به کتب مبسوطه مراجعه شود.

و اما ادله در موضوع ولایت آن حضرت

اشاره

دلیل های ولایت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در آیات قرآنی و اخبار و احادیث صحیحیه و معتبره نیز بسیار است و برای تذکر در این کتاب به چند دلیل اقتصار می نمایم و بالله التوفیق.

ص: 33

1- انبیاء / 7

2- بصائر الدرجات / جزء 1 / باب 18 / ص 60 / ح 10

دلیل اول

آیه ششم از سوره 33 (احزاب) (النَّبِيُّ اَوْلٰى بِالْمُؤْمِنِيْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَ اَزْوَاجُهُ اُمَّهَاتُهُمْ) یعنی «این پیغمبر اولی به تصرف و سزاوارتر است به مؤمنین از خود مؤمنین، و زن های او به منزله مادرهای ایشان است».

مراد این است که همچنان که پدران ولایت و اولویت دارند بر فرزندان نابالغ و یا دیوانه خود که بینا در کارهای خود نیستند و صرفه و صلاح خود را نمی دانند، همین طور این پیغمبر ولایت و اولویت دارد بر مؤمنین و به منزله پدر است بر ایشان و اصلاح امور دین و دنیای ایشان در قبضه اختیار و اقتدار او است و مؤمنین به منزله اولاد صِغار غیر مختارند نسبت به او؛ پس به اعتبار این منصب و به نص این آیه شریفه خدا او را ولی نامیده چنان چه در دلیل بعد ذکر کرده می شود.

و باید دانست که ولایت آن حضرت خاص برای مؤمنین تنها نیست که راجع به امر دین و دنیای آن ها فقط باشد بلکه ولایت آن حضرت عام است بر تمام مخلوقات چنان چه بعد از این در این کتاب شرح داده خواهد شد و به قول اهل دانش اثبات شیء نفی ماعدا نمی کند یعنی اثبات ولایت آن حضرت برای مؤمنین نفی ولایت آن بزرگوار را بر ما سوی نمی کند.

دلیل دوم

آیه ششم از سوره پنجم (مائده) (اِنَّمَّا وَّلِيكُمُ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوا الَّذِيْنَ يَّقِيْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَ يُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَ هُمْ رٰكِعُوْنَ) (1) یعنی «غیر از این نیست [که] ولی شما و صاحب اختیار شما خداست و رسول خدا و کسانی که ایمان آورده اند و آن ها کسانی هستند که بپا می دارند نماز را و می دهند زکوة را در حالتی که به رکوع هستند».

در این آیه مبارکه خداوند متعال تنصیص فرموده است ولایت را بالذات برای خود و پس از آن برای پیغمبر خود و پس از آن برای مؤمنینی که نماز گذارنده و زکوة دهنده اند در

ص: 34

پس به نصّ این آیه شریفه، ولایت منحصر است در خدا و رسول و مؤمنینی که متّصف اند به آن چه ذکر شد و بدلیل انحصار، ولی در این آیه به معنی صاحب اختیار و متصرّف در امور است نه بمعنای دوست و دوست دارنده و دوست داشته شده و مراد از مؤمنین در این آیه به اتفاق جمیع مسلمین از اهل حلّ و عقد از شیعه و سنی وجود مبارک امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است چنان چه در ضمن ادله اثبات ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام شرح داده می شود و وجه لفظ جمع آوردن در (وَالَّذِينَ آمَنُوا) نیز در آن جا بیان خواهد شد.

دلیل سوّم

آیه (107) سورة 21 (انبیاء) (وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ) یعنی «ما نفرستادیم تو را مگر برای این که رحمت باشی بر تمام عوالم». چنان چه بنا بر روایت شیخ طوسی رحمه الله در مصباح و بنا بر آن چه سید بن طاووس رحمه الله در کتاب اقبال در خطبه عید غدیر که از منشئات و کلمات عالیات امیرالمؤمنین علیه السلام از او نقل نموده از جمله فقرات آن که در اوصاف و نعوت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله است فرموده: (إِسْمٌ تَخْلَصُهُ فِي الْقِدَمِ عَلَى سَائِرِ الْأُمَمِ وَأَقَامَهُ فِي سَائِرِ عَالَمِهِ مَقَامَهُ فِي الْإِدَاءِ) (1) یعنی «خالص برای خود قرار داد خدای تعالی او را در قدیم بر سایر امت ها و قائم مقام خود گردانید در اداء اوامر الهیه و انجام کارها در تمام عوالم امکانیه».

جمله (أَقَامَهُ فِي سَائِرِ عَالَمِهِ مَقَامَهُ) صریح در ولایت کلیه داشتن آن حضرت است و دلیل خلافت و نیابت دادن خداست بر آن وجود مقدّس برای انجام دادن کارها.

در مجمع البیان و عدّه از تفاسیر دیگر روایت شده که چون جبرئیل آیه (وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ) را برای پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد حضرت به او فرمود: (هَلْ أَصَابَكَ مِنْ هَذِهِ الرَّحْمَةِ شَيْءٌ؟ قَالَ: نَعَمْ إِنِّي كُنْتُ أَحْسَى عَاقِبَةَ الْأَمْرِ فَأَمَنْتُ بِكَ لَمَّا أَتَنَى اللَّهُ عَلَيَّ بِقَوْلِهِ (ذِيْقُوَّةٍ)

ص: 35

عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ) وَقَدْ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «إِنَّمَا أَنَا رَحْمَةٌ مُهْدَاةٌ» (1) یعنی «آیا از این رحمت به تو چیزی رسیده؟ گفت آری من از عاقبت امر خود می ترسیدم پس به میمنت تو امانت یافتم زیرا که خدا بر من ثنا گفت بگفته خود که فرمود: صاحب توانائی نزد صاحب عرش با منزلت است».

دلیل چهارم

فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در کتب فریقین روایت شده و از متواترات اخبار است که فرموده: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ) یعنی «هر که را من بر او ولایت دارم و اولی به تصرف در امور او هستم پس علی بر او ولایت دارد و اولی به تصرف است در امور او».

خلد مقام آیت الله امینی اعلی الله مقامه الشریف در جلد اول کتاب الغدیر طبع بیروت که طبع دوم است پس از بسط کلامی که در معانی مولی داده از صفحه 301 تا صفحه 309 چهارده قرینه از کتب بزرگان از علماء عامه بیان فرموده، که مولی در حدیث شریف غدیر بمعنای ولی امر و اولی به تصرف و صاحب اختیار در امور عامه است.

دلیل پنجم

جمله [و] عبارت: (الْخَاتِمُ لِمَا سَبَقَ وَالْفَاتِحُ لِمَا اسْتَقْبَلَ) (2) است که در عده ای از زیارات آن حضرت وارد شده؛ یعنی آن جناب ختم کننده است آن چه را که از پیش بوده؛ یعنی نبوت و رسالت را و گشاینده است باب آن چه را که بعد بیاید؛ یعنی باب ولایت کلیه مطلقه را زیرا که آن حضرت اول کسی است که خداوند خلعت ولایت کلیه را بر او پوشانیده و افتتاح باب ولایت مطلقه، به آن جناب شد چه که صاحب مقام ولایت کلیه الهیه منحصر است در چهارده نفر که خود آن حضرت و دوازده نفر اوصیاء او و فاطمه زهرا علیه السلام باشند که فقط ایشان دارای شرایط ولایت مطلقه اند و ولایات جزئیة همه انبیاء و اولیاء، فرع

ص: 36

1- مجمع البیان/ ج 4/ ص 66 - تفسیر صافی / ج 3/ ص 359

2- بحار الانوار/ ج 100/ ص 148 / 12 / باب 2

ولایت کلیه ایشان است چنان چه بعد از این به تفصیل شرح داده می شود. و در مجلد ششم بحار الانوار طبع امین الضرب در باب فضائل و خصائص آن حضرت از نهج البلاغه نقل کرده قسمتی از خطبه ای از خطب امیرالمؤمنین علیه السلام را که از جمله فقرات آن این است که فرموده: (إَجْعَلْ شَرَائِفَ صَلَوَاتِكَ وَ نَوَامِيَّ بَرَكَاتِكَ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ الْخَاتِمِ لِمَا سَبَقَ وَ الْفَاتِحِ لِمَا أَنْغَلَقَ وَ الْمَعْلَنِ الْحَقِّ بِالْحَقِّ) (1) یعنی «قرار ده دروذهای پیوسته با شرافت خود و برکت های زیاد شونده خود را بر محمد بنده خود و فرستاده خود که ختم کننده است وحی و پیغمبری را و گشاینده است درهای بسته ولایت کلیه الهیه را و آشکار کننده است حق ثابت را بر راستی». این جمله نیز دلیل است بر آن که آن جناب دارای ولایت کلیه است و افتتاح باب ولایت کلیه از آن جناب شده [است].

نتیجه سخن

آن که مختار و برگزیده خدا برای ولایت و ریاست و فرمان فرمائی بر ممکنات و تصرف در محیط عالم امکان برای حفظ نظام احسن، وجود مبارک عقل کل و هادی سبیل و خاتم رسل که محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف است صلی الله علیه و آله می باشد بدلیل آن که آن بزرگوار را خصائص و امتیازاتی است که خداوند متعال هیچ یک از پیغمبران خود را به آن خصایص و امتیازات و آثار معرفی نفرموده است. یکی آن که خلقت نور او را بر همه ممکنات مقدم داشته [است]. دوم آن که پیش از آن که خدا آدم ابوالبشر را بیافریند به هزارها سال به حکم (كُنْتُ نَبِيًّا وَ اَدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطَّيْنِ) (2) نبی بوده؛ یعنی من نبی بودم در حالتی که آدم میان آب و گل بود؛ یعنی هنوز آفریده نشده بود. سوم آن که هیچ یک از انبیاء و مرسلین قبل از آن حضرت ادعای چنین مرتبه و مقامی را نکردند. چهارم ایمان او به خدا، مقدم بر تمام مخلوقات بوده [است]. پنجم خداوند متعال او را اول المسلمین نامیده [است]. ششم شفاعت کبرای قیامت را مخصوص او قرار داده [است]. هفتم لوای حمد را در قیامت اختصاص به او داده [است] هشتم منبر وسیله را در قیامت

ص: 37

1- بحار الانوار/ ج 2 /ص 378/ ح 10

2- بحار الانوار/ ج 16 /ص 402 / ح 1

خاص او قرار داده [است].] نهم او را افضل و اشرف و اکمل تمام انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین گردانیده [است].] دهم خدا عهد رسالت او و ولایت او و اوصیاء او را در عالم میثاق از تمام انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین گرفته [است].] یازدهم او را قائم مقام خود در تمام عوالم قرار داده [است].] دوازدهم او را سید و مقتدا و پیشوای انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین قرار داده [است].] سیزدهم او را شاهد اعمال تمام خلایق قرار داده [است].] چهاردهم او را با جسم ناسوتی به هفت آسمان ها بالا برده و از کرسی و سدره المنتهی گذرانیده [است].] پانزدهم هشت بهشت عالم آخرت و درجات و انواع نعمت های آن را به او نشان داده و درکات هفت دوزخ را نیز به رأی العین مشاهده نموده [است].] شانزدهم او را در تمام طبقات عالم بالا، تا عرش اعلی سیر داده و از حجابات گذرانیده و در دربار عظمت و کبریائی خود راه داده و به مقام (ذَنی فَتَدَلّی فَكَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنَى) (1) نشانیده و در جائی که بین حبیب و محبوب هیچ واسطه [ای] نبوده به تشریف سخنان و خطاب های الهیه مشرف و مخاطب شده و به گفت و شنود اسراری بیشمار مخاطب شده [است].] هفدهم خدای متعال اطاعت او را اطاعت خود و معصیت او را معصیت خود و رضای او را رضای خود و خشم و غضب او را خشم و غضب خود خوانده [است].] هجدهم نور مقدّس او را علّت ایجاد کلیّه موجودات قرار داده [است].] نوزدهم اوصیاء دوازده گانه او را افضل تمام انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین قرار داده و در فضائل و کمالات نفسانیه و امامت و ولایت کلیّه به استثنای مقام نبوت و رسالت، آن ها را هر یک بعد از دیگری ردیف او قرار داده [است].] بیستم خداوند متعال به حکم (وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ) (2) رفعت ذکر او را با ذکر خود توأم قرار داده که در اذان ها و اقامه های نمازها و خطبه ها و جمعه ها و جماعت ها هر کجا (أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) گفته شود دنباله آن (أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ) نیز گفته شود.

ص: 38

-
- 1- نجم / 8 و 9 - یعنی سپس نزدیک تر و نزدیک تر شد تا آن که فاصله او (با پیامبر) به اندازه فاصله دو کمان یا کمتر بود».
- 2- الشرح / 4 - یعنی «و آوازه تورا بلند ساختیم».

آن که بر ارباب بصیرت پوشیده نیست که صاحب ولایت مطلقه را امتیازاتی است برتر و بالاتر از آن چه ذکر شد، طالبین به کتب مبسوطه که راجع به این موضوعات است مراجعه فرمایند.

در پایان نکته بسیار مهمی که باید تذکر دهم این است که چون بنیاد نبوت و رسالت و امامت صاحب ولایت کلیه روی پایه ولایت کلیه مطلقه او است و آن سه رتبه از آثار این رتبه عظیمه است لذا آن هر سه رتبه به لحاظ این که جایز نیست تفکیک آن ها از این، باید آن ها هم مطلقه و کلیه باشد زیرا که ولایت مطلقه امری است در میانه مُفیض، که ذات اقدس احدیت است و میانه ولیّ مطلق، و نبوت و رسالت و امامت این هر سه امری هستند در میان ولی و خلق، بنابراین ولیّ فیوضات را به همان طوری که از مُفیض می گیرد بایست به قدر قابلیت و ظرفیت و استعدادات مختلفه به مخلوقات افاضه کند روی پایه معرفت هر یک، اگر چنین نباشد تفکیک است و شایسته نیست و از حکیم ممتنع است.

للمؤلف العاصي

ای ز تو مفتوح کتاب وجود *** نام تو سر لوحه غیب و شهود

گرچه سزد حمد نمودن تو را *** ما نتوانیم ستودن تو را

جز تو سزاوار ثنا نیست کس *** ذات تو شایسته حمد است و بس

موجد هر صورت و معنی توئی *** زنده و قیوم و توانا توئی

قرص قمر قرصه ای از خوان تو *** شمس فلک شمه ایوان تو

حمد تو را ذات تو زینده است *** عاجز از آن منطق هر بنده است

آیتی از حمد تو احمد بود *** حمد تو محمود و محمد بود

آن که تو را مخزن اسرار او است *** آن که تو را مطلع انوار او است

آن که ربودیش بعرش از زمین *** تا که دهد زینت عرش برین

حمد تو شایان درود تو شد *** اعظم آیات وجود تو شد

بینه حمد تو باشد امام *** آن که دهد کون و مکان را نظام

ظاهر حمد تو رسول امین *** باطن او هست امام مبین

عیبه علم تو و مجلای تام *** نیست کسی غیر رسول و امام

کین دو بصورت دو و معنی یکند *** راه تولای تو را سالکند

ای شه لولاک توئی حمد حق

فاتح ما استقبال ختم سبق

فاتحه عالم امکان توئی *** بر جسد عالمیان جان توئی

جلوتیان را تو بشیر و نذیر *** خلوتیان را تو سراج منیر

عقل نخستین فلک علم و دین *** صادر اول درج یقین

ریزه خور خوان تو پیغمبران *** فخر رسل پیشرو رهبران

کنت نبیاً ز تو زبینه است *** مشعل دین از تو فروزنده است

شمس ضحی آیتی از روی تو *** لیل سحی نکهتی از موی تو

خیل ملک بنده فرمان تو *** جنّ و بشر زنده ز احسان تو

تا که بود سال و مه و صبح و شام *** بر تو و آلت صلوات و سلام

خاصه علی قدوه اهل یقین *** قبله حق پادشه مؤمنین

آن که خدا داده باو نام خویش *** نفس تو اش خوانده و همنام خویش

ناگفته نماند

که آن چه را که از پیش بیان کردم در حقیقت فتح بابی بود که از آن باب های دیگری برای ما باز می شود که از جمله آن ها این باب است: باید دانست که ولایت سایر انبیاء عموماً - از پیغمبران مرسل و غیر مرسل، از طبقه اول تا سوم چنان که بیان خواهد شد - ولایت جزئیه است همچنان که نبوت و رسالت آن ها جزئیه بوده، به تفاوت مراتب و درجات آن ها، و ولایت کلیه نیست بدلیل عدم جواز تفکیک نبوت و رسالت و امامت ایشان چون جزئیه بوده نیز ولایت ایشان جزئیه و مقیّده بوده نه کلیه و مطلقه. و همچنین است ولایت و امامت خلفاء و جانشین های ایشان بدلیل جانشین نبودن زیادتی فرع بر اصل.

و اما ولایت خلفاء دوازده گانه حضرت خاتم الانبياء صلی الله علیه و آله ولایت مطلقه کلیه است نیز بدلیل عدم جواز تفکیک زیرا که بر هر صاحب ادراکی واضح و روشن است که خلیفه و جانشین هر کسی حتماً باید بتواند از عهده کارهای آن کسی که سمت جانشینی او را دارد برآید و الا جانشینی و نیابت او رأساً غلط و موجب اختلاف و اختلال خواهد بود؛ همچنان که می بینیم در امور عادیه دنیویه اگر کسی از قوانین و قواعد کلیه و جزئیة اداره شهربانی کاملاً مستحضر نباشد، به هیچ وجه نمی تواند از جانب رئیس شهربانی نیابت و خلافت کند؛ و همچنین است سایر ادارات و مؤسسات دیگر تا چه رسد به کسی که لیاقت ذاتی نظام کل را بر وجه احسن، در محیط امکان نتواند حفظ و برقرار نماید، و قابلیت آن را نداشته باشد که کارهای ربوبی را در جامعه مکوثات بر وفق خواسته و مشیت حضرت او انجام و فیصل دهد البته هیچ وقت لایق و سزاوار نیابت و جانشینی صاحب ولایت مطلقه را ندارد.

بنابراین گفته می شود که ولایت و امامت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و یازده فرزند او - صلوات الله علیهم اجمعین - که خلافت و نیابت آن ها به امر خدا از جانب صاحب ولایت کلیه مطلقه و سلطنت کلیه الهیه حضرت خاتم الانبياء صلی الله علیه و آله به ثبوت رسیده نیز می باید کلیه مطلقه بوده باشد چنان چه در احادیث معتبره و صحیحه بلکه متواتره فضلاً از آیات چند از قرآن مجید تنزیص به آن شده که انشاءالله تعالی پاره ای از آن ها در این کتاب تذکر داده خواهد شد که از جمله آن ها است این فقره از خطبه غدیریه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که سید ابن طاووس در کتاب اقبال از شیخ طوسی رحمه الله روایت کرده

از کلمات امیر مؤمنان علیه السلام در خلافت و ولایت ائمه [علیه السلام]

فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام را در خطبه غدیریه که محل شاهد است در این مقام

(وَإِنَّ اللَّهَ اخْتَصَّ لِنَفْسِهِ بَعْدَ نَبِيِّهِ مِنْ بَرِيَّتِهِ خَاصَّةً عَلَيْهِمْ بِتَعْلِيَّتِهِ وَ سَمَّاهُمْ إِلَى رُتْبَتِهِ وَ جَعَلَهُمُ الدُّعَاةَ بِالْحَقِّ إِلَيْهِ وَالْأَدْلَاءَ بِالْإِزْشَادِ عَلَيْهِ لِقَرْنِ قَرْنٍ وَ زَمَنٍ زَمَنٍ أَنْشَاهُمْ فِي الْقَدَمِ قَبْلَ كُلِّ مَذْرُوءٍ وَ مَبْرُوءٍ أَنْوَاراً أَنْطَقَهَا بِتَحْمِيدِهِ وَ أَلْهَمَهَا شُكْرَهُ وَ تَجِيدَهُ وَ جَعَلَهَا الْحُجَجَ عَلَى كُلِّ مُعْتَرِفٍ لَهُ بِسُلْطَانِ الرُّبُوبِيَّةِ وَ مَلِكَةِ الْعُبُودِيَّةِ وَ اسْتَنْطَقَ بِهَا الْحَرَسَاتِ بِأَنْوَاعِ اللُّغَاتِ بُحُوعاً لَهُ

بِأَنَّهُ فَاطِرُ السَّمَوَاتِ (1) وَالْأَرْضِينَ وَ أَشَدَّ هَدَاهُمْ خَلْقَ خَلْقِهِ وَ وَ لَاهُمْ مَا شَاءَ مِنْ أَمْرِهِ وَ جَعَلَهُمْ تَرَاجِمَ مَشِيئَتِهِ وَالسَّنَّ إِزَادَتِهِ عِبِيداً مُكْرَمِينَ لَا يَسُدُّ بِقُوْنَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) یعنی «از روی تحقیق خدا مخصوص گردانید برای خود؛ یعنی اوصیاء پیغمبر را برای خود بعد از پیغمبر خود از میان مخلوقات خود بخصوصیتی که بزرگ و بلند مرتبه گردانید به بزرگی و بلند مرتبه گردانیدن خود، و بالا برد مرتبه آن ها را به بلندی مرتبه خود، و قرار داد آن ها را دعوت کننده به حق و راستی بسوی خود، و دلیل ها و راهنمایان به حق برای روزگار درازی و زمان طولانی ای، ایجاد فرمود آن ها را پیش از هر آفریده و مخلوقی در حالتی که نورهایی بودند آن ها را به حمد و ستایش کردن خود گویا کرد و الهام نمود آن ها را به سپاسگزاری و تمجید خود و آن ها را حُجَّتْهَا قرار داد برای هر که اعتراف کننده باشد برای او به سلطنت پروردگاری، و برای خودش به بندگی او، و به سخن در آورد به سبب ایشان گنگ زبان ها را به لغت ها و لهجه های گوناگون برای اقرار کردن آن ها به این که آفریننده زمین ها و آسمان ها خدا است. و گواه گرفت ایشان را بر مخلوقاتی که آفریده، و ولایت داد ایشان را به آن چه می خواست از فرمان خود، و ایشان را ترجمان های مشیت و خواسته های خود قرار داد و زبان های اراده و خواهش خود گردانید در حالتی که بندگانی بودند و می باشند که پیشی نگرفته و نمی گیرند بر او، [و] بگفتار و به فرمان او کار می کنند».

مؤلف حقیر گوید

این خطبه را شیخ الطائفه شیخ طوسی رضی الله عنه در مصباح نقل فرموده و او از کسانی است که مُتَّهَم به عُلوّ نیست و ساحت قدسش از عُلوّ و تقویض منزّه بوده. در فقرات این خطبه شریفه جای بسی تأمل است. جمیع آن چه از این اوصافی که در حق محمد و آل محمد ذکر شده و می شود شرح جمله (أَقَامَهُ فِي سَائِرِ عَالَمِهِ مَقَامَهُ) و جمله (إِنَّ اللَّهَ إِخْتَصَّ لِنَفْسِهِ بَعْدَ نَبِيِّهِ مِنْ بَرِيَّتِهِ خَاصَةً عَلَاهُمْ بِتَعْلِيَّتِهِ) (2) است تا آخر آن چه در صفحه

ص: 42

1- السموات (مُوخَر) والارضين (مقدم)

2- بحار الانوار / ج 97 / ص 113 / ح 8 - مصباح المُتَّهَجِد / ص 524

پس جای تشویش و تزلزل و مبادرت در انکار نیست که گفته شود این صفات مخصوص به خدا است و برای غیر او صلاحیت ندارد زیرا که مدلول این گونه اخبار و احادیث این نیست که ایشان را خدا بدانیم و یا شریک قرار دهیم برای او یا آن که بگوئیم خدا کارهای خود را به ایشان واگذار کرده بلکه مراد این است که ایشان علیهم السلام، مظاهر صفات خدا و مصادر افعال اویند [هستند]. پس در حقیقت صفات و افعال مخصوص خدا همیشه بوده و هست و ذات اقدس او در صفات و افعال یکتا است و احدی از احاد ممکنات در آن شریک نیستند ولیکن آن ها را ظاهر می کند به دست هر که می خواهد و هیچ رخنه ای هم در توحید و یگانگی او در ذات و صفات و افعال پیدا نمی شود و ظهور صفات و افعال به امداد و امر و فرمان خدا است و اعتقاد ثابت و راسخ بر این است که معجزات و خوارق عاداتی که از محمد و آل محمد - صلوات الله علیهم اجمعین- و سایر انبیاء و اوصیاء و اولیاء صادر می شود، همه آن ها افعال خدا است که به خواست و فرمان او به دست حُجَّت های او جاری می شود.

پس چه مانعی دارد اگر بگوئی همه افعال و احوال و معجزاتی که از ایشان علیهم السلام صادر می شود نیست مگر فعل خدا و به امر او است، مگر نه این است که اعتقاد اهل دانش این است که مؤثری در عالم هستی غیر از خدا نیست پس از ایشان می پرسیم که آیا این اسباب گوناگون که آثارها از آن همه ظاهر می شود شریک های خدا هستند؟ یا خدا همه را به آن ها واگذار کرده؟ هر چه در حق آن ها می گوئی در حق محمد و آل محمد و همه انبیاء و اوصیاء (صلوات الله علیهم) نیز بگو زیرا که در ظهور آثار و اظهار آن ها هیچ فرقی در میان آن اسباب و بین محمد و آل محمد و سایر انبیاء و اوصیاء و اولیاء نیست در کلیات و جزئیات. اگر شرک و تقویض در کلیات جایز نیست، در جزئیات هم جایز نیست [و] همچنان که خدا در کلیات شریک ندارد در جزئیات هم شریک ندارد.

و نیز می گویم

ای کاش می دانستیم که به کدام تأویل تصحیح می کنند فرموده خدای تعالی را در حق

ملائکه و مدبّرات امر به نحوی که شرک و تقویض لازم نیاید که آن تأویل در حق محمّد و آل محمّد جاری نشود؟! و حال آن که ملائکه خدمت گذاران آل محمّدند. در حق اسرافیل می پذیرند که صاحب نفخه حیات است و مرده ها را زنده می کند و عزرائیل قابض ارواح است و زنده ها را می میراند و جبرئیل شدید القوی و صاحب قدرت است که اعمال عجیبه از او بروز و ظهور می کند؛ مثلاً چنان که شهرهای لوط را تا هفتم طبقه از جا کنده و آن ها را واژگون کرده و امثال آن و میکائیل ملک موکل روزی های خلق است که به آن ها می رساند و نسبت به آل محمّد علیه السلام که افضل از ایشان و سمت مخدومی ایشان را دارند اگر به فرمان و اذن خدا یکی از این کارها از آن بزرگواران بروز و ظهور کند در مقام انکار بر می آیند؛ پس در حق ملائکه ای که این گونه اعمال از آن ها بروز و ظهور می کند چرا در مقام انکار بر نمی آیند؟! فرمایش خدا (یُحیی و یُمیت) (1) را می خوانند (وَ اُحیی المَوتی بِاِذْنِ رَبِّی) (2) (از زبان حضرت عیسی علیه السلام یعنی زنده می کنم مرده گان را به اذن پروردگار خود) و قول خدای تعالی (تَتَوَفَّاهُم المَلائِکَه) (3) را نادیده و ناشنیده می گیرند (یُدبِّرُ الامر) (4) را تصدیق دارند (والمُدبِّرَاتِ اُمراً) (5) را قبول دارند و اگر گفته شود ال محمّد به امر خدا تدبیر امور می کنند بر گوش هاشان گران می آید! خدا معرفت و انصاف دهد.

اگر مَوردی ایراد کند

که ما می بینیم آیات و اخباری را که دلالت دارد بر ثابت بودن بعضی از چیزهایی که منافات دارد با آن چه که در حق محمّد و آل محمّد (صلوات الله علیهم) قائلید؛ از قبیل آیات و اخبار وارده در موضوع عالم به غیب نبودن و قدرت نداشتن و اظهار عجز و ناتوانی کردن و امثال این ها

جواب گفته می شود برای دفع این ایراد و ایرادهای دیگر از این قبیل که این گونه آیات

ص: 44

1- غافر / 68

2- (وَ اُحیی المَوتی بِاِذْنِ اللّهِ) آل عمران / 49

3- نحل / 32

4- یونس / 36

5- فَالْمُدبِّرَاتِ اُمراً) نازعات / 5

و اخبار وارده ای که در این باب از آن ها رسیده، برای اظهار ذلت بندگی ایشان و اقرار به ربوبیت و یگانگی پروردگار می باشد و این که به مردمان بفهمانند که ایشان از خود استقلالی ندارند و بدون حُول و قُوّه و امر و اذن خدا، کاری نمی توانند بکنند؛ پس اگر چیزی را گفتند نمی دانیم یا نمی توانیم راست گفته اند زیرا که خودشان به خودی خود بدون امر و تعلیم و فرمان خدا و اراده او کاری نمی توانند بکنند (عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهُ يَعْمَلُونَ) (1) یعنی «بندگان گرامی داشته شده که پیشی نمی گیرند بر او (خدا)، و ایشان به امر او کار می کنند».

اظهار ناتوانی ایشان فی المثل؛ مانند بنده ایست که مولای او اموالی به او عطا کند بسیار، و آن بنده بگوید: من شخص فقیر ناداری هستم و مالک چیزی نیستم. حقیقه این بنده راست گفته زیرا مالی که دارد مال او نیست و از ملک مولای او بیرون نرفته و هر تصرفی که در آن می کند به اذن و اراده مولای او است؛ چنان چه خداوند متعال هم همین مثل را می فرماید (ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِيمَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ) (2) یعنی «بیان کرد برای شما مثلی را از خود شماها که آیا برای شما از آن چه دست های شما مالک آن شده شریک هائی هست در آن چه روزی داده ایم شما را پس شما با آن ها یکسان هستید و از ایشان می ترسید همچنان که از نفس های خودتان می ترسید».

یعنی چون راضی نیستند که بندگان شما شریک باشند در مال های شما که من روزی کرده ام و نمی خواهید که در اموال شما تصرف کنند مانند تصرف کردن خودتان، پس چگونه می پسندید بر من که بندگان من شریک من باشند و در خدائی ایشان را متصرف می دانید در ملک من و می ترسید از استبداد و غالب شدن ایشان؟! چنان چه بعضی از شرکاء که بنده نیستند و آزادند از شرکاء آزاد خود می ترسند.

ص: 45

این استدلالی که کردی هر گاه تمام باشد باید همه مصنوعات کامل باشند بر وجه اکملیتی که سزاوار است و اختصاص به محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین ندارد زیرا که هر گاه همه مصنوعات به نحو اکمل باشند، بیشتر دلالت دارند بر کمال مطلق جواب گفته می شود که ایجاد کامل مطلق، آن است که صانع علی الاطلاق ایجاد کند وجود نورانی را که دارای شعاع ها و فروعی باشد، و الا کامل مطلق نخواهد بود؛ پس هر گاه خلق کند او را که دارای شعاع ها باشد شکی نیست که رتبه شعاع کمتر است از مصنوع صاحب شعاع. پس خلق کامل مستلزم آن است که خلقی غیر کامل که شعاع است با او باشد پس در حقیقت خدا خلق و احدی خلق نفرموده بلکه چیز نورانی را آفریده با شعاع های آن. آیا ندیده ای هرگاه اراده کردی جرم نورانی را بسازی در کمال نورانیت، صنعت تو وقتی معلوم می شود که از برای این جرم روشنی و شعاع باشد و الا مطلقاً کامل نیست پس اگر آن جرم دارای شعاع باشد شکی نیست که روشنی شعاع، مساوی با روشنی خود جرم مصنوع نورانی نیست بلکه رتبه شعاع، پست تر و کم تر است. پس می گوئیم وقتی این ایراد وارد است که سایر موجودات بیگانه از موجود مطلق باشند اما اگر از فروع موجود مطلق باشند و از آثار او، ایراد وارد نخواهد بود به هیچ وجه من باب مثال می گوئیم: درخت وقتی کامل است که دارای برگ و شاخه و میوه باشد و اگر دارای این اوصاف نباشد درخت تمام کامل نیست و شکی نیست [که] برگ درخت مساوی با اصل درخت نیست در کمال، پس ما اگر فرض کنیم که یک شجره طیبه فقط و فقط در عالم وجود دارد وقتی دارای کمال است که برگ داشته باشد و الا کامل نیست و باید دانست که وجود اصل درخت، مقصود بالذات است و وجود برگ، مقصود بالذات نیست بلکه بالعرض و بالتبع است. نیکو درک کن مطلب را از این جواب حکمی، و اما جواب ظاهری، برگشت آن به جواب اول است که ایجاد وجودهایی که در نوع مختلفند و قسمت های متفاوتند و دارای مراتب مختلفه می باشند و دلیل هائی هستند بر کمال علم و قدرت و حکمت از ایجاد یک نوع بشرط آن که موجود کامل علی الاطلاقی در میان آن ها باشد. شیخ صدوق رحمه الله در کتاب علل الشرایع به اسناد خود از حضرت ثامن الحجج علیه السلام روایت کرده که از آن حضرت

پرسیده شد که چرا خدا مخلوقات را به انواع مختلفه خلق فرموده و به یک نوع نیافریده؟ در جواب فرمود: (لَيْلًا يَتَّع فِي الْأَهَامِ أَنَّهُ عَاجِزٌ وَلَا تَقَعُ صُورَةٌ فِي وَهْمِ أَحَدٍ الْأَوْقَدُ خَلَقَ اللَّهُ عَلَيْهَا خَلْقًا لَيْلًا يَقُولُ قَائِلٌ هَلْ يَقْدِرُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى أَنْ يَخْلُقَ صُورَةً كَذَا وَكَذَا لِأَنَّهُ لَا يَقُولُ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا إِلَّا وَهُوَ مُوجُودٌ فِي خَلْقِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَيَعْلَمُ بِالتَّظَرِّ إِلَى أَنْوَاعِ خَلْقِهِ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (1) یعنی «تا واقع نشود در وهم ها که خدا عاجز و ناتوان است، و صورتی به خیال احدی نمی رسد مگر این که خدا به آن صورت خلقی را آفریده، تا گوینده ای نگوید که آیا خدا چنین صورت و چنین صورتی را بیافریند؟ به علت این که نمی گوید چنین چیزی را مگر آن که در خلق خدا موجود است. پس دانسته می شود به نظر و فکر کردن در انواع مخلوقات که خدا بر هر چیزی قادر و توانا است».

پس از آن چه گفته شد ظاهر می شود در حکمت خدا که واجب نیست همه آفریدگان کامل خلق شده باشند بلکه واجب است بعضی کامل و بعضی ناقص بالاضافه باشند بنابراین ایراد ایراد کننده مرتفع است.

ص: 47

1- علل الشرایع / ج 1 / ص 14 / ح 13- بحار الانوار / ج 62 / ص 59 / ح 1 - لکن به جای «أَحَدٍ» کلمه «مُلْحَدٍ» ذکر شده است.

در مجلد هفتم بحار الانوار طبع امین الضرب تألیف علامه مجلسی اعلی الله مقامه مقامه در باب نادر در معرفت ائمه (صلوات الله علیهم) صفحه 274 و در کتاب امامت از کتب عوالم، تألیف شیخ محدث جلیل شیخ عبدالله بن نورالله بحرینی از کتاب عتیق که گفته شده است که آن کتاب به نام انیس السمراء می باشد. این حدیث را که مشهور است به حدیث نورانیت روایت کرده، گفته اند:

(رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ صُدُقَةَ أَنَّهُ سَمِعَ أبا ذَرِّ الْغَفَارِيَّ سَلَّمَ لِمَانَ الْفَارَسِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! مَا مَعْرِفَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالنُّورَانِيَّةِ؟ قَالَ: يَا جُنْدَبُ فَأَمْضِ بِنَا حَتَّى نَسَلِمَهُ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ آتَيْنَاهُ فَلَمْ نَجِدْهُ قَالَ فَاَنْتَظَرْنَاهُ حَتَّى جَاءَ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مَا جَاءَ بِكُمْ؟ قَالَا: جَنَّاكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَسْتَلِّكَ عَنْ مَعْرِفَتِكَ بِالنُّورَانِيَّةِ. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَرْحَبًا بِكُمْ مِنْ وَلِيَّتَيْنِ مُتَعَاهِدَيْنِ لِدِينِهِ لَسْتُمَا بِمُقَصِّرِينَ لِعَمْرِي إِنَّ ذَلِكَ الْوَاجِبُ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ ثُمَّ قَالَ يَا سَلْمَانَ يَا جُنْدَبُ قَالَ لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: إِنَّهُ لَا يَسَّ تَكْمِلُ أَحَدٌ الْإِيْمَانَ حَتَّى يَعْرِفَنِي كُنْهَ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ فَإِذَا عَرَفَنِي بِهَذِهِ الْمَعْرِفَةِ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلإِيْمَانِ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلإِسْلَامِ وَ صَارَ عَارِفًا مُسْتَبْصِرًا وَ مَنْ قَصَرَ عَنْ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ فَهُوَ شَاكٌ مُرْتَابٌ، يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبُ! قَالَ لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ وَ هُوَ الدِّينُ الْخَالِصُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى (وَ مَا أُمُورًا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَ يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ) يَقُولُ

مَا أَمَرُوا إِلَّا بِبُيُوتِهِمْ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ الدِّينُ الْحَنِيفِيُّ الْمُوَحَّدِيُّ السَّمِيحُ وَقَوْلُهُ (وَيُؤْمِنُونَ الصَّلَاةَ) فَمَنْ أَقَامَ وَلَا يَتَّبِعِي فَقَدْ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَإِقَامَةُ وَلَا يَتَّبِعِي صَدْعٌ مُسْتَصَدَّبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مُؤْمِنٌ ائْتَمَرَ اللَّهُ قَلْبُهُ لِلْإِيمَانِ فَأَمَلَكُ إِذَا لَمْ يَكُنْ مُقَرَّبًا لَمْ يَحْتَمِلُهُ وَالنَّبِيُّ إِذَا لَمْ يَكُنْ مُرْسَلًا لَمْ يَحْتَمِلُهُ وَالمُؤْمِنُ إِذَا لَمْ يَكُنْ مُؤْتَمِنًا لَمْ يَحْتَمِلُهُ قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مَنْ المُؤْمِنُ وَمَا نَهَائِيهِ وَمَا حُدُّهُ حَتَّى اعْرِفَهُ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! قُلْتُ لَيْتَنِي يَا آخَا رَسُولِ اللَّهِ قَالَ: المُؤْمِنُ المَمْتَحَنُ هُوَ الَّذِي لَا يَرُدُّ مِنْ أَمْرِنَا إِلَيْهِ شَيْءٌ إِلَّا شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِقَبُولِهِ وَلَمْ يَشْكُ وَلَمْ يَزِدَّ إِعْلَامًا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَحَلِيفَتُهُ عَلَى عِبَادِهِ لَا تَجْعَلُونَا أَرْبَابًا وَقُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ فَإِنَّكُمْ لَا تَبْلُغُونَ كُنْةَ مَا فِيْنَا وَلَا نَهَايَتَهُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ أَعْطَانَا أَكْبَرَ وَأَعْظَمَ مِمَّا يَصِفُكُمْ وَيَخْطُرُ عَلَى قَلْبِ أَحَدِكُمْ فَإِذَا عَرَفْتُمُونَا فَأَنْتُمْ المُؤْمِنُونَ. قَالَ سَلْمَانُ: قُلْتُ يَا آخَا رَسُولِ اللَّهِ وَمَنْ أَقَامَ وَلَا يَتَّبِعُكَ أَقَامَ الصَّلَاةَ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا

سَلْمَانُ، تَصْدِيقُ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ العَزِيزِ (وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ) فَالصَّبْرُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالصَّلَاةُ إِقَامَةُ وَلَا يَتَّبِعِي فَمِنْهَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى (وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ) وَلَمْ يَقُلْ (وَإِنَّهُمَا لَكَبِيرَةٌ) لِأَنَّ الْوَلَايَةَ كَبِيرَةٌ حَمْلَهَا إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعُونَ هُمُ السَّاعِدُونَ الْمُسْتَبْصِرُونَ وَذَلِكَ لِأَنَّ أَهْلَ الْأَقْوَابِ مِنَ الْمُرْجِنَةِ وَالْقَدْرِيَّةِ وَالْخَوَارِجِ وَغَيْرِهِمْ مِنَ النَّاصِبَةِ يَقُولُونَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالنَّبُوتِ كَيْسَ بَيْنَهُمْ خِلَافٌ وَهُمْ مُخْتَلِفُونَ فِي وَلَايَتِي مُنْكَرُونَ لِذَلِكَ جَا حُدُونَهَا إِلَّا الْقَلِيلَ وَهُمْ الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ العَزِيزِ فَقَالَ (وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ) وَقَالَ تَعَالَى فِي مَوْضِعٍ آخَرَ فِي كِتَابِهِ العَزِيزِ فِي بُيُوتِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَفِي وَلَايَتِي (بِئْسَ مَعْطَلَةٌ وَفَصْرٌ مُشِيدٌ) فَالْقَصْرُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالبَيْتُ الْمَعْطَلَةُ وَلَايَتِي عَطَلُوهَا وَجَحَدُوهَا، وَمَنْ لَمْ يَقِرَّ بِوَلَايَتِي لَمْ يَنْفَعُهُ الإِقْرَارُ بِبُيُوتِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِأَنَّهَا مَقْرُونَانِ وَذَلِكَ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُرْسَلُ وَهُوَ إِمَامُ الْخَلْقِ وَعَلِيٌّ مِنْ بَعْدِهِ وَصِدِّيقُهُ وَإِمَامُ الْخَلْقِ كَمَا قَالَ لَهُ النَّبِيُّ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَأَوْلْنَا مُحَمَّدًا وَأَوْسَطْنَا مُحَمَّدًا وَآخِرْنَا مُحَمَّدًا فَمَنْ اسْتَكْمَلَ مَعْرِفَتِي فَهُوَ عَلَى الدِّينِ الْقَيِّمِ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى (وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ) وَسَائِبِي ذَلِكَ بِعَوْنِ اللَّهِ وَتَوْفِيقِهِ، يَا سَلْمَانُ يَا جُنْدَبُ! قَالَ لَيْتَنِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَمُحَمَّدٌ نُورًا وَاحِدًا مِنْ نُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَآمَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ذَلِكَ النُّورَ أَنْ يَشُقَّ فَقَالَ لِلنَّصِيفِ كُنْ

محمداً وللنصفِ كُنْ عَلِيّاً وَ لِيذَلِكَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَلِيُّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ وَ لَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا عَلِيٌّ وَ قَدْ وَجَّهَ أَبُو بَكْرٍ
 بِبَرَاءَةٍ إِلَى مَكَّةَ فَنَزَلَ جَبْرَيْلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ قَالَ لَبَيْكَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تُؤَدِّيَ أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ فَوَجَّهِي فِي اسْتِرْدَادِ أَبِي بَكْرٍ فَرَدَّدْتُهُ فَوَجَدَ
 فِي نَفْسِهِ وَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْزَلَ فِي قُرْآنٍ قَالَ لَا وَ لَكِنْ لَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا عَلِيُّ يَا سَلْمَانَ يَا جُنْدَبُ! قَالَ لَبَيْكَ يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ قَالَ: مَنْ لَا
 يَصَّ لِحْمٍ لِحْمَلٍ صَدْحِيْفَةً يُؤَدِّيهَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ كَيْفَ يَصَّ لِحْمٌ لِلِإِمَامَةِ؟! يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبُ! فَإِنَّا وَ رَسُولُ اللَّهِ كُنَّا نُوراً وَاحِداً، صَارَ رَسُولُ اللَّهِ
 الْمُصَدَّقُ وَ صِرْتُ أَنَا وَصِيُّهُ الْمُرْتَضَى وَ صَارَ مُحَمَّدٌ النَّاطِقُ وَ صِرْتُ أَنَا الصَّامِتُ وَ إِنَّهُ لَا بَدَّ فِي كُلِّ عَصْرٍِ مِنَ الْأَعْضَارِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ نَاطِقٌ وَ
 صَامِتٌ، يَا سَلْمَانَ! صَارَ مُحَمَّدٌ الْمُنذِرُ وَ أَنَا الْهَادِي وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) فَرَسُولُ اللَّهِ الْمُنذِرُ وَ أَنَا الْهَادِي اللَّهُ
 يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى وَ مَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَ مَا تَزْدَادُ وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ السَّهَادَةِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ سَوَاءً عَلَيْكُمْ مَنْ أَسَرَ
 الْقَوْلُ [القول] وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَ سَارِبٌ بِالنَّهَارِ لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ قَالَ فَضْرَبَ
 بِيَدِهِ عَلِيٌّ الْأُخْرَى وَ قَالَ: صَارَ مُحَمَّدٌ صَاحِبَ الْجَمْعِ وَ أَنَا صَاحِبَ التَّشْرِيقِ صَارَ مُحَمَّدٌ صَاحِبَ الْجَنَّةِ وَ صِرْتُ أَنَا صَاحِبَ النَّارِ أَقُولُ لَهَا خُذِي
 هَذَا وَ ذَرِي هَذَا وَ صَارَ مُحَمَّدٌ صَاحِبَ الرَّجْفَةِ وَ صِرْتُ أَنَا صَاحِبَ الْهَدْيَةِ وَ أَنَا صَاحِبُ اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ الْهَمِينِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَّمَ مَا فِيهِ، يَا
 سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبُ. صَارَ مُحَمَّدٌ نَبِيَّ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ وَ صَارَ مُحَمَّدٌ نَبِيَّ الْقَلَمِ وَ مَا يَسْتَطْرُقُونَ وَ صَارَ مُحَمَّدٌ طَهَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى وَ
 صَارَ مُحَمَّدٌ صَاحِبَ الدَّلَالَاتِ وَ صِرْتُ أَنَا صَاحِبَ الْمُعْجَزَاتِ وَ الْآيَاتِ وَ صَارَ مُحَمَّدٌ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ صِرْتُ أَنَا خَاتَمَ الْوَصِيَّيْنَ وَ أَنَا الصِّرَاطُ
 الْمُسْتَقِيمُ وَ أَنَا النَّبَأُ الْعَظِيمُ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ وَ لَا أَحَدٌ اخْتَلَفَ إِلَّا فِي وَ لَائِي وَ صَارَ مُحَمَّدٌ صَاحِبَ الدَّعْوَةِ وَ صِرْتُ أَنَا صَاحِبَ السَّيْفِ
 وَ صَارَ مُحَمَّدٌ نَبِيّاً مُرْسِلاً وَ صِرْتُ أَنَا صَاحِبَ أَمْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ
 هُوَ رُوحُ اللَّهِ لَا يُعْطِيهِ وَ لَا يُلْقِي هَذَا الرُّوحَ إِلَّا عَلِيٌّ مَلِكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ وَصِيٌّ مُنْتَجَبٌ فَمَنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ تَعَالَى هَذَا الرُّوحَ فَقَدْ أَبَانَهُ مِنْ
 النَّاسِ وَ فَوَّضَ إِلَيْهِ الْقُدْرَةَ وَ أَحْيَى الْمَوْتَى وَ عَلِمَ بِهَا مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ وَ سَارَ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ وَ مِنَ الْمَغْرِبِ إِلَى الْمَشْرِقِ فِي لِحْظَةٍ
 عَيْنٍ وَ عَلِمَ مَا فِي الصَّمَائِرِ وَ الْقُلُوبِ وَ عَلِمَ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ، يَا سَلْمَانَ

وَيَا جُنْدَبُ! وَصَارَ مُحَمَّدٌ الدِّكْرَ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ (قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ) وَإِنِّي أُعْطِيتُ عِلْمَ الْمَنَائَا وَ
الْبَلَايَا وَفُضِّلَ الْخِطَابِ وَاسْتُودِعْتُ عِلْمَ الْقُرْآنِ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَ مُحَمَّدٌ أَقَامَ الْحُجَّةَ وَصَدْرَتْ أَنَا حُجَّةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ اللَّهُ
لِي مَا لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لِأَنَّ لِي نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا لَكَ مُقَرَّبٌ، يَا سَلْمَانَ وَيَا جُنْدَبُ. قَالَ لَبَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: أَنَا الَّذِي
حَمَلْتُ نُوحًا فِي السَّفِينَةِ بِأَمْرِ رَبِّي وَأَنَا الَّذِي أَخْرَجْتُ يُوسُفَ مِنْ بَطْنِ الْحُوتِ بِإِذْنِ رَبِّي وَأَنَا الَّذِي جَاوَزْتُ بِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ الْبَحْرَ بِأَمْرِ رَبِّي
وَأَنَا الَّذِي أَخْرَجْتُ إِبْرَاهِيمَ مِنَ النَّارِ بِإِذْنِ رَبِّي وَأَنَا الَّذِي أَجْرَيْتُ أَنهَارَهَا وَفَجَرْتُ عُيُونَهَا وَغَرَسْتُ أَشْجَارَهَا بِإِذْنِ رَبِّي وَأَنَا عَدَابُ يَوْمِ الظَّلَّةِ
وَأَنَا الْمَنَادِي مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ قَدَسَ جَعَهُ الثَّقَلَانِ الْحَيُّ وَالْإِنْسُ وَفَهَمَهُ قَوْمٌ وَإِنِّي لَأَسْمِعُ كُلَّ قَوْمِ الْجَبَّارِينَ وَالْمُنَافِقِينَ بِلُغَاتِهِمْ وَأَنَا الْخِضْرُ
عَالِمُ مُوسَى وَأَنَا مَعْلَمُ سَلِيمَانَ وَأَنَا ذُو الْقُرْبَيْنِ وَأَنَا قُدْرَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، يَا سَلْمَانَ وَيَا جُنْدَبُ! قَالَ لَبَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: أَنَا مُحَمَّدٌ وَ
مُحَمَّدٌ أَنَا، أَنَا مِنْ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٌ مِنِّي قَالَ تَعَالَى (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ)، يَا سَلْمَانَ وَيَا جُنْدَبُ! قَالَ لَبَيْكَ يَا أَمِيرَ
الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: إِنْ مَيِّتْنَا لَمْ يَمُتْ وَ غَائِبْنَا لَمْ يَغِبْ وَإِنْ قَاتَلْنَا لَمْ يُقْتَلُوا، يَا سَلْمَانَ وَيَا جُنْدَبُ! قَالَ لَبَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: أَنَا أَمِيرُ كُلِّ
مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ مِمَّنْ مَضَى وَ مِمَّنْ بَقِيَ وَ أَيْدِي بُرُوحِ الْعِظَمَةِ وَأَنَا تَكَلَّمْتُ عَلَى لِسَانِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ فِي الْمَهْدِ وَأَنَا آدَمُ وَأَنَا نُوحٌ وَأَنَا إِبْرَاهِيمُ
وَأَنَا مُوسَى وَأَنَا عِيسَى وَأَنَا مُحَمَّدٌ انْقَلَبُ فِي الصُّورِ كَيْفَ أَشَاءُ مَنْ رَأَى رَأَى رَأَاهُمْ فَقَدْ رَأَاهُمْ وَمَنْ رَأَاهُمْ فَقَدْ رَأَى رَأَاهُمْ وَ لَوْ ظَهَرْتُ فِي صُورَةٍ وَاحِدَةٍ هَلَاكَ
فِي النَّاسِ وَقَالُوا هُوَ لَا يَزُولُ وَلَا يَتَغَيَّرُ وَإِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا تُسْمُونَا أَرْبَابًا وَقُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا مِنْ
فَضْلِنَا كُنَّةَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا وَلَا مِعْشَارَ الْعُشْرِ لِأَنَّ آيَاتِ اللَّهِ وَ دَلَائِلُهُ وَ حُجُجُ اللَّهِ وَ خُلَفَاتُهُ وَ أَمَنَاءُ اللَّهِ وَ أَيْمَتُهُ وَ وَجْهُ اللَّهِ وَ عَيْنُ اللَّهِ وَ لِسَانُ اللَّهِ
بِنَا يَعْدِبُ اللَّهُ عِبَادَهُ وَ بِنَا يُثِيبُ وَ مِنْ بَيْنِ خَلْقِهِ طَهْرَانَا وَ اخْتَارَنَا وَ اصْطَفَانَا وَ لَوْ قَالَ قَائِلٌ لِمَ وَ كَيْفَ وَ فِيمَ؟ لَكَفَرَ وَ أَشْرَكَ لِأَنَّهُ لَا يُسَدُّ تِلْ عَمَّا
يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْتَلُونَ، يَا سَلْمَانَ وَيَا جُنْدَبُ! قَالَ لَبَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: مَنْ أَمَنَ بِمَا قُلْتُ وَ صَدَّقَ بِمَا بَيَّنْتُ وَ فَسَّرْتُ وَ شَرَحْتُ وَ أَوْصَحْتُ
وَنُورْتُ وَ بَرَهَنْتُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ مُمْتَحِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِأَمَانٍ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ هُوَ عَارِفٌ مُسْتَبْصِرٌ قَدِ انْتَهَى وَ بَلَغَ وَ كَمَلَ وَ مَنْ سَلَكَ
وَعِنْدَ وَ جَحَدَ وَ وَقَفَ وَ تَحَيَّرَ وَ اذْتَابَ فَهُوَ مُقْصِرٌ وَ نَاصِبٌ، يَا سَلْمَانَ وَيَا جُنْدَبُ! قَالَ

لَيْبِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: أَنَا أَحَبُّي وَأَمِيْتُ بِإِذْنِ رَبِّي وَأَنَا أَتَّبِعُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ بِإِذْنِ رَبِّي وَأَنَا عَالِمٌ بِصَمَائِرِ قُلُوبِكُمْ وَ لَأَبْلَغُهُمْ أَوْلَادِي يَعْلَمُونَ وَيَفْعَلُونَ هَذَا إِذَا أَحَبُّوا وَأَزَادُوا لِأَنَا كُنَّا وَاحِدًا وَأَوْلْنَا مُحَمَّدًا وَأَجْرْنَا مُحَمَّدًا وَأَوْسَدَ طُنَا مُحَمَّدًا وَكُنَّا مُحَمَّدًا لَا نَقْرُؤُوا بَيْنَنَا فَإِنَّا نَظْهَرُ فِي كُلِّ زَمَانٍ وَوَقْتٍ وَأَوَانٍ فِي أَيِّ صُورَةٍ شِئْنَا بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَنَحْنُ إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهُ وَإِذَا كَرِهْنَا كَرِهَ اللَّهُ الْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ مَنْ أَنْكَرَ فَضْلَنَا وَخُصُوصِيَّةَ بَيْنَنَا وَمَا أَعْطَانَا اللَّهُ رَبُّنَا لِأَنَّ مَنْ أَنْكَرَ شَيْئًا مِمَّا أَعْطَانَا اللَّهُ فَقَدْ أَنْكَرَ قُدْرَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَشِيئَةَ بَيْنَنَا، يَا سَلْمَانَ يَا جُنْدَبَ! قَالَ لَيْبِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَمَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ قَالَ: لَقَدْ أَعْطَانَا اللَّهُ رَبُّنَا مَا هُوَ أَجَلٌ وَأَعْظَمُ وَأَعْلَى وَأكْبَرُ مِنْ هَذَا كُلِّهِ قُلْنَا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا الَّذِي أَعْطَاكُمْ مَا هُوَ أَعْظَمُ وَأَجَلٌ مِنْ هَذَا كُلِّهِ؟ قَالَ: قَدْ أَعْطَانَا رَبُّنَا عَزَّ وَجَلَّ وَعَلَّمَنَا الْأَسْمَ الْأَعْظَمَ الَّذِي لَوْ شِئْنَا خَرَفْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَنَعْرُجُ بِهِ السَّمَاءَ وَنَهْبِطُ بِهِ الْأَرْضَ وَنُعْرِبُ وَنُشْرِقُ وَنُنْتَهِي بِهِ إِلَى الْعَرْشِ فَتَجْلِسُ بَيْنَ يَدَيْهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَيُطِيعُنَا كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالنُّجُومِ وَالْجِبَالِ وَالشَّجَرِ وَالذُّوَابِ وَالْبِحَارِ وَالْجَنَّةِ وَالنَّارِ أَعْطَانَا اللَّهُ ذَلِكَ كُلَّهُ بِالْأَسْمِ الْأَعْظَمِ الَّذِي عَلَّمَنَا وَخَصَّنَا بِهِ وَمَعَ هَذَا كُلِّهِ نَأْكُلُ وَنَشْرَبُ وَنَمشِي فِي الْأَسْوَاقِ وَنَعْمَلُ هَذِهِ الْأَشْيَاءَ بِأَمْرِ رَبِّنَا وَنَحْنُ عِبَادُ اللَّهِ الْمُكْرَمُونَ الَّذِينَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ وَجَعَلْنَا مَعْصُومِينَ مُطَهَّرِينَ وَفَضَّلْنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ فَنَحْنُ نَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا إِذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ وَحَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ أَعْنِي الْجَاهِلِينَ بِكُلِّ مَا أَعْطَانَا اللَّهُ مِنَ الْفَضْلِ وَالْإِحْسَانِ، يَا سَلْمَانَ يَا جُنْدَبَ: فَهَذَا مَعْرِفَتِي بِالثَّوْرَانِيَّةِ فَتَمَسَّكْ بِهَا رَاشِدًا فَإِنَّهُ لَا يَبْلُغُ أَحَدٌ مِنْ شَيْءٍ يَعْتَبِرُ حَدَّ الْأَسْمِ يَنْبَصِرُ حَتَّى يَعْرِفَنِي بِالثَّوْرَانِيَّةِ فَإِذَا عَرَفَنِي بِمَا كَانَ مُسْتَبْصِرًا بِالْغَا كَامِلًا قَدْ خَاصَ بَحْرًا مِنَ الْعِلْمِ وَازْتَقَّ دَرَجَةً مِنَ الْفَضْلِ وَاطَّلَعَ عَلَى سِرِّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَمَكْنُونِ خَزَائِنِهِ. (1)

ترجمه حدیث شریف

(روایت کرده است محمد بن صدقه که گفت: ابوذر از سلمان پرسید و گفت ای ابا

ص: 53

عبدالله! معرفت امیرالمؤمنین علیه السلام و به نورانیت چیست؟ سلمان گفت: ای جُنْدَب! (نام ابوذر است) بیا برویم از آن حضرت پرسیم که معرفت او به نورانیت یعنی چه؟ پس آمدیم به طلب آن حضرت او را نیافتیم ابوذر گفت منتظر نشستیم تا آن حضرت تشریف آورد فرمود: برای چه این جا آمده اید؟ گفتم: یا امیرالمؤمنین! آمده ایم نزد تو که از معرفت تو به نورانیت سؤال کنیم فرمود: مرحبا به شما دو نفر دوست که با هم عهد کرده اید برای دین خدا، شما تقصیر و یا کوتاهی نکرده اید، به جان خودم قسم بر هر مرد مؤمن و زن مؤمنه ای واجب است که از معرفت من به نورانیت سؤال کند. پس فرمود: ای سلمان و ای جندب! گفتند: لیبیک یا امیرالمؤمنین فرمود: کامل نمی شود ایمان احدی تا وقتی که بشناسد کنه معرفت مرا به نورانیت، وقتی که شناخت کنه معرفت مرا به نورانیت، خدا دل او را آزمایش می کند برای ایمان و سینه او را شرح می دهد برای اسلام و عارف و بینا می شود و کسی که کوتاهی و یا تقصیر کند از شناختن من بنورانیت، آن کس اهل شک و ریب است. ای سلمان و ای جندب! گفتند لیبیک یا امیرالمؤمنین، فرمود: شناختن مرا به نورانیت، شناختن خدا است و شناختن خدای عزّ و جلّ شناختن من است به نورانیت، و همین است دین خالصی که خدای تعالی فرموده: (وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ) (1) یعنی می فرماید امر کرده نشدند مردمان مگر به نبوت محمد صلی الله علیه و آله که آن است دین پاک و راست محمدی سهله و آسان، و بپا می دارند نماز را؛ یعنی کسانی که بپا می دارند ولایت مرا پس کسی که بپا دارد ولایت مرا بپا داشته است نماز را، و بپا داشتن ولایت من دشوار دشوار است که تحمل آن را نمی کند مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا مؤمنی که آزموده شده باشد دل او برای ایمان؛ پس هر گاه فرشته مقرب نباشد و پیغمبر مرسل نباشد و مؤمن آزموده و ممتحن نباشد هیچ یک از آن ها نمی توانند تحمل کنند ولایت مرا. ابوذر می گوید: گفتم یا امیرالمؤمنین مؤمن کیست؟ و نهایت ایمان تا چه اندازه است؟ و حدّ آن چقدر است تا من بشناسم آن را؟ فرمود: ای ابا عبدالله! گفتم: لیبیک ای برادر رسول الله فرمود: مؤمن آزموده

ص: 54

شده کسی است که چیزی از امر ما به او نمی رسد مگر این که خدا سینه او را می گشاید برای پذیرفتن آن، و در آن شک نمی آورد و آن را ردّ نمی کند بدان ای اباذر! من بنده خدا هستم و خلیفه او بر بندگانش، ما را پروردگاراها و خدایان خود ندانید و در فضیلت ما هر چه می خواهید بگوئید، شما به کنه و نهایت فضیلت ما نمی رسید زیرا که خدای عزّوجلّ عطا فرموده است به ما چیزی را که بزرگ تر و عظیم تر است از آن چه وصف کنندگان شما بتوانند وصف کنند یا خطور به قلب احدی از شماها بکند پس وقتی ما را این طور شناختید شما مؤمنید. سلمان عرض کرد: ای برادر رسول خدا هر که بپا بدارد ولایت شما را بپا داشته است نماز را؟ فرمود: آری ای سلمان؛ تصدیق آن در کتاب خدا است که می فرماید: (وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ) (1) پس صبر در آیه مراد رسول خدا است صلی الله علیه و آله، و صلوة بر پا داشتن ولایت من است و از همین جهت است که خدای تعالی نسبت به صلوة می فرماید: (إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ) و نفرموده است (إِنَّهُمَا لَكَبِيرَةٌ) (در آیه خدا امر فرموده که یاری بجوئید به صبر و صلوة لکن صلوة تنها را فرموده کبیره است یعنی بزرگ است این است که در بیان، ضمیر مفرد برای صلوة آورده و آلا باید ضمیر تثنیه که (إِنَّهُمَا) است بجای (إِنَّهَا) آورده باشد) و کبیره بودن ولایت برای آن است که کسی تحمّل آن را نمی تواند بکند مگر کسانی که اهل خشوع اند؛ و اهل خشوع شیعیانند که مستبصر و بینایند و این برای آن است که اهل قیل و قال هائی که از فرقه مرجئه و قدریه و خوارج و غیر ایشان از ناصبی ها هستند، همه به پیغمبری محمّد صلی الله علیه و آله قائلند و منکر نبوت او نیستند و اختلافی در آن ندارند اما در ولایت من اختلاف دارند و منکر آنند مگر کمی از مردم که خدا آن ها را در کتاب عزیز خود وصف فرموده و گفته است که (إِنَّهُمَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ) (2) یعنی ولایت امر بزرگی است و تحمل آن را نمی کنند مگر کسانی که اهل خشوع اند و آن ها شیعیان می باشند. و آیه دیگری در موضع دیگر از کتاب عزیز خود فرموده در موضوع نبوت محمّد [صلی الله علیه و آله] و ولایت من، مشعر بر این که نبوت آن حضرت را معترفند و ولایت مرا منکرند که ولایت مرا (بئر معطله) خوانده و نبوت آن حضرت را

ص: 55

1- بقره / 45

2- بقره / 45

«قصر مُشید» یاد کرده، که مراد از قصر محکم محمد صلی الله علیه و آله است و مراد از «بئر معطله» ولایت من است که آن را معطل گذارده و انکار کردند و حال آن که اقرار به نبوت آن حضرت صلی الله علیه [و آله] بدون اقرار به ولایت من برای آن ها فائده ای ندارد؛ نبوت و ولایت مقرون و توأم با یکدیگرند؛ نبی مرسل امام و پیشوای خلق است و علی بعد از او، وصی او و امام و پیشوای خلق است چنان چه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو از برای من به منزله هارونی برای موسی مگر این که بعد از من هیچ نبی نخواهد بود و اول ما محمد و اوسط ما محمد و آخر ما محمد است. پس کسی که در معرفت و شناسائی من کامل باشد دارای دین پایدار است؛ چنان چه خدای تعالی فرموده: این است دین پایدار و به همین زودی به یاری و توفیق خدا واضح بیان خواهم کرد. ای سلمان و ای جندب! گفتند: لیبیک یا امیرالمؤمنین. فرمود: من با محمد یک نور بودیم از نور خدای عزوجل، پس خدا امر فرمود که آن نور شکافته شود دو نصف شد، به نصف آن فرمود: محمد باش و به نصف دیگر فرمود علی باش و به همین جهت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی از من است و منم از علی و نمی رساند از جانب من مگر علی. چون آن حضرت سوره براءة را توسط ابوبکر بسوی مکه فرستاد، جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا محمد فرمود لیبیک گفت: خدای تعالی تو را امر فرموده که کسی نباید این سوره را ببرد مگر تو یا مردی که از تو باشد؛ پس مرا فرستاد که سوره را از ابوبکر پس بگیرم، چون سوره را از او گرفتم چیزی در دل خود خیال کرد گفت یا رسول الله! آیا در حق من قرآنی نازل شده؟ فرمود: نه ولیکن این سوره را باید یا خودم ببرم و یا این که کسی نبرد آن را مگر علی، ای سلمان و ای جندب! گفتند: لیبیک ای برادر رسول خدا. فرمود: کسی که صلاحیت آن را ندارد که صحیفه ای را از جانب رسول خدا ببرد چگونه صلاحیت امامت را دارد؟! ای سلمان و ای جندب! من با رسول خدا یک نور بودیم رسول خدا مصطفی شد و من مرتضی وصی او شدم، محمد گویا گردید و من ساکت شدم زیرا که در هر عصری از عصرها ناچار است از این که دو حجّت در میان مردمان باشد که یکی از آن دو ناطق و دیگری ساکت باشد. ای سلمان محمد بيم دهنده بود و من هدایت کننده چنان چه خدا می فرماید: (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ

هاد) (1) یعنی جز این نیست ای پیغمبر که تو بیم دهنده ای و برای هر گروهی راهنمایی است) پس رسول خدا منذر است و من هادی، خدا می داند که زن به چه چیز حامل است و رَجَمها چه چیز را به خود می گیرد و چه چیز را زیاد می کند و هر چیزی نزد او روی اندازه است دانای پنهان و آشکار و بزرگ و دارای مرتبه بلند است، کسی که از شماها به پنهانی یا آشکارا سخن گوید برای خدا یکسان است و کسی که در شب مخفی و پنهان و در روز ظاهر و در اجتماع باشد او می داند و برای او ملائکه ای هستند در تعقیب آن ها که از پیش رو و عقب سر آن ها که حفظ می کنند هر کدام را به امر خدا. پس حضرت دو دست خود بر هم زد و فرمود: محمد صاحب جمع گردید و من صاحب نشر و پراکنده گی، محمد صاحب بهشت است و من صاحب آتش که به آتش می گویم که این را بگیر و این را رها کن، محمد صاحب رجفه؛ یعنی لرزاننده است و من خراب کننده، من صاحب لوح محفوظم که خدا مرا الهام کرده به آن چه که در آن است از علم ها. ای سلمان ای جنبد! محمد (یس و القرآن الحکیم) و (ن والقلم و ما یسطرون) گردید و (طه ما أنزلنا علیک القرآن لَشَق) شد و صاحب دلالات گردید و من صاحب معجزات و آیات شدم، محمد خاتم النبیین شد و من خاتم الاوصیاء شدم، منم صراط مستقیم، منم نبأ عظیمی که مردم در حق من مختلف شدند و احدی از ایشان اختلاف نکرده است مگر در ولایت من، محمد صاحب دعوت است و من صاحب شمشیر، محمد پیغمبر مرسل است و من صاحب امر پیغمبر صلی الله علیه و آله، خدای عزوجل فرموده: می اندازد خدا روح را از عالم امر خود بر هر که می خواهد از بندگان خود، و این روح، اضافه تشریفیه به خدا دارد که عطا نمی کند آن را و نمی اندازد آن را مگر بر ملک مُقَرَّب یا پیغمبر مُرْسَل یا وصی منتجب، و این روح را خدا به که عطا کند او را جدا می کند از مردمان و واگذار می کند به او قدرت خود را و زنده می کند مرده را و دانا می شود به آن چه بوده و می باشد و سیر می کند از مشرق به مغرب و از مغرب به مشرق به قدر یک چشم به هم زدن، و عالم می شود به اندیشه ها و دل های مردمان، و می داند آن چه را که در آسمان ها و زمین است. ای سلمان و ای جنبد! محمد

ص: 57

ذکری است که خدای عزوجل در قرآن یاد کرده و فرموده است: فرستاد بسوی شما خدا ذکری را که رسول و فرستاده او است تا بخواند بر شما آیات و نشانه های خدا را، و به من عطا کرده شده است علم مرگ ها و بلاها و فصل خطاب و علم قرآن به من سپرده شده و علم آن چه که بعد از این به وجود خواهد آمد تا روز قیامت، و محمد پیا داشت حجت را و من حجت خدایم و قرارداد خدا برای من آن چه را که قرار نداده برای احدی از گذشتگان و آیندگان و نه برای پیغمبر مرسل و ملک مقرب. ای سلمان و ای جنذب! گفتند: لیبیک یا امیر المؤمنین، فرمود: منم آن کسی که نوح را بر کشتی سوار کردم به امر پروردگار خود، منم آن کسی که بیرون آوردم یونس را از شکم ماهی به اذن پروردگار خود، و منم آن کسی که گذرانیدم موسی بن عمران را از دریا به امر پروردگار خود، و منم آن کسی که بیرون آوردم ابراهیم را از آتش به اذن پروردگار خود، و منم آن کسی که جاری کردم نهرها را و شکافتم چشمه ها را و غرس کردم درخت های آن را به اذن پروردگار خود، و منم عذاب کننده روز تاریکی، منم ندا کننده از جای نزدیک که محققاً آن صدا را همه جن و انس می شنوند و همه گروهی می فهمند، و من می شنوادم به هر گروه سرکش و منافقی به زبان های خودشان، و منم خضر عالم موسی، و منم معلم سلیمان، منم ذوالقرنین و منم قدرت خدای عزوجل. ای سلمان و ای جنذب! گفتند: لیبیک یا امیر المؤمنین، فرمود: منم محمد و محمد من، منم از محمد و محمد از من، فرمود خدای تعالی: گذاشت هر دو دریا را بطوری که برزخی در میان آن ها قرار داده که مخلوط به یکدیگر نشوند. ای سلمان و ای جنذب! گفتند: لیبیک یا امیر المؤمنین، فرمود: مُرده ما نمرده است و غائب ما غائب نیست و کُشته های ما کُشته نشده اند. ای سلمان و ای جنذب! گفتند: لیبیک یا امیر المؤمنین، فرمود: من امیر و فرمان فرمایم برای هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه ای از گذشته و آینده، منم که تأیید شده ام به روح عظمت و بزرگی، منم که سخن گفتم به زبان عیسی بن مریم در گهواره، منم آدم منم نوح و منم ابراهیم و منم موسی و منم عیسی و منم محمد، به هر صورتی که بخواهم ظاهر می شوم هر که مرا ببیند آن ها را دیده و هر که آن ها را ببیند مرا دیده، و اگر ظاهر شوم برای مردم، هلاک می شوند همه مردم بواسطه من و می گویند: او زایل نمی شود و تغییر نمی پذیرد؛ (یعنی خدا است) و حال آن که من بنده خدایم و از بندگان او عزوجل، نام

پروردگاری بر ما نگذارید و در فضیلت ما هر چه می خواهید بگوئید شما هرگز به کُنه فضیلت ما نمی رسید و به ده یک از ده یک های فضائلی که خدا برای ما قرار داده نخواهید رسید مائیم آیات خدا و دلیل های او و حجّت های خدا و خلیفه های او و امین های خدا و امام های او، وجه خدا و چشم خدا و زبان خدا، به سبب ما خدا عذاب می کند بندگان خود را و به سبب ما ثواب می دهد و خدا ما را از میان خلق خود پاک و پاکیزه گردانیده و اختیار کرده است ما را و برگزیده است ما را و اگر گوینده ای چون و چرا کند کافر و مشرک می شود؛ زیرا که از کارهایی که خدا می کند سؤال کرده نمی شود ولی او از بندگان خود سؤال می کند. ای سلمان و ای جنذب! گفتند: لیبیک یا امیرالمؤمنین، فرمود: کسی که ایمان بیاورد به آن چه گفتم و تصدیق کند آن چه را که بیان و تفسیر کردم و شرح و توضیح دادم و روشن و واضح ساختم، او است مؤمن آزموده شده ای که خدا قلب او را برای ایمان آزمایش کرده و او را شرح صدر داده برای اسلام و او است عارف بینا که به منتها درجه و کمال ایمان رسیده، کسی که شک کند و عناد ورزد و منکر شود و متوقف و متحیر باشد او مقصد ر و ناصبی است. ای سلمان و ای جنذب! گفتند: لیبیک یا امیرالمؤمنین، فرمود: منم که زنده می کنم و می میرانم به اذن پروردگار خود، و منم که خبر می دهم شما را به آن چه می خورید و آن چه که در خان های [خانه های] خود ذخیره می کنید به اذن پروردگار خودم، و منم عالم به اندیشه های شما و آن چه در دل های تان خیال کنید و امام هایی هم که از فرزندان منند آن چه که گفته شد می دانند و می کنند هر وقت بخواهند و اراده کنند زیرا که ما همه یکی هستیم، اول ما محمّد و آخر ما محمّد و اوسط ما محمّد و همه ما محمّدیم و فرقی در میان ما نگذارید زیرا که ما ظاهر می شویم در هر زمانی و هر وقتی و هر آنی به هر صورتی که بخواهیم به اذن خدای عزّوجلّ، و هر وقت هر چه را خواستیم خدا هم می خواهد و اگر کراهت داشته باشیم خدا هم کراهت دارد و همه عذاب برای کسانی است که انکار کنند فضل ما و آن چه را که خدا مخصوص ما قرار داده و به ما عطا فرموده زیرا که هر که منکر شود چیزهایی را که خدا به ما عطا فرموده قدرت خدا را انکار کرده است و خواسته او را در حق ما منکر شده، ای سلمان و ای جنذب! گفتند: لیبیک یا امیرالمؤمنین - درود متّصل خدا بر تو باد - فرمود: پروردگار ما چیزی به ما عطا فرمود که آن جلیل تر و

عظیم تر و بالاتر و بزرگ تر است از همه این ها. گفتیم: یا امیرالمؤمنین چیست آن عطائی که خدا به شما فرموده که از همه جلیل تر و بزرگ تر است؟ فرمود: پروردگار ما عزوجل به ما عطا فرموده و تعلیم داده است اسم اعظمی را که اگر بخواهیم به آن می شکافیم آسمان ها و زمین و بهشت و جهنم را و به سبب آن به آسمان بالا می رویم و فرود می آییم به زمین و مغرب را مشرق و مشرق را مغرب می کنیم و به عرش می رویم در مقابل خدای عزوجل می نشینیم، و هر چیزی ما را اطاعت می کند حتی آسمان ها و زمین و آفتاب و ماه و ستاره ها و کوه ها و درخت ها و جنندگان و دریاها و بهشت و جهنم، خدا همه این ها را به واسطه اسم اعظم اعظمی که به ما تعلیم داد و مخصوص به ما گردانید می باشد و با این همه خصوصیات، می خوریم و می آشامیم و در بازارها می رویم و عمل می کنیم این چیزها را به امر پروردگار خود، و ما بندگان گرامی داشته شده ایم که پیشی نمی گیریم از خدا در گفتار و به امر او عمل می کنیم و خدا ما را معصوم و مظهر قرار داده و فضیلت داده است بر بسیاری از بندگان مؤمن خود پس می گوئیم: ستایش مخصوص خدائی است که راهنمایی کرد ما را برای این و حال آن که اگر خدا ما را هدایت نمی فرمود ما هدایت نمی شدیم، و واجب و ثابت گردانید کلمه عذاب را بر کفار که مراد منکرین هستند و از هر فضل و احسانی که خدا به ما عطا فرموده انکار می کنند. ای سلمان و ای جنذب این است معرفت من به نورانیت، پس چنگ بزن به آن در حالی که طالب هدایت باشی و هدایت شده ای زیرا که نمی رسد احدی از شیعیان ما به حد بینائی تا این که مرا بشناسد به نورانیت، پس وقتی که مرا شناخت به نورانیت مستبصر و بالغ و کامل می شود و فرو می رود در دریائی از علم، و درجه فضل او بالا می رود و مطلع می شود بر سرّی از اسرار خدا و مکنون خزینه های علم او». (تمام شد ترجمه حدیث شریف نورانیت)

در بیان بعضی از نکات حدیث شریف

بدان که بیش تر از جمله ها و فقرات این حدیث شریف، یا تواتر لفظی دارد و یا تواتر معنوی و یا به سر حد استفاضه رسیده و جای اشکال و تردیدی در قبول آن نیست و ایجاد وحشتی برای خواننده و شنونده نمی کند الا این که چند فقره کمی در آن به چشم می خورد

که در نظر اشخاصی که کوتاه نظر و سطحی در درک آن ها می باشند غریب به نظرهایشان می آید و به ردّ و انکار آن مبادرت می کنند و رایحه غلّو از آن استشمام می نمایند و حال آن که اگر به عقل سلیم و با نظر دقیق موازنه کنند و بسنجند هیچ گونه غلّوی نیست بلکه عین حق و حقیقت است وقتی آن ها را ردّ به محکّمات آیات قرآنی یا اخبار نبویّه و احادیث محکمّه ائمه طاهرین علیه السلام کنیم، جای شبهه ای باقی نمی ماند و بر فرض اگر در فهمیدن مفاد آن ها دارای چنین ملکه ای نباشند باید بگویند از تشابهات است و تأویل آن ها با راسخین در علم است که آل محمّد علیهم السلام اند و ایشان به مقصود خود دانایتر از دیگران می باشند پس باید در ردّ و قبول آن ساکت و متوقّف باشند تا بیاید روزی که بر وفق مقتضی پرده از روی آن برداشته شود. در این جا برای توضیح مطلب و بسط کلام جای شرح و بیان است پیش از بیان شرح بعضی از فقرات حدیث نوراتیّت، لازم دانستم فتح بابی برای رفع بعضی از شبهات کنم و پس از آن پیوست به آن چه قبلاً در موضوع ولایت نوشته شد مطلب و مقصد خود را ادامه دهم.

قاعده در شناخت غالی از تالی

شکّی نیست در این که در میان اخبار و احادیثی که از مصادر وحی و تنزیل به ما رسیده، در آن ها بعضی از صفات خدا به ائمه طاهرین علیه السلام نسبت داده شده که آن ها از صفات ربوبیّت است و امر آن ها در قلوب ضعفاء از اهل دانش و صاحبان وسواس و مخالفین، ایجاد شبهه کرده؛ چنان چه بعضی مرتبه آل محمّد علیه السلام را بالا برده و آن ها را خدایان خود دانسته اند و بعضی معتقدند که ایشان شریک های خدا می باشند در صفات و افعال او و بعضی می گویند که خدا کلیّه امور خدائی خود را به آن ها واگذار کرده، و این مستلزم آن است که خدا خود را از خدائی عزل کرده باشد.

باید دانست که اقوال این هر سه دسته باطل و اعتقادات آن ها فاسد است و این ها از دین اسلام خارجند و مستحق لعن و عذابند زیرا که ائمه علیه السلام بندگان مخلص گرامی داشته شده ای هستند که سبقت بر خدا نمی گیرند در گفتار خود، و به امر خدا عمل کننده اند و بیزارند از معتقدات این سه دسته.

و اما دسته چهارم کسانی هستند که در طرف تقریب واقع شده و می گویند که فقط و فقط امر دین را به آن ها واگذار کرده و این قبیل اخباری که به آن ها نسبت داده شد دروغ و جعلیات است؛ ایشان هم مانند سایر بندگانند می خورند و می آشامند و در بازارها راه می روند و امثال این ها، این دسته هم معرفت ولایتی ندارند و مؤمن واقعی نیستند.

و اما دسته پنجم که سالک طریق حق و صراط مستقیم ایمانند کسانی هستند که می گویند آل محمد علیه السلام بندگان خاص خالص خدایند و در کارها و علوم و معجزات و تمام آثار و شئون خدائی که از ایشان ظاهر شده و می شود نسبت به خدا به منزله صفتند نسبت به موصوف؛ همچنانی که صفت قائم به موصوف است و بدون موصوف قوامی ندارد به قدر یک چشم بهم زدن هرگز و همیشه قائم به موصوف است به قیام صدور، آل محمد علیهم السلام با این شئون و فضائل و کمالات و خصایصی که خدا به ایشان عطا فرموده، نسبت به خدا کمال فقر و ذلت و احتیاج را دارند و در آن چه که خدا به آن ها عطا فرموده، هیچ استقلالی از خود ندارند و ادعای استقلال هم نکرده و نمی کنند ولیکن همچنان که صفات، مبادی جمیع افعال موصوف است و مُنتهای همه نعمت های او است و موصوف منفرد در آن صفات و نعوت است و آن چه مترتب بر آن است از اسماء و اضافات آل محمد علیهم السلام، اسماء حسنی و امثال علیای الهیه اند و بدون امر و فرمان خدا هیچ کاری را انجام نمی دهند و از خودشان به هیچ وجه اراده ای ندارند و خوف و ترس شان از خدا از

همه مخلوقات بیشتر است؛ و مثل آن ها مثل آهنی است که به آتش سرخ و تقدیده شده باشد در اثر قرب جوار با آتش عمل آتش را از خود نشان می دهد و می سوزاند لکن آهن گرم شده است نه آتش، سوزنده گی آن از ذات خود او نیست و از آتش است، پس هیچ وقت ممکن، واجب الوجود نمی شود ولی هر چه تقرب او به خدا بیشتر شود صفات الهیه بیش تر در او جلوه می کند فرموده: (عَبْدِي أَطْعَمَنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مَثَلِي إِذَا قُلْتَ لِشَيْءٍ كُنْ فَيَكُونُ) (1) شاهد این مدعا است و فرموده (لَا زَالَ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى كُنْتُ سَمْعَهُ

ص: 62

1- خداوند متعال فرمود: «بندۀ من مطیعم باش تا تو را مثل خودم قرار دهم تا این که وقتی چیزی را اراده کردی آن چیز محقق شود».

الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّتِي يُبْصِرُ رَبُّهَا وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا) اشاره بر این معنی است. از کتاب غرر و درر شیخ کراچکی رحمه الله از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرموده: (صُورٌ عَارِيَّةٌ عَنِ الْمَوَادِّ خَالِيَةٌ عَنِ الْإِسْتِعْدَادِ تَجَلَّى لَهَا فَأَشْدَّ رَقْتُ وَطَالَ عَهَا فَتَلَا لَاتَ فَالَقَى فِي هَوِيَّتِهَا مِثَالَهُ فَأَظْهَرَ عَنْهَا أَفْعَالَه) (1) یعنی «صورت هائی هستند برهنه از لباس های مادیت و از استعداد خالی که خدا برای آن ها تجلّی کرده و بر آن ها تابیده و آن ها را بیرون آورده پس درخشنده شدند پس انداخته است در ذات آن ها مثال خود را و ظاهر گردانیده از آن ها کارهای خود را».

شیخ طوسی رحمه الله:

در کتاب غیبت (طبع تبریز در سال 1322 هجری قمری صفحه 252 - توأم با کتاب بیان محمد بن یوسف گنجی شافعی) روایت کرده از حسین بن عبیدالله از ابی عبدالله حسین بن علی بن سفیان بزوفری رحمه الله که گفت: حدیث کرد مرا شیخ ابو القاسم حسین بن روح رضی الله عنه و گفت اختلاف کردند یاران ما در تقویض (یعنی در مسأله تقویض خدا امر را به ائمه علیهم السلام) و غیر آن پس رفتم در نزد ابی طاهر پسر بلال در زمان استقامت او و این اختلاف را تعریف کردم مرا به تأخیر جواب امر کرد چند روزی تأخیر انداختم و بعد رفتم به نزد او برای من حدیثی را بیرون آورد به اسناد خود از ابی عبدالله علیه السلام (یعنی حضرت امام صادق) که فرموده:

(إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَمْرًا عَرَضَهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ أَمَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامَ (2) وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ إِلَى أَنْ يَنْتَهَى إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى الدُّنْيَا وَإِذَا أَرَادَ الْمَلَائِكَةُ أَنْ يَرْفَعُوا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَمَلًا عَرَضَ عَلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ يَخْرُجُ عَلَى وَاحِدٍ إِلَى أَنْ يُعْرَضَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ يُعْرَضُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَمَا نَزَلَ مِنَ اللَّهِ فَعَلَى أَيْدِيهِمْ وَمَا عَرَجَ إِلَى اللَّهِ فَعَلَى أَيْدِيهِمْ وَمَا اسْتَعْنَوْا عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

ص: 63

1- بحار الانوار/ ج 40/ ص 165 / ح 54 ولكن به جای «خالیه» عبارت (غالیة عن القوة والاستعداد) آمده است.

2- (و سائر الأئمة)

جَلَّ طَرْفَةً عَيْنٍ (1) یعنی «هر وقت بخواهد خدا امری را، عرضه می دارد آن را بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پس آن حضرت بر امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و یکی بعد از دیگری (از ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) تا این که منتهی شود به حضرت صاحب الزمان، پس او بیرون می آورد در دنیا، و وقتی که ملائکه می خواهند بالا برند بسوی خدا عملی را، عرضه داشته می شود بر صاحب الزمان عَلَيْهِ السَّلَامُ پس بیرون می آید بر یکی بعد از دیگری تا عرضه داشته شود بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، پس از آن عرضه داشته می شود بر خدای عزّ و جلّ؛ پس از جانب خدا هر آن چه فرود آید بر دست ایشان است و هر چه هم بالا رود بسوی خدا به دست ایشان است و ایشان به قدر چشم بهم زدنی بی نیاز از خدای عزّ و جلّ نیستند».

بصائر الدرجات

چاپ طهران سال 1285 جزء هفتم باب چهاردهم حدیث هشتم بسند خود از ابی حمزه روایت کرده:

(قَالَ كُنْتُ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَعَصَافِيرُ عَلِيٍّ الْحَايِطِ قِبَالَتَهُ يَصْحَحْنَ فَقَالَ: يَا أَبَا حَمَزَةَ أَتَدْرِي مَا يَقُلْنَ يَتَحَدَّثْنَ؟ إِنَّهُنَّ فِي وَقْتٍ يَسْتَلْنَّ فِيهِ قُوَّتَهُنَّ يَا أَبَا حَمَزَةَ! لَأَتَّامَنَّ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ فَإِنِّي أَكْرِهَهَا لَكَ إِنَّ اللَّهَ يَقْسِمُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ أَرْزَاقَ الْعِبَادِ وَعَلَى أَيْدِينَا يُجْرِيهَا) (2) یعنی «گفت نزد علی بن الحسین علیه السلام بودم و گنجشک هائی در مقابل آن حضرت فریاد می کردند، پس فرمود: ای ابا حمزه آیا می دانی چه می گویند و با هم حدیث می کنند؟ این ها وقتی است که در خواست می کنند قوت خود را ای ابا حمزه! البته پیش از طلوع آفتاب نخواب که من کراهت دارم برای تو، بدرستی که خدا در این وقت روزی های بندگان را قسمت می کند و این قسمت به دست های ما جاری می شود».

مؤلف ناچیز گوید:

این حدیث شریف از احادیثی است که ضعیف الایمان های سطحی وقتی می شنوند

ص: 64

1- غیبت طوسی / ص 387

2- بصائر الدرجات / جزء 7 / باب 14 / ص 363 / ح 9

منکر می شوند و بر ایشان گران می آید که گفته شود جریان و تقسیم روزی ها به دست آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است در صورتی که اگر گفته شود میکائیل مَلَكٌ مُوَكَّلٌ ارزاق خلایق است تصدیق می کنند و هیچ تردید و شکی ندارند و اظهار غلو در حق او نمی کنند در صورتی که میکائیل و سایر ملائکه خدمتگذاران آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُند و افتخار خدمتگذاری ایشان را دارند.

غیبت شیخ طوسی رحمه الله

صفحة (190) بسند خود از ابوالحسن علی بن احمد دلال قمی روایت کرده که گفت: جماعت شیعه اختلاف کردند در این که خدای عزوجل تفویض فرموده بسوی ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ که خلق کنند و روزی بدهند؛ و در این باب با همدیگر نزاع می کنند یک دسته از آن ها می گویند: این امری است محال، زیرا که جایز نیست بر خدای تعالی به علت این که اجسام قدرت بر خلق کردن و روزی دادن ندارند و خالق و رزاق غیر خدا نیست. و دسته دیگر می گویند که خدای تعالی به ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قدرت خلق کردن و روزی دادن داده، و واگذار کرده امر خلق و رزق را به آن ها پس هم خالقند و هم رازق- و نزاع این دو دسته شدید شده پس یکی از آن ها گفت چرا در این موضوع به ابی جعفر محمد بن عثمان عمری سؤال نمی کنید تا حق را برای شما واضح کند زیرا که او طریق است بسوی صاحب امر - عجل الله تعالی فرجه - پس هر دو دسته به این پیشنهاد راضی شدند به حکم ابی جعفر، پس نامه ای به او نوشتند و مسئله را در ضمن نامه از او خواستند و آن را فرستادند بسوی ابی جعفر پس بیرون آمد از طرف او توقیعی که نسخه آن این است (إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَجْسَامَ وَقَسَمَ الْأَرْزَاقَ لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا حَالٌ فِي جِسْمٍ لَيْسَ كَمَثَلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَ أَمَا الْإِنَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَإِنَّهُمْ يَسْتَلُونَ اللَّهَ تَعَالَى فَيَخْلُقُ وَيَسْتَلُونَهُ فَيَرْزُقُ إِجَاباً لِمَسْتَلْتِهِمْ وَإِعْظَاماً لِحَقِّهِمْ). (1)

یعنی «بدرستی که خدای تعالی، او چنان خدائی است که می آفریند جسم ها را و قسمت

ص: 65

می کند روزی ها را زیرا که او نه جسم است و نه حلول می کند در جسم ها، چیزی مانند او نیست و او است شنوا، و دانا و اما ائمه علیهم السلام ایشان از خدا می خواهند پس می آفریند و می خواهند از خدا پس او روزی می دهد و اجابت می فرماید خواسته ایشان را و بزرگ می شمارد حق آن ها را».

از این روایت استفاده می شود که خدا امر خلق و رزق را به ائمه علیهم السلام واگذار نکرده بلکه مرتبه و مقامی به آن ها داده است که هرگاه از خدا بخواهند خلقی را خلق کند و یا روزی بدهد خدا خواهش آن ها را اجابت می فرماید برای این که حق آن ها را بزرگ گردانیده و از جمله (لَا تَه لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا حَالٌ فِي جِسْمٍ) نکته لطیفی استنباط می شود. مطلب را دریاب.

بازگشت به مطلب در اطراف حدیث نورانیة

چنان که قبلاً تذکر داده شد که در حدیث نورانیت چند جمله ای به چشم می آید که موجب حیرت یا انکار بعضی از کوتاه نظران ضعیف الایمان شده و می شود که در اطراف آن ها سزاوار است شرح و بسطی داده شود تا پرده از روی معانی آن ها برداشته و غبار شبهه برطرف گردد نگارنده به یاری خدای تعالی و استمداد از روح صاحب ولایت کلیه در

شرح و بیان آن به قدر توانائی خود مبادرت می نمایم هر چند گویندم:

ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه تست *** عرض خود می بری و زحمت ما می داری

امید است کم تر از پیره زالی در خریداری یوسف مصر جمال و جلال نباشم.

«قوله عليه السلام أَنَا الَّذِي حَمَلْتُ نُوحًا فِي السَّفِينَةِ» و چند جمله دیگر که معطوف بر آن است. بدان که حیرت و انکار این فقره و چند فقره دیگری که بعد از آن است برای منکرین و متوقفین در آن ها ناشی از عدم تأمل و تبصر در اخبار و احادیثی است که از مصادر وحی و تنزیل روایت شده و آن ها را قبول دارند و انکار نکرده و نمی کنند در غیر این مورد و موضع، که از جمله آن ها است اخبار خلقت انوار آن ها پیش از آفرینش همه مخلوقات که تواتر معنوی بلکه لفظی هم دارد، حتی بیگانگان از دین اسلام هم بعضی تصریح به آن در

کتاب خود کرده اند که از جمله آن ها است کتاب انجیل برنابا که در فصل سی و پنجم آن، که خدای روح رسول الله را پیش از هر چیز دیگر به شصت هزار سال آفرید (انجیل برنابا ترجمه مرحوم حیدرقلی خان سردار کابلی طبع مطبعه سعادت کرمانشاه در سال 1311 شمسی مطابق سال 1350 قمری صفحه 97) خبر داده و اخبار و احادیث در موضوع خلقت انوار محمد و آل محمد پیش از آن که خدا خلق مخلوقی کند وقتی که نه آسمانی بوده و نه زمینی و نه پیغمبری و نه ملکی و نه عرشی و نه کرسی و نه جتی و نه انسی و نه غیر این ها از مخلوقات، بیشتر از آن که احصا شود بسیار [است] و جای انکار نیست و معترفند که ظهور وجودی ایشان مقدم بر تمام موجودات بوده، و ظهور بشری آن ها گرچه متأخر بوده منافاتی با ظهور وجودی آن ها ندارد، و از متواترات اخبار است که ایشان (يَدُ اللّٰهِ الْبَاسِطَةُ) یعنی دست باز خدا و (لِسَانُ اللّٰهِ النّاطِقَةُ) یعنی زبان گویای خدا و (عَيْنُ اللّٰهِ النّاظِرَةُ) یعنی چشم بینای خدا و (أُذُنُ اللّٰهِ السّامِعَةُ) یعنی گوش شنوای خدا و امثال این ها می باشند پس چه مانعی دارد که بگوئیم خدا در عالم انوار که ظهور وجودی امیرالمؤمنین است او را برانگیخته باشد که نوح را در کشتی بنشانند، و یونس را از شکم ماهی بیرون بیاورد، و موسی را از دریا بگذرانند، و ابراهیم را از آتش نجات دهد، و زبان گویای خدا باشد و به آتش خطاب کند که سرد و سالم شو بر ابراهیم، و زبان گویای خدا باشد و در گهواره به زبان عیسی سخن گوید، و به زبان خضر در تعلیم موسی تکلم کند، و به زبان مورچه در تعلیم سلیمان گویا شود؛ همچنان که خدا با موسی از درخت تکلم کرد. و چه مانعی دارد که خدا دست خود را که وجود مبارک ولی او است وادار کند که نه‌های دنیا را جاری کند و چشمه ها را منفجر کند و غرس اشجار نماید و غیر این ها.

بسیار جای تعجب است که اگر نسبت هر یک از این هائی که ذکر شد به ملکی یا ملائکه ای بدهند انکار نمی کنند و اگر به کسی دهند که اگر او نبود ملک و فلک و مخلوقی به وجود نمی آمد بعید می شمارند و جداً انکار می کنند.

(قوله عليه السلام: إِنَّ مَيِّتَنَا لَمْ يَمُتْ وَ غَائِبَنَا لَمْ يَغِبْ)

و از جمله چیزهائی که نیز منکر می شوند مفاد این جمله است که فرموده: مرده ما نمرده است و غائب ما غیبت نکرده است، و انکار آن ها ناشی از آن است که حالات و اطوار

آن‌ها را قیاس به سایر بشر می‌کنند و آن‌ها را مانند بشر عادی فرض می‌کنند و این قیاس شیطانی است که آن‌ها را وادار به انکار کرده با این که در بسیاری از احادیث و اخبار ایشان وارد شده که فرموده اند: (لَا يُقَاسُ بِنَا غَيْرِنَا) یعنی «غیر ما به ما قیاس کرده نمی‌شود». و دیگر آن که نص صریح قرآن ناطق است که ایشان حیات دارند از جمله است آیه شریفه: (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ) (1)

با همه حسن و ملاحظت اگر اینان بشرند *** زآب و خاک دیگر و شهر و دیار دیگرند

آیات و اخباری که دلالت دارد بر حیات آن‌ها بسیار است و در این کتاب به محل خود شرح داده می‌شود انشاء الله.

و اما غائب نبودن غائب آن‌ها نیز دلیل آن چند آیه از آیات قرآنی و بسیاری از اخبار و احادیث وارده است، و نگارنده در این جا به یک آیه از قرآن اکتفا می‌کنم و نیز بعداً در محل مقتضی در همین کتاب شرح خواهم داد و آیه شریفه این است (جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا) (2) یعنی «قرار دادیم شما را گروهی میانه رو در کمال اعتدال تا شاهد‌ها باشید بر همه مردمان و می‌باشد این پیغمبر شاهد بر شما». وسط بمعنای عدل و واسطه میان خدا و مردمان است و در تفسیر صافی از کافی و عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: (نَحْنُ الْأُمَّةُ الْوَسْطُ وَ نَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ حُجَجِهِ فِي أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ) (3) یعنی «مانیم امت وسط و مائیم گواهان از طرف خدا بر خلق او و حجت‌های او در زمین او و در آسمان او». مراد این است که غیبت و حضور آن‌ها یکسان است؛ همچنان که خواب و بیداری آن‌ها یکسان است زیرا کسی که حجت باشد بر اهل آسمان و زمین، دقیقه [ای] از حال آن‌ها نباید غافل باشد پس هر چند از دیده مردمان پنهان باشد حال حضور دارد و ناظر اعمال آن‌ها می‌باشد و مظهر شهادت و

ص: 68

1- ال عمران / 169 - یعنی (ای پیامبر!) هرگز گمان میر کسانانی که در راه خدا کشته شدند مردگانند! بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند).

2- بقره / 143

3- تفسیر صافی / ح 1 / ص 197

غائبیت خدا است که در عین حالی که از دیده‌ها پنهان است در همه جا حاضر است.

(قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا أَدَمُ إِنَّا نُوحُ)

بدان که مانند این عبارت در حق امام زمان هم روایت شده که وقتی ظاهر شود؛ تکیه می‌کند به کعبه و می‌فرماید: (مَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْظَرَ إِلَى أَدَمَ وَشَدَّيْتِ فَهِيَ أَنَا أَدَمُ) و هکذا می‌شمارد جمعی از انبیاء را، و توقف و تردیدی از احدی شنیده نشده در موضوع این حدیث - در صورتی که این جمله از فرمایش حضرت [را] انکار کنند هر تأویلی برای حدیث امام زمان می‌کنند در این حدیث هم بکنند - بیان دیگر آن که از اخبار متواتره‌ای که انکار نکرده‌اند در صدور آن این است که خدای تعالی آفرید نور محمد و آل محمد را پیش از همه مخلوقات، و پس از آن آفرید از شعاع‌های نور ایشان و از زیادتى طینت‌های ایشان، همه انبیاء و سایر مخلوقات را.

از باب تشبیه معقول به محسوس برای تقریب به ذهن مثالی می‌آورم تا مطلب واضح شود؛ نور ایشان را تشبیه کن به قرص آفتاب و سایر مخلوقات را از انبیاء و غیر آن‌ها به شعاع‌های آفتاب که بعضی از آن‌ها در آئینه‌هایی که در مقابل قرص آفتاب است افتاده باشد، پس می‌گوئیم همه این‌ها اثر آفتاب است نه ذات خود آفتاب زیرا که آفتاب در فلک چهارم است و به زمین فرود نیامده. اگر آفتاب نبود شعاعی نبود که در آینه بتابد پس پیدایش شعاع فرع وجود آفتاب است. و شکی نیست که آن شعاع‌هایی که در آینه‌ها جلوه می‌کند همه آن‌ها یکسان نیست و یکسان نبودن آن‌ها بسا به حسب اختلاف آئینه‌ها و یکسان نبودن آن‌ها است در صفا و کدورت و راستی و کجی، پس حکم می‌کنیم که تفاوت شعاع‌ها با یکدیگر در اثر اختلاف آئینه‌ها است.

از این مثال فرض کن اختلاف قابلیت‌های مخلوقات را، به اختلاف آئینه‌ها در قبول هستی کردن از نور دهنده خود، که آفتاب ولایت کلیه باشد؛ پس می‌گوئیم هر قدر آئینه صاف تر و پاک تر و مستقیم تر باشد شعاعی که در او می‌افتد به آفتاب شبیه تر است و هر قدر آئینه کج تر و تارتر باشد، شعاعی که در آن منعکس می‌شود از شباهت داشتن به آفتاب دورتر می‌شود و آن را صورت آفتاب نمی‌گویند به علت شدت کجی یا کدورت آئینه و نبودن شباهت.

مثال دّوم مثال پشت کنندگان به حق است، که به حسب عدم قابلیت، از فیض آفتاب ولایت محرومند و مثال اول مثال روکنندگان به حق است هر کدام بحسب قابلیت، و چون انبیاء علیهم السلام به حق از دیگران نزدیک تر و تقابل شان به آفتاب ولایت زیادت است و نوعاً صفاء و قابلیت آن ها بیشتر است - هر چند آن ها هم در قابلیت مختلفند و افراد آن ها در استعداد و قابلیت با همدیگر تفاوت دارند - شبیه ترین مخلوقانند به نورهای محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و تعلق ایشان به آن انوار بیشتر است از سایر خلق نوعاً، من باب مثال می گوئیم یکی از آن ها به منزله (آ) و دیگری به منزله (ب) و دیگری (ج) و دیگری (د) و هکذا پس مثلاً هر گاه آفتاب بگوید، منم (آ) و منم (ب) و منم (ج) و منم (د) و از این کلام اراده کند صورت هائی را که به او شباهت دارد، و بگوید هر که آن ها را دیده مرا دیده است و هر که مرا دیده آن ها را دیده است جای انکار و اعتراض نیست.

به این اعتبار، گفتن آن حضرت هر که می خواهد آدم و شیث را ببیند منم آدم، منم شیث، و هکذا نسبت به دیگران از انبیاء، و فرمایش امیرالمؤمنین منم آدم، منم نوح و همچنین نسبت به هر یک از انبیاء، هیچ اشکالی ندارد و از آن چه گفته شد معنای این جمله از فرمایش آن حضرت که فرمود، أَتَقَلَّبُ فِي الصُّورِ كَيْفَ أَشَاءَ مَنْ رَآنِي فَقَدْ رَعَاهُمْ» فهمیده می شود - و در حدیث جابر بن یزید جعفی است از حضرت امام محمد باقر و امام زین العابدین علیهما السلام که به همین زودی تمام آن را به تفصیل در این کتاب شرح خواهم داد که در ضمن آن در باب معرفت، امام حضرت امام زین العابدین علیه السلام الان به جابر می فرماید که (از رفیق هایت که می گوئی در معرفت امام کاملند [سؤال کن])

(يَا جَابِرُ سَلُّهُمْ هَلْ يَقْدِرُ مُحَمَّدٌ أَنْ يَكُونَ بِصُورَتِي؟ قَالَ جَابِرٌ: هَذَا مَا أَخْبَرْتُكَ إِنَّهُمْ قَدْ بَقِيَ عَلَيْهِمْ بَقِيَّةٌ فَقُلْتُ لَهُمْ مَا لَكُمْ لَا تُجِيبُونَ إِيَّامَكُمْ؟ فَسَكَتُوا وَشَكُوا فَنَظَرَ إِلَيْهِمْ وَقَالَ يَا جَابِرُ: هَذَا مَا أَخْبَرْتُكَ إِنَّهُمْ قَدْ بَقِيَ عَلَيْهِمْ بَقِيَّةٌ وَقَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ فَنَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ قَالُوا: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا عِلْمَ لَنَا فَعَلَّمْنَا فَنَظَرَ الْإِمَامُ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ هُمْ مَنْ هَذَا؟ قَالُوا ابْنُكَ فَقَالَ لَهُمْ: مَنْ أَنَا؟ قَالُوا أَبُوهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ فَتَكَلَّمَ بِكَلَامٍ لَمْ تَفْهَمْ فَإِذَا مُحَمَّدٌ بِصُورَةِ أَبِيهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَإِذَا

عَلِيِّ بِصُورَةِ اِنِّهِ مُحَمَّدٌ قَالُوا لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ فَقَالَ الْاِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَعْجَبُوا مِنْ اَمْرِ اللهِ اَنَا مُحَمَّدٌ وَ مُحَمَّدٌ اَنَا وَقَالَ مُحَمَّدٌ لَا تَعْجَبُوا مِنْ قُدْرَةِ اللهِ اَنَا عَلِيُّ وَعَلِيُّ اَنَا وَكُلُّنَا وَاحِدٌ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ وَرُوحُنَا مِنْ اَمْرِ اللهِ اَوْلُنَا مُحَمَّدٌ وَ اَخْرُنَا مُحَمَّدٌ وَكُلُّنَا مُحَمَّدٌ (1) یعنی «ای جابر بپرس از ایشان که آیا علی بن الحسین می تواند به صورت محمد پسر خود شود؟ جابر گفت از ایشان چون پرسیدم امساک از جواب کردند و ساکت شدند پس آن حضرت علیه السلام فرمود: ای جابر بپرس از ایشان که آیا محمد می تواند به صورت من درآید؟ جابر گفت از ایشان پرسیدم امساک از جواب و سکوت کردند. پس حضرت نگاه بسوی من کرد و فرمود ای جابر این است آن چه که به تو خبر دادم بقیه ای برای ایشان باقی مانده، پس به ایشان گفتم که چرا جواب امام خود را نمی گوئید؟ پس ساکت شدند و شک کردند پس باز حضرت به جابر نگاه کرد و فرمود: ای جابر این است آن چه که به تو خبر دادم، باقی مانده است برای ایشان باقی مانده ای پس امام باقر علیه السلام فرمود به ایشان که چرا سخن نمی گوئید؟ پس بعضی از ایشان به بعضی دیگر نگاه کرده و از همدیگر می پرسیدند گفتند ای پسر رسول خدا ما نمی دانیم ما را تعلیم ده، پس حضرت امام زین العابدین علیه السلام به فرزند خود حضرت امام محمد باقر نگاهی کرد و رو کرد به آن جماعت و فرمود: این کیست؟ گفتند: این پسر تو است، پس فرمود: من کیستم؟ گفتند: تو پدر او علی بن الحسین می باشی پس آن حضرت کلامی فرمود که ما نفهمیدیم ناگاه محمد به صورت پدر خود علی، و علی به صورت پسر خود محمد درآمد گفتند لا اله الا الله پس امام علیه السلام فرمود: تعجب نکنید از امر خدا، من محمدم و محمد من است، امام باقر هم فرمود: تعجب نکنید از قدرت خدا من علی هستم و علی هم من است و همه ما یکی هستیم و از یک نوریم و روح ما از امر خدا است، اول ما محمد و آخر ما محمد و همه ما محمد هستیم.

این تعبیرات برای آن است که همه آن ها صدور یافته اند از اشراق آفتاب ولایت کلیه و قائم به او می باشند به قیام صدور، پس صورت ها همه صورت او هستند و او اولویت دارد بر همه آن ها از نفس های شان زیرا که نور دهنده سزاوارتر است به شعاع از نفس شعاع برای

ص: 71

این که برای او است مقام ولایت کلیه بر آن ها، پس نیکو در مثال و ممثّل دقت کن، آفتاب ذاتاً منزّه است از شائبه حلول در صورت ها لکن صورت ها گرچه حقیقتاً آفتاب نیستند ولی از آفتاب هم جدا نیستند فلذا می گوئیم همین طور آن چه که در آفتاب گفتیم صحّت دارد، همچنین در آفتاب ولایت هم آن چه گفته شد صحیح است زیرا که او است ولیّ مطلق، و آفرینش انبیاء از رشحات وجود او و شعاع های نور او است. از این راه فرمود: (أَنَا أَدَمُ أَنَا نُوحٌ أَنَا إِبْرَاهِيمُ أَنَا مُوسَى أَنَا عِيسَى أَنَا مُحَمَّدٌ) و غیر این ها.

(و قوله عليه السلام لَوْ ظَهَرْتُ لِلنَّاسِ فِي صُورَةٍ وَاحِدَةٍ لَهَلَكَ فِي النَّاسِ وَقَالُوا هُوَ لَا يَزُولُ وَلَا يَتَغَيَّرُ وَإِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا تُسْمُونَا أَرْبَابًا وَقُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا مِنْ فَضْلِنَا)

حضرت علیه السلام از این کلام چنین اراده فرموده: که اگر من ظاهر می شدم در عالم شهادت به خودی خودم، در اوّل امر تا آخر دهر، و خلق را به خودی خود دعوت می کردم، اقرار به خدائی من می کردند و می گفتند از روی کوتاهی عقل و خرد و ضعف فهم خود که این چون تغییر پذیر نیست و زوال و فنائی ندارد خدا است. پس حکمت الهیه چنین اقتضاء کرد که خود من در عالم غیب متوقّف باشم در اوّل امر و دعوت خدای عزّوجلّ را در هر زمانی در عهده یکی از صورت ها به امر خدا قرار دهم و در هیکلی از هیاکل انبیاء به ودیعت بگذارم، و ظاهر کنم آن را گاهی در آدم و گاهی در نوح و گاهی در ابراهیم و همچنین در یک به یک از انبیاء، پس من مهیمن و نگهبان بر همه آن ها بودم و آن ها حجاب ها بودند برای من و مثال ها و بدل های من بودند، و مبعوث به پیغمبری شدند برای شباهت صوری وجودی که هیکل توحید است با من داشتند؛ و آن هیکلی است که به صورت انسانیّت خط کشی شده که معتدل تر و بهتر و مستقیم ترین صور سایر مخلوقات است، این است معنای فرمایش آن حضرت که فرموده است: (كُنْتُ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ سِرًّا وَمَعَ رَسُولِ اللَّهِ سِرًّا وَجَهْرًا) (1) پس امر آن ها امر من و حکم آن ها حکم من و رؤیت آن ها رؤیت

ص: 72

1- حضرت علی الله فرمودند: «من همیشه با همه انبیاء علیهم السلام غیر علنی، و با رسول خدا صلی الله علیه و آله هم سراً و هم آشکارا بوده ام».

«قوله عليه السلام: أنا أحيى و أميت» یعنی «من زنده می کنم و من می میرانم».

در معنای این جمله، دو وجه احتمال داده شده و هر دو صحیح است: یکی آن که مراد حضرت از این کلام این بوده که من می توانم مرده را زنده کنم و زنده را بمیرانم به اذن و فرمان خدا هرگاه بخواهم؛ و این معنی در میان مسلمانان جای تردید و انکار نیست که بعضی از انبیاء به نصّ قرآن مرده را زنده کرده اند به اذن و اراده خدا زیرا که از لوازم نبوت و ولایت است بروز و ظهور معجزات به دست های ایشان، و زنده کردن مرده یکی از معجزات است که به درخواست آن نبی یا ولیّ از خدا، خدا مرده را به دست او زنده می کند.

و اما وجه دوم این است که امر احياء و اماته کلاً به دست من است به امر و اذن پروردگار عزوجلّ، و این وجه نیز سزاوار توقّف در آن نیست. در اخبار بسیار وارد شده که اسرافیل، ملک موکل زنده کردن مرده گان است و عزرائیل ملک موکل قبض ارواح و می رانیدن است و در این کلام تردیدی نشده و شکی راه ندارد. چنان چه اگر اسرافیل بگوید من مرده را زنده می کنم، و عزرائیل هم بگوید من زنده را می میرانم، از آن ها پذیرفته می شود و کسی هم از مسلمانان انکار نمی کند و می گویند این ها دو حامل امر خدایند و از خود استقلالی در زنده کردن و می رانیدن ندارند، چگونه نسبت به مقام ولایت کلیه ای که همه ملانکه، خدام ایشانند و خدا آن ها را خدام ایشان قرار داده، احياء و اماته را از ایشان انکار می کنند؟! با این که به اذن الله تعالی و به امر و فرمان او این قدرت را به ایشان داده و ادعای استقلالی هم نکرده اند و بندگان گرامی داشته شده ای هستند که در گفتار بر خدا سبقت نمی گیرند و هر چه می کنند به امر و فرمان خدا می کنند. در این جا مقتضی است برای توضیح و تشریح، چند مطلب مهمی را خاطر نشان کنم تا خواص را تذکره و عوام را تبصره باشد.

مطلب اوّل

بدان که در کتب معتبره فرقه ناجیه امامیه احادیث زیادی به طرق مختلفه راجع به علم و

امر و حدیث و سرّ آل محمّد (صلوات الله علیهم) دیده می شود که هر یک از آن ها را به صعب و مستصعب و سرّ مستسر تعبیر فرموده اند، و فرموده اند که غیر از ملک مقرب یا نبی مرسل یا مؤمنی که قلبش آزموده شده باشد به ایمان، تحمّل آن را نمی تواند بکند و از شنیدن و گفتن و پذیرفتن آن کمال و حشت را دارند و در انکار و ردّ آن می کوشند و حمل به مجعول و موضوع و کذب بودن آن می کنند.

باید دانست که این وحشت و انکار و تردید و تکذیب، در اثر کوتاهی فهم و قصور عقل و ادراک است در معرفت و عظمت خدا، زیرا که این هر دو را می خواهند به فهم های کوتاه و اندیشه های پست خود مقایسه کنند، از این راه در جهل پهناوری دچار می شوند که از معرفت مقامات آل محمّد عَلَیْهِمُ السَّلَامُ دور می شوند به نحوی که بعضی افراطی و برخی تقریظی می گردند و گروهی در حق آل محمّد غلو می کنند و ایشان را به خدائی می ستایند و گروهی ایشان را از مرتبه ای که خدا به ایشان عنایت فرموده فرودشان می آورند و ایشان را به بشر عادی قیاس می کنند؛

مثلاً اگر گفته شود که خدا ملکی را آفریده که هیچ یک از ملائکه به عظمت و بزرگی او نیستند که هیچ ملکی در آسمان ها و زمین حرکت نمی کند مگر به اذن او، و خدا او را به تدبیر امور خلق خود موکل گردانیده و القاء می کند به او آن چه را که می خواهد ایجاد کند و او فرمان خدا را به اذن او جاری می کند در میان خلق، و خلق کننده است آن چه را که در رحم های مادران است، و در آن ها می دمدم روح حیات را، و روزی خلق را به آن ها می رساند و وقت مردن ارواح آن ها را قبض می کند و او است که نهرها را در روی زمین جاری می کند و باران ها را می باراند و اندازه گیری می کند و درخت ها و نباتات را می رویاند و میوه ها و حبوبات را می پروراند و می رساند و برق را ایجاد می کند و بادها را می وزاند و ابرها را سوق می دهد و سپیده صبح را ظاهر می کند و آفتاب و ماه و ستارگان را در مجاری و مدارات و افلاک می گرداند و افلاک را به گردش در می آورد و کشتی را در دریا به جریان می اندازد و جزر و مدّ دریا را پدید می آورد و او است که نوح را در کشتی سوار کرد و ابراهیم را از آتش نجات داد و یونس را از شکم ماهی بیرون آورد و موسی را از دریا گذرانید و با موسی از درخت تکلم کرد و به زبان عیسی در گهواره سخن گفت و با

رسول خدا صَ لَمَى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در شب معراج، از پشت حجاب، تکلم کرد و او است که به هر صورتی که خواهد خود را ظاهر می کند و هیچ کاری از کاری او را باز نمی دارد و او را هشتاد هزار سال پیش از آفریدن مخلوقات آفریده و گواه بر آفرینش آسمان ها و زمین قرار داده و علم به آن چه که بوده و هست و می باشد را به او داده. قطره های باران ها و کیل دریاها و شماره ریگ ها و وزن کوه ها و شماره ستاره ها و ذره ها را می داند و اگر بخواهد به قدر یک چشم به هم زدن در همه اقطار آسمان ها حاضر می شود و همه زمین را به قدر بر هم گذاردن چشمی طی می کند و دست خود را در یک آن [لحظه] دراز می کند و به بالای عرش می رساند و همچنین نسبت به منتهای زیرزمین. و بازگشت خلق در قیامت بسوی او است و حساب خلق با او است و کسی از صراط نمی گذرد مگر به اذن او و می خواند همه کتاب های آسمانی را به قدر چشم بهم زدنی به یک زبان، و غیر این ها از کارهای با اهمیّت و صفت های شگفت، هرگز انکار نمی کند و هرگز نمی گوید که این ها از صفات خاصّه خدا است بلکه اعتقاد می کند که همه این ها حق است به اعتقاد محکم ثابت، بدون این که از روایان خبر بحثی کند و یا آن که بگوید که این گونه خبر از اخبار آحاد است و در اعتقادات کافی نیست و امثال این گونه سخنان از شکوک و شبهات، و دلیل او این است که این گونه اوصاف در حق ملائکه بسیار شنیده شده و قابل انکار نیست و نسبت غلو هم به ملائکه نمی دهد که روایت کنندگان در حق ایشان غلو کرده اند بلکه در مجالس و محافل هم برای این که قلوب را به خود جذب کند، نقل می کند و اگر کسی هم به او اعتراض کند مورد عتاب او واقع می شود که این اعتراض، بی جا است. آیا نمی دانی که خدا قادر است بر هر چیزی، و حال آن که اقرار دارند که خدا ملائکه را خدام آل محمد عَلَیْهِمُ السَّلَامُ قرار داده پس جای بسیار تعجب است که از نسبت دادن این اوصاف به آل محمد عَلَیْهِمُ السَّلَامُ انکار می کنند و می گویند این گونه اخبار، مجعول و موضوع و از اخبار ضعیفه است و روایت کنندگان آن را تهمت غلو می زنند و آن ها را غالی می دانند.

اکنون برای تأیید مطالبی که در حق ملائکه گفته شد حدیثی را از کتاب عقاب الاعمال تألیف شیخ صدوق علیه الرحمه نقل می کنم که روایت کرده است از پدرش از سعدبن عبدالله از احمد بن ابی عبدالله از محمد بن سنان از ابی العلاء از ابی خالد صیقل از

حضرت ابی جعفر یعنی حضرت امام محمد باقر علیهم السلام که فرمود:

(إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَّضَ الْأَمْرَ إِلَىٰ مَلَكٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَخَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَسَبْعَ أَرْضِينَ وَأَسْبَابًا فَلَمَّا رَأَى الْأَشْيَاءَ قَدِ انْتَقَدَتْ لَهُ قَالَ: مَنْ مِثْلِي؟ فَأَرْسَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نُورًا مِنْ نَارٍ قُلْتُ: وَمَا نُورٌ مِنْ نَارٍ؟ قَالَ: نَارٌ بِمِثْلِ الْمَلَأَةِ فَاسَّ تَقْبَلُهَا بِجَمِيعِ مَا خَلَقَ حَتَّىٰ وَصَلَتْ إِلَيْهِ لِمَا أَنْ دَخَلَهُ الْعُجْبُ) (1) یعنی «بدرستی که خدای عزوجل واکذار کرد امر را به یکی از فرشتگان، پس آفرید آن فرشته هفت آسمان و هفت زمین را و چیزهایی را، وقتی دید آن چیزها مطیع و منقاد او شدند به خود بالید و گفت: کیست مانند من؟ پس فرستاد خدای عزوجل آتش کوچکی را از آتشی که جنس او بود. گفتم: آتش کوچک چیست؟ فرمود آتشی مانند مورچه، پس رو آورد بسوی او با همه آن چه آفرید تا به او رسید به علت عجبی که کرد».

بدان که در این حدیث طعنی زده نشده در راوی آن و انکار نکرده اند به علت واضح بودن تأویل آن و بسی تعجب است از ایشان که اگر حدیثی درباره آل محمد علیهم السلام روایت شده باشد به مراتب پست تر از آن چه در حق این ملک وارد شده به مراتبی از شنیدن آن و یا دیدن آن وحشت می کنند و مبادرت در انکار آن می نمایند در حالتی که به تمام معانی آل محمد افضل از تمام ملائکه و تواناترند.

ص: 76

در بیان صعب و مستصعب بودن حدیث آل محمد [علیهم السلام]

در کتاب کافی شریف در کتاب الحجة آن، راجع به دشوار بودن تحمّل حدیث و علم و امر و سرّ آل محمد علیهم السلام پنج حدیث روایت شده، برای روشن شدن اذهان برادران ایمانی به ذکر آن ها در این اوراق مبادرت می نمایم.

حدیث اول

کافی شریف طبع طهران چاپخانه حیدری سال 1318 قمری هجری کتاب الحجة صفحه 401 بسند خود از جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

(قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ حَدِيثَ آلِ مُحَمَّدٍ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يُؤْمِنُ بِهِ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ فَمَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَدِيثِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَا تَنْتَ لَهُ قُلُوبِكُمْ وَاعْرِفْتُمُوهُ فَأَقْبَلُوهُ وَاثْمَارَتْ مِنْهُ قُلُوبُكُمْ وَانْكُرْتُمُوهُ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى الْعَالِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَإِنَّمَا الْهَالِكُ أَنْ يُحَدِّثَ أَحَدَكُمْ بِشَيْءٍ مِنْهُ لَا يَحْتَمِلُهُ فَيَقُولُ وَاللَّهِ مَا كَانَ هَذَا وَاللَّهِ مَا كَانَ هَذَا وَالْإِنْتِكَارُ هُوَ الْكُفْرُ).

یعنی «فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که حدیث آل محمد دشوار دشوار است، ایمان نمی آورد به آن مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده ای که آزمایش کرده باشد خدا دل او را برای ایمان. پس آن چه که وارد شود بر شما از حدیث آل محمد صلی الله علیه و آله که دل های شما را نرم

کند و بشناسید آن را بپذیرید، و آن چه را که ناخوش شود دل های شما از آن و انکار می کنید آن را، رد کنید آن را بسوی خدا و رسول او و آن که عالم است از آل محمد، و جز این نیست که هلاک شونده است آن کسی از شما که بر او حدیث کرده شود چیزی از حدیث ایشان و تحمل شنیدن آن را نکند و بگوید به ذات خدا سوگند چنین چیزی نخواهد بود یا نخواهد شد به ذات خدا سوگند چنین چیزی نخواهد شد و انکار کند، این انکار کردن کفر است یعنی کافر خواهد شد.

حدیث دوم

در همان کتاب و در همان صفحه، بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که مسعدة بن صدقه گفت که آن حضرت فرمود:

(ذُكِرَتِ التَّقِيَةُ يَوْمًا عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقَالَ: وَاللَّهِ لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ وَ لَقَدْ اخَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بَيْنَهُمَا فَمَا ظَنُّكُمْ بِسَائِرِ الْخَلْقِ، إِنَّ عِلْمَ الْعُلَمَاءِ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ فَقَالَ: وَ إِنَّمَا صَارَ سَلْمَانٌ مِنَ الْعُلَمَاءِ لِأَنَّهُ امْرَأَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ فَلِذَلِكَ نَسَبْتُهُ إِلَى الْعُلَمَاءِ) (1) یعنی «روزی نزد علی بن الحسین علیهما السلام یادآوری از تقیه شد پس آن حضرت فرمود: به ذات خدا سوگند اگر ابوذر می دانست آن چه را که در دل سلمان است هر آینه او را می کشت و حال آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ایشان عقد برادری بسته بود، پس چه گمان می برید بسایر مخلوقات؟! یقین بدانید که علم علماء یعنی آل محمد علیهم السلام دشوار و دشوار است تحمل آن را نمی کند مگر پیغمبر مرسل یا ملک مقرب یا بنده مؤمنی که آزمایش کرده باشد خدا دل او را برای ایمان پس فرمود: جز این نیست که سلمان از علماء بود زیرا از ما اهل بیت بود برای همین است که او را به علماء نسبت دادم».

ص: 78

نیز در همان کتاب و همان صفحه، بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

(إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا صُدُورٌ مُنِيرَةٌ أَوْ قُلُوبٌ سَلِيمَةٌ أَوْ أَخْلَاقٌ حَسَنَةٌ، إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِنْ شَيْعَتِنَا الْمِيثَاقَ كَمَا أَخَذَ عَلَى بَنِي آدَمَ، أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ فَمَنْ وَفَى لَنَا وَفَى اللَّهُ لَهُ بِالْجَنَّةِ وَمَنْ أَبْغَضَنَا وَ لَمْ يُودَّ [الينا] حَتَّنَا فَفِي النَّارِ خَالِدًا مُخَلَّدًا) (1) یعنی «یقیناً حدیث ما دشوار و دشوار است تحمل نمی کند آن را مگر سینه های نور دهنده و یا دل های سالم و یا صاحبان اخلاق نیکو، از روی تحقیق و یقین خدا از شیعیان ما پیمان گرفته همچنان که بر پسران آدم پیمان گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ پس [کسی که] برای ما به پیمان خود وفا کند، خدا هم وفا می کند برای او، باین که او را به بهشت برد و کسی که کینه ما را در دل گیرد و حق ما را ادا نکند، او را در آتش ببرد که همیشه در آن جاوید بماند».

حدیث چهارم

نیز در همان کتاب و در همان صفحه، بسند خود روایت کرده است از بعضی از اصحاب خود که گفت نوشتم به ابی الحسن صاحب عسکر یعنی حضرت امام علی النقی علیه السلام:

(جَعَلْتُ فِدَاكَ مَا مَعْنَى قَوْلِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدِيثَنَا لَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِالْإِيمَانِ؟ فَجَاءَ الْجَوَابُ إِنَّمَا مَعْنَى قَوْلِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ لَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ وَلَا نَبِيٌّ وَلَا مُؤْمِنٌ إِنَّ الْمَلَكَ لَا يَحْتَمِلُهُ حَتَّى يُخْرِجَهُ إِلَى مَلَكٍ غَيْرِهِ وَ النَّبِيَّ لَا يَحْتَمِلُهُ حَتَّى يُخْرِجَهُ إِلَى نَبِيِّ غَيْرِهِ وَ الْمُؤْمِنَ لَا يَحْتَمِلُهُ حَتَّى يُخْرِجَهُ إِلَى مُؤْمِنٍ غَيْرِهِ هَذَا مَعْنَى قَوْلِ جَدِّي عَلَيْهِ السَّلَامُ (2) یعنی «فدایت شوم معنای فرموده صادق علیه السلام که فرموده: حدیث ما را تحمل نمی کند ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه مؤمنی که آزموده باشد خدا دل او را

ص: 79

1- اصول کافی/ ج 1 / کتاب الحجة / ص 401 / ح 3

2- اصول کافی/ ج 1 / کتاب الحجة / ص 401 / ح 4

برای ایمان [چیست]؟ پس جواب آمد که معنای قول صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ این است که تحمل نمی کند آن را ملک و نه پیغمبر و نه مؤمن، بدرستی که ملک تحمل آن را نمی کند تا بیرون آرد آن را بسوی ملکی غیر از خود و پیغمبر تحمل آن را نمی کند تا برساند آن را به پیغمبر دیگر و مؤمن تحمل آن را نمی کند تا بیرون آرد آن را بسوی مؤمن دیگر این است معنای فرموده جدم علیه السلام».

حدیث پنجم

و نیز در همان کتاب، صفحه (402) بسند خود روایت کرده از دو نفر، یکی محمد بن عبدالخالق و دیگری ابوبصیر (قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ عِنْدَنَا وَاللَّهِ سِرًّا مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَعِلْمًا مِنْ عِلْمِ اللَّهِ وَاللَّهِ مَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَاللَّهُ مَا كَلَّفَ اللَّهُ ذَلِكَ أَحَدًا غَيْرَنَا وَلَا اسْتَعْبَدَ بِذَلِكَ أَحَدًا غَيْرَنَا وَإِنَّ عِنْدَنَا سِرًّا مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَعِلْمًا مِنْ عِلْمِ اللَّهِ أَمَرْنَا اللَّهَ بِتَبْلِيغِهِ فَبَلَّغَنَا عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا أَمَرْنَا بِتَبْلِيغِهِ فَلَمْ نَجِدْ لَهُ مَوْضِعًا وَلَا أَهْلًا وَلَا حِمَالَةً يَحْتَمِلُونَهُ حَتَّى خَلَقَ اللَّهُ لِدَلِكِ أَقْوَامًا خُلِقُوا مِنْ طِينَةِ خُلِقَ مِنْهَا مُحَمَّدٌ وَاللَّهُ وَذُرِّيَّتُهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَمِنْ نُورِ خَلْقِ اللَّهِ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَذُرِّيَّتَهُ وَصَدَنَعَهُمْ بِفَضْلِ صُنْعِ رَحْمَتِهِ الَّتِي صَنَعَ مِنْهَا مُحَمَّدًا وَذُرِّيَّتَهُ فَبَلَّغْنَا عَنِ اللَّهِ مَا أَمَرْنَا بِتَبْلِيغِهِ فَبَلَّغُوا ذَلِكَ عَنَّا فَبَلَّغُوا وَاحْتَمَلُوا ذَلِكَ (فَبَلَّغَهُمْ ذَلِكَ عَنَّا فَبَلَّغُوا وَاحْتَمَلُوا) وَبَلَّغَهُمْ ذِكْرَنَا فَمَالَتْ قُلُوبُهُمْ إِلَى مَعْرِفَتِنَا وَحَدِيثِنَا فَلَوْلَا أَنَّهُمْ خُلِقُوا مِنْ هَذَا لَمَا كَانُوا كَذَلِكَ لَا وَاللَّهُ مَا احْتَمَلُوهُ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ أَقْوَامًا لِحَبَّتِهِمُ وَالنَّارَ فَأَمَرْنَا أَنْ تُبَلَّغَهُمْ كَمَا بَلَّغْنَاهُمْ وَاللَّهُ لَيْسَ أَنَّهُمْ بِيَعُضِ الْحَقِّ فَهُمْ يَنْطِقُونَ بِهِ وَقُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ لِيَكُونَ ذَلِكَ دَفْعًا عَنِ أَوْلِيَائِهِ وَأَهْلِ طَاعَتِهِ وَلَوْلَا ذَلِكَ مَا عَرَفَ اللَّهُ فِي أَرْضِهِ فَأَمَرْنَا بِالْكَفِّ عَنْهُمْ وَالسُّتْرِ وَالْكِتْمَانِ فَكُتِمُوا عَمَّنْ أَمَرَ اللَّهُ بِالْكَفِّ عَنْهُ وَاسْتُرُوا عَمَّنْ أَمَرَ اللَّهُ بِالسُّتْرِ وَالْكِتْمَانِ [عَنْهُ] قَالَ ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ وَبَكَى وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِدْرُ ذِمَّةٍ قَلِيلُونَ فَاجْعَلْ مَحِيَانًا مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتًا مَمَاتَهُمْ وَلَا تُسَلِّطْ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا لَكَ فَتَفْجَعَنَا بِهِمْ فَإِنَّكَ إِنَّا أَنْجَعْتَنَا بِهِمْ لَمْ تُعَبِّدْ أَبَدًا فِي أَرْضِكَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا).

یعنی «گفت فرمود ابو عبدالله عَلَیْهِ السَّلَامُ، ای ابا محمّد! بدرستی که به ذات خدا سوگند نزد ما سرّی است از سرّ خدا و علمی است از علم خدا که به ذات خدا قسم تحمّل آن را نمی کند ملک مقربّی و نه پیغمبر مرسلّی و نه مؤمنی که آزموده باشد خدا دل او را برای ایمان. به ذات خدا قسم که تکلیف قرار نداده است خدا برای احدی آن را غیر از ما، و نخواسته است خدا به آن بندگی احدی را غیر از ما و از روی تحقیق نزد ما است سرّی از سرّ خدا و علمی از علم خدا، امر فرمود خدا ما را برسانیدن آن پس رسانیدیم آن را از جانب خدای عزّوجلّ، همچنان که امر کرده بود ما را به رسانیدن آن پس نیافتیم نه موضعی و نه اهلی و نه حمل کننده ای را که بردارد آن را، تا این که آفرید خدا برای حمل آن گروهی را از طینتی که آفرید از آن، محمّد و آل محمّد و ذریّه او علیهم السّلام را. و از نوری که آفرید از آن محمّد و ذریّه او را، و ساخت ایشان را به فضل سازش و صنعتگری خود و رحمتی که ساخت و آفرید از آن محمّد و ذریّه او را پس ما از جانب خدا رسانیدیم آن چه را که امر فرمود بود برسانیدن آن، و آن ها پذیرفتند و تحمّل کردند آن را (پس رسید به ایشان آن امر و آن ها پذیرفتند و قبول حمل آن را نمودند) و ذکر ما به آن ها رسید چون دل های ایشان میل به معرفت و شناختن ما کرد و به حدیث ما مایل شدند و اگر آن ها برای این امر آفریده نشد بودند این طور نبودند، و به ذات خدا قسم تحمّل آن را نمی کردند، پس از آن فرمود: که خدا آفرید فوج ها و گروه هائی را برای جهنّم و آتش و به ما امر فرمود که به آن ها برسانیم آن چه را که به ما امر فرمود برساندن آن به همان قسم که به گروه اول رسانیدیم؛ چون رسانیدیم از شنیدن و دیدن آن ناخوش شدند و دل های ایشان متنفر شد و آن را بر ما ردّ کردند و تحمّل آن را نکردند و گفتند: دروغ می گویند و تکذیب کردند آن را و گفتند: جادوگر و بسیار دروغگو است، پس خدا مهر زد بر دل های آن ها و به فراموشی انداخت [آن ها را] این ردّ و انکارشان، پس از آن خدا زبان های ایشان را به بعضی از حق جاری گردانید که آن را بگویند به زبان و بدل هاشان منکر باشند و این برای دفاع از دوستان خود بود و حفظ اهل طاعت خود و اگر چنین نفرموده بود در روی زمین خود، خدا عبادت کرده نمی شد، سپس خدا ما را امر فرمود بنگاهداری زبان و پرده پوشی و کتمان کردن از ایشان پس شما هم کتمان و روپوشی کنید و زبان های خود را نگاه دارید. راوی گفت: پس حضرت دست خود را بلند

فرمود و گریه کرد و گفت: خدایا این شیعیان ما عده کمی هستند حیات ایشان را مانند حیات ما قرار ده، و ممات ایشان را هم مانند ممات ما قرار ده و مسلط مکن برایشان دشمن خود را که اندوهناک شویم ما به سبب اندوهناک شدن ایشان، که اندوهناک شدن ما به سبب ایشان سبب می شود که در روی زمینت عبادت کرده نشوی. درود و رحمت پی در پی فرستد خدا بر محمد و آل او و تحیت گوید ایشان را تحیت گفتنی بی اندازه و حد». مؤلف گوید اخبار و احادیث وارده در این موضوع در کتب معتبره معتمده مانند کتب شیخ مفید و بصائر الدرجات محمد بن الحسن الصفار و کتب شیخ صدوق و کتب فیض کاشانی و بحار الانوار علامه مجلسی - اعلی الله مقامهم الشریف - بسیار است و در این جا به همین چند حدیث اکتفاء شد هر گاه علاقه مندان بیشتر از آن چه از کافی شریف ذکر نمودیم بخواهند به کتب نامبرده و غیر آن ها مراجعه فرمایند و با تأمل و فکر از روی انصاف و بدون اعتساف در مفاد آن ها تدبر نمایند و از ثمره فهم و درک آن بهره مند و از انوار کلمات و علوم و معارف آل محمد استضاءه فرمایند.

نتیجه سخن

آن که باید دانست که مراد از حدیث و علم و امر و سر آل محمد علیهم السلام، که صعب مستصعب است و غیر از ملک مقرب یا پیغمبر مرسل یا مؤمن ممتحن نمی توانند بپذیرند و تحمل آن را نمایند، کدام حدیث و علم و امر و سر است؛ احادیث صادره از ایشان که راجع به احکام تشریحیه از عبادات و معاملات و عقود و ایقاعات و قضا و شهادات و فرائض و سیاسات است، فقهاء از متقدمین و متأخرین هر کدام بر حسب جد و جهد و استنباطات خود چنان چه در عهده آن ها گذارده شده دانسته و می دانند و هر کدام در عصر خود تا این زمان و بعد از این به مردمان رسانیده و می رسانند و هکذا اخبار و احادیث راجعه به اجتماعیات و اخلاقیات و آداب معاشرت تا اندازه ای که کسانی هم که از دین اسلام خارج هستند، هر گاه در مقام تعلّم آن ها باشند می توانند بفهمند و از عهده آن ها برآیند و همچنین است راجع باصول اعتقادات از توحید و نبوت و معاد و عدل و امامت، هیچ یک از این گونه احادیث در نزد اهلش صعب و مستصعب شمرده نشده و نمی شود و

همه آن ها عادی است و جای شک و تردید نمی باشد. پس باقی می ماند کلام در موضوع اخبار و احادیث راجعه به خوارق عادات و معجزات و کراماتی که از انبیاء و اولیاء و بعضی از خواص اهل ایمان صادر شده، در این جا هم می گوئیم معجزات و کراماتی که از آن ها خبر داده شده آن ها نیز به امر و فعل خدا بوده، در مقام اقامه حجت در مقابل خصم و به اذن خدا از ایشان بروز و ظهور می کرده این ها هم صعب و مستصعب نیست تحمّل آن. پس بطور قطع و یقین حدیث و امر و سرّ و علم صعب و مستصعبی که قابل تحمّل نیست مگر برای ملک مقرب یا پیغمبر مرسل یا مؤمن ممتحن نیست مگر راجع به معرفت آل محمد به نورانیت و مقام ولایت کلیه آن ها فقط و فقط، که خواص طاقت تحمّل آن را ندارد تا چه رسد به عوام، از این جا است که هر یک از آل محمد علیهم السلام الکتمان می نمودند از اظهار آن مگر برای مؤمنین امتحان داده خاصّ الخاص، و امر به کتمان از غیر اهل می نمودند چنان چه منسوب به حضرت زین العابدین علیه السلام است که فرموده:

إِنِّي لَأَكْتُمُ مِنْ عِلْمِي جَوَاهِرَهُ

كَيْ لَا يَرَى الْعِلْمَ دُجَاهِلٍ فَيَقْتِنَا

وَقَدْ تَقَدَّمَ فِي هَذَا أَبُو حَسَنٍ

عَلَى الْحُسَيْنِ وَوَصَّى قَبْلَهُ الْحَسَنَا

يَا رَبِّ جَوْهَرَ عِلْمٍ لَوْ أَبُوحُ بِهِ

يُقَالُ لِي أَنْتَ مِمَّنْ يَعْبُدُ الْوَثْنَا

وَلَا تَحَلُّ رِجَالُ مُسْلِمُونَ دَمِي

يَرُونَ أَقْبَحَ مَا يَأْتُونَهُ حَسَنًا

یعنی «هر آینه کم تان می کنم از علم خود جواهر آن را تا صاحب جهل و نادانی آن را نداند که به فتنه بیندازد ما را، و از روی تحقیق پیشی گرفت ابوالحسن یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام در کتمان کردن آن و به حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام هم وصیت و امر به کتمان آن فرمود. ای بسا جوهر علمی است که اگر آن را آشکار کنم، به من گفته خواهد شد که توبت پرستی، و با این که مردهای مسلمانان ریختن خون مرا حلال نمی دانند، خون مرا

می ریزند و چنین می دانند که زشت تر کاری که ریختن خون من باشد نیکوکاری است.»

و نیز در حدیث دوم که در صفحه 54 گذشت از حضرت زین العابدین عَلَیْهِ السَّلَامُ که اگر می دانست ابوذر که در قلب سلمان چیست هر آینه او را می کشت، و در بعضی از اخبار دیگر است که یا او را تکفیر می کرد یا طلب آمرزش می کرد برای کشنده او. وقتی ابوذر که یکی از خواص شیعیان امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ بوده و عقد اخوت و برادری او را پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با سلمان بسته، نتواند پایه معرفت سلمان را بپذیرد و تحمّل کند به نحوی که اگر بداند او را بکشد یا تکفیر کند یا برای کشنده او طلب آمرزش کند، تکلیف سایر اشخاص قاصر ضعیف الایمان بخوبی معلوم است ابوذر دارای نه درجه از ایمان بوده و سلمان دارای ده درجه با این حال نمی توانسته که معرفت سلمان را تحمّل کند از این جهت است که هر یک از ائمه عَلَیْهِمُ السَّلَامُ نهی می فرمودند خواص شیعیان خود را از اذاعه و شیوع دادن اسرار آل محمّد عَلَیْهِمُ السَّلَامُ.

در کتاب مختصر بمائر الدرجات

سعد بن عبدالله قمی تألیف شیخ جلیل حسن بن سلیمان حلّی، مطبوع مطبعة حیدریّه نجف اشرف سال 1370 قمری هجری، صفحه 104) از حضرت ابی جعفر عَلَیْهِ السَّلَامُ روایت کرده که فرمود:

(وَلَايَةَ اللَّهِ أَسْرَهَا إِلَى جِبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَسْرَهَا جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَسْرَهَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَسْرَهَا عَلِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَذِيْعُونَ ذَلِكَ مِنَ الْأَذَى أَمْسَكَ حَرْفًا سَمِعَ بِهِ (1) یعنی «ولایت خدا را خدا سرّاً به جبرئیل عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمود و جبرئیل عَلَیْهِ السَّلَامُ سرّاً به محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عرض کرد و محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سرّاً به علی عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمود و علی عَلَیْهِ السَّلَامُ سرّاً به هر که خدا می خواست فرمود و شما آشکار می کنید حرفی را که می شنوید کیست آن کسی که امساک کند حرفی را که می شنود و آشکار نکند آن را».

ص: 84

آن که را اسرار حق آموختند *** مهر کردند و دهانش دوختند

-اخبار و احادیث در مذمت افشا کردن و شیوع دادن اسرار آل محمد بسیار است، به کتب مبسوطه مراجعه شود.

ستایش مخصوص خدائی است که راهنمایی کرد [ما] را بر قبول ولایت آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و اگر خدا نمی خواست ما نبودیم از کسانی که به خودی خود قبول هدایت کنیم و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.

مطلب دوم

بدان که هر کمالی در عالم به هر که داده شده از علم و قدرت و غیر این ها نیست الا این که از آثار صفات خدای تعالی عزّ و جلّ است زیرا که ممکن محتاج، از هر جهتی فقیر و عاجز است و نمی تواند کوچک تر حرکتی از خود به استقلال خود نشان دهد، چه رسد بکارهایی که مربوط به غیر او است، و هر حرکت و قوتی که از او بروز و ظهور می کند نیست مگر بحول و قوت خدای بزرگ، نهایت این است که این آثاری که از او ظاهر می شود از دو قسم بیرون نیست یک قسم از آن آثار عادی و کمالاتی است که خدای تعالی بحسب شأن و رتبه و استعداد به همه خلق داده و قسم دیگر آثار غیر عادی است که اختصاص داده باشخاص خاصی؛ مانند انبیاء و اولیاء، و این لطف خاصی است از جانب او -جلّ شأنه- بواسطه لیاقت و قابلیت مخصوصی که به آن ها عطا فرمود و این هر دو قسم بدون تردید از آثار صفات خاصه خداست زیرا که ممکن که سر تا پای او عجز و ناتوانی و جهل و نادانی و ضعف و نقص است و به خودی خود نمی تواند جلب نفع و دفع ضرری از خود کند و موت و حیات و حشر و نشر او به اختیار او نیست، هر توانائی و دانائی و قوت و جلب نفع و دفع ضرر و کمالات صوری و معنوی که از او بروز و ظهور می کند از ظلّ ربوبیت خدا است یقیناً.

پس اگر وجود کمالی در مخلوق منافات با یکتائی خدا دارد در هر دو قسم باید گفته شود نه قسمی دون قسمی، چه فرق می کند آثار عادی مبذول لطف است و آثار اختصاصی

هم لطف است پس اگر گفته شود از صفات خدا در حق آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وحشت و انکار مکن و نگو که از صفات خاصه خدا است و غیر او صلاحیت آن ها را ندارد چرا که مدلول اخبار وارده در این باب این نیست که آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ خدایانی باشند غیر از خدای یگانه یا شریک هائی باشند برای خدا یا این که امور خدائی به ایشان تفویض شده چنان چه بعضی از اخبار آن قبلاً تذکر داده شد، بلکه مراد از آن ها این است که آل محمد مظاهر صفات خدا و مصادر افعال اویند و صفات بر وجه حقیقت، صفات خدای یگانه و افعال هم افعال او است و همیشه متفرد به آن ها بوده و به غیر او تفویض نشده و غیر شریک در آن نداشته؛ لکن آن ها را ظاهر می کند به دست هر که می خواهد و هیچ رخنه ای در توحید او پیدا نمی شود و این امر تازه درآمد بدون مثالی از خدا نیست زیرا که معجزاتی که از ایشان و سایر انبیاء سلف و اوصیاء آن ها رخ داده همه آن ها افعال خدا است که به دست های آن ها جاری شده، پس چه مانعی دارد اگر بگوئیم تمام صفات و افعال آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ که افضل از جمیع انبیاء و مرسلین اند معجزه است و هکذا جمیع حالات شان خارق عادت است.

پس ما را می رسد که به اعتراض کننده بگوئیم ای معترض محترم! تو انکار نمی کنی اگر گفته شود که چیزی در عالم نیست مگر این که متأثر می شود از چیزی و تأثیر می کند در چیزی و علت می شود برای چیزی و معلول است برای چیزی، اکنون از شما می پرسیم آیا این اسباب مؤثره، شریک های خدا هستند؟ یا خدا به آن ها تفویض کرده کارها و آثارشان را؟ هر تأویلی که درباره آن ها می کنی درباره آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هم بکن زیرا که هیچ فرقی در میان ایشان نیست مگر در مقدم بودن و مؤخر بودن و کلی بودن و جزئی بودن، پس بگو ببینم که آیا شرک و تفویض فقط در کلی ضرر دارد و در جزئی ضرر ندارد و حال آن که در کلی و جزئی هر دو خدا هیچ شریکی ندارد - و نیز کاش می دانستیم کدام تأویل صحیحی را راجع به فرموده خدا در حق ملائکه ای که فرموده است (وَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا) (1) می کنید که شرک و تفویض لازم نیاید که آن در حق آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ جاری نشود و حال آن که خداوند ملائکه را خدام آن ها قرار داده.

ص: 86

1- نازعات / 5 - (فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا) یعنی «و آن ها که امور را تدبیر می کنند».

بدان که منشأ انکار منکرین در موضوع تفویض امور به آل محمد عَلَیْهِمُ السَّلَامُ و ردّ کردن ایشان اخبار و احادیث وارده در این موضوع، آن است که بمعنای لغوی لفظ تفویض (که ردّ امر به غیر و حکومت دادن است در آن امر به دیگری و رفع ید کردن از آن است) اکتفا کرده، و بمعنای اصطلاحی آن نظری نداشته و ندارند. شکی نیست که تفویض به این معنی مردود و مخالف با قرآن و سنت سنّیه خاتم الانبیاء و روش ائمه عَلَیْهِمُ السَّلَامُ است زیرا که واضح و است که ذات اقدس خدای تعالی در ذات و صفات و افعال و عبادت یگانه و در هیچ یک از آن ها شریکی ندارد، و خود را از تدبیر ملک خود عزل و برکنار نکرده و نمی کند ابدالآباد، هر چند به قدر یک چشم بهم زدن باشد، و همه مخلوقات بندگان و صنایع او هستند و همه قائم به او و فقیر و محتاج اویند و در هر حال بی نیاز از افاضه و مدد او نیستند؛ بی نیازی فقط و فقط مخصوص ذات واجب الوجود است و ممکن محال است که بی نیاز و واجب الوجود شود و لو اشرف ممکنات باشد، چنان چه وجود مقدّس خاتم الانبیاء صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَرَمُودَه: (الْفَقْرُ فَخْرِي وَبِهِ افْتَخِرُ عَلَيَّ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ) (1) یعنی «محتاج بودن فخر من است و به آن فخر می کنم بر همه پیغمبران مرسل و غیر مرسل».

و قبلاً گفته شد که فقر و احتیاج از لوازم ذات ممکن است و محال همیشگی است که منفک از ذات او باشد و اساس توحید روی پایه این اعتقاد گذارده شده است، و هیچ فرقی نیست در این فقر و احتیاج میان اوّل آفریده خدا و سایر مخلوقات او چنان که قبلاً مکرّر اشاره به آن شد و در این جا برای مزید آگاهی که بخوبی رفع غبار از این شبهه شود می گوئیم:

هر انسانی وقتی فکر کند در پیش خود در حالات نفس خود می داند که او را نفسی است که از آن تعبیر به کلمه «من» می کند در جمیع صفات و حرکات و سکانات و کارها و اضافات خود از قبیل گفتن من رفتم، من آمدم، من خواندم، من دیدم، من شنیدم، سر من،

ص: 87

1- بحار الانوار / اح 72 / اص 26 / 32 - به جای «جمیع» کلمه «سائر» آمده و لفظ «المرسلین» در سند مذکور ذکر نگردیده است.

دست من، پای من، اعضا و جوارح من، و امثال این‌ها و از برای او اعضا و جوارح و اجزاء و قوی و مشاعری است که هر یک از آن‌ها عهده‌دار کاری است که به او مربوط است؛ عقل او درک معانی می‌کند و نفس او عقل را می‌رویاند مراد در این جا نفس حیوانی است نه نفسی که قبلاً گفته شد که آن درک صورت‌های مجرد را می‌کند، و سایر حواس باطنه، درک می‌کند آن‌چه را که به او اختصاص داده شده از صورت‌های جزئی و معانی جزئی و ترتیبی که در میانه آن‌ها است و اموری که واسطه میان ظاهر و باطن است، و همچنین است حواس ظاهره؛ مثلاً چشم رنگ‌ها و اشکال مختلفه محسوسه را می‌بیند، و گوش صداها و کمیت و کیفیت آن‌ها را می‌شنود، و شامه بوها را استشمام می‌کند، و ذائقه طعم‌ها و مزه‌ها را تشخیص می‌دهد، و لامسه ملموسات را می‌فهمد و همچنین سایر اعضا هر کدام عمل مربوط به خود را انجام می‌دهند.

هر گاه تأمل شود در افعال، اعضا و جوارح، همه آن‌ها تحت فرمان نفس ناطقه انسان است و هیچ یک از آن‌ها در اعمالی که انجام می‌دهند به هیچ وجه استقلالی ندارند و نفس کار خود را واگذار به آن‌ها نکرده و دلیل آن این است که اعمال آن‌ها را حقیقتاً به خود نسبت می‌دهد می‌گوید من می‌بینم، من می‌شنوم، من می‌چشم، من بو می‌کنم، من لمس می‌کنم، من می‌دانم، من می‌فهمم، و همچنین جمیع کارهای قوا و مشاعر را چه کارهای ظاهری باشد چه باطنی پس صحت این نسبت‌هایی که به خود می‌دهد برای این است که مستند به خود او است و همیشه قائم به ذات او است بقیام صدور، و از همین جهت است که هر کدام از آن اعضا و جوارح و قوا و مشاعر که از کار بیفتند به نحوی که قطع ارتباط او با نفس شود کاری از آن ساخته نمی‌شود، و مختل می‌ماند از انجام فعلی که مخصوص به او است پس این اعضا و جوارح و قوا و مشاعر در حقیقت؛ مانند آینه‌ای هستند در مقابل نفس، و نفس؛ مانند شاخصی است که در مقابل آینه بایستد و صورت او در آن منعکس شود بر حسب قابلیت او، کما و کیفاً تا زمانی که شاخص در مقابل آن موجود است صورت و آثار او را نشان می‌دهد و هیچ وقت آینه بی‌نیاز از شاخص نیست؛ هر گاه فیض مدد شاخص از او قطع شود؛ یعنی حائلی در میان او و شاخص پیش آید صورتی در آینه پیدا نخواهد بود؛ همچنانی که شاخص سزاوارتر است به صورت از آینه نفس انسانی هم

سزاوارتر است به کارهائی که از اعضا و جوارح و قوا و مشاعر سر می زند، و محال است گفته شود که آن ها با نفس شریکند، در صدور کارها از آن ها، و یا این که نفس واگذار کرده کارها را به آن ها به نحو استقلال، بلکه نفس کننده کارها است و اعضا و جوارح قوی و مشاعر به منزله دربان ها و حاجب ها و راه های بسوی نفساند بدون آن که نفس به آن ها احتیاجی داشته باشد بلکه آن ها به نفس حاجت دارند.

پس اگر بگوئیم که همه کارهائی که از اعضا و جوارح و قوا و مشاعر سر می زند کار نفس و به استقلال او است و آن ها همه بندگان اویند و بدون فرمان نفس. مالک، نمی توانند کاری بکنند و مالک حرکت و سکون خود نیستند و هیچ کاری از آن ها ساخته نمی شود، راست گفته ایم و مصداق فرموده خدا: (عِبَادُ مُكْرَمُونَ لَا يَسْتَبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) (1) بر آن ها صادق می آید و اگر هم بگوئیم نفس دیدن محسوسات را تقویض به چشم کرده و شنیدن صداها را بگوش، و ادراک بوها را به دماغ، و همچنین اعمال هر یک از اعضا و جوارح را به آن، نه به نحو تخلیه و برکنار شدن خود نفس و دست برداشتن از آن، بلکه به این معنی که افعال نفس از آن ها نشان داده شود و مظاهری باشند برای او و محل های اراده او باشند، راست گفته ایم و هیچ تناقض و تعارضی در میان این دو نسبت نیست.

چون این مثال را دانستی اکنون بازگشت به مطلب می کنم و می گویم نفسی که ذکر شد؛ مثال حق سبحانه و تعالی است چنان چه فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام است (مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ) (2) یعنی «کسی که نفس خود را شناخت حقیقتاً پروردگار خود را شناخته»، و در حدیث قدسی است که خدای متعال فرموده: (يَابْنَ آدَمَ اِعْرِفْ نَفْسَكَ تَعْرِفْ رَبَّكَ ظَاهِرُكَ لِالْفَنَاءِ وَ بَاطِنُكَ اَنَا) یعنی «ای پسر آدم بشناس نفس خود را تا بشناسی پروردگار خود را، ظاهر جسم تو برای فانی شدن است و باطن تو آن است که می گوئی من». (در این

ص: 89

1- انبیاء / 26 و 27 - یعنی «... آن ها [= فرشتگان] بندگان شایسته اویند، هرگز در سخن بر او پیشی نمی گیرند و (پیوسته) به فرمان او عمل می کنند».

2- بحار الانوار / ج 2 / ص 32 / 22 / باب 9

عبارت توهّم نشود که مراد از کلمه (أنا) در قدسیّه مبارکه ذات خدا است زیرا که او منزّه از حلول و اتّحاد است بلکه مراد کلمه «من» است که هر کسی نسبت به خود می گوید) و سائر مشاعر و جوارح، مثال است برای چهارده معصوم طیبین و طاهرین - صلوات الله علیهم - که همه کارهای خارق عادتی که از آن ها دیده و شنیده می شده و می شود کارهای مخصوص خدا است و به اذن و فرمان خدا بوده و هست و آن ها شریک با خدا نیستند و ساحت قدس خداوند متعال منزّه از داشتن شریک است ولیکن خدای تعالی ایشان را برای خود اختیار کرده و تخصیص داده از میان مخلوقات خود، و فضیلت و برتری داده است ایشان را بر تمام خلایق، و در هویت و ذات آن ها انداخته است مثال خود را، و ظاهر کرده است از ایشان افعال خود را، اما نه به طریق توکیل و رفع ید و واگذار کردنی که خود را از مداخله کردن در آن ها برکنار کرده باشد بلکه اشراقات خود را در آینه ذوات ایشان جلوه داده به نحوی که [هر فعلی] از ایشان صادر شده، و می شود به اذن و امر و خواسته خدا بوده و می باشد.

این است معنای متوسط میان افراط و تفریط، چنان چه خودشان را نسبت به خدای تعالی به وجه الله و عین الله و اذن الله و یدالله و لسان الله و کلمه الله و باب الله و حجاب الله و قدرة الله و روح الله و نفس الله و جنب الله یعنی روی خدا و چشم خدا و گوش خدا و دست خدا و زبان خدا و کلمه خدا و دربان خدا و حجاب خدا و قدرت خدا و روح خدا و نفس خدا و پهلوی خدا و امثال این ها وصف فرموده اند از باب تشبیه معقول به محسوس.

در کتاب مصباح الشریعه که نسبت آن به حضرت امام صادق علیه السلام داده شده فرموده است: (الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ فَمَا فُقِدَ فِي الْعُبُودِيَّةِ وَجَدَ فِي الرُّبُوبِيَّةِ وَ مَا خُفِيَ فِي الرُّبُوبِيَّةِ أُصِيبَ فِي الْعُبُودِيَّةِ) (1) یعنی «بندگی کردن گوهری است که حقیقت آن متصف شدن به صفات پروردگاریست، پس هر چه گم شود در بندگی کردن یافت می شود در متصف شدن به صفات ربوبیت، و هر چه پنهانست در ربوبیت و پروردگاری، در بندگی کردن یافت می شود». یعنی وقتی بنده به وظیفه بندگی کار کرد صفات خدائی در او جلوه

ص: 90

خلاصه کلام

آن که طبق احادیث صحیحۀ متواتره و مستفیضه و اخبار معتبره که معدودی از آن ها قبلاً ذکر شد و آن چه از آن ها که بعد از این ذکر می شود و مطالبی که پیش از این شرح داده شد، اعتقاد ما در حق چهارده معصوم طیبین و طاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین - و اخباری که تفویض امر به ایشان شده، این است که آن ها بندگان خدا و آفریده های او و روزی خواران او و محتاجان و فقراء بسوی او می باشند و خداوند متعال - عزّ اسمه - خالق و رازق ایشان و غنیّ مطلق و بی نیاز از ایشان می باشد و ایشان در هر حال و به همه جهت در ذات و صفات و شئون و اطوار و رفتار و گفتار و کرداد و حرکات و سکونات ظاهراً و باطناً، سرّاً و علانیة ولو به قدر چشم به هم زدنی باشد هرگز بی نیاز از مدد خدائی نیستند، و کسی که برخلاف آن چه گفتیم و اعتقاد ما است در حق ایشان قائل شود از حدّ خود تجاوز و در حق ایشان افراط کرده غالی و مفتری و کذاب است زیرا که ایشان بندگان خالص و مخلص خدایند چنان چه مناجات ها و عبادات و کلمات آن ها حاکی است از آن چه در شئون عبودیت ایشان ذکر شد.

و اما راجع به افاضه هائی که خدای تعالی به ایشان لطف و عنایت فرموده و اختصاص به ایشان داده، و غیر از ایشان از ملائکه مقربین و انبیاء و مرسلین تا چه رسد به عموم مخلوقات همه از آن ها محرومند، آن است که ایشان را مثل اعلاّی ربوبیت خود قرار داده و نورهای ایشان را هشتاد هزار سال یا زیادتر یا کم تر بنابر اختلاف روایات وارده بر حسب اختلاف اعتبارات، پیش از آفرینش تمام مخلوقات آفریده (مراد از سال ها سال های ربوبی است نه سال های متعارف زمانی) و پس از آن همه مخلوقات را از شعاع های نورهای ایشان آفریده و ایشان را واسطه در میان خود و سایر مخلوقات قرار داده در اداء و رسانیدن فیوضات به آن ها، و ایشان را در منع و عطاء، دست های باز خود گردانیده در جمیع امور تکوینیّه و تشریحیّه، به نحوی که هیچ امری از خدا صادر نمی شود مگر به دست های ایشان و هیچ بنده ای به خدا راه پیدا نمی کند مگر از راه معرفت و شناسائی ایشان و توجه کردن به

ایشان زیرا که ایشانند اعظم آیات و علامات و مقامات الهیه ای که در هر مکانی باشند، تعطیلی برای ایشان نیست هر که خدا را شناخته و بشناسد، نشناخته و نمی شناسد مگر از راه معرفت و شناسائی ایشان و توجه کردن بسوی ایشان چنان چه در صفحه 15 و 16 (1) همین کتاب از فقرات دعای رجبیه ای که ذکر شده و احادیث دیگری که پس از این ذکر می شود استفاده شده و می شود. انشاء الله تعالی.

المؤلفه

من بغیر از آل طه هادی و رهبر ندارم *** زاد راهی جز ولای آل پیغمبر ندارم

هر کسی نازد بناز و نعمت و عنوان دنیا *** جز نیاز این روسیه بر درگه داور ندارم

روز و شب در انتظار مقدم محبوب یزدان *** مهدی صاحب زمان من حاجت دیگر ندارم

ای امام منتظر خود آگهی از حال زارم *** تا بود جان بر تنم از مهر تو دل بر ندارم

ریزه خوار خوان احسان توام ای قطب امکان *** من ولی نعمتی از حضرتت بهتر ندارم

تا سپردم دل بتو از خلق عالم دل بریدم *** دلربائی کردی و من غیر تو دلبر ندارم

کی شود روزی که من دیدار زیبای تو بینم *** وانگه از دامان جودت دست حاجت بر ندارم

روسپاهم بی پناهم غرق عصیان و گناهم *** شرمسارم سربزیرم توشه محشر ندارم

ص: 92

از تو دارم من امید دستگیری در دو عالم *** شافعی جز دودمان ساقی کوثر ندارم

گرچه هستم روسیه اما سگ این آستانم *** زار و حیران جز لقاییت شوری اندر سر ندارم

مطلب دیگر

بدان که از جمله مطالب مهمه ای که لازم است تذکر داده شود برای رفع بعضی از شبهات، موضوع آیات و اخبار متشابهه ای است که به چشم می خورد، و به علت آشنا نبودن به تفسیر یا تأویل آن سبب ایجاد شبهه یا انکار و لغزیدن از طریق حق، و القاء اختلاف می گردد و اذهان ساده عوام را به شک و شبهه می اندازد در این موضوع بسیار مقتضی است که بسط کلام داده شود که تکلیف خوانندگان و شنوندگان به دستوری که از آل محمد علیهم السلام که مبین آن ها هستند واضح شود.

پوشیده نماند که پایه و ریشه شبهه هائی که روی می دهد در اثر مشغول شدن مغزها است به موهومات و تقلید از اجانب و بیگانگان و دزدان و دشمنان دین و ایمان و پیروی نکردن از دو متاع نفیس گران بها و دو خلیفه و یادگار پرارزش حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که برای پس از مردن خود برای راهنمایی امت معرفی فرموده، و همین معنی علت انحراف از راه راست، و افتادن در وادی ناهموار ضلالت و گمراهی، و گرفتار شدن به چنگال درندگان و دزدان و راهزنان دین و ایمان، و در اثر بی اعتنائی به شأن عترت و قرآن که دو راهنمای خدائی می باشند شده، نگارنده اهمیت این دو خلیفه و یادگار پیغمبر صلی الله علیه و آله را در دو مبحث با دلائل و براهین واضحه خاطر نشان می نمایم.

به اعتباری آیات قرآنی به دو دسته تقسیم می‌شود: یک دسته از آن آیات محکّمات قرآن است، دسته دوم آیات متشابهات آن - کسانی که آشنا به زبان عربی و عالم به قواعد عربیّت و اهل زبان هستند می‌توانند از محکّمات آیات قرآنی استفاده کنند ظواهر آن را، یا پند بگیرند از مواعظ آن، یا خوشحال شوند از بشارت های آن و بترسند از قهر و غضب پروردگار در اثر تدبّر در آیات عذاب آن، و برای ایشان اشکالی نیست بلکه مأمورند به تدبّر در آن.

و اما راجع به دسته دوم که آیات متشابهات و تأویل ظواهر آن باشد آن چه را که از ظواهر آن می‌فهمد [می‌فهمند] ابداً نباید به فهم خود اعتماد کنند و بدون مراجعه و فحص از روایات وارده از طریق آل محمد علیهم السلام بطور قطع و جزم حکم کنند که مراد و مقصود پروردگار همین است که ما فهمیده ایم و غیر از این نیست و خود را در کشف علوم قرآن و صلی الله مقصود خدا و تفسیر و تأویل آن از وجود مبارک پیغمبر له و ائمه طاهرین الله و علوم ایشان مستغنی و بی‌نیاز بدانند چه بسا در فرمایشات ایشان قرینه و یا قرآنی باشد که از

معنای ظاهری که به فهمش رسیده او را منصرف کند و بفهمد که مراد خدا را نفهمیده و اشتباه کرده و دلیل آن چه در این موضوع تذکر دادم احادیث وارده در این باب است که بعضی از آن را در این جا تذکر می‌دهم.

مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی متوفای سال 588 قمری هجری چاپ سنگی طبع

طهران سال 1317 مجلد دوم صفحه 459 از فیلسوف عراق اسحق کندی روایت کرده است از ابوالقاسم کوفی در کتاب تبدیل که گفته:

(إِنَّ إِسْحَاقَ الْكِنْدِيَّ كَانَ فَيْلَسُوفَ الْعِرَاقِ فِي زَمَانِهِ أَخَذَ فِي تَأْلِيفِ تَنَاقُضِ الْقُرْآنِ وَ شَغَلَ نَفْسُهُ بِذَلِكَ وَ تَقَرَّدَ بِهِ فِي مَنْزِلِهِ وَ إِنَّ بَعْضَ تَلَامِذَتِهِ دَخَلَ يَوْمًا عَلَى الْإِمَامِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ فَقَالَ لَهُ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا فِيكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ يَرُدُّعُ اسْتِزَادَكُمْ الْكِنْدِيَّ عَمَّا أَخَذَ فِيهِ مِنْ تَشَاغُلِهِ بِالْقُرْآنِ؟ فَقَالَ التَّلْمِيزُ نَحْنُ مِنْ تَلَامِذَتِهِ كَيْفَ يَجُوزُ مِنَّا الْإِعْتِرَاضُ عَلَيْهِ فِي هَذَا أَوْ فِي غَيْرِهِ؟ فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ: أَتَوَّءَ دِيَّ إِلَيْهِ مَا الْقِيَهُ إِلَيْكَ؟ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: فَصِدْرُ إِلَيْهِ وَ تَلَطَّفَ فِي مُوَانَسَتِهِ وَ مَعُونَتِهِ عَلَى مَا هُوَ بِسَبِيلِهِ فَإِذَا وَقَعَتِ الْأَنْسَاءُ فِي ذَلِكَ فَقُلْ قَدْ حَصَرَ رَتْبِي مَسَّةً تَلَّةً أَسَّ تَمَلَّكَ عَنْهَا فَإِنَّهُ يَسَّ تَدْعِي ذَلِكَ مِنْكَ فَقُلْ لَهُ إِنَّ أَتَاكَ هَذَا الْمُتَكَلِّمُ بِهَذَا الْقُرْآنِ هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مُرَادُهُ بِمَا تَكَلَّمَ مِنْهُ غَيْرَ الْمَعَانِي الَّتِي قَدْ ظَنَنْتَهَا إِنَّكَ ذَهَبْتَ إِلَيْهَا فَإِنَّهُ سَ يَتَّوَلُّ: إِنَّهُ مِنَ الْجَائِزِ لِأَنَّهُ رَجُلٌ يَفْهَمُ إِذَا سَمِعَ فَإِذَا أَوْجَبَ ذَلِكَ فَقُلْهُ فَمَا يَدْرِيكَ لَعَلَّهُ قَدْ أَرَادَ غَيْرَ الَّذِي ذَهَبْتَ أَنْتَ إِلَيْهِ فَيَكُونُ وَاضِعًا لِغَيْرِ مَعَانِيهِ. فَصَارَ الرَّجُلُ إِلَى الْكِنْدِيَّ وَ تَلَطَّفَ إِلَى أَنْ أَلْقَى عَلَيْهِ هَذِهِ الْمَسْئَلَةَ فَقَالَ لَهُ أَعِدْ عَلَيَّ فَأَعَادَ عَلَيْهِ فَتَفَكَّرَ فِي نَفْسِهِ وَ رَأَى ذَلِكَ مُحْتَمَلًا فِي اللَّغَةِ وَ سَابِغًا فِي النَّظَرِ فَقَالَ: أَفَسَّ مَتَّ عَلَيْكَ إِلَّا أَحْبَرْتَنِي مِنْ أَيْنَ لَكَ؟ فَقَالَ: إِنَّهُ سَبَّيَّ عَرَضَ بِقَلْبِي فَأُورِدْتُهُ عَلَيْكَ. فَقَالَ: كَلَّا مَا مِثْلُكَ مَنْ اهْتَدَى إِلَى هَذَا وَلَا مَنْ بَلَغَ هَذِهِ الْمُنْزِلَةَ فَعَرَفْنِي مِنْ أَيْنَ لَكَ هَذَا؟! فَقَالَ: أَمْرَنِي بِهِ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: الْآنَ حِجَّتْ بِهِ وَ مَا كَانَ لِيُخْرِجَ مِثْلَ هَذَا إِلَّا مِنْ ذَلِكَ الْبَيْتِ ثُمَّ إِنَّهُ دَعَا بِالنَّارِ وَ أَحْرَقَ جَمِيعَ مَا كَانَ الْفَهْمُ) (1)

یعنی «اسحق کندی فیلسوف عراق کتابی در اثبات اختلاف و تناقض برای قرآن نوشته بود؛ امام حسن عسکری علیه السلام به یکی از شاگردهای او که به نزد آن حضرت آمده بود فرمود: آیا مرد رشیدی در میان شما هست که ممانعت کند از کندی استاد شما، و از کتابی که راجع به قرآن مشغول نوشتن است او را باز دارد؟ پس شاگرد او گفت: ما از شاگردان او هستیم چگونه جایز است برای ما که به او اعتراض کنیم در این موضوع یا غیر این؟ پس حضرت فرمود: آیا می رسانی آن چه را که به تو القاء می کنم؟ گفت: آری. فرمود: برو به نزد

ص: 96

او و با او ملاطفت و مدارا کن و او را اعانت نما در آن راه و کاری که هست و با او انس بگیر وقتی که مأنوس با او شدی بگو به او مسئله ای برای من پیش آمده آیا بپرسم آن را پس به تو می گوید بپرس آن را، به او بگو اگر گوینده ای راجع به آن چه درباره قرآن می نویسی بگوید آیا جایز است که آن چه را در معنای قرآن تو گمان کرده ای و بر آن راه رفته ای مراد خدا غیر از آن باشد او می گوید جایز است زیرا که مرد فهمیده ایست چون بشنود می فهمد، وقتی که جایز دانست به او بگو چه می دانی شاید منظور واضع قرآن غیر از آن معانی ای باشد که تو بیان کرده ای و در نظر گرفته ای. پس آن مرد رفت به نزد کندی و با او مدارا کرد تا کلام حضرت را به او القا کرد از آن شاگرد خواست که کلامت را دو مرتبه بگو شاگرد دو مرتبه سؤال را اعاده کرد کندی پیش خود فکری کرد و مفاد سؤال را احتمال داد در لغت و جایز در نظرش آمد به شاگرد و گفت: تو را سوگند می دهم بگو بدانم کی [چه کسی] این مطلب را به تو گفته؟! گفت: چیزی است که در دل من خطور کرد و از تو پرسیدم آن را، کندی گفت: چنین نیست، مثل تو و کسی که در پایه تو است راهی به چنین مسئله ای ندارد، به من بشناسان که کی این مسئله را گفته. گفت: ابو محمد یعنی حضرت عسکری مرا به آن امر فرموده، گفت: حالا راست گفتمی زیرا که چنین سؤال را کسی نمی کند و بیرون نمی آید مگر از آن خانه. پس آتش طلبید و هر چه نوشته و تألیف کرده بود سوزانید».

باید دانست

کسی حق ندارد بدون رجوع به روایات و کلمات پیغمبر یا امامی که از اهل بیت پیغمبر و وصی و جانشین او است، به عمومات و مطلقات قرآن و متشابهات آن متمسک شود و به آن حکم کند یا ظاهر بعضی از آیات متشابهه را دست آویز خود نماید و به ظواهر بعضی از آیات متشابهه احتجاج کند؛ مانند آن هائی که می گویند خدا در آخرت دیده می شود یا خدا را جسم می دانند و برای او اعضا و جوارح و مکان و رفتن و آمدن و فراموش کردن قائلند و یا خدا را - العیاذ بالله - ظالم می دانند یا آن که نظر به بعضی از آیات جایز می دانند وقوع شرک و معصیت را از پیغمبران خدا یا قائل به اختلاف و تناقض گوئی در قرآن شوند یا به بعضی از آیات متشابهات برای خدا اثبات جبر نمایند یا به آیه مبارکه: (مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ

مِنْ رِجَالِكُمْ) (یعنی محمد پدر احدی از مردان شما نیست) (1) تمسک جویند و بگویند حسنین عَلَیْهِمَا السَّلَامُ پسران پیغمبر نیستند، یا این که پیغمبر اکرم به مقتضای ذیل همین آیه خاتم النبیین است اما خاتم المرسلین نیست و ممکن است پس از او پیغمبر مرسل باشد، یا استدلال کنند به آیه شریفه (وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ) - الی اخرها- و (2) بگویند هر کسی را که غیر از خدا بخوانید برای رفع حاجات خود، بدانید که پس از مُردن به قدر پوست نازک روی یک دانه خرما چیزی را در اختیار ندارند، و اگر ایشان را تا روز قیامت بخوانید، نمی شنوند و اگر بشنوند هم به نفع شما جواب نمی دهند و نمی توانند بدهند و روز قیامت هم با اعمال شرک آمیز شما کفران و اظهار تنفر می کنند.

پس این آیه را مستمسک خود کرده درباره پیغمبر خدا و ائمه عَلَیْهِمُ السَّلَامُ جاری می کنند و می گویند توسل به آن ها و حاجت خواستن از آن ها و به زیارت قبور ایشان رفتن کفر و شرک است - و در ترجمه آیه خیانت می کنند و بر آن اضافه می کنند و به میل و دلخواه خود توجیه و تفسیر می کنند و دانسته خود را ملعون و از حزب اهل ایمان و دین بیرون می روند و سبب گمراه کردن دیگران هم می شوند و خیال می کنند که خوب کاری می کنند و خود را عالم می دانند.

امام علیه السلام مبین قرآن است

بدان که بعضی از امور گاهی از لوازم محکومات قرآن و سنت خاتم پیغمبران صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ شَمْرَدَه می شود و هر کسی متوجه آن نیست؛ مانند فرموده رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ که خاصه و عامه اجماع نموده اند بر صدور آن؛ مانند فرمایش آن حضرت: (اِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابِ اللهِ وَعِثْرَتِي اَهْلَ بَيْتِي مَا اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا وَلَنْ تَزَلُّوا) یعنی «من» باقی می گذارم در میان شما دو چیز سنگین گران بها را که آن کتاب خدا و عترت منند، تا زمانی که به آن دو چنگ بزنید هرگز گمراه نخواهید شد و هرگز نخواهید لغزید». این حدیث شریف از متواترات است در نزد شیعه و سنی و متجاوز از صد روایت از

ص: 98

1- احزاب / 40

2- فاطر / 13

کتاب معتبره شیعه و اهل سنت وارد شده و بعضی از روایت های آن در لفظ اندک تفاوتی دارد و بیش تر از آن ها تواتر لفظی هم دارد. در جلد ششم بحار طبع امین الضرب صفحه 787 و جزء هفتم صفحه 22 و 34، و هشتم صفحه 13، و نهم صفحه 151 و 219، و دهم صفحه 272، و پانزدهم صفحه 108، و هفدهم صفحه 76 و در کتاب طرائف سید ابن طاوس و سایر کتب شیعه و از کتب عامه چند روایت در صحیح مسلم و چندین روایت در مسند احمد بن حنبل و چند روایت در صحیح ترمذی و چند روایت در جامع الاصول، و در کتاب قاموس اللغة در لغت ثقل و ابن اثیر در کتاب نهاییه در لغت (ثقل) و (عتر) و محمّد قوام و شنوی که یکی از علمای بزرگ ایشان است در کتاب حدیث ثقلین چاپ مصر پس از نقل حدیث گفته است که این حدیث را بزرگان از علماء از قدماء و متأخرین در کتاب های خود نقل نموده اند؛ مانند صحاح ستّه و مسانید و تفسیرها و کتب لغت و تواریخ و غیره، صحیح مسلم جزو هفتم صفحه 122، و سنن ترمذی در جزء دوم صفحه 307، و سنن دارمی جزء دوم صفحه 432، و مسند احمد بن حنبل در جزو 3 صفحه 14 و 17 و 26 و 59 و در جزو چهارم صفحه 366 و 37، و جزو پنجم صفحه 182 و 89، و خصائص نسائی صفحه 30، و کتاب مستدرک حاکم در ج و سوم صفحه 9 و 148 و 533 و غیر این کتاب ها، و برای استحضار بیشتر رجوع شود، به کتاب احقاق الحق خلد مقام، علامه قاضی نورالله شوشتری و عبات علامه مرحوم میر حامد حسین هندی و الغدیر علامه مرحوم حاج شیخ عبدالحسین امینی.

بدان که، از آن چه گفته شد، دانستی [که] صحت صدور این حدیث شریف ثقلین از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، از مسلمیات و متواترات است. و از آن چند مطلب مهم استفاده می شود: اول: آن که قرآن و عترت مورد وصیت پیغمبرند. و آن حضرت، کاملاً به آن ها نظر داشته. دوم: آن که عترت و قرآن توأم با یکدیگرند. سوم: آن که عترت آن حضرت، مراد، اهل بیت او هستند که آیه تطهیر در شأن آن ها نازل شده و دلیل بر عصمت و طهارت آن ها است. چهارم: آن که تمسک به آن ها موجب هدایت و رستگاری و سبب گمراه نشدن و از راه حق نلغزیدن همیشگی است، و راه نجات منحصر است در تمسک به آن ها و پیروی کردن از اوامر و نواهی آن ها، و مراد از آن ها، وجود مبارک امیرالمؤمنین و حضرت صدیقه کبری

فاطمه زهرا و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و نه نفر امام از اولاد امام حسین علیهم السلامند، به شهادت اخبار و آثار صحیحه و معتبره وارده در حق ایشان، چنان چه بعد از این کاملاً شرح داده می شود. و جز ایشان احدی عالم به تمام علوم و حقایق قرآن و سنت پیغمبر نیست و تمام علوم قرآن پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد ایشان است و بیان آن ها هم با ایشان است، از این جهت است که قرآن مجید به تنهایی بدون بیان پیغمبر و امام منصوب از جانب خدا و منصوص از پیغمبر، برای هدایت بشر کافی نیست. پیغمبر و امامند که راهنمای بسوی قرآنند و هر چه می فرمایند، از قرآن بیرون نیست چنان چه خودشان مکرر در مکرر فرموده و اخبار آن ها به محل خود ذکر می شود. و قرآن هم راهنمای بسوی ایشان است.

در تفسیر صافی در تفسیر آیه نهم (إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ) (1) از کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده یعنی (يَهْدِي إِلَى الْأَمَامِ) (2) یعنی «این قرآن راهنمایی بسوی امام می کند» و از تفسیر عیاشی هم همین معنی روایت شده و از حضرت باقر نیز روایت کرده؛ (يَهْدِي إِلَى الْوَلَايَةِ) (3) یعنی «راهنمایی بسوی ولایت می کند».

و نیز در همان تفسیر از کتاب معانی الاخبار از حضرت صادق از پدر بزرگوارش و آن حضرت از پدر بزرگوار خود حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده که فرموده: (الْإِمَامُ مِمَّا لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا وَ لَيْسَتْ الْعِصْمَةُ فِي ظَاهِرِ الْخَلْقَةِ فَيَعْرِفُ بِهَا وَلِذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَنْصُوصًا فَقِيلَ: مَا مَعْنَى الْمَعْصُومِ؟ قَالَ: هُوَ الْمَعْصُومُ بِحَبْلِ اللَّهِ وَ حَبْلُ اللَّهِ هُوَ الْقُرْآنُ وَالْقُرْآنُ يَهْدِي الْإِمَامَ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ) (4) یعنی «امام از ما نیست، مگر آن که معصوم است و عصمت در ظاهر خلقت شناخته نمی شود از این جهت است که امام باید منصوص باشد. پس گفته شد که معصوم یعنی چه؟ فرمود: معصوم کسی است که چنگ زند به حبل (یعنی ریسمان خدا) و آن ریسمان قرآن است و

ص: 100

1- اسراء/9 - یعنی «این قرآن به راهی که استوارترین راه هاست، هدایت می کند».

2- تفسیر صافی / ج 3 / ص 180

3- همان مصدر

4- همان مصدر

قرآن راهنمایی می کند امام را این است معنای گفته خدا (قرآن هدایت می کند آن را که استقامتش زیادت است)».

پس مضمون حدیث تقلین، وجوب عصمت عترت است ولکن بیشتر از مردم این معنی را نمی دانند، از این جهت است که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرموده: کسی که متمسک به ایشان شود، هرگز گمراه نمی شود و نمی لغزد. پس هیچ شکی نیست در این که آن کسی که به او چنگ می زند باید معصوم واقعی باشد زیرا که غیر معصوم خالی از خطا نیست بلکه ممکن است خطای عمدی هم بکند و کسی را که به او متمسک شده به گمراهی بیندازد، لذا می گوئیم طبق این حدیث که عامه و خاصه در صدور آن از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اتفاق کرده اند، فضلاً از آیه مبارکه تطهیر که در شأن ایشان نازل شده، عصمت اهل بیت ثابت و مسلم است؛ پس کسی که ایشان را معصوم نداند یا خبری که موجب توهم عدم عصمت ایشان باشد نقل و روایت کند باید آن را بر کتاب و سنت قطعی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عرضه کرد و مطروح بودن آن را حکم نمود.

ما برای مثال در این جا چند مورد را ذکر می کنیم تا مطلب خوب واضح شود و می گوئیم: از این قبیل است احتجاج امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بر ابوبکر راجع به فاطمه زهرا سلام الله علیها هنگامی که به او فرمود که به من خبر ده، از قول خدای تعالی (إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) (1) این آیه در حق کی نازل شده در شأن ما است یا در شأن غیر ما؟ ابوبکر گفت: «در شأن و حق شما نازل شده حضرت فرمود: ای فلان اگر شهودی، بر علیه فاطمه، دختر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شهادت دهند به فاحشه ای، تو چه خواهی کرد؟ گفت: بر او اقامه حد می کنم، همچنان که بر سایر زن هائی که این عمل را می کنند جاری می کنم. پس امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: در این صورت در نزد خدا، تو از کفاری گفت: برای چه؟ فرمود: برای این که شهادت خدا را، در حق او رد کردی خدا به طهارت او شهادت داده و تو بر ضرر او شهادت مردم را قبول کردی» شاید بعضی ایراد کنند که چرا عین کلمات حضرت، در احتجاج با ابوبکر نوشته نشده و به ترجمه اکتفا شده لذا عین عبارت را نیز در

ص: 101

این جا می نویسم، که مورد ایراد واقع نشوم (مِنْ اِحْتِجَاجِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً فِيمَنْ نَزَلَتْ فِيْنَا أُمُّ فِي غَيْرِنَا؟ قَالَ: بَلْ فِيكُمْ قَالَ: فَلَوْ أَنَّ شُهُوداً شَهِدُوا عَلَيَّ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِفَاحِشَةٍ مَا كُنْتُ صَانِعاً بِهَا؟ قَالَ: كُنْتُ أَقِيمُ عَلَيْهَا الْحَدَّ كَمَا أَقِيمُهُ عَلَيَّ نِسَاءِ الْمُسْلِمِينَ قَالَ: إِذَا كُنْتُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْكَافِرِينَ قَالَ: وَلِمَ؟ قَالَ لِأَنَّكَ رَدَدْتَ شَهَادَةَ اللَّهِ لَهَا بِالطَّهَارَةِ وَقَبِلْتَ شَهَادَةَ النَّاسِ عَلَيْهَا) (1) و از این قبیل است، احتجاج فاطمه زهرا سلام الله علیها با ابوبکر، در موضوع فدک، هنگامی که فدک را از او غصب کردند و با ابوبکر در مسجد احتجاج فرمود و قصه آن در احتجاج طبرسی، و بحار الانوار و شرح (نهج البلاغه) ابن ابی الحدید و غیر این ها مذکور است.

تمام علوم قرآن، نزد امام است

دوازده امام (علیهم السلام) که خلفاء خدا و حجّت های او هستند بر خلق، و اوصیاء و جانشین های رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می باشند، به تمام معنی عالم اند، به قرآن، پس از آن حضرت. و علوم قرآن، منحصر به ظاهر عبارات آن نیست بلکه قرآن از هر جهت بزرگترین آیت و نشانه ایست از آیت ها و نشانه های خدا که از جانب او بر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نازل شده و معجزه

باقیه خاتم پیغمبران است، تا روز قیامت، و مشتمل است بر معانی جمیع آن چه در عالم هستی است و شامل بودن آن، از جهات مختلفه ایست، از تزییل و تأویل ظاهر و ظاهر ظاهر تا هفت بطن تا هفتاد بطن، و باطن، و باطن باطن تا هفت یا هفتاد بطن و معانی ای که به مطابقت و یا تضمّن یا التزام و تصریح و اشاره و رمز و منطوق و مفهوم و عموم و خصوص و کلمات و حروف و عدد و حقیقت و حقیقت حقیقت و غیر این ها از اقسام دلالاتی است که از احصاء و شماره بیرون است.

بر مثال کتاب تکوینی، که عبارتست از کلیه عالم امکان که دارای اطوار و اکوار و ادوار و انواع مخلوقات و اجزاء می باشد، از علوی و علویات و سفلی و سفلیات و ممکنات و

ص: 102

مکونات، زمانیات و مکانیات، جواهر و اعراض و مجردات و مادیات، که از حد احصا و شمار بیرون است - از همین جهت است که خدای متعال در وصف قرآن فرموده: (فیه تَبیانٌ لِّکُلِّ شَیْءٍ) (1) یعنی «در آن قرآن است بیان هر چیزی» و در جای دیگرش فرموده: (مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ) (2) یعنی «فروگذار نکرده ایم در این کتاب از چیزی». در جای دیگر فرموده: (فیه هُدًی و رَحْمَةً) (3) (وَ تَفْصِيلَ کُلِّ شَيْءٍ) (4) یعنی «در او است راهنمایی و رحمت و تفصیل هر چیزی».

پس همین طور که در میان اجزاء کتاب تکوینی، نسبت و ارتباطی است در نظم و ترتیب، که فی الجمله از آن را بحسب اختلاف مراتب و عقول ناقصه می توان شناخت و فهمید، همچنین آن چه را که کتاب تدوینی (یعنی قرآن) مشتمل بر آن است (از معانی و کیفیت اندراج آن در این کتاب و نسبت بیانات آن بعضی، بر بعض دیگر و کلیات و جزئیات مُتَنوعَةُ آن برحسب استعدادات و اهلیت داشتن) فی الجمله می توان درک کرد. لکن بشر عادی ولو هر چند معلومات او زیاد هم باشد و دارای عقل سلیم هم باشد، هرگز نمی تواند به عمق آن پی ببرد و بفهمد به نحو اکمل و اتم، و حاقّ واقع و کنه آن را دریابد، مگر راسخین در علم که دارای عقول کلیه اند و آن ها کسانی هستند، که گواه گرفته است خدای عز و جل ایشان را بر خلقت و آفرینش آسمان ها و زمین و بر نفس های ایشان، و راسخین در علم از هر جهت و به همه جهت نیست کسی، مگر، ذوات مقدّسه چهارده نفر معصومین طیبین طاهرین محمّد و علی و فاطمه و یازده نفر امام و حجّت دیگر که از اولاد پاک و پاکیزگان آن هایند.

بجو از آل احمد رمز قرآن *** که نازل شد همه در بیت ایشان

نداند خارجی کو چیست در بیت *** که اهل البیت آدرایند بالبیت

و چنین کتاب مبین هر گاه مُبیینی نداشته باشد، عقول ناقصه، بر وجه کمال نمی توانند از

ص: 103

1- صحیح این گونه می باشد: (وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ) (نحل / 89)

2- انعام / 38

3- نحل / 64 - (وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ)

4- یوسف / 111

آن استفاده کنند، و فرو فرستادن چنین کتابی البتّه برای هدایت و راهنمایی بشر بوده پس هر گاه مُبَيَّن نداشته باشد (العیاذ باللّٰه و استغفر اللّٰه) لازم می کند که عمل لغوی از خدای علیم حکیم ناشی شده باشد و بازیگری کرده باشد. و حال آن که، در همین کتاب فرموده: (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعْبِينَ) (1) یعنی نیافریدیم آسمان ها و زمین و آن چه را که میان آن ها است از روی بازیگری (آیه ای که ذکر شد در سوره انبیا آیه 16 است) پس اوّل مبین قرآن، کسی است که خدا قرآن را برای او نازل فرموده و به او تعلیم داده تا به دیگران تعلیم دهد و بیان آن را به عهده او گذارده چنان چه فرموده: (الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ) (2) مراد از انسان، در آیه انسان کامل «وجود مقدس خاتم الانبیاء اللّٰه صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» است که خدا بیان قرآن را به او تعلیم داده تا به مفاد آیه (وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ) (3) به بندگان بیاموزد و راه هدایت را به ایشان نشان دهد و پس از آن، به فرمان الهی، تمام علوم و حقایق آن را به وصی خود امیرالمؤمنین (علی بن ابیطالب) به وراثت بسپارد. چنان چه خدای متعال حضرتش را، در این کتاب حمید به شرف (مَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ) (4) (کسی که نزد او است علم کتاب) مشرف داشته و بعد از او، به امام پس از خود، و همچنین یکی بعد از دیگری تا برسد، به وجود مبارک امام دوازدهم حضرت بقیة اللّٰه محمّد بن الحسن العسکری عَجَّلَ اللّٰهُ تَعَالَى فَرَجَهُ).

باید دانست که امروز در روی زمین کسی که مانند پیغمبر اکرم صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِمُ السَّلَامُ پدران بزرگواران خود، عالم به تمام علوم قرآن باشد. از هر جهت و به همه جهت، غیر از آن بزرگوار نیست. و بعد از این هم، تا قیام قیامت نخواهد بود. ایشانند راسخین در علم، پس بدان که تفسیر قرآن اگر از راه غیر اهل بیت باشد، باطل و مردود است چنان چه اخبار آن در این کتاب به حدّ وافی به قدر کفایت بیان خواهد شد انشاء اللّٰه تعالی بتوفیقه.

ص: 104

1- به جای (السّموات) کلمه (السّماء) صحیح است.

2- الرحمن / 1 تا 4 - یعنی خداوند رحمان، قرآن را تعلیم فرمود، انسان را آفرید، و به او بیان را آموخت».

3- بقره / 129 - آل عمران / 163 - جمعه / 2 - یعنی «... و به آن ها کتاب (قرآن) و حکمت می آموزد...».

4- رعد / 43

باید دانست که قرآن مجید کتابی است آسمانی و سخنان پروردگار و معجزه باقیه خاتم الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است، برای جنّ و انس، تا روز قیامت و در آنست بیان هر چیزی از چیزها که در عالم امکان، صورت وجود پیدا کرده و می کند و همچنان که گوینده و فرستنده آن، شبیه و نظیری ندارد و به هیچ یک از مخلوقات خود مشابه نیست، کلام او هم شبیه و نظیر ندارد و مشابه با کلمات مخلوق نیست و هرگاه همه جنّ و انس با همدیگر اجتماع کنند و کمک فکر و پشتیبان همدیگر شوند نمی توانند، مانند آن را بیاورند چنان چه فرموده است: (قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ وَلَا كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا) (1) یعنی «بگو ای پیغمبر اگر با هم جمع شوند همه آدمیان و پریان بر این که مانند این قرآن را بیاورند نمی آورند هر چند بعضی از ایشان با بعضی دیگر پشتیبان شوند» - این فرموده خدا اشاره است به معجز بودن و حجیت آن از زمان نزول آن تا قیام قیامت، برای هدایت بندگان و نجات ایشان از ضلالت و گمراهی. سایر انبیاء هیچکدام از آن ها معجزه باقیه از ایشان باقی نمانده زیرا چون مدّت هر کدام از ایشان منقضی می شد، بعد از او پیغمبر دیگری مبعوث می شد، برای اثبات رسالت خود معجزات مستقلة ای داشت و آن پیغمبر ناسخ شریعت قبل می شد تا آن که نوبت منتهی شد، به وجود مبارک خاتم الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ که مبعوث بر کافّه بشر و جن گردید. و شریعت او نسخ کرد شرایع گذشته را، چون مشیت بالغه الهیه چنین بوده که پس از آن حضرت دفتر رسالت و پیغمبری پیچیده شود و دیگر پیغمبری مبعوث نگردد؛ به علّت تمام کردن و کامل نمودن دین خود به وجود نازنین آن حضرت، و نیازمند نبودن بشر به شریعت دیگری، و باقی و پایدار بودن این شریعت مقدسه تا قیامت، لذا ایجاب می کرد که معجزه باقیه، برای هدایت خلق و اتمام حجّت باقی باشد برای اهل هر عصر و زمانی؛ پس خداوند معجزات باقیه به آن حضرت عنایت فرموده که اعظم از همه آن ها قرآن مجید است. و پس از آن حافظ و مُبیین آن است؛ یعنی اوصیاء آن حضرت وجود مبارک امیرالمؤمنین و یازده فرزندش هر کدام در عصر خود که

ص: 105

قرآن ناطقی هستند ملازم و مبین قرآن صامت که به نصّ متواتر مجمع علیه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هرگز از همدیگر جدا نمی شوند تا روز قیامت که خدای تعالی در کلام معجزه نظام آن ها را کتاب ناطق خوانده چنان چه بعد از این شرح داده می شود.

معجز بودن قرآن از چه جهت است

آن چه مشهور و معروف نزد عامه است، این است که قرآن از جهت فصاحت و بلاغت کلام معجزه است؛ بر متدبّر و متعمّق پوشیده نیست که این شهرت بی اساس و برخلاف حقّ و حقیقت است که وجه اعجاز آن را منحصر در فصاحت و بلاغت بدانیم بلکه عمده وجه اعجاز آن غیر از این است هر چند این دو هم وجهی از وجوه آن باشد. وجوه اعجاز قرآن را باید از خود قرآن استفاده کرد. زیرا که در آن است، تفصیل و بیان هر چیزی و بیان آن را از حاملین و شرکاء قرآن باید فرا گرفت

از ظاهر آن چیزی که افاده دهد بر این که فصاحت و بلاغت آن معجزه است، در آن به چشم نمی خورد و در فرمایشات خاتم الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هم، چیزی که دلالت داشته باشد، که آن حضرت به فصاحت و بلاغت قرآن تحدّی فرموده باشد نیز دیده نشده و همچنین در سخنان ائمه عَلَیْهِمُ السَّلَامُ هم، چنین بیانی به نظر نیامده.

پس می گوئیم اگر وجه معجز بودن قرآن، فقط اختصاص داشت به جهت فصاحت و بلاغت، بایستی هر چند یک مرتبه باشد (در ظاهر یا پنهانی، در مقابل مهاجرین و انصار یا صحابه خاص) بیان فرموده باشد و حال آن که در اخبار و آثار چنین چیزی دیده نشده، ناگفته نماند کسی توهم نکند که مؤلّف قاصر منکر فصاحت و بلاغت قرآن مجید باشم، بلکه مقصود این است که با این که فصاحت و بلاغت قرآن فوق طاقت بشر است به آن تحدّی نشده و با عدم تحدّی با آن، می گوئیم: یکی از وجوه اعجاز قرآن فصاحت و بلاغت آن است.

در این موضوع بنابر آن چه خلد مقام، حجّة الاسلام علامه فهامه مرحوم حاج شیخ مجتبی قزوینی (اعلی الله مقامه) در کتاب بیان الفرقان خود نقل فرموده، شاهزاده افسر میرزا از مرحوم رضوان جایگاه عالم عامل و رع حجة الاسلام و محجة المسلمین آیت الله

مجاهد فی سبیل الله آقا میرزا مهدی اصفهانی مشهدی طاب الله ثراه سؤالی کرده و جوابی مرقوم فرموده، سزاوار دیدم که عین آن را بلفظه در این کتاب بنویسم و مطالعه کنندگان از فکر بکر آن مرحوم بهره مند شوند انشاء الله (جلد دوم بیان الفرقان صفحه 194) چاپ طهران)

سؤال شاهزاده افسر میرزا

سؤال: وجوه عدیده ای مفسرین در باب اعجاز قرآن، نوشته اند، نظر جنابعالی در این باب چیست؟ چند وجه آن را مناسب می دانید؟ و کدام را بر دیگری ترجیح می دهید؟ مرقوم فرمائید، آیا هیچ یک از ائمه دین مبین به هیچ یک از این وجوه استدلال جسسته اند یا خیر؟ - امضاء - افسر

جواب مرحوم آیه الله اصفهانی رحمته الله

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِیْمِ با کمال احترام بعرض می رساند، جواب سؤال مرقوم را قرآن مجید تصریح فرموده است و حمله علم قرآن هم در کلمات و بیانات خود، تلویح و تصریح مطابق با صریح قرآن فرموده اند؛ پس جواب سؤال مرقوم، به این عبد عاجز مربوط نیست، خود کتاب مقدس و عالمین علوم آن در زمان صدور قرآن *إِلَى يَوْمِنَا هَذَا وَ مَا بَعْدِهِ مِنَ الْأَيَّامِ* جواب فرموده، فقط این عاجز، تذکر به جواب آن ها می دهم (و ما توفیق إلا بالله علیه توکلت و الیه انیب).

قرآن اگر چه فصاحت و بلاغت در اعلى درجه است و جای شبهه و انکار نیست لیکن در آیات کریمه و بیانات حمله علم و ائمه دین (صلوات الله علیهم) اسمی از حیث فصاحت و بلاغت برده نشده است؛ از اول تا آخر قرآن یک آیه نیست که تحدی به فصاحت و بلاغت فرموده باشد. ولیکن در آیات کثیره، قرآن [را] به اوصافی توصیف فرموده که تمام آن اوصاف امتیاز قرآن را معین می کند. و بعد تحدی و عجز بشر را که در قرآن تصریح شده بیان می فرماید. و جای بیان برای دیگران نگذاشت.

یکی از اوصاف به صریح آیات، هدایت است و دیگری حکمت و دیگری علم و

دیگری برهان و بصائر و شفاء و روح و پند و اندرز و نور و بینات. اما هدایت در آیات، بسیار ذکر شده است. که بعضی از آن ها از باب حمل مصدر بر ذات که مفید اتحاد است فرموده: قوله تعالى (الم ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ) (1) و قوله تعالى: (هذا هُدًى) (2) و قوله تعالى: (هذا هدى الله) (3) در هر سه آیه قرآن نفس هدایت است و قوله تعالى: (إِنَّا سَمِعْنَا قُرْءَانًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ) (4) و قوله تعالى: (وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ يَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ) (5) و قوله تعالى: (إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ) (6) در این سه آیه به هدایت به رشد و به راه خدا که تمام معارف الهیه در آن درج است تصریح شده، و قوله تعالى: (شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ) (7) در این آیه می فرماید که قرآن نفس هدایت است و دلیل هائی است و فارق حق از باطل است، و اما علم و حکمت قوله تعالى: (وَذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ) (8). و قوله تعالى: (وَ لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِكِتَابٍ

ص: 108

-
- 1- بقره / 1 - یعنی «الم، آن کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد؛ و مایه هدایت پرهیزکاران است».
 - 2- جاثیه / 11 - یعنی «این (قرآن) مایه هدایت است».
 - 3- انعام / 88 - (ذَلِكَ هُدًى اللّٰه) - یعنی «این هدایت خداست».
 - 4- جنّ / 1 و 2 - یعنی «... سپس گفته اند: ما قرآن عجیبی گوش داده ایم، که به راه راست هدایت می کند...».
 - 5- سبا / 6 - قوله تعالى: (وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ) یعنی «سانی که به ایشان علم داده شده، آن چه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق می دانند و به راه خداوند عزیز و حمید هدایت می کند».
 - 6- اسراء / 97 - یعنی «این قرآن به راهی که استوارترین راه هاست هدایت می کند...».
 - 7- البقره / 185 - یعنی «روزه، در چند روز معدود ماه رمضان است؛ ماهی که قرآن برای راهنمایی مردم، و نشانه های هدایت و فرق میان حق و باطل، در آن نازل شده است...».
 - 8- اسراء / 39 - (ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ) - یعنی «این (احکام) از حکمت هائی است که پروردگارت به تو وحی فرستاده...»

فَصَلَّنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (1) وقوله تعالى: (وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ) (2) قوله تعالى: (بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ) (3) قوله تعالى: (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) (4) قوله تعالى (وَ لَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ) (5) در این آیات و آیات بسیاری تصریح شده که قرآن علم و حکمت و هدایت است قوله تعالى: (قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا) (6) قوله تعالى: (هَذَا بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ هُدًى وَرَحْمَةً) (7) قوله تعالى: (هَذَا بَصَائِرٌ مِمَّا هُدِيَ وَرَحْمَةً) (8) قوله تعالى: (قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي

ص: 109

1- اعراف / 52 - یعنی «ما کتاب برای آن ها آورده ایم که اسرار و رموز آن را با آگاهی شرح دادیم؛ (کتابی) که مایه هدایت و رحمت برای جمعیتی است که ایمان می آورند».

2- بقره / 231 - یعنی «و به یاد آورید نعمت خدا را بر خود و کتاب آسمانی و علم و دانشی که بر شما نازل کرده...».

3- یونس / 39 - یعنی «(ولی آن ها از روی علم و دانش قرآن را انکار نکردند؛) بلکه چیزی را تکذیب کردند که آگاهی از آن نداشتند...»

4- جمعه 2 - یعنی و «کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آن ها می خواند و آن ها را تزکیه می کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می آموزد هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بردند».

5- رعد / 37 (وَ لَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ) - یعنی «... و اگر از هوس های آنان - بعد از آن که آگاهی برای تو آمده - پیروی کنی هیچکس در برابر خدا از تو حمایت و جلوگیری نخواهد کرد»

6- نساء / 174 - یعنی «ای مردم! دلیل روشن از طرف پروردگارتان برای شما آمده و نور آشکاری به سوی شما نازل کردیم»

7- اعراف / 203 (هَذَا بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَرَحْمَةً) - یعنی «... این وسیله بینائی از طرف پروردگارتان و مایه هدایت و رحمت است...»

8- جائیه / 20 (هَذَا بَصَائِرٌ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ) - یعنی «این (قرآن و شریعت آسمانی) وسایل بینائی و مایه هدایت و رحمت است برای مردمی که (به آن) یقین دارند».

بِهِ اللَّهُ مَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (1) و قوله تعالى: (فَأْمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا) (2) قوله تعالى: (قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) (3) قوله تعالى: (قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً) (4) قوله تعالى: (كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) (5) قوله تعالى: (بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) (6)، در این آیات قرآن معرفی شده به برهان و بصائر و بینات و نور، و مُخرج از ظلمات به نور و شفاء و پند و اندرز و هدایت.

قوله تعالى: (وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا يَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ تَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (7) در

ص: 110

1- مائده / 16 و 15- یعنی «.... از طرف خدا نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد خداوند به برکت آن کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند به راه های سلامت هدایت می کند، و به فرمان خود از تاریکی به سوی روشنایی می برد، و آن ها را به سوی راه راست، رهبری می نماید.»

2- تغابن 8 - یعنی «حال که چنین است به خدا و رسول او و نوری که نازل کرده ایم ایمان بیاورید...».

3- یونس / 57 (يا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ) - یعنی «ای مردم اندرزی از سوی پروردگارتان برای شما آمده است؛ و درمانی برای آن چه در سینه هاست (درمان و هدایتی برای شما) و هدایت و رحمتی است برای مؤمنان»

4- فصلت / 44 - یعنی «.... بگو این (کتاب) برای کسانی که ایمان آورده اند هدایت و درمان است...».

5- ابراهیم / 1 - یعنی «.... این کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را از تاریکی های (شُرک و ظلم و جهل) به سوی روشنایی (ایمان و عدل و آگاهی به فرمان پروردگارشان درآوری...».

6- عنکبوت / 49 - یعنی «ولی این آیات روشنی است که در سینه دانشوران جای دارد...».

7- شوری / 52 (... وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا تَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) - «همان گونه (که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم) بر تو نیز روحی را به فرمان خود وحی کردیم؛ تو پیش از این نمی دانستی کتاب و ایمان چیست (و از محتوای قرآن آگاه نبودی) ولی ما آن را نوری قرار دادیم که بوسیله آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می کنیم؛ و تو مسلماً به سوی راه راست هدایت می کنی.»

این آیه، قرآن نور و روح و سرمایه هدایت معرفی شده، و به همین مقدار از نقل آیات مبارکات اکتفا می شود. از مجموع آیات استفاده شد که قرآن مجید علوم و معارفی و حکمتی است که بصیرت دهد بشر را به بینه و برهان، [و] از تاریکی جهل و نادانی به روشنی علم و دانایی سوق دهد. و امراض قلبی را شفا بخشد و پند و اندرز است و نوری است که هر پوشیده را ظاهر سازد، و روحی که مایه حیات دل است. آیا این صفات مصرّحه در قرآن به غیر از علم و حکمت و معارف الهی معنای دیگری دارد؟! با این که در هر یک از آیات مبارکه تصریح به هر یک از آن ها شده است.

پس نتیجه این شد که قرآن، یعنی علم و حکمت و معارف الهی، و فصاحت و بلاغت آن که در اعلی درجه است بالا ترین لباس زیبایی است که بر قامت علوم و معارف الهی پوشانیده ولیکن تحدی به علوم و معارف است نه به فصاحت و بلاغت زیرا که تحدی به فصاحت و بلاغت در مقابل شعر امرء القیس و لیلید و صاحبان سبعه معلّقه و احزاب آن ها است. لکن کمال احتیاج بشر به علوم و معارف الهیه و ترقی علوم بشری و معارف از زمان حکماء یونان الی زماننا هذا والی آخر الدهر که روز به روز به سخن های مختلف و مذاهب مشتت از بشر ظهور می یابد، با نهایت وضوح به ما می فهماند که بزرگ ترین شأن خاتم می یابد الانبیاء صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ همانا معارضه با علوم و معارف و حکم است مقابل علوم بشری، نه معارضه با امرء القیس و امثال او در امر فصاحت و بلاغت، و تحدی و تعجیز بشر به کسوة الفاظ قرآن تنزل رتبه خاتم الانبیاء صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ و قرآن مجید است و نسبت نقص و ظلم است که قرآن بحقایق و علوم خود در مقابل علوم مختلفه بشر (مِنْ أَوَّلِ ظُهُورِ الْعِلْمِ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا) تحدی نکند و فقط به قسمت فصاحت و بلاغت اکتفا کند، در قبال چند نفر فصیح و بلیغ.

بنابراین متحدی به فصاحت نیست اگرچه عرب از اتیان به مثل فصاحت قرآن هم عاجز بودند بلکه متحدی چنان چه صریحاً در آیات خواهد آمد همانا علوم و معارف و حکم است در مقابل کلّ بشر؛ زیرا که در ششصد سال قبل از میلاد مسیح عَلَیْهِ السَّلَامُ کسیوفان حکیم استاد برمانیدس حکیم، کلّ کائنات را یک جوهر اصلی و آن را خدا دانست. و پلوش حکیم، در چهارصد و هفده سال قبل از هجرت قائل به وحدت انسان کامل با خدای بی چون بود. پورفیر حکیم، در سیصد و هجده سال قبل از هجرت، قائل به وحدت

وجود بود. فیثاغورث حکیم، ترویج تصوّف می کرد. دیگرانی از حکماء یونان و اطباء؛ مثل جالینوس و سایر فلاسفه الهی و طبیعی چنان چه در تاریخ نشان می دهد، در رشته معارف بشری مذاهبی اختراع و گمان کرده تا امروز بشر به آن مطالب هنوز سرگرم است و ندانستند که سرمنزل مقصود کجا است.

بنابراین پیغمبری که خود را خاتم انبیاء معرفی فرموده، و خدای بی همتا او را بر تمام عالمیان و کافّه ناس مبعوث فرموده با سابقه حکمت و معارف یونان و سایر فرق عالم، چگونه ممکن است خدائی را که بشر به فطرت اولیّه خود پی او می گردد و می خواهد بوسیله [ای] او را پیدا کند آن خدا [باشد]؟! و این پیغمبر به کلی ساکت باشند و هیچ گونه تصدیقی یا انتقادی از معارف بشری ننمایند؟! لذا قرآن مجید تحدی فرموده به همان صفات که قرآن را به آن صفات در آیات بسیاری معرفی کرده، قرآن یعنی علم است در مقابل جهل بشر، هدایت الهیه است در مقابل گمراهی و ضلالت بشر، حکمت است در مقابل خیال بافی بشر، نور است در مقابل ظلمت توهمات بشری، برهان است در مقابل هذیان بشری، روح است در مقابل بی حقیقتی گفته های بشری، بصائر است در مقابل کوری دل بشری، به این صفات جلّیه تحدی فرموده و معارضه کرد با افهام و فلسفه بشری از اوّل ظهور دانش بشری، تا به آخر الدهر و به ندای بلند به تمام مسامع رسانید که من، مُخْرِجِ از ظلمات به نورم و من مایه حیات علمی بشرم و من هدایت قویمه الهیه ام. مردم شروع به طعن کردند گاهی گفتند (ان هذا الاّ اساطیر الاولین) (1) جای دیگر گفتند (ان هذا الاّ افک قَدیم) (2) گاهی گفتند (افک اَفْتَرَى وَ اَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ اٰخَرُونَ) (3) و نیز گفتند (اساطیر الاولین اکتبها فیهی تملی علیه بکره و اصیلاً) (4) و معلوم است که طعن طاعنین

ص: 112

-
- 1- انعام / 25 - نفال / 31 - یعنی «... کافران می گویند: «این ها فقط افسانه های پیشینیان است»».
 - 2- فرقان / 4 (فَسَيَقُولُونَ هَذَا اِفْكٌ قَدِيمٌ) یعنی «می گویند: این یک دروغ قدیمی است».
 - 3- فرقان / 4 (قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا اِنْ هَذَا اِلَّا اِفْكٌ اَفْتَرْتَهُ وَ اَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ اٰخَرُونَ...) یعنی «و کافران گفتند: این فقط دروغی است که او ساخته و گروهی دیگر او را بر این کار یاری داده اند...».
 - 4- فرقان / 5 - یعنی «و گفتند: این همان افسانه های پیشینیان است که وی آن را رونویس کرده و هر صبح و شام بر او املاء می شود».

راجع به معارف و علوم و سخنان حکمتی، که قرع سمع آن ها می کرد، بود. نه مسئله فصاحت و بلاغت؛ زیرا که رواج فصاحت در عهد حضرت رسول بود نه قرون سابقه قدیم و اساطیر اولین؛ یعنی کلیه طعن جامعش به صریح آیات این بود که این سخنان قدیم را نشانه نبوت قرار داده، لهذا قرآن مجید جداً انکار فرموده و فرمود این سخنان قدیم نیست بلکه سخنان تازه است؛ یعنی علوم و معارف تازه در قبال علوم و معارف کهنه بشری آورده فقط حدیث در صریح لغت عرب به معنای تازه است قوله تعالی: (أَفِيْهِذَا الْحَدِيْثِ اَنْتُمْ مُدْهِنُوْنَ) (1) یعنی علوم جدید در مقابل علوم قدیمه معهوده قوله تعالی: (فَبِآيِّ حَدِيْثٍ بَعَدَ اللّٰهِ وَايَاتِهِ تُؤْمِنُوْنَ) (2) قوله تعالی (فَذَرْنِيْ وَاَمَّنْ يُّكْذِبْ بِهَذَا الْحَدِيْثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُوْنَ) (3) قوله تعالی: (اللّٰهُ نَزَّلَ اَحْسَنَ الْحَدِيْثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُوْدُ الَّذِيْنَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِيْنَ جُلُوْدُهُمْ وَقُلُوْبُهُمْ اِلَى ذِكْرِ اللّٰهِ ذَلِكِ هُدًى اللّٰهُ يَهْدِيْ بِهٖ مَنْ يَّشَاءُ) (4) می فرماید: بلی قرآن تازه است و بهترین تازه ها است که بشر را تکان می دهد و می لرزاند پس از آن که بیان می فرماید که قرآن اقتباس و تقلید از علوم کهنه خیالی بشر نیست، بلکه در قبال آن ها علوم و معارف تازه است. و در مقام تحدی و معارضه

ص: 113

- 1- واقعه / 81 - یعنی «آیا این سخن را [= این قرآن را با اوصافی که گفته شد] سست و کوچک می شمارید.»
- 2- جائیه / 6 (تِلْكَ آيَاتُ اللّٰهِ تَتْلُوْهَا عَلَيْنِكَ بِالْحَقِّ فَبِآيِّ حَدِيْثٍ بَعَدَ اللّٰهِ وَايَاتِهِ يُؤْمِنُوْنَ) یعنی «این ها آیات خداوند است که ما آن را به حق بر تو تلاوت می کنیم اگر آن ها به این آیات ایمان نیاوردند به کدام سخن بعد از سخن خدا و آیاتش ایمان می آورند؟!»
- 3- قلم / 44 - یعنی «اکنون مرا با آن ها که این سخن را تکذیب می کنند واگذار ما آنان را از آن جا که نمی دانند به تدریج به سوی عذاب پیش می بریم.»
- 4- زمر / 23 - یعنی «خداوند بهترین سخن را نازل کرده کتابی که (آیاتش در لطف و زیبایی و عمق و محتوا) همانند یکدیگر است؛ آیاتی مکرر دارد (با تکراری شورانگیز) که از شنیدن آیاتش لرزه بر اندام کسانی که از پروردگارشان می ترسند می افتد؛ سپس برون و درون شان نرم و متوجه ذکر خدا می شود؛ این هدایت الهی است که هر کس را که بخواهد با آن راهنمایی می کند...».

می فرماید: (فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ) (1) این آیه مبارکه صریح است که تحدی به به علوم و معارف جدیده غیر معهوده است. و در آیه دیگر به هدایت قرآن، که عین علوم و معارف است تحدی فرموده زیرا که بدیهی است که شخص گمراه را به غیر از راه علم و معرفت، وارد نمودن به طریق و راه، ممکن نیست قال جَلَّ جَلَالُهُ: (فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عَدَدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مَثَلًا مَّا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوْلَمَ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرٍ مِنْ قَبْلِنَا أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) (2) این آیه صریح است در تحدی قرآن از جهت هدایت و علم قرآن. در آیه دیگر صریحاً تحدی به علم قرآن فرموده، قال جَلَّ جَلَالُهُ: (مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِنْ نَصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَأُورِيَبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ - أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - بَلْ كُذِّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ) (3) صریح آیه مبارکه تحدی به سوره قرآن است که مثل او را بیاورید بعد

ص: 114

1- طور / 34 - یعنی «اگر راست می گویند سخنی مثل آن بیاورند».

2- قصص / 48 و 49 (... قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ...) یعنی «ولی هنگامی که حق از نزد ما برای آن ها آمد گفتند: چرا مثل همان چیزی که به موسی داده شد به این پیامبر داده نشده است؟! مگر بهانه جویانی مانند آنان معجزاتی را که در گذشته به موسی داده شد انکار نکردند و گفتند: این دو نفر [= موسی و هارون] دو ساحرند که دست به دست هم داده اند (تا ما را گمراه کنند) و ما به هر دو کافریم؟! بگو: اگر راست می گویند (که تورات و قرآن از سوی خدا نیست) کتابی هدایت بخش تر از این دو از نزد خدا بیاورید تا من از آن پیروی کنم».

3- یونس / 37، 38، 39 (وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَكِنْ تَصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ - أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ...) یعنی «شایسته نبود (و امکان نداشت) که این قرآن بدون وحی الهی به خدا نسبت داده شود ولی تصدیقی است برای آن چه پیش از آن است (از کتب آسمانی) و شرح و تفصیلی بر آن ها است؛ شکی در آن نیست و از طرف پروردگار جهانیان است - آیا آن ها می گویند: او قرآن را به دروغ به خدا نسبت داده است؟! بگو: اگر راست می گویند یک سوره مانند آن بیاورید؛ و غیر از خدا هر کس را می توانید (به یاری) طلبید! - (ولی آن ها از روی علم و دانش قرآن را انکار نکردند؛ بلکه چیزی را تکذیب کردند که آگاهی از آن نداشتند و هنوز عاقبتش بر آن ها روشن نشده است! پیشینیان آن ها نیز همین گونه تکذیب کردند؛ پس بنگر عاقبت کار ظالمان چگونه بود!».

استدراک فرموده که اتیان به مثل نمی کنند بلکه تکذیب می کنند؛ زیرا که احاطه به علم او ندارند. این است تحدی به قرآن به صریح آیات کریمه. و آیات دیگر که بطور اطلاق تحدی فرموده، منزل به این جهات است که، در این آیات تصریح شده است؛ مثل قول خدای تعالی: (قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ وَلَا كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً) (1) و امثال آن و شاهد یقینی که آیات مطلقاً تحدی به همین جهات است، این است که در آیات بسیاری که بعضی از آن ها ذکر شد توصیف کرده است قرآن را به حکمت و علم و برهان و بصائر و هدایت و نور و روح و خارج کننده از تاریکی ها به نور و روشنی. و بهترین معرفتی این بود که فرمود (قوله تبارک و تعالی). (بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) (2) پس قول خدای تعالی: (فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ يَعْزِزُ اللَّهُ الْعِلْمَ وَ هَذَا الْعِلْمُ وَ الْحِكْمَةُ وَ النَّورُ وَ الرُّوحُ وَ الْهُدَايَةُ الْإِلَهِيَّةُ وَ الْبِرْهَانُ وَ الْبَصَائِرُ) بدیهی است که باید قرآن را به خود قرآن تفسیر کرد نه به حدسیات و خیالات بشری (وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ) که خود قرآن مجید بطور تفصیل جواب سوال فوق را فرموده، محتاج به جواب دیگران نیست و وجه تحدی و اعجاز خود را صریحاً بیان فرموده و در روایات بسیاری از ائمه دین (صلوات الله علیهم اجمعین) که حمله علوم قرآند، بیان فوق را مطابق با قرآن مجید، بطور تفصیل بیان فرموده اند) مراجعه فرمائید. مخصوصاً خطب و کلمات حضرت ختمی مرتبت و باب مدینه علم رسول خدا (صلوات الله علیهم اجمعین) - پس جواب سؤال فوق تمام و واضح است. لیکن سؤال دیگری از این جواب تولید می شود که علوم قرآن در مقابل فلسفه بشر کدام است و معنای تعجیز بشر از اتیان به مثل علوم چیست؟ (بلی این سؤال مورد دارد

ص: 115

1- اسراء 88 (قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً) یعنی «بگو: اگر انسان ها و پریان (جن و انس) اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد؛ هر چند یکدیگر را (در این کار) کمک کنند».

2- عنکبوت 49 - یعنی «ولی این آیات روشنی است که در سینه دانشوران جای دارد....».

لکن جواب از این سؤال متوقف بر بیان یک دوره معارف و علوم فلسفه و عرفان است و قرآن) ناچار محتاج به بیان مشافهه و حضوری یا نوشتن به نحو تفصیل و مراجعه به مدارک است اجمالاً، ولی جواب به نحو اشاره این است - معارف و علوم بشری منقسم به دو قسمت و به دو طریق است: یکی برهان، و دیگری عرفان یعنی شهود و عیان. و شکی نیست که در هر دو طریق میزان تام و تمامی برای تمیز حق از باطل نیست؛ زیرا که در مسائل فلسفی برهانی که نتیجه یقین به واقع باشد، وجود ندارد. و شاهد یقینی بر این مدعا و بیان، اختلاف بزرگان بشر در مسائل فلسفی است. اهل اطلاع می دانند، مسئله ای از مسائل فلسفی چه در الهیات و چه در طبیعیات نیست که مورد اختلاف نباشد. چنان چه ارسطو می گوید در الهیات راه یقین نداریم نهایت امر اخذ باحری و الیق است.

و اما عیان و شهود طریق امتیاز حق از باطل ندارد و مکاشفین در قسمتی از مطالب مهم با یکدیگر اختلاف دارند و یکدیگر را تکذیب می کنند. بدیهی است آیات قرآن، مطابق حکم عقل فطری که اختلاف در آن نیست می فرماید که بعثت انبیاء برای همین است که محتاج به بیان مفصّلی است. - پس علوم بشری در حقیقت علم و معارف نیست و انحصار به این طریق، خلاف مقصود از خلقت و موجب اهمال بشر است - و اما طریق انبیاء و قرآن در معارف و اصول اولیه، تذکر فطرت و وجدان است. و در غیر فطریات و وجدانیات، طریق، منحصر به بیان الهی و متابعت انبیاء است - به همین است رفع اختلاف از بشر، اگر بشر عصیان عقل فطری نکرده، تابع انبیاء و متذکر به تذکرات فطرت و وجدان می باشد، فساد در بشر نبود و به سعادت مطلوب می رسیدند. این است اجمال طریق معارف قرآن، و وجه تحدی و اعجاز آن - البته وجدان این امر، متوقف بر تذکر تفصیلی است - (تا این جا سؤال شاهزاده افسر و جواب آیه الله اصفهانی تمام شد)

مؤلف حقیر گوید

از جواب مرحوم آیه الله، خلد مقام، مرحوم آقا میرزا مهدی اصفهانی مشهدی (عطر الله مضجعهم) وجه اعجاز قرآن به خوبی معلوم شد. و شکی نیست که قرآن مجید معجزه باقیه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله است. و فهم معانی و حقایق آن از عهده بشر عادی خارج است.

و

ذات اقدس احدیت بیان آن را در عهده حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و اوصیاء طیبین طاهرین او (صلوات الله علیهم) قرار داده و احدی از بشر، احاطه به علوم قرآن و تفسیر آن ندارد، مگر ایشان علیهم السلام که معادن وحی و تنزیلند، و این کتاب مقدس در خانه ایشان نازل شده قال الله تعالی: (بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلْمِهِ) (1) (سوره دهم آیه 40) یعنی «تکذیب کردند قرآن را به سبب آن که احاطه به علم قرآن نداشتند» روی همین جهت است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین که متواتر در نزد عامه و خاصه است و تردیدی در صدور آن از آن حضرت ندارند، (چنان چه قبلاً شرح داده شد) اهل بیت خود را توأم با قرآن قرار داده و به کلمه (لَنْ يَفْتَرِقَا) جدائی آن ها را از یکدیگر نفی همیشگی کرده که هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا روز قیامت، و به عبارت دیگر تا وقتی که وارد شوند بر آن حضرت نزد حوض کوثر - و از آن جایی که به فرموده خود آن حضرت خدای عزوجل جوامع کلم را به حضرتش عطا فرموده. در این جمله کوتاه حدیث ثقلین، نحوه ای بیان فرموده که راهنمای خصائصی باشد که از مختصات اهل بیت او علیهم السلام و بواسطه آن رای شناسانیدن ایشان به مردمان فی الجملة، ابوابی باز می شود که دال بر معرفت قلوب صافیه است از اهل ایمان.

مستفاد از حدیث ثقلین در فضائل عترت

در سوره توبه آیه (129) خدای عزوجل می فرماید: (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ) (2) یعنی (محققاً برای شما پیغمبری آمد از خود شما که سخت است برای او رنج کشیدن شما، حریص است بر هدایت و نجات دادن شما از هر گونه رنجی که بر شما برسد، رءوف و مهربان است بر اهل ایمان).

از آن جایی که این پیغمبر رحمت صلی الله علیه و آله در دوره رسالت خود به تمام معنی، هم او مصروف بر این بود که امت خود را از جهالت و نادانی نجات دهد و ایشان را به راه حق و

ص: 117

1- یونس / 39

2- توبه / 128

سعادت و ایمان به خدا راهنمایی کند، و حریص بود بر راهنمایی ایشان و تأمین سعادت دو جهانی بر ایشان و همیشه غم خوار امت بود تا وقت رحلت خود، لذا پیش از مردن و رفتن به جوار رحمت الهی به امر و اختیار خدا، جانشین ها و حافظ هائی برای دین و شریعت خود به مردمان معرفی فرمود، که غیر از نبوت و پیغمبری، همه صفات و فضائل و علوم و کمالات آن حضرت در ایشان جمع بود تا هر کدام بعد از دیگری تا قیام قیامت هادی و راهنمای مردم و حافظ دین و کتاب خدا و سنت آن جناب و مبین آن ها باشند و به صدای رسا و زبان معجز بیان خود گوشزد جهانیان فرمود که: (اِنِّی تَارِکٌ فِیْکُمْ الثَّقَلَیْنِ کِتَابِ اللّهِ وَ عِثْرَتِی لَنْ یُقْتَرَفَا حَتّٰی یُرِدَا عَلَی الْحَوْضِ مَا اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهَمَا لَنْ تَضَلُّوْا وَ لَنْ تَزَلُّوْا) یعنی «من باقی گذارنده ام در میان شما امت دو چیز نفیس وزین و گران بهائی را که کتاب خدا و عترت من که اهل بیت منند، که این دو هرگز از هم دیگر جدا نمی شوند تا وقتی که وارد شوند بر من نزد حوض کوثر»؛ یعنی تا قیامت مادامی که شما این دو را دست آویز خود قرار دهید و به آن ها چنگ زنید هرگز گمراه نمی شوید و هرگز نخواهید لغزید - چنان چه قبلاً تذکر داده شد این حدیث شریف از متواترات احادیث است در نزد شیعه و سنی و هیچ تردیدی در صدور آن نیست و آن محتوی نکات و دقایقی است که تصریحاً و تلویحاً از آن استفاده می شود، که بعضی از آن ها از پیش گذشت. و نیز در این جا به ضمیمه بعضی دیگر از وجوه، تذکر داده می شود:

اول: عظمت و بزرگی و بزرگواری این دو ثقل در نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله دوّم: آن که برای گمراه نشدن و نلغزیدن امت دست آویز لازم است. سوّم: آن که هر کسی لیاقت دست آویزی برای امت را ندارد و باید چیزی و کسی باشد که برای اصلاح امور دنیا و آخرت ایشان صلاحیت داشته باشد. چهارم: باید آن کسی که دست آویز قرار داده می شود از هر جهت عالم به مصالح و مفاسد مردمان باشد پنجم: آن دست آویز باید معصوم از خطا و گناه و سهو و نسیان باشد تا گفتار و رفتار او مورد اطمینان مردمان باشد. ششم: آن که آن دست آویز باید از جانب خدا منصوب باشد که مردم نتوانند او را عزل و نصب کنند و باید پیغمبر به امر خدا او را نصب و معرفی کند. هفتم: باید قانونی کلی در میان مردمان باشد برای کلیه امور مردم در هر عصری تا قیام قیامت، که کسی نتواند آن را لغو کند. هشتم: باید

آن کسی که این قانون به او سپرده شده از هر جهت، عالم به تمام مندرجات آن باشد، به نحوی که کسی نتواند در دانستن آن قانون به او ایرادی وارد کند. نهم: آن که آن قانون کتاب خدا قرآن است، که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل فرموده و در او است تفصیل و بیان هر چیزی. دهم: آن که مبین آن قانون، عترت آن پیغمبری است که این قانون بر او نازل شده. یازدهم: آن که مراد از عترت، اهل بیت آن پیغمبرند که آیه تطهیر به شهادت شیعه و سنی در شأن ایشان نازل شده که دلیل عصمت و طهارت ایشان است. دوازدهم: آن که کتاب و عترت تا قیام قیامت هرگز از هم دیگر جدا نخواهند بود تا بر پیغمبر وارد شوند، نزد حوض کوثر. سیزدهم: جدا نشدن این دو از یک دیگر تا قیامت، دلیل است بر این که همیشه باید حجّتی از جانب خدا بروی زمین باشد، که از جمله فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله (حتّی یردّا علیّ الحوض) فهمیده می شود؛ زیرا که اگر زمین از عترت پیغمبر خالی شود پیش از وارد شدن بر حوض در میان ایشان و قرآن افتراق و جدائی حاصل می شود و مصداق کلمه (لَنْ یفترقا) که برای نفی ابد و همیشگی است، صادق نخواهد بود. چهاردهم: آن که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عترت کتاب را قرین و عدیل یک دیگر قرار داده، دلیل است بر این که بعد از پیغمبر افضل از همه خلق عترت آن جناب بوده و احدی افضلیت بر ایشان نداشته یا در فضل مساوی با ایشان نبوده که او را عدیل و قرین قرآن قرار دهد و اگر بود بر پیغمبر واجب بود که عترت خود را امر کند به او متمسک شوند. پانزدهم: بی نیازی عترت از همه امت که از کلمه (لَنْ یفترقا) نیز استفاده می شود. شانزدهم: آن که از جمله (لَنْ یفترقا) چنین فهمیده می شود که عترت طاهره، عالم به جمیع علم کتابند. زیرا که اگر بعضی از آن را بدانند و بعضی را ندانند در میان ایشان و کتاب، افتراق حاصل است، و افتراق نادان با آن چه را که از کتاب نمی داند مسلم است. هفدهم: آن که مردم باید برای حفظ از گمراهی و لغزش به کتاب و عترت متمسک شوند. هیجدهم: آن که متمسکین به کتاب و عترت، هرگز گمراه نخواهند شد و از طریق حق و نجات نخواهند لغزید نوزدهم متمسک به کتاب تنها برای گمراه نشدن و نلغزیدن از طریق حق و نجات کافی نیست و همچنین است متمسک به عترت تنها، زیرا که هر دو لازم و ملزوم یکدیگرند. بیستم: عترت را قرین قرآن قرار دادن و ایشان را محل متمسک معرفی کردن، به التزام عقل، دلیل صریح است بر خلافت و امامت

و ولایت ایشان، که از جانب خدا و رسول خداست. بیست و یکم: آن که همه امت نیازمندند که در کلیه امور و شئون به کتاب و عترت متمسک شوند و راه هدایت ایشان منحصر است در تمسک به کتاب و عترت، والا گمراه می شوند. بیست و دوم: آن که علم کتاب در نزد مردم نیست و اگر در میان مردم کسی بود به غیر از عترت که عالم به همه علم کتاب باشد، بر پیغمبر صلی الله علیه و آله واجب بود که او را به مردم معرفی فرماید؛ زیرا که از پیش گفته شد که آیات کتاب بر دو قسم است، محکّمات و متشابهات، در این جا می گوئیم بلکه سه قسم است، یک قسمت از آن حروف مقطعه فواتح السور است. اما محکّمات آن هائی است که نصّ صریح است که هر آشنا به زبان عرب و عالم به علوم ادبی عربی است می داند و می فهمد و اما متشابهات آن است که وجوهی در آن احتمال داده می شود و محفوف به قرینه ای هم نیست. و بعلاوه این کتاب مجید ظاهر و باطن و ظاهر ظاهر و باطن باطن تا هفتاد بطن و تنزیل و تأویل دارد، و اما فواتح السور که در آن است علوم گذشته و آینده و اسم اعظم که تألیف و ترکیب آن را جز پیغمبر و امام نمی دانند. پس مسلّم است که از محکّمات آن جز کمی از احکام استنباط نمی شود و به تفسیر اجمالی آن هم، احدی راه ندارد همچنان که متشابهات، و بواطن آن را هم نمی دانند، مگر آن کسی که خدا قرآن را در خانه او نازل فرموده، و کسی که خدا او را به امامت و وصایت رسول خدا اختیار فرموده، و او را بر اسرار خود مطلع ساخته، و رسول خدا در این حدیث شریف او را معرفی فرموده به کلمه (لَنْ يَقْتَرِقَا) که کاشف از آن است که عترت او بر تمام معانی و حقایق این کتاب عالم و با اطلاعند و از قرآن جدا نیستند، و امت در فهم آن ناچارند از این که به ایشان مراجعه کنند و از هر جهت محتاجند در فهم قرآن و معارف دینی و احکام تکلیفیه خود به ایشان متمسک شوند تا از ضلالت و گمراهی برکنار باشند.

توضیح مطلب برای مکلفین راجع به آیات و معانی قرآن و عرضه اخبار به آن

این مبحث کاملاً قابل توجه علاقه مندان به قرآن و معانی آن است، و این که آیات قرآنی مختلف، و چگونه آن ها را باید به قرآن عرضه داشت؟ و ردّ و قبول آن تا چه اندازه است؟ و تکلیف با متشابهات آیات و اخبار چیست؟

بدان که معانی قرآن بر دو قسم است: یک قسم از آن ظاهر و واضح است، که بر هیچ یک از دانایان قواعد و ضوابط اهل زبان عربیت مخفی و پوشیده نیست هر گاه ببینند یا بشنوند اعم از این که از ظاهر لفظ معلوم شود یا به قرین های قطعیه ای که از آن ها فهمیده شود که مراد خدای تعالی ظاهر آن است، در این صورت اکتفا کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و اوصیاء طیبین و طاهرین او (صلوات الله علیهم) به فهمیدن اهل زبان، و اعتراف کرده اند بر صحت آن، و دلیل معتبری که لفظ را از ظاهر خود تغییر بدهد مقرر نکرده اند. آن چه از آیاتی که حال او این طور است، از این بحث حجّت و معتبر است، و صحیح و سقیم اخبار را به این ها باید عرضه داشت و حکم کرد؛ و قسم دیگری از معانی که مخفی و پنهان است از فهم مردمان، و غیر از آل محمد کسی فهم آن ها را ندارد، مگر به بیان و آگاهی دادن ایشان [و] آن مشتمل است، بر چند حالت: حالت اول: آن که از آیاتی باشد که بیان آن به تواتر لفظی یا معنوی از سنت و فرمایشات آل محمد علیهم السلام رسیده باشد. حالت دوم: آن آیاتی است که به اجماع قطعی، معنای آن رسیده باشد. حالت سوم: آن آیاتی است که معانی آن به اخبار آحاد محفوف به قرائن رسیده باشد، به قرائن علمیّه. حالت چهارم: آن آیاتی است که به الهام خاص، معانی آن به بندگانی که خود را برای خدا به عبودیت خالص کرده باشند، و از کسانی باشند که به مفاد آیه مبارکه (اتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمُكُمُ اللَّهُ) (1) عمل کرده باشند. چنان چه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده؛ (لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ التَّعْلَمِ بَلْ هُوَ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُحِبُّ أَوْ مَنْ يَشَاءُ فَيَنْشُرُ رُوحَ فَيَشَاهِدُ الْغَيْبَ فَيَنْفَسِحُ فَيَحْتَمِلُ الْبَلَاءَ قِيلَ: وَ هَلْ لِدَلِّكَ مِنْ عِلْمَةٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: التَّجَافَى عَنِ الدَّارِ الْغُرُورِ وَالْإِنَابَةُ إِلَى الدَّارِ الْخُلُودِ وَالْإِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ

ص: 121

1- بقره / 282 - یعنی «... از خدا بپرهیزید، و خداوند به شما تعلیم می دهد...».

حُلُولَه) یعنی «علم به زیادی طلب کردن نیست بلکه آن نوری است که می اندازد خدا آن را در دل هر که او را دوست دارد یا هر که را می خواهد، پس سینه او گشایش می یابد و می بیند چیزهای پنهانی را، پس می گشاید قلب او را و تحمل بلاء می کند. گفته شد به آن حضرت، آیا برای آن نشانه ای هست؟ فرمود: نشانه آن، پهلو تهی کردن از خانه فریبنده یعنی دل بستگی بدنیا است و بازگشتن بسوی خانه باقی همیشگی، و مهیا شدن برای مردن است، پیش از آن که مرگ در او راه یابد...» و این حالت مخصوص کسی است که متصف به این صفات باشد - پس آیاتی که این حالات چهارگانه برای معانی آن ها باشد این ها هم از محکّمات شمرده شده متشابهات از اخبار و اقوال، به آن ها عرضه داشته می شود زیرا که معانی آن ها ظاهر و مبانی آن ها محکم است.

حالت پنجم: معانی آیاتی است که به بیان قاطع معنی نشده، و بر هیچ کس مفید قطع نیست و موکول است، به فهم آن کسی که در مقام استیضاح می باشد. اگر برای او قطع حاصل شود به اسبابی که مختص به او است و از برای غیر او نیست، پس برای او نسبت به خودش ملحق به اقسام چهارگانه؛ یعنی حالات چهارگانه ای است که ذکر شد، و اگر می تواند به بیان واضحی آن چه را فهمیده به دیگری غیر از خود برساند اثبات کردن او برای غیر به نحوی که بر او ثابت شود، دلیل است برای اظهار کردن او و الا از چیز هائی است که امر به کتمان او شده باید خودداری کند و به دیگری نگوید. حالت ششم: آیاتی است که معانی آن محزون و مکنون است در نزد آل محمد که شرکاء قرآند و عبارت و اشارتی به آن فرموده اند برای این که شنونده ای که بتواند تحمل شنیدن و پذیرفتن آن را بکند نمی دیدند؛ چنان چه مکرر در فرمایشات خودشان به این معنی تصریح فرموده اند به صعب [و] مستصعب بودن آن ها و تحمل نکردن آن ها را مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسل یا مؤمن ممتحن [که] بعضی از اخبار آن قبلاً تذکر داده شد و در تفسیر صافی (1) در تفسیر (الله الصّمد) و در سوره اخلاص از حضرت صادق از حضرت باقر علیهما السلام روایت کرده که فرموده: (لَوْ وَجَدْتُ لِعَلْمِي الَّذِي آتَانِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ حَمَلَةً لَنَشَرَفُ التَّوْحِيدَ وَ الْإِسْلَامَ وَ الْإِيمَانَ

ص: 122

وَالَّذِينَ وَاللَّهِ رَافِعٍ مِنَ الصَّمَدِ وَ كَيْفَ لِي بِذَلِكَ وَ لَمْ يَجِدْ جَدِّي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَمَلَةً لِعَلِمِهِ حَتَّى كَانَ يَتَنَفَسُ الصَّدَّ عَدَاءً وَ يَقُولُ عَلَى الْمُنْبَرِ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْدُونِي فَإِنَّ بَيْنَ الْجَوَانِحِ مِنِّي عِلْمًا جَمًّا هَاءِ هَاءِ أَلَا لَا أَحَدٌ مَن يَحْتَمِلُهُ أَلَا وَ إِنِّي مِنَ اللَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَسُؤُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَمَسُّ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ) یعنی «اگر می یافتم برای علم خودم که خدا آن را به من داده کسانی را که تحمل آن را کنند و بپذیرند، هر آینه انتشار می دادم توحید و اسلام و ایمان و دین و شریعت ها را از معنای صمد، چگونه می توانم نشر بدهم آن ها را و حال آن که جدم امیرالمؤمنین علیه السلام نیافت کسانی را که تحمل کنند و بپذیرند علم او را تا این که آه سرد می کشید و بالای منبر می فرمود: پیرسید از من پیش از آن که مرا گم کنید، همانا در میان بال های من علم بسیاری است، می ترسم می ترسم آگاه باشید نمی یابم کسی را که تحمل آن را کند، آگاه باشید من از جانب خدا حجت رسانی هستم پس دوستی نکنید با کسانی که خدا بر ایشان غضب کرده؛ محققاً آن ها مایوسند از عالم آخرت هم چنانی که کفار مایوسند از آن هائی که در قبر پنهان شدند»؛ یعنی هم چنانی که کفار امید زنده شدن مردگان را ندارند آن ها هم امید زنده شدن در قیامت و رسیدن به ثواب های آخرت را ندارند.

پس به بیانی که ذکر شد دانسته شد که کتاب و سنت با هم اند و از هم دیگر جدا نیستند و عترت و قرآن هر دو توأم اند و منفک از یک دیگر نیستند تا وارد شوند بر رسول خدا نزد حوض کوثر، و نیز می گوئیم که تشابهات اخبار و احادیث را هم به محکومات آن ها باید عرضه داشت تا مردود و مقبول و صحیح و سقیم آن ها شناخته شود و همچنین به محکومات کتاب باید عرضه شود معانی آن ها، چنان چه ذکر کرده شد. پس کتاب صامت که قرآن است هیچ وقت بی نیاز از کتاب ناطق که عترت و اهل بیت علیهم السلام اند نیست و بیان آن با ایشان است و از عرضه داشتن اخبار بر کتاب و تفسیر کتاب به اخبار دوری لازم نمی آید به علت این که دو جهت با همدیگر اختلاف دارد؛ همه کتاب به اخبار عرضه نمی شود برای این که مشتمل است بر محکومات و تشابهات هر دو نسبت به سایر مکلفین، اما تشابه به خودی خود محتاج است به بیان و ردّ به محکومات و همچنین است اخبار که آن ها هم مشتمل است بر محکومات و تشابهات و مشکوکات که باید به محکومات کتاب و

سنت قطعیۀ عرضه شود تا راست آن از دروغ آن تمیز داده شود، پس اشکال دور مرتفع شد در آن چه نوشته شد نیکو دریاب - حمد سزاوار و مختص است برای خدائی که قرار داد این بنده گناه کار را متمسک به قرآن و عترت.

لمؤلفه

حبّ علی بروضه رضوان نمی دهم *** خاک درش بملک سلیمان نمی دهم

دُرّ ولایتی که نهفتم از او بدل *** تابنده گوهری است من ارزان نمی دهم

در عاریت سرای جهان جان عاریت *** جز در نثار حضرت جانان نمی دهم

یک جلوه ای ز نور جمال عزیز او *** با صد هزار یوسف کنعان نمی دهم

دست طلب ز دامن شان بر نمی کشم *** دل را به غیر عترت و قرآن نمی دهم

یک قطره از سرشک که ریزم بیادشان *** آن قطره را به گوهر غلطان نمی دهم

آب ولایتی که گلم زان سرشته شد *** آن آب را به چشمه حیوان نمی دهم

شد مهرشان ز روز ازل پای بند دل *** آنسان که نقش شد خبر از آن نمی دهم

سِرّی بدل نهفته مقضّل به نور عقل *** مفتاح آن به مردم نادان نمی دهم

آل علی است جان جهان و جهان جان *** بی مهرشان بقابض جان جان نمی دهم

با کس مرا بغیر ده و چارکار نیست *** دل را به رهرو ره شیطان نمی دهم

ای غایب از نظر نظری کن بحال من *** جز سر پهای تو من حیران نمی دهم

قرآن افضل است یا عترت

اگر پرسند که قرآن افضل است یا عترت، جواب گفته می شود که بعضی قرآن را افضل دانسته اند؛ اما آن هائی که گفته اند قرآن افضل است از جمله ایشان مرحوم آخوند ملا اسمعیل مازندرانی معروف به خواجهائی بوده که در اصفهان اقامت داشته و در آن جا مرحوم شده و قبر او در قبرستان تخت فولاد اصفهان است رساله [ای] در این باب نوشته که نتیجه آن این است که در آن رساله گفته است که قرآن افضل از عترت است به چهار وجه: وجه اول: آن که در حدیث ثقلین قرآن مقدم ذکر شده و این حدیث متواتر نزد فریقین

است که پیغمبر اکرم فرموده (كِتَابُ اللَّهِ وَعِزَّتِي). وجه دوم: آن که آن حضرت صلی الله علیه و آله قرآن را به اکبریت وصف فرموده به قول خود که قرآن را ثقل اکبر خوانده، طبق بعضی از طریق های روایت، و عترت را ثقل اصغر. وجه سوم: آن که اضافه فرموده است کتاب را به خدا و عترت را به نفس خود، نیز در همان حدیث. وجه چهارم: بدلیل حدیثی که روایت شده از ائمه علیهم السلام در فضیلت قرآن که فرموده اند: (كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ بِيَدِ اللَّهِ) (1) یعنی «کتاب خدا ریسمان یا طنابی است کشیده شده به دست خدا». آن مرحوم به این چهار دلیل قرآن را افضل از عترت دانسته.

و اما آن هائی که عترت را افضل می دانند

اشاره

در ردّ کلام آخوند و همراهان او در این باب جواب استدلالات ایشان را چنین گفته اند که عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله افضلند از قرآن به چندین دلیل:

دلیل اوّل

آن که مجرد تصریح به اکبریت دلیل بر افضل بودن نیست، زیرا که مقدم ذکر شدن کتاب به هیچ یک از دلالات سه گانه (مطابقه و تضمّن و التزام) دلیل افضلیت نمی شود زیرا که هر گاه بخواهند دو چیز را با هم ذکر کنند قهراً یکی از آن دو مقدم بر دیگری ذکر می شود و بسا می شود که دو می افضل از اوّلی است؛ نظیر آیه شریفه ([إِنَّ] الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ) (2) پس به موجب اخبار وارده ای که صلوة تفسیر و تأویل شده - به نصوص صحیحه و معتبره - به امیرالمؤمنین علیه السلام در حالتی که آن جناب افضل است از ذکر، با تصریح به آن که ذکر الله، اکبر است، و به علاوه آن که می گوئیم اکبریت از یک جهت دلیل بر این نمی شود که از جمیع جهات افضل باشد؛ جناب عقیل مثلاً اکبر از حضرت امیرالمؤمنین بود از جهت سنّ ولی آن جناب به جمیع جهات از عقیل افضل است؛ و

ص: 125

1- (كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ) - بحار الانوار / ج 27 / ص 245 / ح 5
2- عنکبوت / 45 - یعنی «نماز (انسان را) از زشتی ها و گناه باز می دارد، و یاد خدا بزرگ تر است».

هكذا در حقّ حضرت مریم است آیه شریفه (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ) (1) (یعنی ای مریم خدا تو را برگزید و پاک و پاکیزه گردانید بر زن های جهانیان) دلالت ندارد بر افضلیت مریم از حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها زیرا که نهایت اختصاص مریم به این خصوصیت فقط تولّد یافتن حضرت عیسی است از او از روح القدس یا جبرئیل، بدون پدر، و اما در سایر جهات از فاطمه افضل نیست.

دلیل دوّم

این که اکبریّت قرآن شامل بودن او است احکامی را که در آن است نسبت به عترت علیهم السّلام و واجب بودن پیروی کردن از ایشان در امور، از حیث این که از جانب خدای تعالی نازل شده، پس ائمه ائمه آن به اکبریّت از این جهت است و اما عترت از جهت اختصاص ایشان به سایر فضیلت هائی است که خدا به ایشان عطا فرموده چنان چه انشاء الله به تفصیل ذکر خواهیم کرد که متّصف به تمام فضائل قرآن و غیر آن می باشند و قرآن چنین نیست.

دلیل سوم

آن که در بعضی از احادیث معتبره تصریح شده است افضلیت امیرالمؤمنین علیه السّلام بر قرآن، چنان چه سید بحرینی اعلی الله مقامه در تفسیر برهان نقل فرموده که: (قال علیه السّلام علی بن ابیطالب علیه السّلام أفضل من القرآن) (2) و این حدیث و امثال آن نصّ صریح است و این گونه اخبار ظواهر است و ظواهر محمول بر نصّ است لامحاله.

دلیل چهارم

جواب از وجه سوم که گفته است کتاب اضافه به خدا است و عترت اضافه به پیغمبر،

ص: 126

1- آل عمران / 42

2- یعنی حضرت علی بن ابیطالب علیه السّلام افضل از قرآن است.»

گفته می شود که این دلیل تمام نیست زیرا که اضافه به رسول هم اضافه به خدا است چنان چه در احادیث و اخبار بسیار از ایشان تعبیر شده است به عین الله و یدالله و جنب الله و وجه الله و اذن الله و لسان الله و امثال این ها از اضافات تشریفیه.

دلیل پنجم

جواب از وجه چهارم که گفته است قرآن حبل الله است می گوئیم عترت هم حبل الله اند که به دست خدا کشیده شده، ایشانند کتاب مبین و عروة الوثقی که گسیخته نخواهد شد، بدلیل اخبار و احادیث صحیحه و معتبره بسیار.

قرآن افضل از عترت نیست

شکی نیست در این که عترت افضل از قرآنند بدلائل بسیاری که به بعضی از آن ها در این جا اشاره می شود انشاءالله.

دلیل اول

آن که حقیقت محمد صلی الله علیه و آله و عترت طیبین و طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین، اول مخلوقات هستند که آفریده شدند و شریف تر و گرامی داشته شده تر از ایشان عقلاً و نقلاً؛ اما عقلاً بحسب قاعده امکان اشرف که صنع اول باید اشرف ممکنات و افضل مخلوقات باشد و ایشانند عقل اول، و نقلاً به مقتضای احادیث صحیحه و معتبره ای که از ایشان رسیده از جمله آن ها که در کتب معتبر روایت شده، فرمایش معصوم علیه السلام که فرموده، (أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ) (1) تا آخر حدیث و در حدیث قدسی که کلام خداست فرموده (وَعِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقاً هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ بِكَ أَتَيْبٌ وَ بِكَ اعْقَابُ) (2) (یعنی به عزت و جلال خودم قسم است که نیافریدم خلقی را که محبوب تر باشد بسوی من از تو، به سبب تو

ص: 127

1- بحار الانوار/ ج 1 / ص 97/ ح 8 - یعنی «اول چیزی که خداوند آفرید عقل بود».

2- عوالی اللئالی / ج 4/ ص 99

ثواب می دهیم و به سبب تو عقاب می کنم).

پس این دلیل بر افضلیت عقل است که اول آفریده خداست و مراد از آن حقیقت و نورانیت محمد و آل محمد است از سایر مخلوقات که یکی از آن ها قرآن است، پس عترت پیغمبر که همه از نور پیغمبرند افضلند از قرآن.

دلیل دوم

آن که ولایت عترت احاطه دارد بر تمام مخلوقات که از جمله آن ها است قرآنی که موجود است در لوح محفوظ و در سایر منازل که دارد تا برسد به قرآن فعلی که جلد شده و در دسترس مردمان است. پس ایشان ولایت دارند که بر حسب اعتقاد به ولایت کلیه مطلقه، احاطه دارند به تمام مخلوقات، چنان چه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده: (أَنَا الَّذِي وَلايَتِي وَلايَةُ اللَّهِ) (1) و دلیل بر این است نیز احادیث معتبره وارده در این باب که بعضی از آن ها را فیض کاشانی اعلی الله مقامه در مقدمات تفسیر صافی بیان و روایت فرمود که امام صادق علیه السلام فرموده: (إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ وَلايَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ قُلُوبَ الْقُرْآنِ) (2) تا آخر حدیث (یعنی قرار داد خدای تعالی ولایت ما اهل بیت را قطب قرآن)؛ یعنی قرآن گرد ولایت ما دور می زند.

دلیل سوم

این که عترت علیهم السلام الکلام الله ناطق و کتاب مبین اند و قرآن کلام صامت؛ یعنی ساکت است و دیگر آن که قرآن الفاظ و خطوط و نقوش است و نوشته شده ای که تمام علم آن در نزد عترت است. پس حقیقت قرآن و علمی که از آن کشف می شود موجود است در حقیقت و نورانیت امام علیه السلام، بر وجه اعلی و اشرف و اکمل و اتم، پس امام افضل از قرآن است؛ مانند افضلیت معانی از الفاظ که کواشفند، بلکه قرآن بعضی از فضائل و مناقب امام

ص: 128

1- یعنی «من همان انسانی هستم که ولایت من همان ولایت خداوند متعال است».

2- تفسیر صافی / ج 1 / ص 21 - المقدمة الثانية

است و حکایت کننده است از بعضی از شئون و مراتبی که خدا در آن ها قرار داده.

دلیل چهارم

این که قرآن کلام حادث و مخلوق است از جانب خدا بنابر مذهب حق، و قدیم نیست و الا تعدّد قدما لازم می آید و آن ممتنع است و عترت علّت غائی اند برای وجود هر مخلوق و ممکن، و غایت لامحاله افضل از معنی است؛ یعنی ایشان علّت ایجاد کلیّه موجودات و مخلوقاتند و اگر ایشان نبودند هیچ موجود و مخلوقی نبود چنان چه ثابت و محقق شده که وجود مبارک حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله علّت ایجاد ممکنات است و به صحّت پیوسته و ثابت شده است که ائمه علیهم السلام شریکند با آن حضرت در تمام فضائل و شئون مگر نبوت؛ پس علّت غائی ایجاد موجودات و ممکنات نیست مگر حقایق مقدّسه ایشان (صلوات الله علیهم).

دلیل پنجم

این که قرآنی که موجود و در میان ماها است نیست مگر سایه و آینه و کاشفی برای قرآن موجود در عالم مثال و تمثال و اشباح و انوار و آن ها همه مخلوقند از اشباح انوار، ایشان زیرا که ایشانند نور الانواری که روشن و نورانی شده سایر نور ها از نور ایشان پس ایشانند علّت مادی و صوری برای آن ها و همچنین برای قرآن، پس ایشان افضلند از قرآن.

دلیل ششم

این که وجود مبارک خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله افضل است از قرآن و به صحّت پیوسته که عترت محققاً در همه فضائل آن حضرت شریکند مگر در نبوت تنها پس ایشان هم افضلند از قرآن.

دلیل هفتم

این که قرآنی که پیغمبر صلی الله علیه و آله پس از خود باقی گذارده و خلیفه خود قرار داده، همین

قرآن موجود در دست های مردم است و علوم عترت و اهل بیت علیهم السلام محیط است به کتاب تکوینی و تشریحی و قرآن موجود در سایر عوالم علویه، و از خودشان روایت شده که فرموده اند، (إِنَّ مِنْ عَلِمَنَا مَا أُوتِينَا تَفْسِيرَ الْقُرْآنِ وَ أَحْكَامِهِ) (1) تا آخر حدیث که انشاءالله در باب علوم ائمه علیهم السلام مفصلاً تمام حدیث و احادیث دیگر در این باب با مدارک آن ذکر می شود. این حدیث دلیل است بر این که علم قرآن چیزی از جمله علوم ایشان است چنان چه کلمه «مِنْ» در حدیث افاده تبعیض می کند پس ایشان از قرآن افضلند.

اگر ایراد کننده ای ایراد کند که این سخن منافات دارد با نصی که در قرآن وارد شده به قول خدای تعالی که فرموده: (فِيهِ تَبَيَّنَ لِكُلِّ شَيْءٍ) (یعنی در قرآن است بیان هر چیزی) و فرموده: (مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ) (2) (یعنی فروگذار نکردیم در این کتاب؛ یعنی در قرآن از چیزی) جواب گفته می شود هیچ منافاتی ندارد با این دلیلی که گفتیم زیرا که علوم بدائیه و مددهای تازه ای که در هر روز و شب و در هر شب جمعه در عرش و در شب های قدر بلکه هر لحظه و هر آنی به ایشان می رسد، فیض تازه ای است از جانب خدای تعالی به سوی ایشان.

دلیل هشتم

این که عترت (علیهم السلام) نزدیک ترین درجات امکانیه اند بسوی خدای تعالی، زیرا که ایشان با رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام قاب قوسین او ادنی می باشند و قرآن در همه منازل که دارد محاط است نسبت به ایشان، و ایشان محیطند بر آن و احاطه معنوی دارند بر سایر ممکنات، پس ایشان افضل از قرآنند.

دلیل نهم

این که فیوضاتی که از عترت به اولین و آخرین می رسد بیش تر و تمام تر است از

ص: 130

1- بصائر الدرجات / جزء 4 / باب 7 / ح 1 / ص 214

2- انعام / 38

دلیل دهم

این که امام به منزله قلب است در عالم امکان، و خدای تعالی آن ها را وسیله قوام ممکنات قرار داده بر جمیع آن ها، که اگر نباشند، زمین اهل خود را فرو می برد و از مجموع احادیثی که در این باب از ایشان رسیده و به صحّت پیوسته و محقق است این است که قوام ممکنات به وجود ایشان است و شکی نیست که قرآن هم از ممکنات است و بقاء او به وجود ایشان است پس مسلماً ایشان افضل از قرآنند.

دلیل یازدهم

این که اتیان به عبادات موجب فضیلت و افضلیت است، و عترت علیهم السلام به موجب عبادت های شان و معرفت هائی که به خدا دارند، افضل از قرآنند هر چند بگوئیم قرآن هم مسبّح است و حمدکننده است خدا را به حکم آیه مبارکه (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) (1) (یعنی نیست چیزی مگر این که تسبیح می گوید و به حمد خدا مشغول است).

دلیل دوازدهم

این که قرآن از آیات و بیّنات الهیه است و شکی نیست که عترت علیهم السلام از بزرگ ترین آیات و بیّنات می باشند چنان چه حضرت امیر مؤمنان صلوات الله علیه فرموده: (آیة آیه أَكْبَرُ مِنِّي مِنْ آيَاتِ اللَّهِ) (2) (کدام آیتی است از آیات خدا که از من بزرگ تر باشد) و این فرمایش نیز دلالت دارد بر افضلیت ایشان از قرآن زیرا که ایشان به منزله غیب و روح و باطن و حقیقت آنند چنان چه آیات آن به ایشان تفسیر و تأویل شده و علم قرآن از معجزات و شئون و مراتب ایشان است که خدا اختصاص به ایشان داده و تفسیر و تأویل آن را از هر

ص: 131

1- اسراء/44

2- حضرت علی علیه السلام فرمود: «کدام آیه و نشانه بزرگ تر از من است».

لمؤلفه

آن دل که از ولای علی کامیاب نیست *** در هر دو کون قابل فیض و ثواب نیست
میزان عدل حق بولایت شود بپا *** در هر دلی که هست بر آن دل عذاب نیست
در دادگاه حشر که روز جزا بود *** جز با علی و آل ایاب و حساب نیست
از لات و از منات و زعزی پپوش چشم *** بعد از نبی خلیفه بجز بوتراپ نیست
فرمود شهر علم منم باب من علی است *** راه دخول شهر جز از راه باب نیست
امّ الکتاب عالم امکان بود علی *** در این کتاب غیر وی امّ الکتاب نیست
بعد از نبی چو شیر خدا مرتضی علی *** بر ممکنات سید و مالک رقاب نیست
گر بیخرد زیبخردی خواندش خدا *** راهی که می رود ره صدق و صواب نیست
هرگز منش خدای نخوانم ولی جدا *** نبود از او چو غیر وی او را حجاب نیست
دست خدا زنور خدا کی بود جدا *** اشراق آفتاب جدا ز آفتاب نیست
حیران اگر چه هست گنه کار و روسیاه *** نومید از شفاعت ختمی مأب نیست

این مبحث مشتمل است بر چند فصل و پیش از آن که وارد در بیان فصول شوم، لازم دانستم مقدمه‌ای مطلب مهمی را در بیان طریق تصحیح اخبار که بیان آن بسیار مورد اهمیت است و بعد از این ذکر می‌شود شرح و تفصیلی داده شود و این مقدمه را در طی چند مطلب در این کتاب به عرض برادران ایمانی می‌رسانم و لا حول و لا قوة الا بالله.

مطلب اول

بدان که در موضوع ردّ و قبول اخبار، بیش تر انحصار داده می‌شود در میان همگنان بر ضعف رجال سند و موثق بودن آن‌ها و پر واضح است که این روش سبب شده که بسیاری از اخبار که از معصومین علیهم السلام وارد و روایت شده طرح شود هر چند در حاق واقع از ایشان صادر شده باشد قطعاً و جزماً تمام آن یا بعضی از آن، بدون آن که آن را به میزانی که از ناحیه معصومین علیهم السلام تعیین شده؛ یعنی قرآن مجید عرضه کنند یا به محکومات سنت که قاعده مضبوطه ایست که قبلاً به آن اشاره شد و طرق آن گفته شد هر چند راوی آن‌ها مخالف یا کافری باشد و پس از آن به ردّ یا قبول یا تأویل آن حکم شود چنان چه فرموده اند: (أَنْظُرُوا إِلَى مَا قَالُوا وَ لَا تَنْظُرُوا إِلَى مَنْ قَالَ وَ اعْرِفُوا الرَّجَالَ بِالْأَقْوَالِ وَ لَا تَعْرِفُوا الْأَقْوَالَ

بِالرِّجَالِ) (یعنی فکر کنید در کلام و سخن گوینده و به خود گوینده نظر نکنید و مردان را به گفتارشان بشناسید نه این که گفتار را به گوینده بشناسید) کما این که سیره بزرگان از متقدمین و متأخرین به دقت رسیدگی شود عمل شان بر همین بوده، همیشه به کلام نظر داشتند نه به گوینده آن، و این عمل از ایشان برای آن بوده که خدا گوش های دل ایشان را باز کرده تا بشناسند لحن کلام سادات و بزرگان دین خود؛ یعنی آل محمد علیهم السلام را و میزان عرضه داشتن اخبار را به کتاب و سنت به نحوی که ذکر شد حفظ کنند - (جَزَاهُمْ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلَامِ خَيْرًا) - چه بسا اخبار ضعیفی را قبول می کردند و به آن عمل می نمودند چون می یافتند موافق با قرآن و سنت است و چه بسا اخباری را که سنداً صحیح بود چون موافق با کتاب و سنت نبود طرح می کردند یا توقف می کردند و علم آن را به خدا و رسول او و ائمه (صلوات الله علیهم) وا می گذاردند.

ممکن است آن هائی که تکیه آن ها به ضعیف بودن و موثق بودن رجال سند است بگویند دلیل ما که متکی به رجال سند هستیم آیه ششم سوره حجرات است که خدا فرموده: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ) (یعنی ای کسانی که ایمان آوردید اگر فاسق یا دروغ گوئی برای شما خبری بیاورد، پس تفتیش کنید مبدا آسیبی برسانید گروهی را از روی نادانی پس صحیح کنید به واسطه کاری که کرده اید در حالتی که پشیمان باشید).

جواب می گوئیم آری سخن خدا راست است و تصدیق داریم لیکن شما درست معنی نکرده اید؛ (فتبیینوا) را به معنای (فأطرحوا) گرفته اید در صورتی که تبیین به معنی طرح نیست به معنای پیدا کردن و آشکار کردن و کاوش کردن است چه کاوشی بزرگ تر از عرضه داشتن آن خبر است به کتاب و سنت قطعیه.

و اگر بگوئی اهل بیت علیهم السلام در عده ای از اخبار ما را امر فرموده اند به اخذ به قول اوثق و اعدل و اورع، جواب می گوئیم صحیح است ما را به آن چه گفتی امر فرموده اند ولی این امر در جائی است که دو روایت باشد، و نیازمند باشیم به وجوهی که رجحان دارد، و ممکن باشد برای ما تشخیص دادن موثق بودن و اعدل و اورع بودن یکی از آن دو که این هم در نادری از فرض ها تحقق پیدا می کند نه در کلیه فرض ها بخصوص در اصول عقائد که فعلاً

سخن ما در این رشته است که این تمهید مقدمه برای آن است، برای این که دیده می شود در بسیاری از معاصرین که خودشان را عالم می دانند و علم را به خود می بندند اگر حدیثی به گوش ایشان بخورد که مطابق با میل ایشان نباشد، به مجرد این که ببینند راوی آن ضعیف است به گمان خودشان، بدون این که تدبیری در معنای آن حدیث بکنند و عرضه کنند به میزان هائی که حاملین کتاب و سنت برای ما معین فرموده اند و جمیع اصحاب تلقی به قبول نموده اند، آن را طرح و ردّ می کنند.

این هائی که گفته شد همه در صورتی است که صحیح باشد آن چه علماء رجال در کتاب های خود بیان فرموده اند از توثیق و تضعیف کردن رجال روایت تا علم به موثق بودن و ضعیف بودن راوی برای ما حاصل شود ولیکن در این موضوع هم باز جای تحقیق و تعمق است و بسیار جای بسط کلام است و این رشته سخن دراز و طولانی است و نگارنده به قدر مقتضی در این مختصر تذکر می دهم.

تحقیق مطلب

اشاره

بدان که هر گاه در کتب رجال به دقت نظر کنیم بسا در این قدح و مدح هائی که کرده شده، می یابیم که اساس و ریشه آن از روی فساد عقاید و استقامت آن ها است و به نظر دقیق فهمیده می شود که مأخذ تشخیص ایشان بسا مستند آن به کوچک تر شبهه ایست در حقّ راوی یا کتاب او که اساس قدح روی آن پایه است از جهت اعتقاد در اصول مذهب؛ واضح و روشن است که درجات اشخاص در معرفت حقایق و معارف دینیّه و واقف شدن بر فروع و تفصیل آن با هم دیگر تفاوت دارد به قدری که از بسیاری تفاوت، ضبط کردن آن مشکل است چنان چه دیده نمی شود دو نفر به تمام معنی با هم دیگر در یک درجه باشند هر گاه یکی از ایشان چیزی را بداند و آن دیگری نداند، آن که نمی داند آن را که می داند ردّ می کند، و بسا به نظر خشم و غضب بر او نگاه می کنند چنان چه گفته شده: (المرء عدو لِمَا جَهِلَهُ) (1) (مرد دشمن آن چیزی است که نمی داند آن را) و اشاره به همین است

ص: 135

1- قریب به این مضمون: نهج البلاغه حکمت 172 و 438 - (النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا)

فرمایش حضرت زین العابدین علیه السلام که فرموده: (لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ) (1) (یعنی اگر ابوذر می دانست که در قلب سلمان چیست هر آینه می کشت او را) در صورتی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان ایشان عقد برادری بسته بود، پس چه گمانی برده می شود به سایر مردمان. با این حالت چگونه جایز است که بنای اساس قدح را روی پایه ای، گذاشت بر آن چیزی که مخالف نظر قدح کننده باشد، از اعتقادات نظریه به شبهه خلافی که به نظر رسیده اجمالاً بر متبّع در اخبار و آثار و سیر پوشیده نیست که قدح کردن قدح کننده بسیاری از بزرگان روات را از روی یکی از وجوهی است که تذکر داده می شود:

وجه اول

آن که اصحاب ائمه علیهم السلام در علم و معرفت و ورع و تقوی و انقطاع و علاقه به اهل بیت علیهم السلام از وجوه فضیلت با هم دیگر تفاوت داشتند، و شگگی نیست که ائمه علیهم السلام همه را به یک چشم نظر نمی فرمودند و در میان افضل و فاضل و مفضول فرق می گذاردند، و نزدیک کردن آن ها را به خود و تلطف و مهربانی در حق ایشان، به قدر درجات فضل و معرفت ایشان بوده در آن چه ذکر شد و هر کدام را به قدر شأنی که داشت به او اعتنا می کردند بسا به بعضی از آن ها وکالت در اخذ حقوق می دادند و به بعضی اذن در فتوی دادن و به بعضی اذن مباحثه و محاجّه با خصم و امثال این ها می دادند و این معانی سبب می شد که بیشتر از امثال و اقران آن ها، بر آن ها حسد می بردند مگر کمی از آن ها که در تهذیب اخلاق، مجاهده کرده بودند و شیطان نفس اماره خود را کشته بودند و عارف شئون امامت و مقام امام و تسلیم محض بودند و می دانستند که امام چنین کارها را محول نمی فرماید مگر به کسی که اهلیت آن را دارد.

چنان چه این عادت در میان اهل هر عصری جاری است تا عصر خود ماها که اگر کسی به سمت ریاستی رسیده باشد آن هائی که اطراف او را می گیرند اگر دیدند که بعضی از آن ها تقریبش به آن رئیس زیادتر شد به نحوی که بیشتر از دیگران مورد توجه و لطف و احسان

ص: 136

آن رئیس واقع شد قهراً بر او حسد می برند و هر چه تقرّب او زیادتر باشد حسد بردن در حقّ او عظیم تر و بیش تر می شود و به هر نحوی بتوانند، در مقام عداوت و دشمنی و کارشکنی و سعایت و نمّامی در حقّ او بر می آیند تا آن رئیس را به او بدبین کنند تا او را از کار بیندازد؛ خلاصه به هر نحو بتوانند از او قدح و مذمت و بدگوئی می کنند و افتراء به او می بندند همچنین بوده است حال اصحاب پیغمبر و ائمه علیهم السلام هم در زمان ایشان. این یکی از اسباب شیوع قدح و مذمت است در حق کسی که مستحق قدح نیست.

وجه دوّم

آن که گروه دیگر کسانی هستند که اگر دیدند شخصی را که در علم و کمال و فضائل از ایشان بالاتر است و مردمان به او گرویده و در اطراف او اجتماع می کنند و مورد توجه عامّه واقع شده، آتش حسد در کانون سینه های ایشان شعله ور می شود و به او دشمن می شوند و کینه او را به دل می گیرند؛ چنان چه عادت بسیاری از معاصرین ما همین است برای این که مردمان را از دور آن شخص عالم متفرّق کنند قریباً الی الشیطان در میان مردمان به مذمت کردن و تهمت و افتراء بر او بستن به هر نحوی که باشد و به هر حيله و شکلی که بتوانند او را بدنام کنند، حسد آن ها را وادار می کند که مقصد خود را عملی کنند. در زمان ائمه علیهم السلام هم همین طور بوده، برای اطفاء نور خدا و دشمنی با آل محمّد علیهم السلام بسا کسانی را که تقرّب به آل محمّد علیهم السلام داشتند و فرمایشات ایشان را به مردمان می رسانیدند و از شیعیان خالص آن ها بودند آن ها را بدنام می کردند و به قدح و مذمت آن ها کوشش و مبادرت می کردند چنان چه از سیّد ابن طاوس علیه الرحمه نقل شده در موضوع محمّد بن سنان زاهری که از اصحاب حضرت کاظم و حضرت رضا و حضرت جواد علیهم السلام بوده که گفته است: (انی اَتَعَجَّبُ مِمَّنْ ذَمُّهُ الْيَسُورُ وَاُخْبَارٌ مَدَّحِهِ عَنِ الْأَيْمَةِ الثَّلَاثَةِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ) یعنی من تعجب می کنم از کسانی که مذمت کرده اند او را، آیا از کسانی نیستند که روایت کرده اند اخبار مدح او را از سه نفر ائمه صلوات الله علیهم؟! و غیر از او از خواص ائمه علیهم السلام.

آن که از اصحاب ائمه علیهم السلام کسانی که از اهل معرفت و اهل سرّ و حاملین اسرار مکنونه بودند که مأمور بودند آن ها را از اغیار حفظ کنند، و برای اشخاص ضعیف عقل و قلیل المعرفة نگویند، که آن اسرار مربوط به ابواب اصول دین و معارف حقّه و ولایتی است که ائمه علیهم السلام به آن ها می فرمودند و ابواب علوم و حقایقی را بر روی آن ها باز می کردند که به دیگران که مرتبه آن ها پست تر بود و طاقت تحمّل آن ها را نداشتند و از احادیث صعب و مستصعبی بود که تحمّل آن را نمی کند مگر ملک مقرّب یا پیغمبر مرسل یا مؤمن ممتحن - پس اگر چیزی از آن را اظهار می کردند و به گوش ناهل می رسید انکار می کردند و طعن می زدند بر راوی آن و اعتقاد راوی، و این بزرگ تر سبب قدح و مذمت او می شد چنان چه جمعیت زیادی از روایت اخبار و حمله آثار ائمه علیهم السلام را به همین سبب طعن می زدند و مذمت می کردند و می گفتند که این ها نقل منکرات می کنند یا نسبت غلو به ایشان می دادند یا می گفتند کافر شده و از این قبیل نسبت ها می دادند و بیش تر از آن ها راجع به مراتب و مقامات اهل بیت علیهم السلام بوده. آری بعضی از آن ها بوده اند که چنین اوصاف در حقّ آن ها صادق و راست بوده بلکه اشخاص فاسد مفسدی هم در میان اصحاب ائمه علیهم السلام بوده اند ولی نه همه اصحاب اما از جمله اصحاب عظیم الشان جلیل القدری که از اصحاب سرّ آل محمد بوده؛ مانند جابر بن یزید جعفری و مفضل بن عمر و محمد بن سنان و مانند ایشان در زمان هر یک از ائمه علیهم السلام و کسانی که بواسطه از ایشان و مانند ایشان طبقاً عن طبق نقل حدیث کرده و می کنند الی زماننا هذا قدح و مذمت بی جا از آن ها شده و می شود؛ یعنی بسیاری از مقدوحین یا تعمداً از روی عناد یا از روی ضعف ایمان و طاقت تحمّل مفاد حدیث را نداشتن و قاصر بودن در معارف ولایتی قدح و مذمت کرده شده و می شوند هیچ اعتمادی به قدح و مذمت ایشان نیست خدا همه را بر صراط مستقیم ایمان هدایت فرماید و بر دین مقدّس اسلام و ولایت آل محمد علیهم السلام و متابعت از فرمایشات ایشان و دوستی ایشان و دشمنی با دشمنان ایشان و دشمنان دوستان ایشان ثابت بدارد و از شرّ نفوس اماره به سوء نجات داده و ایمان کامل به همه عنایت فرماید.

آن که بعضی از اصحاب ائمه علیهم السلام جماعتی بوده اند از بزرگان اصحاب که در میان مردمان شهرت بسزائی داشتند و از مخصوصین و منقطعین بسوی ایشان بوده و این علاقه و اخلاص شان سبب می شد که از دشمنان آل محمد علیهم السلام لا ضرر و اذیتی بر آن ها وارد شود یا آن ها را بکشند. آل محمد علیهم السلام برای محفوظ ماندن ایشان از ضرر و اذیت، اظهار برائت از ایشان می فرمود از آن چه دانسته بودند از اسرار، برای دفاع از ایشان و دور کردن شرّ اشراک از ایشان، از این جهت گروهی از اصحاب که جلالت و بزرگواری ایشان متفق علیه است؛ مانند محمد بن مسلم و زرارة بن اعین و ابی جعفر احوّل و برید بن معاویه و امثال ایشان پس آن هائی که آشنا به لحن کلام و تصرف در مواد شبهات نیستند وقتی واقف به اخبار قدح می شوند در شأن این گونه اشخاص حمل به ظاهر آن می کنند و طعن می زنند بر بزرگان از اصحاب ایشان علیهم السلام.

وجه پنجم

آن که ائمه علیهم السلام در زمانی که حق بر باطل غلبه داشت و کوشش خلفاء جور و امراء خیانت کار جنایت کاری که در اطراف آن ها و تحت فرمان آن ها بودند، می خواستند نور ایشان را خاموش کنند، به هر نحوی که قدرت داشتند بسا در بعضی از اوقات کلماتی به بعضی از اصحاب خود می فرمودند که ذکر آن در نزد دشمنان ایشان جایز نبود و همچنین در نزد ضعفاء از شیعیان، و آن ها هم ظاهر نمی کردند ادّعی امامت ایشان را و این که خلیفه های پیغمبرند مگر برای خاصان خود، و بسا می شد که بعضی از شیعیان از فرط محبتی که به ایشان داشتند یا از باب وثوقی که به بعضی از کسان داشتند، می گفتند در حال و جایی که بعضی از اغیار می شنیدند و شنوندگان اهلیت آن را نداشتند و شیوع می دادند در میان عامّه مردمان، و در اشاعه آن فسادهای بسیاری روی می داد، و می آمدند نزد ائمه علیهم السلام و می پرسیدند از ایشان که فلان شخص چنین و چنان خبری را از شما نقل کرد؛ ائمه علیهم السلام اظهار برائت از آن می کردند و شخص راوی را تکذیب می کردند بلکه بسا او را لعن می فرمودند برای حفظ اصول دین؛ لکن بطوری که دروغ نگفته باشند؛ هم چنان که ابراهیم

خلیل الله علیه السلام راجع به بتهائی که شکسته بود توریه کرد و فرمود: (فَأَسَدٌ تَلَوْهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ) (1) یعنی «پرسید از بت ها اگر سخن گویند». پس ابراهیم شکستن بت ها را به گردن بت بزرگ انداخت پس کسانی که آشنا به معرض های کلام نیستند وقتی چنین اخباری را می بینند اسباب قدح و مذمت قرار می دهند در حق کسی که شأش اجل از این است که او را قدح و مذمت کنند.

وجه ششم

آن که بعضی از غلات و فرقه مَفوضه و امثال ایشان کسانی بودند که جعل و وضع دروغ هایی برای ترویج مذهب باطل خود می کردند و نسبت آن را به بعضی از ثقات اصحاب ائمه علیهم السلام می دادند تا متاع کاسد و مذهب فاسد خود را رواج دهند چون پاره ای از اشخاص قاصر بی اطلاع بر آن ها واقف می شدند، به قدح و مذمت آن شخص ثقه جلیل القدر می پرداختند، بدون تدبّر و تحقیق و رسیدگی در حق و باطل بودن، چنان چه نسبت به معلی بن خنیس عمل کرده اند و بعضی در قدح و مذمت او استناد کرده اند و بر حدیث او اعتماد نکرده اند و گفته اند که از غلات بوده، و غلات به او نسبت می دهند بسیاری از چیزها را، و ندانستند که نسبت دادن کذب به غلات در اسناد این نقل، سزاوارتر است از قدح و مذمت در حق این مرد جلیل القدر که از بزرگان اصحاب امام صادق علیه السلام بوده که وقتی داود بن علی که حاکم مدینه بود از جانب منصور دوانقی، معلی را کشت امام صادق علیه السلام بسیار متأثر و پریشان خاطر شد و نفرین کرد در حق داود بن علی و در اثر نفرین آن حضرت، در همان شب داود به جهنم واصل شد. خلاصه با اخبار زیادی که در مدح معلی روایت شده از مولایش امام صادق علیه السلام بعضی او را قدح کرده اند غافل از آن که قدح راوی فرع ثبوت روایت است از او، تعجب است که چرا قدح کنندگان در امثال این موارد به مفاد آیه مبارکه (إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ) (2) (ترجمه آیه در صفحه 110 گذشت) - کما این که در حق مفضل بن عمر هم نظیر همین واقع شده است -

ص: 140

1- انبیاء / 63

2- حجرات / 6

وجه هفتم

آن که بعضی از اشخاصی که عقیده ایشان فاسد است از روی فساد عقیده و قصور فهم و ادراک حق و حقیقت، اگر کسی نزد آن ها مطلب حقی را بیان کند، و برای واقف ساختن او بر راه کجی که پیش گرفته و مذهب فاسدی که اختیار کرده که شاید آن راه باطل فاسد را ترک کند و به راه حق برگردد روایتی برای او نقل کند و در آن روایتی که کرده قدحی نکند و آن شخص، عادل و راستگو باشد، و آن روایت به نظر اصحاب رجال و حاملین این علم برسد و بدون تدبّر و تبیین و تعمق اهمال کنند و شخص راوی عادل ثقه را قدح کنند که با شخص فاسد المذهب و فساد العقیده مجالست می کند.

پس باید دانست که بسیاری از رجال که عادل و صادق و موثقند و مشمول قدح شده اند از روی یکی از این وجوه است.

مطلب دوم

بدان که عقاید مردمان در شناختن و دانستن حالات ائمه معصومین علیهم السلام مختلف است، بعضی افراطی و بعضی تقریپی و بعضی اعتدالی می باشند. اما افراطی ها گروهی هستند که در حق ایشان به نحو نیست که ایشان را به مرتبه خدائی می رسانند و یا با خدا شریک می دانند یا قائلند که خدا تمام کارهای خدائی خود را از قبیل خلاقیت و رزاقیت و زنده کردن و می رانیدن و امثال این ها همه را تقویض و واگذار به ایشان کرده و استقلال تام و تمام به ایشان داده و خود را منعزل ساخته.

و اما تقریپی ها گروهی هستند که راه تقریط را پیش گرفته و انکار می کنند بسیاری از آن چه را که در فضائل محمد صلوات الله علیهم اجمعین رسیده، و ایشان را از مراتبی که خدا به ایشان عطا فرموده تنزل می دهند، و منشأ این اختلاف این است که عقول خود را کامل می دانند و مستقل در ادراک این گونه چیزهائی که ممکن نیست رسیدن به حقایق آن مگر از راه آل محمد علیهم السلام و از ایشان اخذ کردن و رجوع کردن به روایات صادره ثابته از

ایشان در اثبات مقامات ایشان علیهم السلام با فهم سالم و ادراک مستقیم و تمسک به کتاب و سنت قطعیّه و علم روشن و واضح، نه این که از راه ظن و تخمین و فهم کج و ادراک معوج بخواهند درک حقایق حالات ایشان را نمایند.

پس باید دانست که اختلاف عقاید و آراء و احوال این دو دسته در اثر اختلاف عقل ها و درک ها و رأی های ایشان است و از جهت تباین ذهن ها و فهم های شان، و به همین جهات است که بعضی از ایشان بعض دیگر را لعن و تکفیر می کنند- و منشأ این اختلافات آن است که بسیاری از شیعیان که در زمان ائمه علیهم السلام بوده اند از جهت معاشرت زیادی که با مخالفین و مسامحه کنندگان در امر امامت و ریاست عامه داشتند و معاشرت آن ها به نحوی بوده که جایز می دانستند امارت و ریاست هر کسی را و بیعت کردن با او را هر چند از کمال و علم و شرافت و حسب و نسب عاری و بی بهره باشد، و در معرفت امام و خصایص او به همین اندازه که از اوصیاء پیغمبر و معصوم از گناه و خطاء است و دارای علوم زیاد و از خویشان پیغمبر صلی الله علیه و آله، او را بر غیر او مقدم می داشتند و به امامت او قائل بودند و به همین مقدار از شناسائی اکتفا می کردند و دیگر متوجه به این معنی نبودند که امامت نازل منزله نبوت است و از سایر آن چه که از ائمه علیهم السلام دیده می شد از معجزات و خوارق عادات و عجائب و فضائلی که خدا به ایشان عطا فرموده و در وجود هر یک از ایشان به ودیعت گذارده، و فضیلت داده ایشان را مانند جدّشان رسول خدا صلی الله علیه و آله بر جمیع مخلوقات خود حتی انبیاء و مرسلین و ملائکه مقررین، پس آن جماعت وقتی که واقف می شدند به چیزی از آن فضیلت ها و معجزات و خوارق عادات و افعال غریبه و اخبار عجیبه ای که ملایم با فهم و ادراک آن ها نبود و به نظرشان غریب و عجیب می آمد و طاقت تحمّل آن را نداشتند و عقل های آن ها عاجز از درک آن بود، بعضی منکر می شدند و راوی آن را تکذیب می کردند یا آن روایت را تأویل می کردند ولو این که تأویل دور از ذهنی باشد و بعضی از آن ها مضطرب می شدند و به تزلزل می افتادند و بسا بواسطه مکرر دیدن و شنیدن چون به آن ها ثابت می شد، در حقّ ایشان غلو و تجاوز از حدّ می نمودند و بعید می دانستند و حال آن که آن گونه اعمالی که از ایشان دیده و یا شنیده می شد از کرم و لطف و فضل خدا بعید نیست که به بعض از بندگان مخلص شایسته در نزد خود عنایت فرماید و به کمالات خاصّه و فضائل

جلیله ای اختصاص دهد که جمیع مردمان دیگر از کردن و گفتن آن عاجز باشند و همچنین در میان اصحاب ائمه علیهم السلام بوده اند کسانی که نسبت شیعه بودن به آن ها داده می شد و محبت دنیا در دل های ایشان غالب بوده و ریاست خواه و جاه طلب بودند و کوشش داشتند که به این مقام برسند، چون ضعف معرفت اشخاص جاهل را می دیدند برای عوام فریبی در اغواء و اضلال آن ها مبادرت می کردند و به القاء شبهه یا شعبده بازی می کوشیدند تا مقصد خود را عملی کنند و آن ها را گمراه و مطیع خود گردانند چنان چه بعد از این به حالات بعضی از ایشان تذکر خواهیم داد.

و اما کمی از اصحاب ائمه علیهم السلام بودند که تا اندازه ای بر دقائق و علامات امامت مطلع شدند و حقائق احوال ائمه را دانسته و شناخته و بر وجه صحیح از خود ایشان علیهم السلام اخذ کردند و در ایمان خود استقامت داشته و طریق اعتدال [را] که طریق نجات است پیش گرفته و از راه حق نلغزیدند و در جاده های باطلی که دیگران قدم گذارده و منحرف شدند نرفتند و بر طریق حق ثابت ماندند - اجمالاً - به همین جهت بود که ائمه علیهم السلام باطن حالات و کمالات خود را برای هر کسی بیان نمی فرمودند مگر برای کاملین از خواص شیعیان خود، بعضی از خصائص و اسرار را خبر می دادند و از ایشان عهد می گرفتند که برای اهل نگویند و از جهال مخفی دارند چنان چه فرموده اند: (إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُّقْرَبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ أَوْ مُؤْمِنٌ (1) اَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِإِيْمَانِ) (2) کما این که قبلاً پنج حدیث در این موضوع از کتاب کافی شرح داده شده و بعد از این هم باز به مناسبت شرح داده خواهد شد.

و اخبار در این که ائمه علیهم السلام با هر یک از مردمان بر وفق ادراک و عقل های شان با رعایت احوال سؤال کنندگان موافق مصلحت سخن می گفتند و ما در این مقام بعضی از خصوصیات هر یک از اهل این عقاید باطله را و عقاید علماء اعلام را برای تمیز دادن خبیث از طیب در ضمن مطلبی بیان می نمایم.

ص: 143

1- به جای «مؤمن» در روایت کلمه «عَبْدٌ» آمده است

2- بحار الانوار / ج 2 / ص 71 / ح 30

بدان که بسیاری از تقریظ کنندگان در حق آل محمد علیهم السلام متکلمین و غیر ایشانند از کسانی که در کتاب های صاحبان رأی ممارست داشته و به سخنان ایشان انس گرفته اند و از تتبع در اخبار و آثار آل محمد علیهم السلام محروم مانده اند و اخباری که در فضائل و شئون ایشان رسیده [را] انکار می کنند برای این که مخالف با رأی های خودشان است.

بعضی از ایشان می گویند که آل محمد علیهم السلام بسیاری از احکام را نمی دانند و در خود فکر می کنند، و بعضی از ایشان می گویند که آل محمد علیهم السلام حکم شریعت مُلجاً به رأی و ظنند.

و بعضی از ایشان انکار می کنند صدور معجزات را از آن ها، و می گویند: ملائکه را نمی بینند بلکه صدای آن ها را هم نمی شنوند، و بعضی از ایشان منکر افضلیت ایشانند از انبیاء غیر از خاتم الانبیاء و از ملائکه حتی از غیر مقربین از آن ها تا چه رسد به مقربین از قبیل جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و امثال آن ها و این که عالم نیستند به گذشته و آینده، آن ها هم مانند سایر مردمانند. و غیر آن چه که گفته شد از رأی ها و خیالات فاسده ای که ناشی است از کمی علم و معرفت ایشان در حق ائمه علیهم السلام و عاجز بودن ایشان از ادراک عظمت و شئون و غرائب حالات آن بزرگواران؛ چنان چه شیخ مفید - قدس سره - بعضی از این مذاهب را نسبت داده به بنی نوبخت از علماء امامیه، که این جماعت مبتلا شده اند به انکار بیشتر از چیزهایی که مشتمل است بر خصائص ائمه علیهم السلام از روایات؛ و بسیاری از موثّقین از روایات را به علّت نقل بعضی از غرائب و عجائب صفات و معجزات از ایشان، و تهمت زده اند آن ها را به غلوّ و کذب و زندقه و الحاد و امثال این ها؛ مانند محمد بن سنان و یونس بن عبدالرحمن و مفضل بن عمرو و نظائر ایشان - رضوان الله علیهم - خلاصه سخن آن که بر متّبعین و مفضّصین در روایات و اخبار پوشیده نیست که بیشتر از روایانی که متهم به غلوّ شده اند و غالی نیستند، کسانی می باشند که فضائل آل محمد علیهم السلام را بیان فرموده اند و انشاء الله تعالی در خاتمه این کتاب ترجمه جماعتی از بزرگان صحابه ائمه علیهم السلام را که نسبت غلوّ به آن ها داده اند یا از روی عناد و یا از روی جهالت یا از روی عدم تفحص و تقلید، مشروحاً و مفصلاً شرح داده خواهد شد.

در بیان آن که هر گاه حدیثی از وجود مبارک یکی از ائمه علیهم السلام روایت و نقل شد و یا در کتابی دیده شد که غریب و عجیب به نظر می آید، بدون تأمل و تدبّر و تبیین نباید آن را ردّ و انکار کرد که منجر به این می شود که منکر، از دین بیرون رود و کافر شود، و مستند نگارنده در این خصوص اخبار بسیاری است که از ائمه کرام - علیهم الصلوة والسلام - رسیده که برای تذکّر و یادآوری چند حدیث از آن ها در این جا خاطر نشان می نمایم.

حدیث اول

در کتاب مختصر بصائر الدرجات سعد بن عبدالله قمی تألیف عالم جلیل شیخ فقیه علامه عزالدین حسن بن سلیمان حلّی اعلی الله مقامه از شاگردهای شهید اول رحمه الله چاپ نجف اشرف در سال 1370 هجری قمری صفحه 76 از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید و محمد بن خالد برقی از عبدالله بن جنذب از سفیان بن سمط روایت کرده: (قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا تَيْنَا الرَّجُلُ مِنْ قَبْلِكَمْ يُعْرَفُ بِالْكَذِبِ فَيَحْدِثُ بِالْحَدِيثِ فَسْتَبْشِرُ بِهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَقُولُ لَكَ قُلْتُ اللَّيْلَ إِنَّهُ نَهَارٌ وَالنَّهَارَ إِنَّهُ لَيْلٌ؟ قُلْتُ: لَا قَالَ: فَإِنْ قَالَ لَكَ هَذَا إِنِّي قُلْتُهُ فَلَا تُكَذِّبْ بِهِ فَإِنَّكَ إِنَّمَا تُكَذِّبُنِي) یعنی «گفت به ابی عبدالله (حضرت صادق) علیه السلام گفتم: فدایت شوم مردی می آید از جانب شما که دروغ گو شناخته شده، حدیثی را حدیث می کند که بد و شاق به نظر ما می آید. ابو عبدالله علیه السلام فرمود: به تو می گوید که شب روز است و روز شب است؟ گفتم نه فرمود: اگر چنین چیزی را بگویند که من آن را گفته ام او را تکذیب نکنید که مرا تکذیب کرده اید».

حدیث دوم

و در همان کتاب احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن حسن بن ابی الخطاب از محمد بن اسمعیل بن بزیع از عمویش حمزة بن بزیع از علی بن سوید السائبی از ابی الحسن اول (موسی بن جعفر علیهما السلام) روایت کرده است که: (إِنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ فِي رَسُولِهِ وَلَا تَقُلْ

لَمَا يَبْلُغُكَ عَنَا أَوْ يُنْسَبُ إِلَيْنَا هَذَا بَاطِلٌ وَإِنْ كُنْتَ تَعْرِفُ خِلَافَهُ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي لِمَ قُلْنَا وَ عَلَيَّ وَجْهِ وَصَدَّ عَنَّا» (1) یعنی «آن حضرت نوشت بسوی او در نامه ای که نگویا رجوع به چیزی که از ما به تو می رسد و یا به ما نسبت داده می شود که این باطل است هر چند خلاف آن را بدانی زیرا که تو نمی دانی که ما برای چه آن را گفته ایم یا برای چه آن را وضع کرده ایم».

حدیث سوم

نیز در همان کتاب و همان صفحه از همان دو نفر از محمد بن اسمعیل بن بزیر از جعفر بن بشیر بجلی از محمد بن حسین و از حماد بن عثمان یا غیر او از ابی بصیر از ابی جعفر (امام محمد باقر) یا از ابی عبدالله (امام جعفر صادق) علیهما السلام روایت کرده: (قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَا تُكْذِبُوا الْحَدِيثَ أَتَاكُمْ بِهِ مُرْجِيٌّ وَلَا قَدْرِيٌّ وَلَا خَارِجِيٌّ نَسَبَهُ إِلَيْنَا فَإِنَّكُمْ لَا تَدْرُونَ لَعَلَّهُ شَيْءٌ مِنَ الْحَقِّ فَتُكْذِبُونَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوْقَ عَرْشِهِ) (2) یعنی «گفت شنیدم از آن حضرت که فرمود: تکذیب نکنید هر حدیثی را که بیاورد برای شما شخص مرجئی یا قدری یا خارجی و نسبت آن را به ما دهد زیرا که شما نمی دانید شاید چیزی از حق یا از جانب حق باشد که تکذیب کرده اید خدای عزوجل را در بالای عرش او».

حدیث چهارم

در کتاب بصائر الدرجات تألیف محمد بن الحسن الصفار چاپ سنگی طهران توأم با کتاب نفس الرحمن حاجی نوری - أعلى الله مقامه - صفحه 121 روایت کرده از احمد بن محمد بن محمد از حسن بن محبوب از جمیل بن صالح از ابی عبیده حذاء از ابی جعفر (حضرت باقر) علیه السلام (قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: أَمَا وَاللَّهِ إِنَّ أَحَبَّ أَصْحَابِي إِلَيَّ أَوْرَعُهُمْ وَأَفْقَهُهُمْ وَ أَكْتَمُهُمْ بِحَدِيثِنَا وَإِنْ أَسْوَأَهُمْ عِنْدِي حَالاً وَ أَمْقَتَهُمْ إِلَيَّ الَّذِي إِذَا سَمِعَ الْحَدِيثَ يُنْسَبُ إِلَيْنَا وَ

ص: 146

1- مختصر بصائر الدرجات / ص 77

2- بحار الانوار / ح 2 / ص 212 / ح 111 - در روایت به جای (لَا تُكْذِبُوا الْحَدِيثَ) (لَا تُكْذِبُ بِحَدِيثِ) آمده است.

يُرَوَّى عَنَا فَلَمْ يُعَقِّلْهُ وَ لَمْ يَقْبَلْهُ قَلْبُهُ أَشَانٌ مِنْهُ وَ جَحْدَةٌ وَ كَفَرٌ مَنْ دَانَ بِهِ وَ هُوَ لَا يَدْرِي لَعَلَّ الْحَدِيثُ مِنْ عِنْدِنَا خَرَجَ وَ إِلَيْنَا سَدَّ فَيَكُونُ بِدَلِكِ خَارِجاً مِنْ وِلَايَتِنَا) (1) یعنی «گفت شنیدم از آن حضرت که می فرمود: آگاه باش به ذات خدا قسم هر آینه بهترین اصحاب من بسوی من کسی است که پرهیزکارتر از ایشان و دانا تر از ایشان و کتمان کننده تر باشد حدیث ما را از ایشان، و بدترین اصحاب من و دشمن ترین ایشان بسوی من کسی است که چون بشنود هر حدیثی را که به ما نسبت داده می شود و از ما روایت کرده می شود تعقل آن را نمی کند و نمی پذیرد آن را دل او و گرفته می شود و خوشش نمی آید از آن، و انکار می کند آن را و ناسپاس گوئی می کند گوینده آن را که به او نزدیک شده و نمی داند شاید آن حدیث از نزد ما بیرون آمده باشد و سند آن به ما برسد پس انکار کننده به سبب انکاری که می کند از ولایت ما خارج می شود».

حدیث پنجم

و نیز در بصائر الدرجات صفحه (153): (قَالَ حَدَّثَنَا أَيُّوبُ بْنُ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عُبَيْدٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ سَمِعَ مِنْ رَجُلٍ أَمْرًا لَمْ يُحِطْ بِهِ عِلْمًا فَكَذَّبَ بِهِ وَ مَنْ أَمَرَهُ بِالرِّضَا بِنَا وَ التَّسْلِيمِ لَنَا لَا يَكْفُرُهُ) (2) یعنی «گفت حدیث کرد ما را ایوب پسر نوح از صفوان پسر یحیی از موسی پسر بکر از زراره از ابی عبید که گفت ابو جعفر علیه السلام فرمود: کسی که بشنود از مردی امری را که به آن احاطه علمی نداشته باشد، آن مرد را تکذیب می کند به آن امر، و کسی که امر او به رضایت و تسلیم ما باشد کافر نمی شود آن را».

ص: 147

1- بصائر الدرجات / جزء 10 / باب 22 / اص 557 / ح 1

2- بصائر الدرجات / جزء 10 / باب 20 / ح 23 / اص 544

به روایت کافی در صفحه (63) (1) این کتاب گذشت احتیاج به تکرار نیست به آن صفحه مراجعه شود.

حدیث هفتم

مختصر بصائر سعد بن عبدالله چاپ نجف صفحه (75) محمد بن عیسی بن عبید گفت داود بن فرقد نامه ای نوشته بود بسوی ابی الحسن سوم؛ یعنی حضرت امام علی النقی علیه السلام، آن نامه را برای من قرائت کرد به خط خود، خود را به آن حضرت شناسانیده بود (یَسْأَلُهُ عَنِ الْعِلْمِ الْمَنْقُولِ إِلَيْنَا عَنْ آبَائِكَ وَأَحَادِيثَ قَدْ اخْتَلَفُوا عَلَيْنَا فِيهَا فَكَيْفَ الْعَمَلُ بِهَا عَلَى اخْتِلَافِهَا وَالرَّدُّ إِلَيْكَ وَقَدْ اخْتَلَفُوا فِيهِ؟ فَكَتَبَ إِلَيْهِ وَقَرَأْتُهُ مَا عَلِمْتُمْ أَنَّهُ قَوْلُنَا فَالزُّمُوهُ وَمَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنَّهُ قَوْلُنَا فَرُدُّوهُ إِلَيْنَا) (2) یعنی «می پرسید از آن حضرت از علمی که به ما رسیده و نقل شده است از پدران علیهم السلام و احادیثی که در آن ها میان ما اختلاف واقع شده چگونه باید به آن ها عمل کنیم، به همان اختلافی که در آن ها است یا رد کنیم بسوی تو؟ در این دو هم اختلاف کرده اند. پس آن حضرت در جواب او نوشته بود و من خواندم آن را که آن چه را دانسته اید که گفته ما است ملزمید که آن را بپذیرید و آن چه را که نمی دانید که قول ما است به ما برگردانید».

حدیث هشتم

ایضاً در همان کتاب صفحه (76) از بشیر دهان از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از محمد بن سنان از منصور صیقل روایت کرده که گفت بعضی از اصحاب ما نزد حضرت ابی عبدالله (صادق) علیه السلام عرض کرد و من نشسته بودم در نزد او گفت ما نمی دانیم چقدر از حدیث های ما قبول می شود و چقدر از آن ها رد می شود (فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَا ذَاكَ؟ قَالَ:

ص: 148

1- ص 77

2- مستدرک الوسائل / ج 17 / باب 9 / ص 306 / ح 21421

لَيْسَ بِشَيْءٍ يَسَّ مَعَهُ مِنَّا إِلَّا قَالَ الْقَوْلُ قَوْلُهُمْ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَذَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ هُمُ النَّجْبَاءُ إِنَّمَا عَلَيْهِ إِذَا جَاءَهُ شَيْءٌ لَا يَدْرِي مَا هُوَ يَزِدُّهُ إِلَيْنَا) (پس امام علیه السلام فرمود: چیست آن حدیث‌ها؟ گفت نیست چیزی از آن حدیث‌ها که می‌شنود آن را از ما مگر این که می‌گوید گفته، گفته ایشان است (یعنی آل محمد صلوات الله علیهم) پس ابو عبد الله علیه السلام فرمود: این شخص از کسانی است که تسلیم شونده به امر ما است هر آینه تسلیم شوندگان به امر ما از نجبایند، هر گاه چیزی؛ یعنی حدیثی بر او وارد شود که نداند آن چه چیز است ردّ می‌کند آن را بسوی ما)».

حدیث نهم

و در همان کتاب و همان صفحه نیز از بشیر دهان از علی بن الحکم از سیف بن عمیره از ابی بکر بن محمد حضرمی از ابی الصباح کنانی خبیری روایت کرده که گفت: (قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّا نَتَحَدَّثُ عَنْكَ بِحَدِيثٍ يَقُولُ بَعْضُنَا قَوْلُنَا قَوْلَهُمْ قَالَ: فَمَا تُرِيدُ أَتُرِيدُ أَنْ تَكُونَ إِمَامًا يُقْتَدَى بِكَ؟ مَنْ رَدَّ الْقَوْلَ إِلَيْنَا فَقَدْ سَلَّمَ) یعنی «گفتم به حضرت ابی جعفر علیه السلام، ما حدیث می‌کنیم از تو حدیثی را پس بعضی از ماها می‌گویند گفته ما هم گفته ایشان است فرمود: چه اراده ای کرده ای از این حرف آیا اراده کرده ای امامی باشی که به تو اقتداء کنند؟! کسی که قول ما را بسوی ما بر می‌گرداند سالم می‌ماند یا تسلیم امر ما است».

حدیث دهم

و نیز در همان کتاب و همان صفحه از بشیر دهان از عمر بن عبدالعزیز از جمیل بن درّاج از حضرت ابی عبدالله صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: (إِنَّ مِنْ قُرَّةِ الْعَيْنِ السَّالِمِ إِلَيْنَا وَ أَنْ تَقُولُوا بِكُلِّ مَا اخْتَلَفَ عَنَّا أَوْ تَرُدُّوهُ إِلَيْنَا) (1) یعنی «از قرار و آرامش چشم است تسلیم شدن بسوی ما، و در آن چه در آن اختلاف شده، از قول ما بگوئید یا این که ردّ کنید آن را بسوی ما». یعنی از پیش خود چیزی نگوئید.

ص: 149

در این مقام به ده حدیث اکتفاء کرده شد و گمان می‌کنم برای دریافت مطلب همین مقدار کافی باشد و هر گاه باز مورد تسکین خاطر برادران ایمانی نباشد، رجوع فرمایند به کتب مبسوطه، از قبیل: کتاب کافی و کتاب بصائر الدرجات صفّار و کتب شیخ مفید و کتب محمد بن الحسین بن بابویه قمی و تفسیر صافی و تفسیر علی بن ابراهیم قمی و تفسیر برهان و تفسیر نور الثقلین و کتاب وافی فیض کاشانی و مجلّد اول و هفتم و هشتم و نهم و چهاردهم و بیستم بحار الانوار علامه مجلسی و فصول المهمّه شیخ حرّ عاملی و سایر کتب معتبره رحمة الله عليهم و علی جمیع العلماء العالمین.

در جزء اول از کتاب اصول کافی طبع طهران در سال 1381 هجری قمری صفحه 198 - و در کتاب امالی شیخ صدوق رحمه الله چاپ سنگی طبع امین الضرب سال 1300 ق. در طهران صفحه 399 - و در کتاب عیون اخبار الرضا تألیف صدوق ره نیز چاپ سنگی طبع طهران سال 1317 ق. ص 120 و در کتاب احتجاج طبرسی چاپ نجف سال 1386 ق جزء دوم صفحه 226، و در کتاب غیبت نعمانی و در کتاب تحف العقول، و علامه مجلسی رحمه الله در مجلد هفتم بحار الانوار چاپ کمپانی صفحه 212، مسنداً نقل فرموده اند از عبدالعزیز بن مسلم از حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیه السلام و سند صدوق رحمه الله از محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله از محمد بن یعقوب کلینی از ابو محمد قاسم بن علی از عبدالعزیز بن مسلم از آن حضرت است، در کتاب امالی و در عیون از ابوالعباس محمد بن اسحق طالقانی از ابواحمد قاسم بن محمد بن علی هارونی از ابو حامد عمران بن موسی بن ابراهیم از حسن بن قاسم رقام از قاسم بن مسلم از برادرش عبدالعزیز بن مسلم از آن حضرت روایت کرده و در کافی از قاسم بن العلاء مرفوعاً از عبدالعزیز بن مسلم روایت کرده و نگارنده در این جا از کافی نقل می نمایم. (1)

ص: 151

1- به علت طولانی بودن حدیث و تفاوت بعضی از الفاظ آن با بحار، از ذکر موارد اختلاف آن خودداری شد. علاقمندان می توانند به بحار الانوار/ ج 25/ ص 121 تا 128 /ح 4 مراجعه نمایند. - غیبت نعمانی /ج 1 ص 216 - معانی الاخبار / ج 1 /ص 96 - تحف العقول / ج 1 /ص 436 - احتجاج طبرسی / ج 2 /ص 226 و ...

(عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: كُنَّا مَعَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَرَدِّ فَاجْتَمَعْنَا فِي الْجَامِعِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي بَدْءِ مَقْدَمِنَا فَأَذَارُوا أَمْرَ الْإِمَامَةِ وَذَكَرُوا كَثْرَةَ اخْتِلَافِ النَّاسِ فِيهَا فَدَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَعْلَمْتُهُ حَوْضَ النَّاسِ فِيهِ فَتَبَسَّمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ: يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ جَهْلَ الْقَوْمِ وَخَدَعُوا عَنْ أَرْعَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَقْبِضْ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ الدِّينَ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ فِيهِ تَبَيَّنَ كُلُّ شَيْءٍ بَيْنَ فِيهِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَالْحُدُودِ وَالْأَحْكَامِ وَجَمِيعَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ كَمَا لَقِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى أَكْمَلَ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا) وَأَمْرُ الْإِمَامَةِ مِنْ تَمَامِ الدِّينِ وَلَمْ يَمُضِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى بَيَّنَّ لِأُمَّتِهِ مَعَالِمَ دِينِهِمْ وَأَوْصَحَ لَهُمْ سَبِيلَهُمْ وَتَرَكَهُمْ عَلَى قَصْدِ سَبِيلِ الْحَقِّ).

یعنی «از عبدالعزیز بن مسلم روایت کرده که گفت: با حضرت رضا علیه السلام در ابتداء ورود در مرو جمع شدیم در مسجد جامع در روز جمعه پس دور زد کلام در امر امامت، و مذاکره در بسیاری اختلاف مردمان بود در آن امر، پس من وارد شدم بر آقای خودم علیه السلام و او را از گفتگوی مردم در این باب اعلام کردم آن حضرت تبسم می فرمود و گفت: ای عبدالعزیز مردم نادان شدند و خدعه کردند در رأی های خودشان، هر آینه خدای عزوجل قبض فرمود روح پیغمبر خود صلی الله علیه و آله را تا این که کامل فرمود برای او دین را، و قرآن را برای او فرستاد که در آن است بیان هر چیزی، و بیان فرمود در آن هر حلال و حرام و حدود و احکامی را با جمیع آن چه مردمان به آن محتاجند بطور کامل و فرمود: فروگذار نکردیم در آن هیچ چیزی را، و در آن سفری که حج آخر و وداع آن حضرت بود خانه خدا را، که آخر عمر او بود فرستاد این آیه را که «امروز کامل کردم دین شما را برای تان و تمام کردم بر شما نعمت خود را و خوشنود شدم که اسلام دین شما باشد» و امر امامت از تمامیت دین است و پیغمبر از دنیا نرفت تا این که معالم دین را برای مردم تمام و بیان و واضح کرد و روشن کرد برای ایشان راه ایشان را و باقی گذارد ایشان را بر راه

(وَأَقَامَ لَهُمْ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلِمًا وَإِمَامًا وَمَا تَرَى (لَهُمْ) شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا بَيْنَهُ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُكْمَلْ دِينَهُ فَقَدْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ وَمَنْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ كَافِرٌ بِهِ، هَلْ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَةِ وَمَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّةِ فَيَجُوزُ فِيهَا اخْتِيَارُهُمْ؟! إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَأَعْظَمُ شَأْنًا وَعَلَى مَكَانًا وَأَمْعُ جَانِبًا وَأَبْعَدُ عَوْرًا مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ يَنَالُوهَا بَأْرَانِهِمْ أَوْ يُقِيمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ).

«و برپا داشت برای ایشان علی علیه السلام را که نشانه و امام باشد و نگذارد برای ایشان چیزی را که امت به آن احتیاج دارند مگر این که بیان کرد بر ایشان پس کسی که گمان کند که خدای عزوجل کامل نکرده است دین خود را، کتاب خدا را رد کرده و کسی که رد کند کتاب خدا را کافر است به آن، آیا قدر و محل امامت را می شناسند از میانه است که جایز باشد امامی را در میان خود اختیار کنند؟! قدر امامت جلیل تر و شأن آن بزرگ تر و مکان آن بالاتر و جانب آن عزیزتر و عمق آن دورتر است از این که عقل های مردم به آن برسد و رأی های ایشان به آن نائل شود یا به اختیار خود بتوانند امامی برپا بدارند».

(إِنَّ الْإِمَامَةَ خَصَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ النَّبِيِّ وَالْخَلَّةِ مَرْتَبَةً ثَالِثَةً وَفَضْلَ بَيْلَةٍ شَرَفَهُ بِهَا وَأَشَادَ بِهَا ذِكْرَهُ فَقَالَ: (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا) فَقَالَ الْخَلِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُورُورًا بِهَا: (وَمِنْ ذُرِّيَّتِي)؟ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) فَأَبْطَلَتْ هَذِهِ الْأَيَّةُ إِمَامَةَ كُلِّ ظَالِمٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَصَارَتْ فِي الصِّفْوَةِ ثُمَّ أَكْرَمَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِأَنْ جَعَلَهَا فِي ذُرِّيَّتِهِ أَهْلَ الصِّفْوَةِ وَالطَّهَارَةِ فَقَالَ (وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ)».

یعنی «هر آینه مخصوص گردانید خدای عزوجل امامت را به ابراهیم خلیل علیه السلام بعد از رسیدن به مقام پیغمبری و خلقت، و این مرتبه سوّم است و فضیلتی است که شرافت داده است او را به این فضیلت و صدا را بلند کرده است به ذکر آن و فرمود: من قرار دهنده ام تو را به امامت برای مردمان، پس خلیل از فرط سرور و شادی به امامت، عرض کرد: از ذریّه من هم امام قرار می دهی؟ فرمود: که ستمکاران به عهد من یعنی امامت نائل نمی شوند».

پس آیه باطل کرده است امامت هر ظالمی را تا روز قیامت و گردانیده است آن را برای برگزیدگان و پاکان از ذریّه و فرمود: بخشیدیم برای او اسحق و یعقوب را که نبیره اوست و همه آن ها را شایسته قرار دادیم و آن ها را امامان و پیشوایانی گردانیدیم که هدایت و راهنمایی می کنند به فرمان و وحی ما، که به آن ها فرستاده می شود برای کردن کارهای خوب و به پا داشتن نماز و دادن زکوة و بندگی کننده باشند برای ما».

(فَلَمْ تَزَلْ فِي ذُرِّيَّتِهِ يَرْثُهَا بَعْضٌ عَنْ بَعْضٍ قَرْنَا قَقْرْنَا حَتَّى وَرَثَهَا اللَّهُ تَعَالَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ جَلَّ وَتَعَالَى إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ فَكَانَتْ لَهُ خَاصَّةً فَقَلَّدَهَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى رَسْمِ مَا فَرَضَ اللَّهُ فَصَارَتْ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْأَصْفِيَاءَ الَّذِينَ اتَّاهُمُ اللَّهُ الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ بِقَوْلِهِ تَعَالَى وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهِيَ فِي وَوَلَدِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَاصَّةً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِذْ لَا نَبِيَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَمَنْ أَيْنَ يَحْتَارُ هُوَ لَاءِ الْجُهَالِ؟!)

«پس همیشه (امامت) در ذریّه او (ابراهیم) بوده که وارث آن می شدند بعضی از بعضی قرن به قرن تا این که ارث داد خدای تعالی آن را به پیغمبر صلی الله علیه وسلم و فرمود خدای جل و تعالی که: هر آینه سزاوارترین مردمان به ابراهیم کسانی هستند که پیروی او را کردند و این پیغمبر و کسانی که ایمان آوردند و خدا ولی و صاحب اختیار مؤمنان است و امامت مخصوص آن پیغمبر بود که به گردن علی علیه السلام قرار داد به فرمان خدای تعالی، به همان رسمی که واجب گردانیده و پس از علی در برگزیدگان او که علم و ایمان به آن ها داده قرار داد و در حق ایشان فرمود: که آن ها کسانی هستند که به آن ها علم و ایمان داده شده و فرموده شما درنگ می کنید با کتاب خدا تا روز برانگیخته شدن؛ یعنی شما تا قیامت از قرآن جدا نخواهید شد. پس امامت مخصوص اولاد علی علیه السلام است تا روز قیامت زیرا که پس از محمد صلی الله علیه و آله دیگر پیغمبری هرگز نخواهد آمد پس مردمان نادان از کجا اختیار می کنند امامی را؟! یعنی حق اختیار کردن امام برای خود و امت ندارند.

(إِنَّ الْإِمَامَةَ هِيَ مَنْزِلَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَإِزْتُ الْأَوْصِيَاءِ إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَ خِلَافَةُ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مَقَامُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مِيرَاثُ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا

السَّلَامُ إِنَّ الْإِمَامَةَ زَمَامُ الدِّينِ وَنِظَامُ الْمُتَسَلِّمِينَ وَصَلَاحُ الدُّنْيَا وَعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الْإِمَامَةَ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَفَرْعُهُ السَّامِي، بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصِّيَامِ وَالْحَجِّ وَالْجِهَادِ وَتَوْفِيرُ الْفَيْءِ وَالصَّدَقَاتِ وَإِمْضَاءُ الْحُدُودِ وَالْأَحْكَامِ وَمَنْعُ الثُّغُورِ وَالْأَطْرَافِ، الْإِمَامُ يَحِلُّ خِلَالَ اللَّهِ وَيُحْرَمُ حَرَامَ اللَّهِ وَيُقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ وَيَذُبُّ عَنِ دِينِ اللَّهِ وَيَدْعُو إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَالْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ).

«هر آینه امامت نازل منزلت پیغمبران است و ارث و بهره امیر مؤمنان علیه السلام است و ارث و بهره حسن و حسین علیهما السلام است، امامت زمام دین است و سبب بهم بستگی مسلمانان است و صلاح دنیا و عزت مؤمنان است، امامت ریشه نمو کننده اسلام است و فرع بالا رونده آن، تمامیت نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و تمام دهنده غنیمت مسلمانان و صدقه ها، و امضاء کردن حدود و احکام الهیه و منع کردن سرحدات و اطراف، به سبب وجود امام است، امام حلال می کند حلال خدا را و حرام می کند حرام خدا را و برپا می دارد حدود خدا را و دفع خطر و دشمن می کند از دین خدا و میخواند مردمان را به سوی راه پروردگار خود با دلیل و برهان و پند و اندرز نیکو و دلیل رسای روشن».

(الْإِمَامُ كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ الْمَجَلَّةِ بُنُورَهَا لِلْعَالَمِ وَهِيَ فِي الْأَفْقِ بِحَيْثُ لَا تَنَالُهَا الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارُ، الْإِمَامُ الْبَدْرُ الْمَنِيرُ وَالسَّرَاجُ الزَّاهِرُ وَ النُّورُ الشَّاطِعُ وَ النَّجْمُ الْهَادِي فِي غِيَابِ الدُّجَى وَ أَجْوَازُ الْبُدَّانِ وَ الْفِقَارِ وَ لَجَجِ الْبِحَارِ الْإِمَامُ الْمَاءُ الْعَذْبُ عَلَى الظَّمَاءِ وَ الدَّالُّ عَلَى الْهَدَى وَ الْمُنْجِي مِنَ الرَّدَى، الْإِمَامُ التَّائِرُ عَلَى الْيَفَاعِ الْحَازِّ لِمَنْ اصْطَلَى بِهِ وَ الدَّلِيلُ فِي الْمَهَالِكِ مَنْ فَارَقَهُ فَهَالِكُ الْإِمَامِ السَّحَابُ الْمَاطِرُ وَ الْعَيْتُ الْهَاطِلُ وَ الشَّمْسُ الْمُضِيئَةُ وَ السَّمَاءُ الظُّلْمِيَّةُ وَ الْأَرْضُ الْبَسِيطَةُ وَ الْعَيْنُ الْغَزِيرَةُ وَ الْغَدِيرُ وَ الرَّوْضَةُ الْإِمَامُ الْأَنْبِيُّ الرَّفِيقُ وَ الْوَالِدُ الشَّفِيقُ وَ الْإِخُ الشَّقِيقُ وَ الْأُمُّ الْبَرَّةُ بِالْوَالِدِ الصَّغِيرِ وَ مَفْرَعُ الْعِبَادِ فِي الدَّاهِيَةِ النَّادِ).

«امام مانند آفتاب تابانی است که جلال دهد به نور خود عالم را در حالی که خود در افق و کرانه طالع است به نحوی که دست کسی به او نمی رسد و چشم ها او را نمی بیند، امام ماه شب چهارده نور دهنده است و چراغ درخشنده و نور تابنده و ستاره هدایت کننده است در تاریکی های شب های تاریک و وسط های شهر ها و بیابان های بی آب و گیاه و دریا های بزرگ، امام آب خوش گواری است برای تشنگان مشرف به هلاکت، و راهنمایی کننده

است بر طریق هدایت، و نجات دهنده است از هلاکت، امام آتشی است افروخته شده بالای بلندی های زمین برای راه یافتن گمشده گان و گرم کننده است برای سرمازدگان و راهنما است در جاهایی که بیم هلاکت است، و هلاک شونده است کسی که از او جدا شود امام ابری است بارنده و باران عظیمی است سیل آورنده و آفتابی است روشنی دهنده و آسمانی است سایه اندازنده و زمینی است گسترده شده و چشمه پر آبی است جوشنده و محل جمع شدن آب ها، و باغی است میوه ها دهنده امام انیس و رفیق و برادر شکافته شده است از یک پشت، و مادر مهربان است نسبت به طفل صغیر خود، و فریادرس است در سختی و بلاء و کار دشوار».

(الإمام آمينُ الله في خلقه و حُبُّهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ خَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ وَ الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ وَ الذَّابُّ عَنْ حَرَمِ اللَّهِ، الإِمَامُ الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْمُبَرِّءُ مِنَ الْعُيُوبِ الْمَخْصُوصُ بِالْعِلْمِ الْمَوْسُومُ بِالْحِلْمِ نِظَامُ الدِّينِ وَ عِزُّ الْمُسْلِمِينَ وَ غَيْظُ الْمُنَافِقِينَ وَ بَوَازُ الْكَافِرِينَ، الإِمَامُ وَاحِدٌ دَهْرِهِ لَا يَدَانِيهِ أَحَدٌ وَ لَا يُعَادِلُهُ عَالِمٌ وَ لَا يُوجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ وَ لَا لَهُ مِثْلٌ وَ لَا نَظِيرٌ مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلَّهُ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ وَ لَا اكْتِسَابٍ بَلِ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْفَضْلِ الْوَهَّابِ).

«امام امین خدا است در میان خلق او و جانشین او است در شهرهای او و خواننده است خلق را به سوی خدا و دفع کننده است دشمن را از حرم خدا، امام پاک شده از گناهان و پاکیزه و مبرا است از عیب ها، اختصاص داده شده است به علم و دانش، نشان کرده شده است به حلم و شکیبائی، نظم دهنده و جمع کننده دین و عزت مسلمین و باعث خشم منافقین و هلاک کننده کفار است، امام یگانه روزگار خود است احدی قرین او نمی شود و هیچ عالم دانائی عدیل او نیست و بدلی برای او یافت نمی شود، مثل و مانندی ندارد اختصاص داده شده است به هر فضیلتی بدون این که طلب کند و بدون این که کسب کند بلکه همه آن فضائل که دارد موهوبی است از خدا به فضل و بخشش او».

(فَمَنْ ذَا الَّذِي يَبْلُغُ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ أَوْ يُمَكِّنُهُ إِخْتِيَارَهُ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ ضَلَّتِ الْعُقُولُ وَ تَاهَتِ الْحُلُومُ وَ خَارَتِ الْأَلْبَابُ وَ حَسَّتِ الْعُيُونُ وَ تَصَاعَرَتِ الْعُظْمَاءُ وَ تَحَيَّرَتِ الْحُكَمَاءُ وَ تَقَاصَرَ رَتِ الْحُلَمَاءُ وَ حَصَرَ رَتِ الْخُطَبَاءُ وَ جَهَلَتِ الْأَلْبَاءُ وَ كَلَّتِ الشُّعْرَاءُ وَ عَجَزَتِ الْأَدْبَاءُ وَ عَيَّيَتِ الْبُلَغَاءُ عَنْ وَصْفِ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِهِ أَوْ فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ وَ أَقْرَبَتْ بِالْعَجْزِ وَ التَّقْصِيرِ وَ كَيْفَ يُوصَفُ

بِكُلِّهِ أَوْ يُنْعَتُ بِكُنْهِهِ أَوْ يُفْهَمُ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِهِ أَوْ يُوجَدُ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ وَيُغْنِي غِنَاهُ لَا كَيْفَ وَأَنْتَى وَهُوَ بِحَيْثِ النِّجْمِ مِنْ يَدِ الْمُتَنَوِّلِينَ وَوَصْفِ الْوَاصِفِينَ فَأَيُّنَ الْإِخْتِيَارِ مِنْ هَذَا وَأَيُّنَ الْعُقُولِ عَنْ هَذَا وَأَيُّنَ يُوجَدُ مِثْلُ هَذَا).

«پس کیست برسد به کنه معرفت امام یا برای او ممکن باشد اختیار کردن چنین امامی؟! دور است دور است چنین گمانی، عقل هاگم و سرگردان می شود و صاحبان عقول متحیر می مانند و چشم ها منع می کنند و بزرگان کوچک می گردند و حکماء در تحیر می مانند و بردبارها را کوتاه است فکرشان، یا کوچک می شوند و خطبا از نطق کردن در فضائل امام خسته می مانند و خردمندان به نادانی فرو می مانند و شعراء وا می مانند و صاحبان ادب عاجز و ناتوان می شوند و فصحاء و بلغاء خسته می شوند از وصف کردن شأنی از شئون امام یا فضیلتی از فضائل او و همه به ناتوانی و تقصیر خود اقرار می کنند. در این صورت چگونه می توانند وصف کنند همه شئون و فضائل امام را یا مدح کنند کنه مقام او را یا بفهمند چیزی از امر او را یا بیابند کسی را که قائم مقام او باشد و نفع دهد بی نیازی او را. نه چنین است چگونه می توانند و کجا می توانند و حال آن که امام مانند ستاره ای است در دست متناولین؛ یعنی انگشت نشان است در مقابل آن هائی که دیده شده اند و واصفین وصف کرده اند پس کجا می توانند چنین امامی اختیار کنند و کجا عقل های ایشان می رسد و کجا مانند امامی که متصف به این اوصاف است می یابند».

(أَتَطَّلُونَ إِنْ ذَلِكَ فِي غَيْرِ الرِّسُولِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَذِبْتَهُمْ وَاللَّهُ أَنْفَسَهُمْ وَمَنْتَهُمُ الْآبَاطِيلُ فَارْتَقُوا مُرْتَقَاً صَعْباً دَحْضاً تَزَلُّ عَنْهُ إِلَى الْحَضِيضِ بِيضٍ أَقْدَامُهُمْ رَامُوا إِقَامَةَ الْإِمَامِ بِعُقُولٍ حَائِرَةٍ بَائِرَةٍ نَاقِصَةٍ وَآرَاءٍ مُضْطَلَّةٍ فَلَمْ يَزِدُوا مِنْهُ إِلَّا بُعْدًا قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنْتَى يُؤْفَكُونَ وَ لَقَدْ رَامُوا صَعْباً وَقَالُوا إِفْكَاً وَصَلُّوا ضَلَالاً بَعِيداً وَوَقَعُوا فِي الْخَيْرَةِ إِذْ تَرَكَوا الْإِمَامَ عَنْ بَصِيرَةٍ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ رَغِبُوا عَنِ الْإِخْتِيَارِ اللَّهُ وَ الْإِخْتِيَارِ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ إِلَى الْإِخْتِيَارِهِمْ وَالْقُرْآنُ يُنَادِيهِمْ (وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ)).

«آیا گمان می کنید که امامت یافت می شود در غیر آل محمد صلی الله علیه و آله؟! به ذات خدا قسم است که دروغ گفته است نفس های ایشان و در آرزوهای باطل افتاده اند، بالا رفتند برجای

بلند دشواری که از دشواری آن راه به جایی نمی‌برند می‌لغزد پاهای ایشان بسوی پرتگاه پستی، قصد کردند که به عقل‌های سرگردان از کار افتاده‌ی ناقصه، و رأی‌های گمراه‌کننده امامی برپاکنند؛ زیاد نکردند برای خود از این عمل مگر دور شدن از حق را. خدا بکشد ایشان را چگونه باز گردانیده خواهند شد؟! هر آینه قصد کردند کار دشواری را و دروغ گفتند و گمراه شدند گمراه شدن دوری و در سرگردانی افتادند زمانی که از روی کوری و کوردلی امام خود را واگذاشتند و شیطان زینت داد بر ایشان کارهایشان را و آن‌ها را از راه حق بازداشت در حالی که بینا شده بودند روگردان شدند از اختیار خدا و اختیار رسول خدا و اختیار اهل بیت او بسوی اختیار خودشان و حال آن که قرآن ندا می‌کرد ایشان را که پروردگار تو اختیار می‌کند امام را و برای ایشان نمی‌باشد اختیاری. منزّه است خدا و بلند است مقام او از آن چه شریک آرند».

(وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ الْأَيَّةُ وَقَالَ لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْعَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ سَأَلَهُمْ أَيُّهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا أَمْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ أَمْ قَالُوا سَجَعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ أَمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا بَلْ هُوَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ).

«و فرمود خدای عزوجل: برای مرد با ایمان و زن با ایمان، چون گزارش دهد خدا و رسول او امری را، اختیاری ندارند از امر خودشان، و کسی که نافرمانی خدا و رسول او را کند گمراه شده است گمراه شدنی خاص و فرمود: شما را چه می‌شود چگونه حکم می‌کنید آیا شما را کتابی هست که در آن می‌خوانید و آن چه برای شما در آن است اختیار می‌کنید یا برای شما پیمانی بر ضرر ما بسته شده و به کمال رسیده تا روز قیامت پس برای شما است هر چه حکم کنید. بپرس از ایشان که کدام یک از ایشان این گمان را بردند آیا ایشان را شریک هائی است پس شریک‌های خود را بیاورند اگر راست گوینده اند و فرمود:

خدای عزوجل که آیا در قرآن فکر نمی کنند یا قفل ها بر دل ها زده شده یا مهر زده است خدا بر دل های ایشان که آن ها نمی فهمند یا گفتند می شنویم و نشنیدند هر آینه بدترین جنبنندگان نزد خدا گر و گنگ هائی هستند که تعقل نمی کنند و نمی فهمند یا آن که اگر می دانست خدا در آن ها خیری را، هر آینه به آن ها می شنواید و اگر به آن ها می شنواید رو می گردانیدند و اعراض می کردند یا می گفتند شنیدیم و نافرمانی کردیم بلکه امامت فضلی است که می دهد آن را به هر که می خواهد و خدا صاحب فضل بزرگ است».

(فَكَيْفَ لَهُمْ بِاخْتِيَارِ الْإِمَامِ وَالْإِمَامِ عَالِمٌ لَا تَجْهَلُ وَرَاعٍ لَا يَنْكُلُ، مَعْدِنُ الْقُدْسِ وَالطَّهَارَةِ وَالتُّسْكِ وَالزَّهَادَةِ وَالْعِلْمِ وَالْعِبَادَةِ، مَخْصُوصٌ بِدَعْوَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنَسْلِ الْمُطَهَّرَةِ الْبَتُولِ، لَا مُغْمَزَ فِي نَسَبٍ وَلَا يُدَانِيهِ ذُو حَسَبٍ فِي الْبَيْتِ مِنْ قُرَيْشٍ وَالدَّرْوَةِ مِنْ هَاشِمٍ وَالْعَتْرَةِ مِنَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالرِّضَا مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ شَرَفِ الْأَعْرَافِ وَالْفَرْعُ مِنْ عَبْدِ مَنْأَفِ نَامِي الْعِلْمِ، كَامِلُ الْجِلْمِ، مُضْطَلَعٌ بِالْإِمَامَةِ، عَالِمٌ بِالسِّيَاسَةِ، مَفْرُوضُ الطَّاعَةِ، قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، نَاصِحٌ لِعِبَادِ اللَّهِ، حَافِظٌ لِدِينِ اللَّهِ).

«پس چگونه می خواهند از پیش خود اختیار امام کنند و حال آن که امام دانایی است که جهل در ساحت قدس او راه ندارد و شبانی است که ترس ندارد، معدن پاکی و پاکیزه گی است و کان عبادت و زهد است و معدن علم و بندگی است، مخصوص است به دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله، و نسل پاک بتول است در نسب او طعنی زده نشده قرینی در حسب ندارد در خانواده ای از قریش است و بلند مرتبه ایست از هاشم، و عترتی است از پیغمبر صلی الله علیه و آله به و خوشنود شده ایست از خدای عزوجل، سبب بزرگی بزرگان و بلند مرتبه ترین از همه آن ها و شاخه ای است از عبد مناف، علم او زیاده بر زیاد و حلم و بردباری او کامل است، تحمّل کننده امر امامت است و دانای سیاست است. واجب شده است فرمان برداری از او، قیام کننده است به فرمان خدای عزوجل، نصیحت کننده بندگان خداست، حفظ کننده دین خداست».

(إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأئِمَّةَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَآلِهِمْ يُوَفَّقُهُمُ اللَّهُ وَيُؤْتِيهِمُ مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِهِ وَحِكْمِهِ مَا لَا يُؤْتِيهِ غَيْرُهُمْ فَيَكُونُ عِلْمُهُمْ فَوْقَ عِلْمِ أَهْلِ الزَّمَانِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) وَقَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: (وَمَنْ

يُوتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا) وَقَوْلُهُ تَعَالَى فِي طَالُوتَ: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسَاطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكُهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ) وَقَالَ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا) وَقَالَ فِي الْأئِمَّةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ وَعِترته وَذُرِّيَّته (أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَّ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا).

«هر آینه انبیاء و ائمه- صلوات الله علیهم- را، توفیق می دهد خدا ایشان را و به آن ها می دهد از مخزون علم و حکمت های خود که به غیر ایشان نداده؛ پس علم ایشان بالاتر از علم همه اهل زمان است. در قول خدای تعالی است که فرموده: آیا کسی که راهنمایی می کند به سوی حق سزاوارتر است که پیروی کرده شود یا کسی که هدایت کرده نشده مگر این که هدایت کرده شود. چیست شما را؟ چگونه داوری می کنید؟! و فرموده خدای تعالی است کسی که حکمت به او داده شده خیر زیادی به او داده شده و گفته خدای تعالی است در قصه طالوت که فرموده که هر آینه خدا برگزید او را بر شما و زیاد گسترش داد او را در علم و جسم، و خدا می دهد ملک خود را به هر که می خواهد و خدا گشایش دهنده است و بسیار دانا است. و فرمود برای پیغمبر خود (صلی الله علیه و آله): فرو فرستاده شد بر تو کتاب؛ یعنی قرآن و حکمت به تمام معانی که دارد، و تعلیم داد و آموخت تو را آن چه را که نمی دانستی و فضل خدا بر تو بزرگ است. و فرمود در حق امام هائی که از اهل بیت پیغمبر او و عترت و ذریه- اویند صلوات الله علیهم- : آیا حسد می برند بر مردمان- یعنی امام های [بی] از آل محمد علیهم السلام- به آن چه که خدا به ایشان داده است از فضل خود؟ هر آینه دادیم به آل ابراهیم کتاب و حکمت را و دادیم به ایشان ملک بزرگی را پس بعضی از ایشان ایمان آوردند به آن و بعضی جلوگیری کردند از آن و کفایت می کند جلوگیری کنندگان را آتش جهنم در حالتی که فروزان و برافروخته باشد».

(وَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِأُمُورِ عِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ لِذَلِكَ وَأَوْدَعَ قَلْبَهُ يَتَابِعُ الْحِكْمَةَ وَالْهَمَّهُ الْعِلْمَ الْهَامًا فَلَمْ يَعْبُدْهُ بِجَوَابٍ وَلَا يُحِيرُ فِيهِ عَنِ الصَّوَابِ فَهُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ قَدْ آمَنَ مِنَ الْخَطَايَا وَالزَّلَلِ وَالْعِثَارِ، يَخُصُّهُ اللَّهُ بِذَلِكَ لِيَكُونَ حُجَّتَهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ

شَاهِدَهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ فَهَلْ يَقْدِرُونَ عَلَى مِثْلِ هَذَا فَيَخْتَارُونَهُ أَوْ يَكُونُ مُخْتَارُهُمْ بِهِذِهِ الصِّمَّةَ فَيَدْمُونُهُ تَعَدُّوا وَ بَيَّتِ اللَّهُ الْحَقَّ وَ نَبَذُوا كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْهُدَى وَ الشِّمَاءُ فَنَبَذُوهُ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ فَذَمَّهُمُ اللَّهُ وَ مَقْتَهُمْ وَ أَنْعَسَهُمْ وَ قَالَ جَلَّ وَ تَعَالَى وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ وَ قَالَ فَتَعَسَا لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَاهُمْ وَ قَالَ وَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارًا وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا).

«هر آینه بنده ای را که خدای عزوجل برای کارهای بندگان خود اختیار فرموده سینه او را گشایش داده برای دانستن و توانستن آن ها، در قلب او به ودیعت سپرده است چشمه های حکمت را، و هر علمی را با او الهام کرده است به الهامی مخصوص، پس از آن از هیچ جوابی خسته و عاجز نمی شود و در جواب صواب گفتن سرگردان نمی ماند، آن امام مختار معصوم است از هر خطا و گناه و لغزش و سهو و نسیانی، تأیید کرده شده و توفیق داده شده، راست و درست و استوار و محکم است در کردار و و گفتار و رفتار، خدا او را مخصوص گردانیده است به آن صفات تا حجت باشد بر بندگان او و گواه او باشد بر اعمال و رفتار و گفتار خلق او و این ها از فضل خداست که می دهد به هر که می خواهد و خدا صاحب فضل بزرگ است. پس آیا مردمان می توانند مانند چنین کسی را به امامت اختیار کنند؟ و اگر کسی را به امامت اختیار کنند و او را بر خود مقدم بدانند آیا این صفاتی که ذکر شد در او هست؟ از حد خود تجاوز کردند قسم به خانه خدا! و از حق گذشتند و پشت سر سر انداختند کتاب خدا را، گویا نمی دانند و حال آن که هدایت و شفاء در کتاب خدا است، آن را پشت سرهاشان انداختند و پیروی هواهای نفس خود را نمودند پس خدا آن ها را مذمت فرموده و دشمن خود گرفته و به هلاکت می اندازد ایشان را و فرموده است خدائی که بزرگ است جلال او و بلند است شأن او: کیست گمراه تر از کسی که پیروی می کند هوای نفس خود را بدون پیروی کردن هادی و راهنمائی که از جانب خدا اختیار شده؟ هر آینه خدا هدایت نمی کند گروه ستمکاران را و فرموده است هلاکت سخت برای ایشان باد و به هلاکت انداخته ایشان را کارهای شان و فرموده است بزرگ شد دشمنی

ایشان نزد خدا و نزد کسانی که ایمان آورده اند همچنین مهر می زند خدا بر هر دلی که متکبر و سرکش باشد. درود و رحمت پی در پی متصل فرستد خدا بر نبی خود، محمد و آل محمد درود بسیار و بی حد و اندازه ای».

فرمایش امام صادق در صفات جامعه امام

در کتاب کافی صفحه (203) جزء اول در کتاب حجّت به طریق صحیح از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از اسحق بن غالب از حضرت ابی عبدالله صادق علیه السلام در ضمن خطبه ای از آن حضرت در حالات ائمه علیهم السلام و صفات ایشان روایت کرده که فرمود:

(إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْضَحَ بِأَمَّةِ الْهُدَى مِنْ أَهْلِ نَبِيِّنَا عَنْ دِينِهِ وَأَبْلَجَ بِهِمْ عَنْ سَبِيلِ مِنْهَا حِجَّةً وَفَتَحَ بِهِمْ عَنْ بَاطِنِ يَنْبِيعِ عِلْمِهِ فَمَنْ عَرَفَ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاجَبَ حَقَّ إِمَامِهِ وَجَدَ طَعْمَ حَلَاوَةِ إِيْمَانِهِ وَعَلِمَ فَضْلَ طَلَاوَةِ إِسْلَامِهِ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى نَصَبَ الْإِمَامَ عِلْمًا لِخَلْقِهِ وَجَعَلَهُ حُجَّةً عَلَى أَهْلِ مَوَادِّهِ وَعَالِهِ وَالْبَسَةَ اللَّهُ تَاجَ الْوَقَارِ وَغَشَاهُ مِنْ نُورِ الْجَبَّارِ يَمُدُّ بِسَبَبِ إِلَى السَّمَاءِ لَا يَنْقَطِعُ عَنْهُ مَوَادُّهُ وَلَا يَنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِجَهَّةِ أَسْبَابِهِ وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ أَعْمَالَ الْعِبَادِ إِلَّا بِمَعْرِفَتِهِ).

«هر آینه خدای عزّوجلّ واضح و روشن کرد به امام هائی که راهنمایان خلقتند و از اهل بیت پیغمبر ما هستند دین خود را، و واضح کرد به سبب ایشان یا به علوم ایشان راه روشن بندگی کردن را، و گشود به وجود ایشان باطن چشمه های علم خود را. پس هر که از امت محمد صلی الله علیه و آله حقّ واجب امام خود را شناخت، می یابد مزّه و طعم شیرینی ایمان خود را و می داند فضیلت بها و بهجت اسلام خود را؛ زیرا که خدای تعالی و تبارک امام را نصب فرموده تا نشانه ای باشد برای خلق او و او را حجّت قرار داد بر اهل مَوَادُّ؛ یعنی زیادی ها و روزی خواران که به سبب امام روزی آن ها به ایشان برسد و هدایت و توفیق یابند در عالم او. امام کسی است که خدا تاج و قار و سنگینی بر او پوشانیده و فرو گرفته او را از نور خدائی که مالک بندگان است تا به سبب و تمسک به آن نور کشیده شود به آسمان؛ یعنی قرار می دهد خدا میان او و میان آسمان معرفت و قرب و کمال، سببی را که به آن بالا رود

به آن مقام بلند از روح القدس و الهامات و توفیقات (چنان چه خدای تعالی فرموده: (مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فَلْيَمْدُدْ بِسَبِّ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ) (1) یعنی کسی که گمان می کند که هرگز خدا او را یاری نمی کند نه در دنیا و نه در آخرت باید بکشد ریسمانی را به سوی آسمان پس آن را قطع کند).

تا قطع نشود آن مواد و ریسمان ها از او و نمی رسد آن چه که در نزد خداست از مقامات و درجات مگر از راه اسباب آن و نمی پذیرد خدا اعمال بندگان را مگر به شناختن او). (کنایه از این که امام سبب متصل میان زمین و آسمان و سبب معرفت و شناختن خداست که بوسیله او باید خدا را شناخت).

(فَهُوَ عَالِمٌ بِمَا يَرُدُّ عَلَيْهِ مِنْ مُنْتَسَبَاتِ الدُّجَى وَ مُعَمَّيَاتِ السُّنَنِ وَ مُشَبَّهَاتِ الْفِتَنِ فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَخْتَارُهُمْ لِخَلْقِهِ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ عَقَبِ كُلِّ إِمَامٍ يَصَدِّ طَرَفَهُمْ لِذَلِكَ وَ يَجْتَبِيهِمْ وَ يَرْضَى بِهِمْ لِخَلْقِهِ وَ يَرْتَضِي بِهِمْ كُلُّ مَا مَضَى مِنْهُمْ إِمَامٌ نَصَبَ لِخَلْقِهِ مِنْ عَقَبِهِ إِمَامًا عَلَمًا بَيِّنًا وَ هَادِيًا نَبِيًّا وَ إِمَامًا قِيَمًا وَ حُجَّةً عَالِمًا أَمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ).

(پس آن امام دانا است به آن چه وارد شود بر او از امور مشتبه ای که در تاریکی جهالت و نادانی، مشکل است فرق گذاردن حق آن از باطل آن، و دانا است بر امور مخفیة سنت ها و روش ها و اموری که به حق شباهت دارد پس همیشه خدای تبارک و تعالی اختیار فرموده است ایشان یعنی ائمه را برای امامت خلق خود از فرزندان حسین علیه السلام از عقب هر امامی، و اختیار می کند ایشان را برای امامت و بر میگزیند ایشان را و خوشنود می شود از ایشان هر امامی که از دنیا می رود نصب می کند برای خلق خود از اولاد او امامی را که نشانه واضحی باشد و راهنمای روشن کننده ای باشد و امامی باشد متولی بر امور خلق، و حجت دانائی باشد، امام هائی باشند راهنمایان به حق و داوری به حق کنند).

(حُجَجُ اللَّهِ وَ دُعَاتُهُ وَ رِعَايَتُهُ عَلَى خَلْقِهِ يَدِينُ بِهِدُهُمُ الْعِبَادُ وَ تَسْتَهْلُ بِنُورِهِمُ الْبِلَادُ وَ يَنْمُو بِبَرَكَتِهِمُ التَّلَادُ جَعَلَهُمُ اللَّهُ حَيَوَةً لِلْأَنَامِ وَ مَصَابِيحَ لِلظُّلَامِ وَ مَفَاتِيحَ لِلْكَلامِ وَ دَعَائِمَ لِلْإِسْلَامِ، جَرَتْ بِذَلِكَ فِيهِمْ مَقَادِيرُ اللَّهِ عَلَى مَحْتُمِهَا فَالْإِمَامُ هُوَ الْمُنْتَجَبُ الْمُرْتَضَى وَ الْهَادِي

ص: 163

المنتجى و القائم المُرْتَجى اصْطَفَاهُ اللهُ بِذَلِكَ وَ اصْطَنَعَهُ عَلَى عَيْنِهِ فِي الدَّرَجَيْنِ ذَرَّعَهُ وَ فِي الْبَرِيَّةِ حِينَ بَرَّءَ ظَلَا قَبْلَ خَلْقِ نَسَمَةٍ عَنْ يَمِينِ عَرْشِهِ مَحْبُوبًا بِالْحِكْمَةِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ اخْتَارَهُ بِعِلْمِهِ وَ انْتَجَبَهُ لِيُطَهِّرَهُ بِقِيَّةٍ مِنْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ خَيْرَةً مِنْ ذُرِّيَّةِ نُوحٍ وَ مُصَدِّقًا مِنْ آلِ اِبْرَاهِيمَ وَ سَلَالَةَ مِنْ اِسْمَاعِيلَ وَ صَفْوَةً مِنْ عِتْرَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله).

«حجّت های خدا و خواننده های به سوی خدا و حافظ هائی هستند بر خلق خدا، دیندار می شوند به راهنمایی ایشان بندگان و بندگی می کنند، و نورانی می شوند به نور ایشان شهرها، و زیاد می شود به برکت ایشان مال و دولت ها. قرار داده است خدا آن ها را سبب حیات و زندگی برای مردمان و چراغ نور دهنده ای باشند در تاریکی های جهالت و نادانی، و کلید هائی باشند برای سخن گفتن و رکن و ستون هائی باشند برای اسلام، جاری شده به سبب ایشان مقدرات خدا بر حتمیّات؛ یعنی حتمی شده های آن، پس امام اختیار کرده شده و برگزیده شده و هدایت کننده و مناجات کننده و یا نجوی کننده با خدا و قائم به امر و منشاء امیدواری برای خیر دنیا و آخرت و سعادت و خوشبختی اهل ایمان است که خدا او را به این سبب برگزیده و خلق و تربیت و احسان در حقّ او فرموده به علّت این که می دید در او این لیاقت را در عالم دزّ در زمانی که آفرید او را، و در میان مخلوق خود زمانی که او را خلق فرمود در حالتی که پیش از تعلق پیدا کردن به بدن روحی بود از طرف راست عرش (مراد از ظل روح است) و نعمت داده شده بود به نعمت حکمت؛ یعنی خدا به علم غیب خود می دانست نعمت علم و حکمت به او خواهد داد و یا می دانست که اهلیّت اعطاء علم و حکمت را دارد، برگزید او را به سبب علم او و اختیار کرد به امامت او را به سبب معصوم بودن او از جهل و خطا و سهو و نسیان، و او باقی مانده ایست از آدم علیه السلام و اختیار کرده شده ایست از ذرّیه نوح و برگزیده شده ایست از آل ابراهیم و سلاله ایست از صلی الله اسمعیل و خلاصه و برگزیده ایست از عترت محمد صلی الله علیه و آله.»

(لَمْ يَزَلْ مَرْعِيًّا بَعَيْنِ اللَّهِ يَحْفَظُهُ وَيَكْلُؤُهُ بَسْتَرِهِ؛ مَطْرُودًا عَنْهُ حَبَائِلُ إِبْلِيسَ وَ جُنُودُهُ مَدْفُوعًا عَنْهُ وَقُوبُ الْعَوَاسِقِ وَ نُفُوتُ كُلِّ فَاسِقٍ مَضْرُوفًا عَنْهُ قَوَارِفُ الشُّوْءِ مُبْرَأًا مِنَ الْعَاهَاتِ مَجْحُوبًا عَنِ الْأَفَاتِ مَعْصُومًا مِنَ الرِّلَاتِ مَصُونًا عَنِ الْفَوَاحِشِ كُلِّهَا مَعْرُوفًا بِالْحِلْمِ وَ الْبِرِّ فِي يَفَاعِهِ مَسْئُوبًا إِلَى الْعَفَافِ وَ الْعِلْمِ وَ الْفَضْلِ عِنْدَ انْتِهَائِهِ مُسْتَدًّا إِلَيْهِ أَمْرٌ وَالِدِهِ صَامِتًا عَنِ

«همیشه محفوظ است به حفظ و حراست خدا، یا به عین عنایت او، و دفع کرده می شود از او دام های شیطان و لشکرهای او و دفع کرده شده است از او داخل شدن در شرور و بدی هائی که غالباً در شب حادث می شود یا این که مراد دفع شرها نیست که از جنّ و جانورهای موزی که غالباً در شب حادث می شود چنان چه عده ای از اخبار بر آن دلالت دارد یا مراد داخل شدن داخل شدن در شکوک و شبهات و جهالاتست و شاید اشاره است به مفاد آیه شریفه (وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ) و نیز مدفوع است از او جادوی هر جادوگری که بدمد در ریسمان ها و گره بزند که آن نیز اشاره است به مفاد آیه شریفه که فرمود (وَمِنْ شَرِّ التَّفَّاتِ فِي الْعُقَدِ) یا این که مراد این است که تأثیر نمی کند در وجود او تأثیری که نتواند دفع آن را بکند و مصروف است از او عیب ها و تهمت ها و بدی ها، و مبرا است از انواع آفات و مرض های بدی که موجب نفرت و انزجار مردم باشد مانند خوره و پیسی و کوری و دیوانگی و امثال این ها، و محجوب و پوشیده شده است از آفت های نفسانی هر چه باشد در حال کودکی و اول جوانی که آن معنای یفاع است و معصوم است از همه گناهان و اعمال زشت، و در کودکی و جوانی به حلم و بردباری و نیکوئی و نیکی شناخته شده است، و منسوب است به عفت و علم و فضل تا انتهاء عمرش، و اسناد داده شده است به او امر امامت پدرش در حالتی که در زمان حیات پدر به امامت نطق نمی کند؛ یعنی در زمان حیات دارای منصب امامت هست ولی ساکت است از سخن گفتنی که مربوط به منصب امامت است».

(فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ وَالِدِهِ إِلَى أَنْ انْتَهَتْ بِهِ مَقَادِيرُ اللَّهِ إِلَى مَشِيئَتِهِ وَجَاءَتِ الزَّادَةُ مِنَ اللَّهِ فِيهِ إِلَى مَحَبَّتِهِ وَبَلَغَ مُنْتَهَى مُدَّةِ وَالِدِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَضَى وَصَارَ أَمْرُ اللَّهِ إِلَيْهِ مِنْ بَعْدِهِ وَقَلَدَهُ دِينَهُ وَجَعَلَهُ الْحُجَّةَ عَلَى عِبَادِهِ وَوَقِيمَهُ فِي بِلَادِهِ وَأَيْدَهُ بِرُوحِهِ وَآتَاهُ عِلْمَهُ وَأَنْبَأَهُ فَضْلَ بَيَانِهِ وَاسْتَدْعَاهُ سِرَّهُ وَانْتَدَبَهُ لِعَظِيمِ أَمْرِهِ وَأَنْبَأَهُ فَضْلَ بَيَانِ عِلْمِهِ وَنَصَّبَهُ عِلْمًا لِخَلْقِهِ وَجَعَلَهُ حُجَّةً عَلَى أَهْلِ عَالَمِهِ وَضِيَاءً لِأَهْلِ دِينِهِ وَالْقِيمَ عَلَى عِبَادِهِ رَضِيَ اللَّهُ بِهِ إِمَامًا لَهُمْ اسْتَدْعَاهُ سِرَّهُ وَاسْتَحْفَظَهُ عِلْمَهُ وَاسْتَحْبَاهُ حِكْمَتَهُ وَاسْتَرْعَاهُ لِدِينِهِ وَانْتَدَبَهُ لِعَظِيمِ أَمْرِهِ وَأَحْيَاهُ مَنَاهِجَ سَبِيلِهِ وَفَرَأَيْضَهُ وَحُدُودَهُ فَقَامَ بِالْعَدْلِ عِنْدَ تَحْيِيرِ أَهْلِ الْجَهْلِ وَتَحْيِيرِ أَهْلِ الْجَدَلِ بِالنُّورِ السَّاطِعِ

وَاللَّهِ فَاءِ النَّافِعِ بِالْحَقِّ الْأَبْلَجِ وَالْبَيِّنِ اللَّائِحِ مِنْ كُلِّ مَخْرَجٍ عَلَى طَرِيقِ الْمُنْهَجِ الَّذِي مَضَى عَلَيْهِ الصَّادِقُونَ مِنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَلَيْسَ يَجْهَلُ حَقَّ هَذَا الْعَالِمِ إِلَّا شَقِيٌّ وَلَا يَجْهَدُهُ إِلَّا عَوِيٌّ وَلَا يَصُدُّ عَنْهُ إِلَّا جَرِيٌّ عَلَى اللَّهِ جَلَّ وَعَلَا).

«چون مدّت پدر او منقضی شد آن گاه منتهی شود به آن پسر مقدرّات خدا به آن چه خدا بخواهد و پس از آن خدا اراده در امامت او کند به نحوی که آن را دوست می دارد؛ یعنی مشیّت او چنان تعلق گیرد که چون برسد منتهای مدّت امامت پدرش علیه السلام و از دنیا بگذرد، امر امامت از جانب خدا پس از او به فرزندش می رسد و خدا دین خود را به گردن او می اندازد و او را حجتّ قرار می دهد بر بندگان خود و قیّم به امر می گرداند در شهرهای خود و تأیید می فرماید او را به روح خود؛ یعنی روح القدس، و علم خود را به او می دهد و او را خبر می دهد به بیانی که جدا کننده میان حقّ و باطل باشد و او را نصب به امامت می کند تا نشانه باشد برای خلق او و او را حجتّ قرار می دهد بر اهل عالم خود و روشنی قرار می دهد بر اهل دین خود و قیّم می گرداند بر بندگان خود، خشنود می شود خدا به این که امام مردم باشد و به او می سپارد سرّ خود را و حافظ علم خود قرار می دهد و از او می خواهد که حکمتی که به او عطا کرده کتمان کند و به غیر اهل نگوید و از او می خواهد که رعایت حال مردم را کند و حفظ کند ایشان را برای امور دین خود و اجابت می کند او را برای امر بزرگی که از او بخواهد و زنده می کند به وجود او روشنی های راه او را و واجبات و حدود دین او را پس قیام به عدل و داد می کند وقتی که مردمان نادان سرگردان باشند، و اهل جدل را به حیرت و سرگردانی می اندازد به نور فروزان علم، و شفاء نفع دهنده؛ یعنی قرآن و به حقّ روشنی و واضح و بیان درخشنده از هر دری که وارد شوند به روشی که پدران راستگویان او - علیهم السلام - می رفتند پس در حق چنین عالمی کسی نادانی نمی کند مگر این که شقی و بدبخت باشد و به تعبّر نمی اندازد او را مگر کسی که گمراه و فریبنده باشد و باز نمی دارد و بر نمی گرداند او را مگر کسی که بی باک باشد و بر خدای بزرگ که شأن او برتری دارد جرئت کند».

بدان که ائمه عليهم السلام می دانند همه علم هائی را که خدای عزوجلّ به همه ملائکه و انبیاء و مرسلین تعلیم داده و می دانند چه وقت می میرند، و نمی میرند مگر به اختیار خودشان و هر وقت هر چه را بخواهند بدانند می دانند و می دانند علم هر چه گذشته است و هر چه بعد از این می آید و مخفی نیست بر ایشان چیزی و خدای تعالی تعلیم نداده است به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله علمی را مگر این که او را امر فرموده به امیرالمؤمنین علیه السلام التعلیم دهد و آن حضرت شریک در علم پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده و امام بعد از آن حضرت و همچنین هر امامی بعد از امامی جمیع علوم امامی که پیش از او بوده می داند و ائمه عليهم السلام خزینه داران علوم الهیه می باشند. و مؤلف فقیر بعضی از اخبار وارده در موضوع هر یک از آن چه ذکر شد شرح می دهم و نسبت به هر کدام از آن ها که به بیان احتیاج دارد نیز بسط کلام خواهم داد انشاء الله تعالی.

اما راجع به جمله اول که ائمه عليهم السلام علوم همه ملائکه و انبیاء و مرسلین را می دانند، در کافی شریف چهار حدیث روایت کرده در جزء اول کتاب حجّت صفحه (255) چاپ طهران و در کتاب بصائر الدرّجات صفّار چاپ سنگی قدیم طهران هجده حدیث در جزء دوم صفحه (31) و در جلد هفتم بحار چاپ کمپانی صفحه (314) تا (318) شصت و پنج حدیث ذکر شده نگارنده در این جا به چند حدیث اکتفا می کنم علاقه مندان به بیش تر از این به کتب نامبرده و سایر کتب مبسوطه مراجعه کنند.

کافی (1) از علی بن محمد و محمد بن الحسن از سهل بن زیاد از محمد بن حسن بن شمون از عبدالله بن عبدالرحمن از عبدالله بن قاسم از سماعه از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که فرمود:

(إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عِلْمَيْنِ عِلْمًا أَظْهَرَ عَلَيْهِ مَلَائِكَتُهُ وَرُسُلُهُ وَأَنْبِيَآءُهُ فَقَدْ عَلِمْنَاهُ وَعِلْمًا اسْتَأْثَرَ بِهِ فَإِذَا بَدَأَ اللَّهُ فِي شَيْءٍ مِنْهُ أَعْلَمَنَا ذَلِكَ وَعَرَضَ عَلَيَّ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِنَا). و مثل همین حدیث را بسند صحیح دیگر از علی بن محمد و محمد بن الحسن از سهل بن زیاد از موسی بن قاسم و محمد بن یحیی از عمرکی بن علی و همه آن ها از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده است یعنی برای خدای تبارک و تعالی دو علم است یکی از آن دو علم را ظاهر فرموده است بر ملائکه و پیغمبران مرسل و سایر انبیاء، و علم دیگر مخصوص به خود او است و متفرد است در آن و آن علم بدائی است که تغییر بردار است هرگاه بخواهد به انبیاء و اوصیاء اظهار می کند و احدی به آن علم راه ندارد و آن علم نوع دیگری از معارف ربانیه ای است که احدی اطلاع بر آن ندارد وقتی که برای خدا بداء در آن حاصل شود و مصلحت در تغییر آن بداند قضای او جاری می شود و ثبت می کند در لوح محو و اثبات، و مشیت او به اظهار آن تعلق می گیرد و آن از مکنون علم خدای تعالی است.

حدیث دوم

اشاره

نیز در کافی از ابوعلی اشعری از محمد بن عبدالجبار از محمد بن اسماعیل از علی بن نعمان از سوید القلا از ابی ایوب از ابی بصیر از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

(إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِلْمَيْنِ عِلْمٌ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ وَعِلْمٌ عَلَّمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَرُسُلُهُ فَمَا عَلَّمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَرُسُلُهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَنَحْنُ نَعْمَلُهُ).

«برای خدای عزوجل دو علم است علمی است که کسی آن را نمی داند مگر ذات او و

ص: 168

علمی است که به ملائکه و پیغمبران خود تعلیم داده پس آن چه را که به ملائکه و پیغمبران خود تعلیم داده ما می دانیم آن را».

حدیث سوم

بصائر الدرجات از احمد بن محمد از حسن بن محبوب از حنان کندی از پدرش از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود: (إِنَّ لِلَّهِ عِلْمًا خَاصًّا وَعِلْمًا عَامًّا فَأَمَّا عِلْمُهُ الْخَاصُّ فَالَّذِي لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ مَلَائِكَتُهُ الْمُقَرَّبُونَ وَأَنْبِيََاءُهُ الْمُرْسَلُونَ وَأَمَّا عِلْمُهُ الْعَامُّ فَهُوَ الَّذِي أَطَّلَعَ مَلَائِكَتُهُ الْمُقَرَّبُونَ وَأَنْبِيََاءُهُ الْمُرْسَلُونَ فَقَدْ وَقَعَ عَلَيْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ). (1)

«برای خدا علم خاصی است و علم عامی. اما علم خاص او آن است که ملائکه او که مقربین اند و پیغمبران مرسل او بر آن اطلاعی ندارند، و اما علم عام او آن است که ملائکه مقربین او و پیغمبران مرسل او بر آن مطلعند که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به ما رسیده».

در بیان اینکه ائمه علیهم السلام غیب نمی دانند و کیفیت علم آن ها

این بحث بسیار قابل توجه است و شبهات را مرتفع می کند سزاوار است خوانندگان به دقت در آن تدبّر کنند بیان چند مطلب در این مقام مورد نظر است: اول آن که ائمه علیهم السلام غیب نمی دانند. دوم این که علم ایشان به اشیاء چگونه است. سوم آن که عالم بماکان و ما یکون می باشند. چهارم آن که علم ایشان حصولی است نه حضوری. و نحو این ها تشریح و تفصیل آن ها در ضمن چند فائده بیان می شود.

فائده اول

اشاره

در بیان این که ایشان غیب نمی دانند آیات چند و اخبار بسیاری در این باب وارد شده که دلیل است بر این که علم غیب مخصوص خداست.

ص: 169

دلیل اول

سوره ال عمران (174) (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظِلَّكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ) (1) یعنی «خدا شما را مطلع بر غیب نمی کند ولیکن بر می گزیند از پیغمبران خود کسی را که می خواهد».

بیضاوی در تفسیر این آیه گفته است که معنی آیه چنین است: (مَا كَانَ اللَّهُ لِيُؤْتِيَ أَحَدَكُمُ عَلَى الْغَيْبِ فَيَطَّلِعُ عَلَى مَا فِي الْقُلُوبِ مِنْ كُفْرٍ وَ إِيْمَانٍ وَ لَكِنَّهُ يَجْتَبِي لِرِسَالَتِهِ مَنْ يَشَاءُ فَيُؤْمِنُ إِلَيْهِ وَ يَخْبِرُهُ بِبَعْضِ الْمَغِيبَاتِ أَوْ يَنْصِبُ لَهُ مَا يَدَّلُ عَلَيْهَا) یعنی «خدا به احدی از شما غیب را نمی دهد تا اطلاع بر دل ها پیدا کند از جهت کافر بودن یا مؤمن بودن ولیکن بر می گزیند برای رسالت از جانب خود، کسی را که می خواهد و به سوی او امر کرده می شود و خبر می دهد او را به بعضی از عیب ها یا نصب می کند برای او چیزی را که دلالت کند بر آن ها».

دلیل دوم

سوره یونس آیه (21) (فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَبِهُوا) (2) یعنی «بگو جز این نیست غیب مخصوص خدا است پس منتظر باشید».

دلیل سوم

سوره هود آیه (33) (وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ) (3) الایه - یعنی «نمی گویم به شما که خزین های خدا نزد من است و نمی دانم غیب را».

دلیل چهارم

سوره هود آیه (123) (وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ). یعنی «مخصوص خداست غیب آسمان ها و زمین».

ص: 170

1- آل عمران / 179

2- یونس / 20

3- هود / 31

دلیل پنجم

سوره کهف آیه (25) (لَهُ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ). (1) یعنی «برای خداست غیب آسمان ها و زمین».

دلیل ششم

سوره نحل آیه (79) (وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) (2) [یعنی] «مخصوص خدا است غیب آسمان ها و زمین».

دلیل هفتم

سوره اعراف (188) (لَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَا أَسْأَلُكَ تَكْتَرًا). [یعنی] «اگر غیب را می دانستم هر آینه بسیار می کردم؛ یعنی طلب زیادتی می کردم».

دلیل هشتم

سوره نحل آیه (66) (قُلْ لَا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ). (3) [یعنی] «بگو نمی داند هر که در آسمان ها و زمین است غیب را مگر خدا».

دلیل نهم

سوره جن آیه (26) (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ). یعنی «خدا داننده غیب است پس مطلع نمی سازد بر غیب خود احدی را مگر آن را که پسندیده است از پیغمبری».

ص: 171

1- کهف / 26

2- نحل / 77

3- نمل / 65

دلیل دهم

سوره انعام آیه (50) (قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ). [یعنی] «بگو نمی گویم برای شما که خزین های خدا نزد من است و نمی دانم غیب را».

دلیل یازدهم

سوره انعام آیه (59) (وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يُعَلِّمُهَا إِلَّا هُوَ). یعنی «نزد اوست کلید های غیب که نمی داند آن ها را مگر او».

این آیات مبارکات ادله ایست که غیب را جز خدا کسی نمی داند، اخبار هم چنان چه قبلاً اشاره شد در این باب بسیار است، بعداً به قدر مقتضی در محل مناسب خود به بعضی از آن ها تذکر داده می شود.

غیب یعنی چه؟

غیب عبارتست از چیزهائی که از حواس بشر پنهان باشد و کسی از پیش نفس خود نداند و نتواند آن را درک کند مگر به تعلیم خدا به وحی یا الهام، و گفته شده است که مراد یا به علم غیب آن است که شخص چیزی را پیش خود بداند بدون تعلیم معلّم و بدون آلت.

پس می گوئیم این که نفی دانستن غیب از پیغمبر صلی الله علیه و آله یا ائمه علیهم السلام شده در صورتی است که از پیش خود بدون وحی و الهام و تعلیم از خدا یا پیغمبر ادعا کنند و الا ظاهر است که عمده معجزات انبیاء و اوصیاء از همین قبیل بوده و روشن تر وجوه اعجاز قرآن مشتمل است بر اخبار به مغیبات؛ چنان چه بسیاری از غیب ها است که به خبر دادن خدا و پیغمبر و ائمه - صلوات الله علیهم - دانسته شده؛ مانند قیامت و حالات آن و بهشت و جهنّم و رجعت و قیام قائم علیه السلام و حالات عالم قبر و برزخ و قیام قیامت و وجود عرش و کرسی و ملائکه و غیر این ها، از آن چه از حواس ما غایب و ناپیدا است چنان چه آیه شریفه ای که در

دلیل دهم ذکر شد مشعر بر آن است که فرموده (إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ) (1) یعنی «پیروی نمی‌کنم مگر آن چه را که به من وحی کرده می‌شود».

پس ظاهر می‌شود که علوم پیغمبر و ائمه از پیش خودشان نیست بلکه علوم پیغمبر از راه وحی و تعلیم خدا است و علوم ائمه به تعلیم پیغمبر است به ایشان به امر خدا، و این علم غیبی که ذاتی ایشان و به استقلال خودشان باشد نیست کما این که علامه مجلسی - اعلی الله مقامه - در بحار راجع به خبر دادن امیرالمؤمنین علیه السلام از آمدن ترک به بغداد نقل کرده که چون آن حضرت این خبر را داد بعضی از اصحاب آن جناب عرض کرد: هر آینه این علم غیب است که به شما عطا شده؟ حضرت در جواب او فرمود: (لَيْسَ هُوَ بِعِلْمٍ غَيْبٍ وَ أَنْمَا هُوَ بِعِلْمٍ مِنْ ذِي عِلْمٍ). (2) یعنی «آن علم غیب نیست بلکه علمی است که از صاحب علم فراگرفته شده». و شیخ طبرسی در تفسیر آن گفته است که (لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ الَّذِي يَخْتَصُّ اللَّهُ بِعِلْمِهِ وَإِنَّمَا أَعْلَمُ قَدْرَ مَا يُعَلِّمُنِي اللَّهُ تَعَالَى مِنْ أَمْرِ الْبَعْثِ وَالنُّشُورِ وَالْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَغَيْرِ ذَلِكَ). (3) یعنی «غیب آن چیزی است که علم آن به خدا اختصاص دارد و من به قدری که خدا به من تعلیم می‌دهد از امر زنده شدن و قیامت و بهشت و آتش و غیر آن‌ها می‌دانم».

و جمعی از علماء در موضوع علم ائمه علیهم السلام چنین گفته‌اند که ایشان هیچ‌کم و زیادی را نمی‌دانند مگر این که از پیغمبر دانستن آن به ارث به ایشان رسیده، و بعضی از اهل معرفت گفته‌اند که هیچ اشکالی ندارد اگر بعضی از مسلمانان چنین ادعا کنند که ائمه علم غیب دارند و غیب را می‌دانند و لکن می‌گویند دانستن ایشان به تعلیم خدا است نه از پیش خودشان و می‌گویند آن‌ها هم آفریده شده‌های خدایند و علم آن‌ها علم حصولی است که به تعلیم خدا برای آن‌ها حاصل شده و علم حضوری نیست که بستگی به ذات خود آن‌ها داشته باشد که گفته شود ذاتاً عالمند و علوم آن‌ها از لوازم ذات آن‌ها است، چنانچه بسیاری از غلات این سخن را می‌گویند.

ص: 173

1- انعام / 50

2- بحار الانوار / ج 57 / ص 121 / ح 9 - در روایت به جای «بعلم من ذی علم» «بتعلیم من ذی علم» آمده است.

3- مجمع البیان / ج 2 / ص 304

پس آیات و اخباری که راجع به غیب ندانستن ایشان است برای ردّ قول غلات و اشباه ایشان است چنان چه بعد از این توضیح این مطلب بیان خواهد شد و اما آیه شریفه ای که در دلیل نهم ذکر شد: (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَيَمْنُ خَلْفَهُ رِصْدًا) (1) این آیه دلالت دارد بر این که کسی را که خدا از او خوشنود است و اختیار فرموده است او را برای نبوت و رسالت، مطلقاً خدا آن چه را که می خواهد از غیب خود بر او ظاهر می کند و نسبت غیب دانی را به او می دهد بر حسب آن چه که مصلحت را در آن می داند زیرا که آن پیغمبر سلوک می کند در مقابل خود و پس از خود راهی را، یعنی علمی که پیشتر از او بوده و گذشته از علوم انبیاء و غیر آن ها از گذشته و آینده، و شاهد بر آن چه که ذکر کردیم نیز آیه ای است که در دلیل اول ذکر شد (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي لِرُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ) (2) یعنی «خدا شما را مطلع بر غیب نمی کند و لکن اختیار می کند برای رسول های خود هر که را می خواهد». و از زبان یوسف صدیق فرموده: (ذَلِكُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي) (3) یعنی «ای ساقی و طبّاخ این که به شما گفتم از چیز هائی است که پروردگار من به من تعلیم داده است». و در حق عیسی فرموده است: (وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ) (4) یعنی «و خبر می دهیم شما را به آن چه می خورید و آن چه که ذخیره می کنید در خانه های خودتان».

حاصل آن که به موجب نعمت هائی که در کتاب و سنت رسیده این است که انبیاء از غیب خبر می دادند و معجزات شان در اخبار به غیب بسیار بوده و جای شک و تردید نیست. ولی به تعلیم خدا بوده نه از پیش خود. از این جهت است که علماء ما از متقدمین و متأخرین استدلال کردند و می کنند بر نبوت و پیغمبری ایشان به این که اخبار به غیب می کردند تا آیت و معجزه ای باشد برای ایشان.

و اما راجع به آیه مبارکه (وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ) که در دلیل یازدهم ذکر شد، در اطراف آن اقوالی گفته شده:

ص: 174

1- جن 26 و 27

2- آل عمران / 179

3- یوسف / 37

4- آل عمران / 49

اول آن که مفاتح غیب به معنای خزائن غیب است که در آن است علم عذاب مستعجل و غیر آن، که نمی داند آن را جز خدا یا کسی که خدا او را اعلام کرده و به او تعلیم داده. دوم آن که مفاتح غیب مراد مقدرات غیب است که به سبب آن ها باز می کند درهای آن را بر هر که می خواهد از بندگان خود، به اعلام و تعلیم خدا، و راه را بر او آسان می کند و دلیل ها برای او نصب می فرماید، و می بندد درهای آن را بر روی آن هائی که می خواهد و برای ایشان دلیلی نصب نمی کند. سوم آن که مفاتح غیب پنج چیز است که خدا در آیه مبارکه: (إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ) آیه (34) سوره لقمان یعنی «هر آینه نزد خدا است علم قیامت، و فرو می فرستد باران را، و می داند آن چه در رحم ها است و هیچ کس نمی داند که فردا چه کسبی می کند. و هیچ کس نمی داند که در چه زمینی می میرد، بدرستی که خدا دانا و باخبر است». کنایه از این که خدا عالم است به اول و آخر هر کاری آن چه را که مصلحت در تعجیل آن است تعجیل می کند و آن چه را که مصلحت در تأخیر آن است تأخیر می اندازد، و او است که باب علم را بر روی هر که بخواهد باز می کند، از انبیاء و اولیاء زیرا که غیب را جز او کسی نمی داند و کسی جز او نمی تواند باب علم را به روی بندگان باز کند.

جماعتی از قمیین بر این عقیده اند که ائمه علیهم السلام آن چه را که از حواس ایشان پنهان است نمی دانند مگر در بعضی از موارد؛ مانند مورد معجزه و مانند آن، و تمسک بسته اند به آیات و اخبار معتبره متواتره که دلیل است بر این که ایشان غیب نمی دانند؛ مانند آن چه که در این باب از توقیع مبارک امام عصر عجل الله تعالی فرجه در ردّ غلات بیرون آمده چنان چه در کتاب احتجاج طبرسی روایت کرده که فرموده: (يا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ تَعَالَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَمَّا يَصِدُّ فَمَنْ سُدَّ بَحَانَهُ وَبِحَمْدِهِ لَيْسَ نَحْنُ شُرَكَاءُ فِي عِلْمِهِ وَلَا فِي قُدْرَتِهِ بَلْ لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ غَيْرُهُ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا اللَّهُ وَنَحْنُ عِبِيدُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ) (1) یعنی «ای محمد بن علی خدای عزوجل بالا تر از این است که وصف کنند او

ص: 175

راه، ما شریک خدا نیستیم در علم و قدرت او بلکه غیب را کسی جز او نمی داند چنانچه در کتاب محکم خود فرموده (ای پیغمبر) بگو نمی دانند کسانی که در آسمانها و زمینند مگر خدا، و ما بندگان خدای عزوجل هستیم تا این که فرمود: (إِنِّي بَرِيءٌ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولُهُ مِمَّنْ يَقُولُ إِنَّا نَعْلَمُ الْغَيْبَ أَوْ نُشَارِكُ اللَّهَ فِي مُلْكِهِ) بدرستی که من بیزاری می جویم بسوی خدا و رسول او از کسی که می گوید ما می دانیم غیب را یا شریک با خدا هستیم در ملک او). - تا آخر حدیث - و اخبار متواترهای در این باب رسیده و آن چه از اخباری که ظهور دارد که ایشان علیهم السلام ذاتاً عالم به غیباند در پیش خود و استقلال دارند در اطلاع از مغیبات، غلو و تقویض است و مستلزم شرک.

و اما قول به این که خداوند متعال به ایشان علم همه چیزها را تعلیم داده در اخبار وارده دلالتی بر بطلان آن نیست و مستلزم شرک هم نیست نه در علم و نه در قدرت خدا و نه در ملک او، و این مطلب به خوبی ظاهر است برای کسانی که خدا فهم اخبار را روزی آن ها کرده بخصوص اخبار آینده ای که وارد شده و دلالت و ظهور دارد در این که ائمه علیهم السلام گذشته و آینده و حال همه را می دانند و همچنین اخباری که دلالت دارند بر این که اگر بخواهند هر چه را بدانند می دانند و پوشیده نیست برای ایشان آسمان و زمین و بهشت و جهنم، و این که ملکوت آسمانها و زمین برایشان عرضه داشته شده و مردمان را به حقیقت ایمان و حقیقت خلق می شناسند، و اخباری که نزد ایشان است کتابی که در آن است نام های اهل بهشت و نام های شیعیان ایشان و نام های دشمنان ایشان، و اخباری که خدای تعالی بالا می برد برای امام عمودی از نور که به سبب آن ببیند اعمال بندگان راه، و اخباری که نزد ایشان است علوم ملائکه و انبیاء، که همه این اخبار و هر چیزی از فقرات آن ها در روایات معتبره و صحیحه و مستفیضه و متواتره ثابت و وارد است در کتب معتبره بسیار از متقدمین و متأخرین و خداوند متعال فرموده: (فَلَا يُظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ أَزْتَصَى) (1) یعنی «ظاهر نمی کند بر غیب خود احدی را مگر کسانی که پسندیده اند». زیرا که بعضی از آن اخبار کاشف بعض دیگر از آن است و آن چه ذکر کردیم مقتضی جمع بین اخبار و مطابق

ص: 176

فائده دوم: کلام قائلین علم حضوری در حق امام ورد آن

بدان که بسیاری از غلات را عقیده بر این است که علم امام علیه السلام نسبت به همه ممکنات حضوری است و همه آن ها را می دانند و بر همه آن ها احاطه معنوی دارند و این علم از لوازم ذات ایشان است؛ نظیر احاطه قلب بر اعضاء و جوارح انسان و اطلاع او بر اعضاء از لوازم او است و همچنین است علم ائمه علیهم السلام نسبت به تمام عوالم امکان و اجزاء آن حتی هر ذره ای از ذرات و احوال آن، و احتیاج می کنند بر حضوری بودن علم ایشان به نصوص صریحه وارده در بیان این که خدا ایشان را خلق فرمود در حالتی که نورهایی بودند، و نور مجرد از ماده است و هر چه مجرد از ماده شد ذاتاً عالم است و علم از لوازم خلقت و نور است، و دیگر آن که شکی نیست که خدای تعالی ایشان را پیش از سایر ممکنات خلق فرموده و در آن وقت زمان و مکانی نبوده، اگر مجرد نبودند لازم می شد ایشان را احتیاج به زمان و مکان، پس موجود شدن ایشان قبل از زمان و مکان دلیل مجرد بودن ایشان است از ماده - و اگر برهانی اقامه کنند که نور های ایشان مرکب بوده از وجود و ماده، نظر به قاعده متداوله بین ایشان (کُلُّ مُمکن زُوجٌ تَرکیبی) یعنی هر ممکنی را جفتی است که با او ترکیب شده، منافاتی با مجرد بودن نور ندارد زیرا که مقصود از آن ترکیب اعتباری است پس هر وجودی که مجرد از ماده باشد عالم است زیرا که وجود نور است و حاجبی برای آن نیست پس عالم است.

جواب گفته شده به این که این برهان رجم به غیب است زیرا که در اخبار و احادیث شاهی بر آن نرسیده و اگر حق و راست بود باید در اخبار بیانی از آن شده باشد با این که اخبار زیاد، برخلاف آن رسیده که همه آن ها ناطق است به این که علوم پیغمبر صلی الله علیه و آله به تعلیم خدا است که به او آموخته و علوم ائمه علیهم السلام به تعلیم پیغمبر است به ایشان و این بیان با

حضورى بودن علم ايشان و بودن علم ايشان از لوازم ذواتشان منافات دارد بلکه از صريح آن اخبار چنين مستفاد مى شود که علم ايشان حصولى است و بعلاوه اخبار صحيفه هاى مختومه اى که برای هر يك از ايشان رسیده از جمله شواهد حصولى بودن علم ايشان است و همچنين اخبار صريحه صحیحه و معتبره که دلالت دارد بر این که اگر بخواهند بدانند مى دانند و اخبار وارده ديگرى که حاکی از آن است که وقتى هر امامى که امامت به او منتقل مى شود از امام قبل از او، خدا بلند مى کند از برای او عمودى را از نور که در آن مى بيند دنيا را و آن چه را که در آن است که بر او پوشيده نيست از آن ها چيزى، و از اين بيان ظاهر مى شود که علم امام مستفاد از آن نور و بواسطه آن نور است و اين نيز دليل حصولى بودن علم امام است و به آن معنائى که از غلات ذکر شد حضورى نيست و بسيارى از اهل فضل گفته اند که قول به اين که علم امام به حضور يا نفس حضور است لازم مى کند که امام شبيه واجب الوجود باشد زيرا که علم خدا چنين است و اين قول باطل است به جهت اين که علم خدا نه به حضور است و نه نفس حضور اما به حضور نيست برای اين که لازم مى آيد که حقيقت علم چيز ديگرى باشد نسبت به حضور و آن غير از خداى تعالى است زيرا که مسلماً حضور غير از خدا است و آن چه که متوقف بر غير است محتاج است و به غير بايد کمال پيدا کند، و اما به نفس حضور، مى گوئيم حضور شىء حال شىء است و از کمالات ذاتى برای عالم نيست و لکن لازم مى شود مفاد قول ما که مى گوئيم حاضر است همان مفاد قول ما باشد که مى گوئيم عالم است. اجمالاً علم خداى تعالى عين ذات او است؛ مانند ساير صفات ذاتيه او که آن ها نيز عين ذات او است و محال است که بشر عاجز بتواند بر آن اطلاع پيدا کند و کيفيتى برای او قائل شود زيرا که کيفيتى برای او نيست چنان چه در بعضى از دعا ها وارد شده که (يَا مَنْ لَا يَعْلَمُ مَنْ هُوَ إِلَّا هُوَ) يعنى «اى کسى که حقيقت او را کسى نمى داند مگر خودش». حاصل کلام به بياناتى که ذکر شد اين است که علوم ائمه عليهم السلام حصولى است نه حضورى.

فائدة سوم

در بيان معنى قول خداى تعالى: (إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي

الأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ. (1) یعنی «برگزید خدای تعالی برای خود علم این پنج چیز را که علم به قیامت و علم به فرستادن باران و علم آن چه در رحم‌ها است و علم به این که فردا کی چه کسی می‌کند و علم به این که کی در کجا می‌میرد و اطلاع نداد احدی از خلق خود را بر آن پس وقت قیام قیامت را کسی نمی‌داند و آمدن باران را در چه زمانی یا در چه مکانی می‌بارد یا در ارحام زنان چیست یا کی فردا چه کسی می‌کند یا کی در کدام زمین می‌میرد از این‌ها هیچ کس آگاه نیست».

در تفسیر صافی (2) از تفسیر قمی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: (هذه الخمسة أشياء لم يطلع عليها ملكٌ مقربٌ ولا نبيٌّ مرسلٌ وهي من صفات الله) وفي نهج البلاغة (فهذا هو علم الغيب الذي لا يعلمه أحدٌ إلا الله) وفي الجمع (جاء في الحديث إن مفاتيح الغيب خمس لا يعلمهن إلا الله) یعنی «این پنج چیز را اطلاع نداده است خدا بر احدی نه به ملک مقرب و نه به نبی مرسل، و این‌ها علمش از صفات خاصه خدای تعالی است». و در نهج البلاغه است که «این علم غیبی است که نمی‌داند آن را احدی غیر از خدا» و در مجمع البیان است که در حدیثی آمده است که «کلیدهای غیب پنج است که نمی‌داند آن‌ها را مگر خدا».

بدان که در معنای این آیه شریفه چند وجه احتمال داده شده:

وجه اول آن که مراد از این پنج چیز که کسی آن‌ها را نمی‌داند جز خدا، مراد این است که بر وجه تعیین و تخصیص کسی نمی‌داند جز خدا، و هرگاه ائمه علیهم السلام خبر می‌دادند از موت شخصی در فلان روز ممکن است که دقیقه بخصوص آن را نمی‌دانستند که روح از جسد بیرون می‌رود مثلاً و محتمل است که ملک الموت هم نمی‌دانسته. وجه دوم آن که علم به این پنج چیز از علوم بدائیه بوده چون احتمال بداء در آن می‌رفته اختصاص به خدا دارد و غیر از او کسی نمی‌داند. وجه سوم آن که دیگران به این پنج چیز علمی ندارند به غیر از خدا مگر این که از جانب خدا به غیر او خبر داده شود در این صورت مانند سایر غیب‌ها؛ است کما

ص: 179

1- لقمان / 34

2- تفسیر صافی / ج 4 / ص 152

این که از ائمه علیهم السلام مکرّر در مکرّر راجع به هر یک از این پنج چیز خبر داده شده به تعلیم پیغمبر صلی الله علیه و آله قبلاً یا به الهام الهی چنان چه اخبار زیاد در این باب وارد شده. وجه چهارم این که خدای تعالی اطلاع نداده است در کلیه این امور، احدی از خلق خود را بطور قطع و حتم به نحوی که بداء در آن نباشد مگر وقتی که حصول و وقوع آن نزدیک شده باشد؛ مانند شب قدر یا نزدیک تر؛ مانند شب های جمعه یا برای اظهار اعجاز و اتمام حجت در مقابل خصم و نحو این ها و این وجه اقرب از سه وجهی است که ذکر شد و اخبار بسیاری در این باب نیز رسیده که شاهد بر آن چه گفتیم باشد بلکه از طریق عامّه هم اخباری روایت شده. وجه پنجم چیزی است که بعضی از عارفین گفته اند و بیان شان این است که برای خدای تعالی دوجور علم است: یکی علم ذاتی که عین حقیقت و ذات او است که محیط است بر همه مخلوقات و ممکنات و آن چه غیر از اوست، و دیگر علم فعلی است که خلق فرموده است خدای تعالی در انوار آل محمّد علیهم السلام و حقایق نورانیّه ایشان به علت این که آن ها صادر اول و جامع جمیع کمالاتی هستند که در عالم امکان تحقق آن متصور باشد، و این علم از شدت شرافت و قرب او به خدا صحیح است که گفته شود که من عندالله است چنان چه خدای تعالی فرموده: ([إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ] (1)

فائده چهارم

اشاره

بدان که در میان آن کسانی که علوم ائمه علیهم السلام را حصولی می دانند چنان که گفته شد مذهب حق همین است، اختلاف است در دو قول، چنان چه دست های می گویند که ایشان علیهم السلام همه چیزها را فعلاً می دانند و صورت های جمیع ممکنات در علم شان موجود است و دسته دوم می گویند که ایشان هر وقت بخواهند بدانند می دانند: دلیل قول دسته اول اخبار معتبره بسیاری است که مقتضی است تفصیل داده شود برای توضیح و بیان مراتب علوم ایشان و جهات آن، و آن ها مشتمل است بر چند قسمت.

ص: 180

اخباری است که دلالت دارد بر این که آسمان و زمین و بهشت و جهنم بر آن ها پوشیده نیست و عرضه داشته شده است بر آن ها ملکوت آسمان ها و زمین و علم به ماکان و ما یكون تا روز قیامت.

علامه مجلسی رحمه الله در جلد هفتم بحار الانوار در این موضوع بیست و پنج حدیث روایت کرده از صفحه (301) تا (303) چاپ کمپانی، و در کتاب بصائر الدرجات صفار چاپ سنگی از صفحه (34) تا (35) سیزده حدیث روایت کرده، و در سایر کتب معتبره از کافی و کتب صدوق و کتب شیخ مفید و فصول المهمة شیخ حرّ عاملی و کتب سید هاشم بحرینی و غیر این ها احادیث زیادی روایت شده، از جمله روایات، روایتی است که صفار در بصائر مسند از مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده:

(قَالَ الْمُفَضَّلُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ يَفْرِضُ اللَّهُ طَاعَةَ عَبْدٍ عَلَى الْعِبَادِ ثُمَّ يَحْجُبُ عَنْهُ خَيْرَ السَّمَاءِ؟ قَالَ: لَا، اللَّهُ أَكْرَمُ وَأَزْعَفُ بِالْعِبَادِ مِنْ أَنْ يَفْرِضَ عَلَيْهِ طَاعَةَ عَبْدٍ يَحْجُبُ عَنْهُ خَيْرَ السَّمَاءِ صَاحِبًا وَمَسَاءً). (1) یعنی «مفضل گفت به ابی عبدالله علیه السلام: فدایت شوم آیا واجب می کند خدا اطاعت بنده ای را بر بندگان خود پس بپوشد از او خبر آسمان را؟ فرمود: نه، خدا کریم تر و مهربان تر است به بندگان از این که واجب کند بر او طاعت بنده ای را و بپوشاند از او خبر آسمان ها را هر صبح و شبی».

و نیز در همان کتاب و همان صفحه مسنداً از ابی حمزه ثمالی روایت کرده که گفت: (سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: وَاللَّهِ لَا يَكُونُ عَالِمٌ جَاهِلًا أَبَدًا عَالِمٌ بِشَيْءٍ جَاهِلٌ بِشَيْءٍ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُ أَجَلٌ وَأَعَزُّ وَأَعْظَمُ وَأَكْرَمُ مِنْ أَنْ يَفْرِضَ طَاعَةَ عَبْدٍ يَحْجُبُ عَنْهُ عِلْمَ سَمَائِهِ وَأَرْضِهِ ثُمَّ قَالَ: لَا يَحْجُبُ ذَلِكَ عَنْهُ). (2) یعنی «شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: به ذات خدا قسم است که دانا هرگز نادان نمی شود، عالم به چیزی باشد و جاهل به آن چیز شود پس فرمود: خدا عزیزتر و بزرگ تر و جلیل تر و کریم تر از آن است که واجب کند طاعت بنده ای را و مستور و

ص: 181

1- بصائر الدرجات / جزء 3 / باب 5 / ص 144 / ح 1

2- بصائر الدرجات / جزء 3 / باب 5 / ص 144 / ح 2

پوشیده دارد از او علم آسمان خود و زمین خود را، پس فرمود: نمی پوشاند علم آن ها را از او.

مؤلف گوید

مراد از عالم در حدیث شریف، وجود مبارک پیغمبر و امام است چنان چه فرموده اند: (نَحْنُ الْعُلَمَاءُ وَ شَيْعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ) یعنی «مائیم علماء، و شیعیان ما تعلیم گیرندگانند از ما». معنای فرمایش حضرت چنین می شود که عالم حقیقی نیست کسی تا عالم نباشد به هر چیزی که بشر عادی بر آن قادر نیست، و الا نیست کسی الا این که به بعضی از چیزها داناست و مراد به علم آسمان آن چیزهایی است که خدا و حی یا الهام می کند به پیغمبر خود، بواسطه یا بی واسطه، و آن چه که فرو می فرستد از قضا و قدر و مقدرات الهیه و علم های بدائی و آن چه ائمت به آن احتیاج دارند و تعلق دارد به نظام دین و دنیای مردم، یا این که مراد علمی است [که] از جهت بالا نازل می شود، یا آن که مراد از آسمان جهت علو و برتری معنوی است، یا مراد علو مطلق است که شامل باشد حجابات مافوق عرش و خود عرش و کرسی و سرادقات و عالم انوار و اظله و ارواح و حالات بهشت و جهنم و کتب آسمانی و صحیفه ها و الواح را و آن چه که قلم اعلائی الهیه بر آن جاری شده و آن چه که بر لوح محفوظ نوشته شده و علوم اسماء الهیه و معانی آن و آثاری که بر آن ها مترتب است و مظاهر حروفی از اسم اعظم که خدا آن را برای خود مخزون و مکنون و مستور داشته، و مرحوم حجة الاسلام حاج شیخ محمد باقر اصفهانی در بعضی از نوشته هایی که به خط خود نوشته فرموده است: از مجامع اخبار چنین استفاد می شود که در هر روز و شبی علوم بدائیه متعلق به آن روز یا شب، بر ائمه علیهم السلام نازل می شود و این از قبل وحی نیست بلکه بر وجه دیگر است و این که مراد از سماء، علم حقیقت آسمان است و آن چه که در آن می باشد، از ستارگان و حرکات و اوضاع آن ها و آن که در آن است از ملائکه و احوال و اطوار ایشان و همچنین است علم زمین

در بیان این که ائمه علیهم السلام می شناسند مردمان را به حقیقت ایمان و به حقیقت نفاق؛ یعنی می دانند کی مؤمن حقیقی است و کی منافق حقیقی است. بدان که اخبار زیادی در این موضوع از ائمه علیهم السلام روایت شده در این جا به چند حدیث اکتفا می شود بقیه به کتب مبسوطه مراجعه شود.

حدیث اول

در جلد اول از اصول کافی چاپ طهران صفحه (438) از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از ابن محبوب از صالح بن سهل از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که فرمود: (إِنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ مَعَ أَصْحَابِهِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ: انا والله أحبك و أتولاك فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: كذبت قال: بلى والله أحبك و أتولاك فكرر ثلاثاً فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: كذبت ما أنت كما قلت إن الله خلق الأرواح قبل الأبدان بالفى عام ثم عرض علينا المحب لنا فوالله ما رأيت رُوحك فيمن عرض فأين كنت فسكت الرجل عند ذلك و لم يرجع). یعنی «مردی آمد به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که آن حضرت با یاران خود نشسته بود پس سلام کرد بر آن حضرت بعد از آن عرض کرد به آن جناب که: قسم به ذات خدا که من تو را دوست می دارم و قبول کردم ولایت تو را. امیر مؤمنان علیه السلام در جواب او فرمود: دروغ گفתי عرض کرد: چرا به ذات خدا قسم دوست می دارم تو را و ولایت تو را قبول کردم، سه مرتبه این سخن را تکرار کرد- پس امیر مؤمنان علیه السلام به او فرمود: دروغ گفתי این طور نیست که تو گفתי زیرا که خدا ارواح را دو هزار سال پیش از بدن ها خلق فرمود پس از آن، آن ها را بر ما عرضه داشت. به ذات خدا قسم روح تو را ندیدم در میان ارواح دوستانم که به من عرضه شد پس تو کجا بودی؟ آن مرد ساکت شد در آن وقت و دیگر به آن حضرت مراجعه نکرد».

بدان که مضمون این حدیث به اندک تغییری در لفظ در بسیاری از اخبار وارد شده و احادیث معتبره دیگری که دلالت دارد بر این که نزد ائمه علیهم السلام است دیوانی که نام های شیعیان شان در آن نوشته شده که آن ها نیز بسیار است. در جلد هفتم بحار الانوار چاپ کمپانی از صفحه (304) تا صفحه (307) چهل و یک حدیث در این دو موضوع در باب این که می شناسند ائمه علیهم السلام مردمان را به حقیقت ایمان و به حقیقت نفاق، روایت کرده و در کتاب بصائر الدرجات و کافی و کتب صدوق و کتب شیخ مفید و فصول المهمة شیخ حر عاملی و کتاب عوالم و کتب سید هاشم بحرینی و سائر کتب معتبره نیز احادیث بسیاری راجع به این دو موضوع به طرق مختلفه روایت شده که ائمه علیهم السلام می شناسند مردم را به حقیقت ایمان و به حقیقت نفاق و نزد ایشان است کتابی که نام های شیعیان ایشان و نام های دشمنان ایشان و نام های اهل بهشت و نام های اهل جهنم در آن ثبت است و از احوال و اعمال همه مردمان چه از گذشته گان و چه آیندگان تا قیام قیامت خبر دارند و هرگز بر آن ها پوشیده و پنهان نیست.

در این حال که مشغول نوشتن بودم بدهانتاً این اشعار که از آثار طبع قاصر و فکر فاتر حقیر فقیر است سروده شد.

لمؤلفه

ز جلال مرتضی یارب جلال کبریا را *** شناسی ارعلی را نشناختی خدا را

بعلی ز کلک رحمت بگشود باب خلقت *** بنوشت دست قدرت چو صحیفه قضا

به تجلی خدائی ز برای خود نمائی *** چو علی به جلوه آورد رخ خدانما را

شه ملک آفرینش چو بگفت آفرینش *** همه عرشیان شنیدند صدای لافتی را

ز برای میزبانی بجز از علی که بودی *** چو خدا به میهمانی طلبید مصطفی را

بجز از علی بسائل که عطا نمود خاتم *** که خدا ولایتش داد و بگفت ائما را

بجز از علی که شاهد بر سالت نبی شد *** که خدا بر او فرستاد خطاب قل کفی را

بجز از علی که بنهاد قدم بدوش احمد *** که بجای دست ایزد بنهاد هر دو پا را

تو ولایت خدا را بولایت علی دان *** زره علی طلب کن ره و رسم اهتدا را

برو از علی بیاموز طریق بندگی را *** که بما سوا نشان داد حقیقت و صفا را

بولایت علی خواه ز حق هر آن چه خواهی *** که نراند از در خویش ولی مرتضی را

صفت سخا و جودش نتوان بیان نمودن *** باشاره ای توان یافت نزول هل اتی را

سگ آستانت ای شه نظری بکس ندارد *** بجز از در جلالت بنهان و آشکارا

من بینوای حیران به محبت تو نازم *** سزدار ز درگه خویش نرانی این گدا را

قسمت سوم

آن که خدا بالا- می برد برای امام عمودی را از نور که به آن می بیند اعمال بندگان را، و اخبار متواتره زیادی در این باب از مصادر وحی و تنزیل علیهم السلام روایت شده در کتاب بصائر الدرجات قریب چهل حدیث روایت کرده با سلسله سندهائی که دارد بیست

ص: 185

حدیث از آن در صفحه (127) تا صفحه (130) و بقیه متفرق در ابواب دیگر، و در جلد هفتم بحار چاپ کمپانی از صفحه (307) تا (308) و اخبار زیاد در باب ولادت ائمه در همان کتاب و در سایر ابواب قریب شصت حدیث روایت کرده از جمله حدیث محمد بن مروان است که برای تذکر در این جا نوشته می شود از بصائر نقل همه این اخبار از عهده این مختصر بیرون است راه را نشان داده، طالبین رجوع کنند به کتب مبسوطه.

« مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ الْإِمَامَ أَنْزَلَ قَطْرَةً مِنْ مَاءِ الْمَرْزَنِ فَيَقَعُ عَلَى كُلِّ شَجَرَةٍ فَيَأْكُلُ مِنْهُ ثُمَّ يُوَفِّعُ فَيَخْلُقُ اللَّهُ مِنْهُ الْإِمَامَ فَيَسْمَعُ الصَّوْتَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ فَإِذَا وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ رَفَعَ لَهُ مَنَارًا مِنْ نُورٍ يَرَى أَعْمَالَ الْعِبَادِ فَإِذَا تَرَعَرَ كَتَبَ عَلَى عَضُدِهِ الْإِيْنَ وَ (تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ)». (1)

«محمد بن الحسین از ابی داود مسترق از محمد بن مروان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که گفت: شنیدم از آن حضرت که فرمود: چون خدا اراده کرد آفرینش امام را، فرو می فرستد قطره ای را از آب ابر سفید یا ابر پرآب، پس می افتد بر هر درختی و امام از آن می خورد و مواقعه می کند پس می آفریند خدا از آن امام بعد را و می شنود در شکم مادر خود صدا را، چون از مادر متولد شد خدا مناری را برای او بلند می کند از نور که اعمال همه بندگان را در آن می بیند، و چون اول شباب او شد بر بازوی راست او می نویسد (و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) (2) یعنی «تمام شد کلمه پروردگار تو از روی راستی و اعتدال، هیچ کس تبدیل کننده نیست کلمات او را و او است شنونده و دانا». و در حدیث دیگر است که فرمود: (فَإِذَا وَضَعَتْهُ سَطَحَ لَهُ نُورٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ فَإِذَا دَرَجَ رَفَعَ لَهُ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ يَرَى بِهِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ) (3) «وقتی مادر او وضع حملش شد نوری از آن مولود بالا می رود در میان آسمان و زمین، وقتی که به حد بلوغ رسید بلند می شود برای او عمودی از نور که به آن می بیند آن چه را که در میان مشرق

ص: 186

1- بصائر الدرجات / جزء 9 / ص 451 / ح 1

2- انعام / 115

3- بحار الانوار / ج 26 / ص 132 / ح 1

و در حدیث دیگر است که: (يَرَى فِيهِ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا) (1) «می بیند در آن نور، دنیا را و آن چه که در آن است.»، (وَ لَا يَسْتُرُ عَنْهُ مِنْهَا شَيْءٌ)، «و پوشیده نمی ماند از او چیزی از دنیا». و در حدیث دیگر: (وَ جَعَلَ لَهُ فِي كُلِّ قَرْيَةٍ عَمُوداً مِنْ نُورٍ يَرَى بِهِ مَا يَعْمَلُ أَهْلُهَا فِيهَا) (2) یعنی «قرار می دهد برای او در هر قریه و شهری ستونی را از نور که به آن می بیند آن چه را که اهل آن ها در آن ها عمل می کنند و در حدیث دیگر است: (فَإِذَا شَبَّ رَفَعَ اللَّهُ فِي كُلِّ قَرْيَةٍ عَمُوداً مِنْ نُورٍ مَقَامَهُ فِي قَرْيَةٍ وَ يَعْلَمُ مَا يُعْمَلُ فِي الْقَرْيَةِ) (3) یعنی «وقتی که جوان شد بلند می کند خدا در هر شهر یا دهی ستونی را از نور در آن جایی که مقام او است در قریه دیگر و می داند آن چه را که عمل کرده می شود در آن قریه یا شهر». و در حدیث دیگر است: (فَإِذَا سَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ نُصِبَ لَهُ عَمُودٌ فِي بِلَادِهِ وَ هُوَ يَرَى مَا فِي غَيْرِهَا) (4) یعنی «چون امام از مادر به زمین بیفتد برپا می شود برای او ستونی در شهر ها و می بیند آن چه را که در غیر شهرهای او است. و در حدیث دیگر از امام صادق علیه السلام که فرمود: (إِنَّ لِلَّهِ عَمُوداً مِنْ نُورٍ حَجَبَهُ اللَّهُ عَنْ جَمِيعِ الْخَلَائِقِ طَرَفُهُ عِنْدَ اللَّهِ وَ طَرَفُهُ الْآخِرُ فِي أُذُنِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ شَيْئاً أَوْجَهُ [أَوْحَاهُ] اللَّهُ فِي أُذُنِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) (5) یعنی «از برای خدا ستونی است از نور که آن ها را از همه خلایق پوشیده و مستور داشته، یک طرف آن نزد خدا است و طرف دیگر آن در گوش امام علیه السلام است هر وقت اراده کند خدا چیزی را آن را مواجه روی [او]؛ یعنی مقابل گوش امام قرار می دهد». حدیث دیگر از امام صادق از امام باقر علیه السلام در معنای (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ) که فرمود: (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ نُوراً كَهَيْئَةِ الْعَيْنِ عَلَى رَأْسِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ. إِلَهُ وَ الْأَوْصِيَاءِ، لَا يُرِيدُ أَحَدٌ مِنْا عِلْمَ أَمْرٍ مِنْ أَمْرِ الْأَرْضِ أَوْ مِنْ أَمْرِ السَّمَاءِ إِلَى الْحُجُبِ الَّتِي بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ الْعَرْشِ إِلَّا رَفَعَ طَرَفَهُ إِلَى ذَلِكَ النُّورِ فَرَأَى تَفْسِيرَ الَّذِي أَرَادَ فِيهِ مَكْتُوباً) (6) یعنی

ص: 187

1- بحار الانوار ج 2 ص 133 / 2

2- بحار الانوار ج 26 ص 133 / ح 4 - در روایت (جُعِلَ لَهُ فِي قَرْيَةٍ عَمُودٌ) ذکر شده است.

3- بحار الانوار ج 26 ص 133 / ح 5 / باب 8 - در روایت (فِي الْقَرْيَةِ الْآخِرَى) ذکر شده است.

4- بحار الانوار ج 26 ص 134 / ح 6

5- بحار الانوار ج 26 ص 134 / ح 9

6- بحار الانوار ج 26 ص 135 / ح 11

«ما فرو فرستادیم برای او نوری را مانند چشم، بالای سر پیغمبر صلی الله علیه و آله و اوصیاء، که اراده نکند احدی از ما دانستن امری از امرهای زمین یا از امر آسمان، تا برسد به حجاب هائی که میان خدا و میان عرش است مگر این که گوشه چشم خود را بالا می کند به سوی آن نور پس می بیند تفسیر آن چه را که اراده کرده در آن نوشته شده است».

و در حدیث دیگر مسند از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: (إِنَّمَا مَنزِلَةُ الْإِمَامِ فِي الْأَرْضِ بِمَنزِلَةِ الْقَمَرِ فِي السَّمَاءِ وَفِي مَوْضِعِهِ هُوَ مُطَّلِعٌ عَلَى جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا) یعنی «جز این نیست که منزلت امام در روی زمین، مانند منزلت ماه است در آسمان و در موضع خود است و او مطلع است بر جمیع چیزها همه آن ها [و او در موضع خود مطلع است بر جمیع چیزها همه آن ها] و نیز از حضرت باقر روایت شده که فرمود: (إِنَّ الْإِمَامَ يَبْعَثُ لَهُ عَمُوداً مِنْ نُورٍ مِنْ تَحْتِ بَطْنَانِ الْعَرْشِ إِلَى الْأَرْضِ يَرَى فِيهِ أَعْمَالَ الْخَلَائِقِ كُلِّهَا ثُمَّ يُبْعَثُ لَهُ عَمُودٌ آخَرٌ مِنْ نُورٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَعَالَى إِلَى أُذُنِ الْإِمَامِ كُلَّمَا احتاج إلى مزيدٍ أفرغ فيه افرغاً)، «بدرستی که برای امام منبعث می شود عمودی از نور از زیر وسط عرش تا زمین که می بیند در آن اعمال خلائق را همه عمل هاشان را، پس برانگیخته می شود برای او ستون دیگری از نور از نزد خدای تعالی تا بگوش امام تا هر چه را احتیاج به آن دارند و زیاد تر از آن چه می خواهند در قلب ایشان ریخته شود ریخته شدن مخصوصی».

در بیان آن که حالات شیعیان ائمه علیهم السلام در هر حال و کار و گفتار و رفتار بر ائمه ایشان پوشیده نیست و اخبار بسیاری در این موضوع نیز در کتب معتبره از مصادر آل اطهار علیهم السلام رسیده، به مختصری از آن ها در این جا تذکر داده می شود.

در کتاب بصائر از صفحه (66) تا صفحه (70) پی در پی بیست حدیث روایت کرده و علامه مجلسی رحمه الله در هفتم بحار از صفحه (308) تا صفحه (313) پنجاه و سه حدیث روایت کرده غیر آن چه متفرقه در ابواب مختلفه نقل فرموده، در کتاب کافی و امالی و اختصاص شیخ مفید و کتب صدوق و غیره از کتب معتمده نیز روایات بسیاری نقل شده.

في البحار (1) عن البصائر به سند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده: (قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ أَحْكَمُ وَأَكْرَمُ وَأَجَلُّ وَأَعْظَمُ وَأَعْدَلُ مِنْ أَنْ يَحْتَجَّ بِحُجَّةٍ ثُمَّ يُغَيَّبُ عَنْهُ شَيْئاً مِنْ أُمُورِهِمْ)، «فرمود ابو عبدالله علیه السلام که خدا حکیم تر و کریم تر و بزرگوارتر و بزرگ تر و عادل تر است از این که احتجاج کند به وجود حجتی پس مخفی و پنهان کند از آن حجّت چیزی از کارهای بندگان خود را از ایشان».

و نیز در همان کتاب از آن حضرت است که: (إِنَّ اللَّهَ أَحْكَمُ وَأَكْرَمُ مِنْ أَنْ يَفْرِضَ طَاعَةَ عَبْدٍ يَحُحِبُّ عَنْهُ خَيْرَ السَّمَاءِ صَبَاحاً وَمَسَاءً) (2) یعنی «خدا حکیم تر و کریم تر است از این که واجب کند طاعت بنده ای را، و مستور و مخفی دارد از او خیر آسمان را در صبح و شام». و در حدیث دیگر نیز از آن حضرت: (إِنَّ اللَّهَ أَجَلُّ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَحْتَجَّ بِعَبْدٍ مِنْ عِبَادِهِ ثُمَّ يُخْفِي عَنْهُ شَيْئاً مِنْ أَخْبَارِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ) (3)، «هر آینه خدا اجل و اعظم است از این که بنده [ای] از بندگان خود را حجّت قرار دهد پس بر او پنهان کند چیزی از خبرهای آسمان و زمین را».

ص: 189

1- بحار الانوار/ ج 26 / ص 138 / ح 5

2- بحار الانوار/ ج 26 / ص 110 / ح 3

3- بحار الانوار / ج 26 / ص 110 / ح 4

چنان که اشاره شد قبلاً، اخباری که دلالت دارد بر این که ائمه علیهم السلام کلیه حالات و کردار و گفتار و رفتار آن ها را می دانند، بدون تردید تواتر معنوی دارد و عقل هم شاهد بر آن است؛ زیرا که می گوئیم هر دلیلی که بر واجب بودن وجود امام است در میان خلق، و این که وجود امام لطف است و اصلح است و بودن او در میان خلق لطف دیگری است، دلالت دارد بر این که واجب است امام عالم به جمیع احتیاجات امت باشد از آن چه که متعلق است به نظام دین و دنیای آن ها از هر جهتی از جهات لازمه.

علامه مجلسی رحمه الله در بحار مسنداً از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود: (لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ يَمْرُضُ إِلَّا مَرَضَنَا بِمَرَضِهِ وَلَا يَحْزُنُ إِلَّا حَزَنًا بِحُزْنِهِ وَلَا يَدْعُو إِلَّا أُمَّتًا يَدْعَاهُ وَلَا يَسْكُتُ إِلَّا دَعْوَانَا لَهُ وَلَا يَغِيبُ عَنَّا مُؤْمِنٌ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَلَا فِي غَرْبِهَا) (1) یعنی «نیست مؤمنی از شیعیان ما که مریض شود مگر این که به مرض او مریض می شویم، و محزون نمی شود مگر این که ما به حزن او محزون می شویم، و دعا نمی کند مگر ما به دعای او آمین می گوئیم، و ساکت نمی شود مگر این که ما در حق او دعا می کنیم و پنهان نمی شود از نظر ما مؤمنی که در مشرق یا مغرب زمین باشد».

و نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام مسنداً روایت کرده که فرمود: (أُعْطِيَتْ [تَسْعًا] مَا لَمْ يُعْطَهَا أَحَدٌ قَبْلِي سِوَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَقَدْ فُتِحَتْ لِي السَّبِيلُ وَعَلِمْتُ الْمَنَائَا وَالبَلَايَا وَالأَنْسَابَ وَفَصَلَ الْخِطَابِ وَلَقَدْ نَظَرْتُ فِي الْمَلَكُوتِ بِإِذْنِ رَبِّي فَمَا غَابَ عَنِّي مَا كَانَ قَبْلِي وَلَا مَا يَأْتِي بَعْدِي وَإِنْ بُولَايَتِي أَكْمَلَ اللَّهُ لِهَذِهِ الأُمَّةِ دِينَهُمْ وَآتَمَّ عَلَيْهِمُ النِّعْمَةَ وَرَضِيَ لَهُمْ إِسْلَامَهُمْ). (2) الحديث یعنی «به من عطا کرده شد چیزی که به احدی پیش از من سواى پیغمبر صلی الله علیه و آله عطا کرده نشد هر آینه راه ها برای من باز شد و دانستم مرگ ها و بلا ها و نسب ها، و حکم نافذ قاطع

ص: 190

1- بحار الانوار/ ج 26 / ص 140 / ح 11 - (لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ يَمْرُضُ إِلَّا مَرَضَنَا بِمَرَضِهِ وَلَا يَحْزُنُ إِلَّا حَزَنًا بِحُزْنِهِ وَلَا يَدْعُو إِلَّا أُمَّتًا لِدَعَاةِ وَلَا يَسْكُتُ إِلَّا دَعْوَانَا لَهُ فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِذَلِكَ هَذَا لِمَنْ مَعَكَ فِي الْقَصْرِ؟ أَرَأَيْتَ مَنْ كَانَ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِ؟ قَالَ: يَا رُمَيْلَةَ لَيْسَ يَغِيبُ عَنَّا مُؤْمِنٌ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَلَا فِي غَيْرِهَا).

2- بحار الانوار / ج 26 / ص 141 / ح 14

به حق را، و نظر کردم در ملکوت به اذن پروردگار خودم، پنهان نشد از من آن چه پیش از من بوده و نه آن چه بعد از این می آید و هر آینه کامل کرده است خدا دین این امت را به ولایت من و تمام کرده است بر ایشان نعمت را و خوشنود شده بر ایشان اسلام شان را».

بیان

آن چه مجلسی - علیه الرحمه - در ذیل این حدیث بیان فرموده، مراد از راه هائی که فرموده برای من باز شد راه های علم به معارف و غیب ها یا قرب بسوی خدا است، و مراد از «منایا» دانستن وقت مرگ ها است و «بلایا» چیز هائی است که به آن ها امتحان می کند خدا بندگان خود را از بیماری ها و آفت ها و آن چه که اعم از این ها است، و از خیرات و انسابی که فرموده؛ یعنی می دانم پدر هر کسی را و می شناسم فرزندان حلال زاده را از حرام زاده، و «فصل خطاب» یعنی خطابی که بریده شده و دلالت آن بر مقصود واضح باشد یا آن حکم هایی که از خصایص آن حضرت بوده در هر واقعه ای و جواب هایی که خصم را ساکت کند در هر مسئله ای، و گفته شده که مراد از فصل خطاب، قرآن است که در آن است بیان حوادث از ابتداء خلق تا روز قیامت. و مراد از (ما غاب عنی) برای اطلاع داشتن آن حضرت بوده بر لوح های آسمانی یا بر پیش آمد هائی و اسباب آن.

دو حدیث سابق و حدیثی که بعداً ذکر می کنم در (صفحه 309) هفتم بحار است.

و نیز مسنداً از ابی ربیع شامی از حضرت صادق روایت کرده که گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که از عمرو بن حمق به من رسیده حدیثی (فَقَالَ: اَعْرِضْهُ قَالَ: دَخَلَ عَلَيَّ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَرَأَى صُفْرَةً فِي وَجْهِهِ فَقَالَ: مَا هَذِهِ الصُّفْرَةُ؟ فَذَكَرَ وَجَعًا بِهِ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اِنَّا لَنَفْرَحُ لِفَرَحِكُمْ وَنَحْزَنُ لِحُزْنِكُمْ وَنَمْرُضُ لِمَرْضِكُمْ وَنَدْعُو لَكُمْ وَتَدْعُونَ فَنُؤْمِنُ. قَالَ عَمْرُو: وَقَدْ عَرَفْتُ لِمَا قُلْتَ وَ لَكِنْ كَيْفَ نَدْعُو وَ تُوْمِنُ؟ فَقَالَ: اِنَّا سَوَاءٌ عَلَيْنَا الْبَادِي وَ الْحَاضِرُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: صَدَقَ عَمْرُو) (1) یعنی «پس آن حضرت فرمود: عرضه کن آن را گفت: داخل شد (عمرو بن حمق) بر امیر المؤمنین علیه السلام، حضرت رنگ او را زرد

ص: 191

دید فرمود: این زردی برای چیست؟ پس ذکر کرد درد خود را حضرت فرمود: ما به شادی شما شادیم و به حزن شما محزونیم و مریض می شویم به مرض شما و برای شما دعا می کنیم و شما هم که دعا می کنید ما آمین می گوئیم. عمر و گفت: دانستم آن چه را که فرمودی و لکن چگونه ما دعا می کنیم و تو آمین می گوئی؟ فرمود: حاضر و غائب برای ما یکسان است؛ یعنی شما هم که غائب باشید ما دعای شما را می شنویم و می بینیم و می دانیم، پس حضرت صادق علیه السلام فرمود: عمر و راست گفته». دلیل آگاه بودن ائمه علیهم السلام به حال شیعیان به همین چند حدیث اکتفا شد متبّع باید تدبّر کند.

قسمت پنجم

در بیان آن که ائمه علیهم السلام می دانند بلاها و مصیبت هائی که بر ایشان وارد می شود و می دانند کی [چه زمانی] می میرند و در بلاها صبر و تحمل می کنند، و مردن ایشان به اختیار خودشان است و اگر دعا کنند و بخواهند از خدا، دفع بلاها و مصائب را از ایشان می کند و اخبار آن متواتر است؛ چنان چه در کتاب بصائر و کافی و بحار الانوار و کتب مفید و شیخ طوسی و سید بن طاوس و سایر کتب معتبره روایت شده به طرق مختلف از جمله آن ها در بصائر در یک باب مخصوص، سیزده حدیث روایت کرده غیر از اخبار زیاد دیگری که در ابواب مختلفه نقل فرموده و علامه مجلسی رحمه الله در جلد هفتم بحار و نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم احادیث و اخبار زیادی روایت نموده، برای این که باختصار کوشیده باشم در این مختصر چند حدیث از کافی نقل می کنم، علاقه مندان به تتبع و استقصاء و تعمق به کتب نامبرده مراجعه فرمایند.

جلد اول از اصول کافی طبع طهران، حروفی [حروف چینی] در چاپخانه حیدری صفحه (258) (1) مسنداً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: (أَيُّ إِمَامٍ لَا يَعْلَمُ مَا يُصِيبُهُ وَإِلَى مَا يَصِيرُ فَلَيْسَ ذَلِكَ بِحُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ) یعنی «هر امامی که نداند که بر او چه وارد می شود و به کجا می گردد یعنی چه مصیبت و بلائی به او می رسد و کی می میرد

ص: 192

حدیث دیگر در همان کتاب صفحه (259) (1) مسنداً از امام صادق از پدر بزرگوارش حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: (إِنَّهُ أَتَى عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لَيْلَةً فُبِضَ فِيهَا بِشَرَابٍ فَقَالَ: يَا أَبَتِ إِشْرَبْ هَذَا فَقَالَ: يَا بُنَيَّ إِنَّ هَذِهِ اللَّيْلَةُ الَّتِي أَقْبِضُ فِيهَا وَهِيَ اللَّيْلَةُ الَّتِي فُبِضَ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)) یعنی «حضرت باقر علیه السلام در شبی که روح پدر بزرگوار او قبض می شد شربتی آورد و به آن جناب عرض کرد: بیاشام فرمود: امشب روح من قبض می شود و این شب شبی است که پیغمبر خدا از دینا رفته».

و نیز در همان کتاب صفحه (260) (2) مسنداً از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده که فرمود: (إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ غَضِبَ عَلَى الشَّيْعَةِ فَخَيَّرَنِي نَفْسِي أَوْهُمْ فَوَقَّيْتُهُمْ وَاللَّهِ بِنَفْسِي) یعنی «هر آینه خداوند عزوجل غضب کرد بر شیعیان، پس مرا مخیر کرد بین این که یا مراقبش کند یا شیعیان را عذاب، کند من حفظ کردم شیعیان را به جان خودم»؛ یعنی راضی به شهادت شدم که شیعیان عذاب کرده نشوند.

مؤلف گوید هر کدام از ائمه علیهم السلام شهادت و وفات خود و ابتلاءات و مصائبی که بر ایشان روی می داد مکرر در مکرر پیش از وقوع می دانستند و خبر می دادند و اخبار در این باب بسیار است حتی این که هر کدام از ایشان مصائب و ابتلاءات و شهادت و وفات امام هائی که هنوز به دنیا نیامده بودند و کیفیات و چگونگی و مدفن آن ها را خبر می دادند و بر آن ها مخفی و پوشیده نبود.

قسمت ششم

در بیان این که ائمه علیهم السلام عالم به همه لغت ها بودند و تمام زبان ها را می دانستند و به همه زبانی تکلم می کردند. اخبار و احادیث نیز در این باب بسیار رسیده، در کتاب بصائر در ضمن دو باب، بیست و دو حدیث روایت کرده از صفحه (96) تا (98) چاپ سنگی غیر از آن چه در ابواب متفرقه نقل کرده و علامه مجلسی - علیه الرحمة - در هفتم و نهم و یازدهم

ص: 193

1- حدیث 3

2- حدیث 5

و دوازدهم در ابواب متفرقه، قریب چهل حدیث نقل کرده، و در هفتم بحار در صفحه (321) بخصوص بابی در این باب مَثُوب ساخته، و شیخ مفید در کتاب اختصاص اخباری بیان فرموده، و نیز مفید - علیه الرحمة - در کتاب خود که به نام وسائل است بنابر آن چه مجلسی رحمه الله در بحار صفحه (322) از هفتم نقل نموده چنین گفته:

(أَقُولُ أَمَّا كُونُهُمْ عَالَمِينَ بِاللُّغَاتِ فَالْأَخْبَارُ فِيهِ قَرِيبَةٌ مِنْ حَدِّ التَّوَاتُرِ وَبِإِضْطِحَامِ أَخْبَارِ الْعَامَّةِ لَا يَبْقَى فِيهِ مَجَالٌ شَكٍّ) یعنی «می گویم اما در عالم بودن ائمه علیهم السلام به همه لغات اخبار آن قریب به حد تواتر است و به ضمیمه اخباری که از عامه روایت شده، مجال شکی در آن نیست». انتهى - نیز در این قسمت چند حدیث ذکر می شود.

علامه مجلسی در هفتم بحار (صفحه 221) از عیون اخبار الرضا مسنداً از هروری روایت کرده که گفت (كَانَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يُكَلِّمُ النَّاسَ بِلُغَاتِهِمْ وَكَانَ وَاللَّهِ أَفْصَحَ النَّاسِ وَاعْلَمَهُمْ بِكُلِّ لِسَانٍ وَ لُغَةٍ فَقُلْتُ لَهُ يَوْمًا: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي لَأَعْجَبُ مِنْ مَعْرِفَتِكَ بِهَذِهِ اللُّغَاتِ عَلَى اخْتِلَافِهَا فَقَالَ: يَا أَبَا الصَّلْتِ إِنَّمَا حُبَّهَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ مَا كَانَ لِيَتَّخِذَ حُجَّةً عَلَى قَوْمٍ وَ هُوَ لَا يَعْرِفُ لُغَاتِهِمْ أَوْ مَا بَلَغَكَ قَوْلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ: (أَوْتِينَا فَصْلَ الْخِطَابِ) فَهَلْ فَصْلُ الْخِطَابِ إِلَّا مَعْرِفَةُ اللُّغَاتِ؟) (1) یعنی «حضرت رضا علیه السلام با مردم به زبان ها و لغت های خودشان سخن می گفت و به ذات خدا قسم فصیح تر از همه مردمان و دانا تر بود از ایشان به هر زبانی و لغتی، پس روزی با آن حضرت عرض کردم ای پسر رسول خدا! من تعجب می کنم از دانستن تو همه این لغت ها را با این اختلافی که دارد می دانید! فرمود: ای اباصلت من حجت خدا هستم بر خلق او و خدا بر هیچ گروهی حجتی قرار نمی دهد کسی را که زبان ها و لغت های آن ها را نداند. آیا به تو نرسیده است سخن امیرالمؤمنین علیه السلام که فرموده: «به ما فصل خطاب داده شده». آیا فصل خطاب غیر از معرفت و شناختن لغات است».

در بصائر صفحه (98) (2) مسنداً روایت کرده از یاسر خادم که گفت حضرت ابو الحسن، یعنی موسی بن جعفر علیهما السلام چند نفر غلام سقلابی رومی داشت و آن حضرت در نزدیکی ایشان بود، شنید که آن ها به زبان رومی با هم دیگر سخن می گفتند که ما هر سال

ص: 194

1- بحار الانوار / ج 26 / ص 190 / ح 1

2- بصائر الدرجات / جزء 7 / باب 12 / ص 358 / ح 4

فصد می کردیم و این جا فصد نمی کنیم؛ چون صبح شد حضرت فرستاد به طلب بعضی از طبیب ها و به او فرمود- اشاره به یکی از غلام ها و فرمود فلان رگ را برای او بزن، و برای آن دیگری فلان رگ را بزن پس به من فرمود: یاسر تو رگ نباید بزنی. من نشنیدم و رگ زدم جای آن سبز شد و ورم کرد. حضرت فرمود: یاسر تو را چه می شود؟ او را خبر دادم به آن، فرمود: آیا به تو نگفتم رگ نزن، بیاور دستت را پس دست مبارک را به دست من کشید خوب شد - تا آخر حدیث.

و نیز در بصائر صفحه (97) (1) مسنداً روایت کرده از محمد بن احمد که گفت: جمعی از اهل خراسان وارد شدند به حضرت صادق علیه السلام، چون وارد شدند بدون این که چیزی پرسند حضرت فرمود: (مَنْ جَمَعَ مَالاً مِنْ مَهَاوِشِ أَذْهَبَهُ اللَّهُ فِي نَهَابٍ فَقَالُوا: جُعِلْنَا فِدَاكَ لِأَنفَهُمْ هَذَا الْكَلَامَ فَقَالَ): هر مال که از باد آید بدم شود. یعنی «گفتند جمله ای را که به لغت خراسانی نبود؛ آن جماعت عرض کردند: فدایت شویم ما این زبان را نمی فهمیم حضرت فرمودند: یعنی هر مال که از باد آید بدم شود». کنایه از این که مال بادآورده باد برده است. خلاصه کلام آن که امام عالم به هر لغت و زبانی می باشد و همه لغت ها را می داند و جهل در ساحت قدس او راه ندارد.

قسمت هفتم

اشاره

در بیان این علیهم السلام که ائمه منطبق مرغان را می دانند در کتاب بصائر، بیست و چهار حدیث تحت باب معینی روایت کرده علاوه بر آن چه در باب های مختلفه آن کتاب نقل کرده و در سائر از کتب معتبره احادیث، در ابواب متفرقه نیز متفرقاً احادیث بسیاری در این موضوع ذکر و مسنداً روایت شده، در این جا به چند حدیث از بصائر تذکر داده می شود و این گونه از احادیث نیز کاشف از مقام ولایت کلیه ایشان است.

ص: 195

حدیث اول

بصائر صفحه (99) (1) مسنداً از ابی حمزه ثمالی روایت کرده که گفت: (كُنْتُ مَعَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَأَنْتَشَرْتُ الْعَصَافِيرَ وَ صَوَّتْتُ فَقَالَ: يَا أَبَا حَمْرَةَ أَتَدْرِي مَا تَقُولُ قُلْتُ: لَا قَالَ: تَقْدِسُ رَبُّهَا وَ تَسْتَبَلُّ قُوَّتُ يَوْمِهَا قَالَ ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا حَمْرَةَ عَلِمْنَا مِنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ). یعنی «گفت: بودم با علی بن الحسین علیهما السلام که گنجشک هائی منتشر و پراکنده می شدند و صدا می کردند پس فرمود: ای ابا حمزه آیا می دانی چه می گویند؟ گفتیم: نه فرمود: تقدیس می کنند پروردگار خود را و می خواهند قوت روزانه خود را. - ابا حمزه گفت: پس حضرت فرمود: - ای ابا حمزه ما تعلیم داده شدیم نطق کردن هر مرغی را و به ما داده شده است علم هر چیزی».

حدیث دوم

همان کتاب و همان صفحه نیز مسنداً از محمد بن مسلم روایت کرده از امام باقر علیه السلام (قال: كُنْتُ يَوْمًا عِنْدَهُ إِذْ وَقَعَ عَلَيْهِ زَوْجٌ مِنْ وَرَشَانٍ فَهَرَدًا فَرَدَّ عَلَيْهِمَا أَبُو جَعْفَرٍ كِلَاهُمَا سَاعَةً ثُمَّ نَهَضَا فَلَمَّا صَارَا عَلَى الْحَائِطِ [هَدَرَ] الذَّكَرُ عَلَى الْأُنْثَى سَاعَةً ثُمَّ نَهَضَا فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا حَالُ الطَّيْرِ؟ فَقَالَ يَا بْنَ مُسْلِمٍ كُلُّ شَيْءٍ خَلَقَهَا [خَلَقَهُ] اللَّهُ مِنْ طِينٍ أَوْ بَهِيمَةٍ أَوْ شَيْءٍ فِيهِ زَوْجٌ هُوَ أَجْمَعُ [أَسْمَعُ] لَنَا وَ أَطْوَعُ مِنْ ابْنِ آدَمَ أَسَاءَ بِهِ [أَسَاءَهُ] ظَنَّ الشُّوْءَ فَحَلَفْتُ لَهُ مَا فَعَلْتُ فَقَالَتْ تَرْضَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ فَرَضِيَابِي وَ أَخْبَرْتُهُ أَنَّهُ لَمَّا ظَالِمٌ فَصَدَّقَهَا). (2) یعنی «گفت روزی نزد آن حضرت بودم ناگاه یک جفت قمری بالای آن حضرت واقع شدند؛ یکی از آن ها صدا می کردند و آن حضرت هم جواب صدای آن ها را رد می کرد ساعتی به همین حال بودند تا این که برخاستند و بالای دیوار نشستند آن یک که نر بود بر دیگری صدا می کرد پس هر دو بلند شدند. من عرض کردم: فدایت شوم حال این مرغ ها چگونه است؟ فرمود:

ص: 196

1- بصائر الدرجات / جزء 7 / باب 14 / ص 361 / ح دوم

2- بصائر / جزء 7 / باب 14 / ص 362 / ح 5 - در روایت به جای «زوج من ورشان» «زوج ورشان» ذکر شده است.

ای پسر مسلم هر چیزی را که خدا از گل آفریده یا از حیوان یا از چیزی که در آن روح باشد آن بیشتر گرد ما می آید و مطیع تر است از فرزند آدم، این قمری نر در حق جفت خود بدگمان شده بود و او هم قسم می خورد که من کاری نکردم پس به جفت نر خود گفت راضی هستی به این که محمد بن علی در میان ما حکم کند طرفین راضی شدند به حکومت من و من به آن نر خبر دادم که در حق جفت ماده اش ستم کرده پس جفت ماده او تصدیق کرد که راست گفته».

حدیث سوم

نیز در صفحه (199) مسنداً از زراره از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: (قَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِابْنِ عَبَّاسٍ : إِنَّ اللَّهَ عَلَّمَنا مَنْطِقَ الطَّيْرِ كَمَا عَلَّمَهُ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ وَ مَنْطِقَ كُلِّ دَابَّةٍ فِي بَرٍ أَوْ بَحْرٍ). یعنی «فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام برای ابن عباس که: خدا

تعلیم داد به ما منطوق، یعنی زبان مرغ ها را همچنان که تعلیم داد آن را به سلیمان بن داود، و تعلیم داد به ما منطوق هر جنبه ای را که در خشکی و در دریا می باشد».

(1)

حدیث چهارم

نیز در همان صفحه مسنداً از سلیمان که از اولاد جعفر طیار علیه السلام بوده روایت کرده است که گفت: (كُنْتُ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَائِطٍ لَهُ إِذْ جَاءَ عَصِيٍّ مُورٌ فَوَقَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَخَذَ يَصْدِيحُ وَ يَكْتُرُ الصَّيَّاحَ وَ يَصْدُ طَرِبُ فَقَالَ لِي : يَا فُلَانُ أَتَدْرِي مَا تَقُولُ هَذَا لِعَصِيٍّ مُورٍ؟ قُلْتُ : اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ابْنُ رَسُولِهِ أَعْلَمُ قَالَ : إِنَّهَا تَقُولُ إِنَّ حَيَّةً تُرِيدُ أَكْلَ فِرَاحِي فِي الْبَيْتِ فَقُمْ فَخُذْ تِيكَ النَّبْعَةَ وَ ادْخُلِ الْبَيْتَ وَ اقْتُلِ الْحَيَّةَ قَالَ : فَأَخَذْتُ النَّبْعَةَ وَ هِيَ الْعَصَا وَ دَخَلْتُ الْبَيْتَ وَ إِذَا حَيَّةٌ تَجُولُ فِي الْبَيْتِ فَقَتَلْتُهَا).

«گفت: با حضرت رضا علیه السلام در باغ نخلستانی بودیم که مال او بود ناگاه گنجشکی آمد

ص: 197

1- بصائر الدرجات / جزء 7 / باب 14 / ص 364 / ح 12

2- بصائر الدرجات / جزء 7 / باب 14 / ص 365 / ح 19

پیش روی آن حضرت و شروع کرد به صیحه زدن و بسیار صیحه می زد و مضطرب بود، پس آن جناب به من فرمود: ای فلان! آیا می دانی چه می گوید این گنجشک؟ گفتم: خدا و رسول او و پسر رسول او دانا ترند فرمود: می گوید «ماری می خواهد جوجه های مرا که در خانه اند بخورد». برخیز این عصا را بگیر و داخل خانه شود و مار را بکش گفت: برخوایم و عصا را گرفتم و داخل خانه شدم دیدم مار را که در خانه می گردد او را کشتم». (بفهم از این اخبار آن چه را که می فهمی و اگر این ها تو را کفایت نمی کند رجوع کن به کتبی که متضمن این گونه اخبار بسیار است).

قسمت هشتم

در بیان این که ائمه علیهم السلام منطق حیوانات و بهائم و مسوخت را هم می دانند در بصائر قریب بیست حدیث روایت کرده در صفحه (101) تا صفحه (103)، و این خصیصه ایست که خداوند متعال اختصاص داده بذوات مقدسه محمد و آل محمد صلوات الله علیهم و در سایر کتب احادیث، اخبار بسیاری متفرقاً روایت شده، چون در این مختصر اقتضاء اطالۀ سخن نیست علاقه مندان رجوع کنند به کتب مبسوطه ای که متضمن آن اخبار است.

قسمت نهم

اشاره

در بیان این که در نزد ائمه علیهم السلام کتابی است که نام های پادشاهانی که در روی زمین سلطنت می کنند در آن ثبت است. احادیث بسیاری در این موضوع در کتب احادیث از متقدمین و متأخرین روایت شده، در بحار الانوار و در کتب مربوطه به حالات و علوم ائمه علیهم السلام رسیده. از جمله در کتاب بصائر الدرجات در صفحه (46) هفت حدیث روایت کرده. در این جا به دو حدیث اشاره می شود، بقیه به کتب مبسوطه مراجعه شود.

حدیث اول

بصائر صفحه (46) مسنداً از سلیمان بن خالد روایت کرده که گفت: (سَمِعْتُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ عِنْدِي لَصَحِيفَةً فِيهَا اسْمُ الْمُلُوكِ مَا لُوِّدَ الْحَسَنُ فِيهَا شَيْئاً.) (1) یعنی «شنیدم از ابی عبدالله علیه السلام که می فرمود: هر آینه نزد من کتابی است که در آن است نام پادشاهان. که نیست در آن برای فرزندان حسن چیزی». یعنی نیست در آن که از اولاد حسن - یعنی امام مجتبی علیه السلام - کسی که پادشاهی کند.

حدیث دوم

در همان کتاب و همان صفحه مسنداً از معلی بن خنيس روایت کرده که گفت: (قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا مِنْ نَبِيٍّ وَلَا وَصِيٍّ وَلَا مَلِكٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ عِنْدِي لَا وَاللَّهِ مَا لِمَحْمَدٍ بِنِ الْحَسَنِ فِيهِ اسْمٌ.) (2) «فرمود: ابو عبدالله علیه السلام نیست پیغمبری و نه وصی و نه پادشاهی مگر این که در کتابی است که نزد من است. نه به ذات خدا قسم که برای محمد بن الحسن اسمی در آن نیست». مراد این است که نام همه پیغمبران و اوصیاء پیغمبران و پادشاهان در کتاب نوشته شده است. و در هفتم بحار صفحه (313) نیز در اخبار این قسمت مراجعه شود.

قسمت دهم

اشاره

در بیان این که خداوند متعال ملکوت آسمان ها و زمین را به ائمه علیهم السلام عرضه داشته، همچنان که به وجود مبارک حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله عرضه داشته. علامه مجلسی رحمه الله در هفتم بحار از صفحه (301) تا صفحه (303) بیست حدیث مسند در این باب روایت کرده، علاوه بر آن چه در سایر ابواب همین مجلد و ابواب مجلد ششم و نهم و یازدهم و دوازدهم و چهاردهم متفرقاً نقل فرموده و همچنین در بعضی از کتب صدوق و شیخ مفید

ص: 199

1- بصائر الدرجات / جزء 4 / باب 2 / ص 189 / ح 5

2- بصائر الدرجات / جزء 4 / باب 2 / ص 189 / ح 4

و کافی و وافی و عوالم و کتب بحرینی و تفسیر قمی و عیاشی و صافی و برهان و نور الثقلین و غیر این ها اخبار بسیاری روایت شده و به تواتر معنوی رسیده، و در کتاب بصائر الدرجات چاپ سنگی هشت حدیث در یک باب روایت کرده غیر از آن چه متفرقاً در ابواب مختلفه آورده است و به چند حدیث از آن در این مختصر اکتفا می شود.

حدیث اول

در بصائر مسنداً از عبدالرحیم روایت کرده از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیه مبارکه (وَكَذَلِكَ تُرَىٰ إِِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لِيَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) (1) (قَالَ: كُشِطَ لَهُ الْأَرْضُ حَتَّىٰ رَأَاهَا وَ مَنْ فِيهَا وَعَنِ السَّمَاءِ حَتَّىٰ يَرَاهَا وَ مَنْ فِيهَا وَ الْمَلِكِ الَّذِي يَحْمِلُهَا وَ الْعَرْشِ وَ مَنْ عَلَيْهِ وَ كَذَلِكَ أَرَىٰ صَاحِبِكُمْ) (2) یعنی «و همچنین نمودیم به ابراهیم ملکوت آسمان ها و زمین را تا بوده باشد از یقین کنندگان. گفت: بلند کرده شد برای او زمین تا آن که دید آن را و کسانی که در آن ها بود، و از آسمان تا این که دید آن را و آن چه که در آن ها است و فرشته که بر می دارد آن ها را و عرش را و آن چه که بر آن است و همچنین نمود آن ها را به صاحب شما». (مراد از صاحب خود آن حضرت بوده).

حدیث دوم

در همان کتاب صفحه (30) مسنداً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده در تفسیر آیه فوق (قَالَ: كُشِطَ لِإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ السَّمَوَاتِ السَّبْعُ حَتَّىٰ نَظَرَ إِلَىٰ مَا فَوْقَ الْعَرْشِ وَ كُشِطَ لَهُ الْأَرْضُ حَتَّىٰ رَأَىٰ مَا فِي الْهَوَاءِ وَ فَعَلَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِثْلَ ذَلِكَ وَ إِنِّي لَأَرَىٰ صَاحِبِكُمْ وَ الْأَمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ قَدْ فَعَلَ بِهِمْ مِثْلَ ذَلِكَ). (3) یعنی «بالا برده شد برای ابراهیم علیه السلام آسمان های هفت گانه، تا این که بالای عرش را دید و بالا برده شد برای او زمین تا آن که دید آن چه را که در هوا است و با محمد صلی الله علیه و آله مانند همین کار کرده شد، و من می بینم صاحب

ص: 200

1- انعام / 75

2- بصائر / جزء 2 / باب 20 / ص 126 / ح 1

3- جزء 2 / باب 20 / ص 127 / ح 2

شما را و امام هائی که بعد از او می آیند که با آن ها هم مثل همین عمل کرده خواهد شد».

حدیث سوم

و نیز در بصائر در همان صفحه مسنداً از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: (يا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ أَشْهَدَكَ مَعِيَ سَبْعَ مَوَاطِنَ حَتَّى ذَكَرَ الْمَوْطِنَ الثَّانِي أَتَانِي جَبْرَيْلُ فَأَسْرَى بِي إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ: أَيْنَ أَخُوكَ؟ فَقُلْتُ: وَ دَعْتُهُ خَلْقِي قَالَ فَقَالَ: فَادْعُ اللَّهَ يَأْتِيكَ بِهِ قَالَ: فَدَعَوْتُ فَإِذَا أَنْتَ مَعِيَ فَكُشِطَ فِي عَنِ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَالْأَرْضِينَ السَّبْعِ حَتَّى رَأَيْتُ سُكَّانَهَا وَعُمَارَهَا وَمَوْضِعَ كُلِّ مَلِكٍ مِنْهَا فَلَمْ أَرِ مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً إِلَّا وَقَدْ رَأَيْتَهُ كَمَا رَأَيْتُهُ). (1) یعنی «فرمود: یا علی خدا حاضر کرد تو را با من در هفت جا، تا این که ذکر فرمود مورد دوم را که آمد جبرئیل به نزد من و مرا شبانه بالا برد به سوی آسمان و پرسید: برادرت کجا است؟ گفتم: او را در عقب سر خود گذاردم فرمود: پس گفت: بخوان خدا را تا بیاورد او را به نزد تو فرمود: پس ناگاه دیدم تو با من هستی. پس پرده برداشته شد برای من از آسمان های هفتگانه و زمین های هفتگانه تا این که دیدم ساکنین آن ها و عمارت کنندگان آن ها را و جای هر فرشته ای را از آن ها و ندیدم چیزی را مگر این که توام [تو هم] آن را دیدی همان طور که من دیدم».

قسمت یازدهم

اشاره

در بیان این که علوم همه ملائکه و همه انبیاء و مرسلین در نزد ائمه علیهم السلام است و اخبار متواتره در این باب از ائمه علیهم السلام رسیده و در اغلب کتب معتبره ای که قبلاً نامبرده شد با سلسله اسناد صحیحه و معتبره روایت شده، در جلد هفتم بحار چاپ کمپانی از صفحه (314) تا (319) شصت و هشت حدیث، و در بصائر از صفحه (31) تا (32) بیست حدیث، و در کتب صدوق و کافی و محاسن برقی و کتب شیخ مفید و غیر این ها اخبار زیادی روایت شده، در این اوراق به بیان چهار حدیث از کتاب اصول کافی جلد اول

ص: 201

حدیث اول

کافی شریف جلد اول صفحه (255) این حدیث را به دو طریق مسنداً از پدر و پسر حضرت صادق و حضرت کاظم علیهما السلام روایت کرده که فرمودند: (إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى عِلْمَيْنِ: عِلْمًا أَظْهَرَ عَلَيْهِ مَلَائِكَتُهُ وَأَنْبِيَآءُهُ وَرُسُلُهُ فَمَا أَظْهَرَ عَلَيْهِ مَلَائِكَتُهُ وَرُسُلُهُ وَأَنْبِيَآءُهُ فَقَدْ عَلِمْنَاهُ وَعِلْمًا إِسْتَأْتَرُ بِهِ فَإِذَا بَدَأَ اللَّهُ فِي شَيْءٍ مِنْهُ أَعْلَمْنَا ذَلِكَ وَعَرَّضَ عَلَى الْأُمَّةِ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِنَا). یعنی «از برای خدا دو علم است: یکی علمی است که آن را بر ملائکه و انبیاء و رسل ظاهر کرده، آن علمی را که بر ملائکه و رسل و انبیاء ظاهر کرده محققاً ما می دانیم، و آن علمی که به خود اختصاص داده و منفرد است در آن، هر گاه خدا بدائی را در چیزی از آن اظهار کند ما را به آن اعلام می فرماید و آن علم را بر امام هائی که پیش از ما بودند عرضه داشته است».

حدیث دوم

در همان کتاب (1) و همان صفحه مسنداً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: (إِنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عِلْمَيْنِ: عِلْمًا عِنْدَهُ لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ وَعِلْمًا نَبَدَهُ إِلَى مَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ فَمَا نَبَدَهُ إِلَى مَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ فَقَدْ أَنْتَهَى إِلَيْنَا). یعنی «هر آینه برای خدای عز و جل دو جور علم است: یک جور علمی است که نزد خود او است و اطلاع نداده است احدی از خلق خود را بر آن، و یک جور علمی است که القا کرده است آن را به ملائکه خود و پیغمبران خود، پس آن چه را که به ملائکه خود و پیغمبران خود القا کرده به ما منتهی شده» - یعنی ما ائمه آن ها را می دانیم

ص: 202

در همان کتاب (1) و همان صفحه مسنداً از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: (إِنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عِلْمَيْنِ : عِلْمٌ مَبْدُورٌ وَعِلْمٌ مَكْفُوفٌ فَأَمَّا الْمَبْدُورُ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ تَعَلَّمَهُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّسُلُ إِلَّا نَحْنُ نَعْلَمُهُ وَأَمَّا الْمَكْفُوفُ فَهُوَ الَّذِي عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي أُمَّ الْكِتَابِ إِذَا خَرَجَ نَفَذَ). یعنی برای خدای عزوجل دو علم است: یکی علمی است که بذل و بخشیده شده است و یکی علمی است که باز داشته شده است. و اما آن علمی که بذل و بخشیده شده، چیزی نیست که ملائکه و پیغمبران بدانند مگر این که ما می دانیم، و اما آن علمی که باز داشته شده است آن علمی است که نزد خدای عزوجل در لوح محفوظ است هر گاه بیرون آمد نافذ می شود» - یعنی از علوم بدائیه است هر وقت بیرون بیاید ما می دانیم.

حدیث چهارم

در همان کتاب (2) صفحه (256) از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: (إِنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عِلْمَيْنِ : عِلْمٌ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ وَعِلْمٌ عَلِمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَرُسُلُهُ فَمَا عَلِمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَرُسُلُهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَنَحْنُ نَعْلَمُهُ). یعنی «هر آینه برای خدای عزوجل دو علم است: علمی است که نمی داند آن را مگر ذات او، و علمی است که تعلیم داده است آن را به ملائکه و پیغمبران خود، پس آن چه را که به ملائکه و پیغمبران خود تعلیم داده ما می دانیم آن را.

قسمت دوازدهم

اشاره

در بیان اخباری است که دلالت دارد بر این که کتاب های پیغمبران علیهم السلام در نزد ایشان است و آن ها را با اختلاف لغت هائی که دارد می خوانند و اخبار در این باب نیز متواتر است، علامه مجلسی رحمه الله در هفتم بحار بابی در این خصوص ذکر کرده مشتمل بر بیست و هفت حدیث غیر از احادیثی که متفرقه در کتب متعدده بحار ذکر فرموده از صفحه (319) تا صفحه

ص: 203

1- ج 1/ص 255/ح 3

2- کافی ج 1/ص 256/ح 4

(321) جلد هفتم مراجعه شود، و در بصائر الدرجات، چهارده حدیث نقل کرده از صفحه (37) تا صفحه (38) و در سایر کتبی هم که قبلاً نامبرده شده اخبار زیادی راجع به این قسمت نقل شده. در این جا به سه حدیث از کتاب بصائر نقل و اکتفا می کنیم.

حدیث اول

بصائر (1) صفحه (38) مسنداً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت به ابوبصیر فرمود: (یا ابا محمد! عِنْدَنَا الصُّحُفُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ (صَحُفُ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى) قُلْتُ: الصُّحُفُ هِيَ الْأَلْوَاخُ؟ قَالَ: نَعَمْ). یعنی «ای ابا محمد! نزد ما است صحیفی که فرموده است خدا صحف ابراهیم و موسی (ابوبصیر می گوید) گفتیم: صحف لوح ها هستند؟ فرمود: آری».

حدیث دوم

بصائر همان صفحه نیز مسنداً از ابی خالد قماط روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که گفت شنیدم از آن حضرت که فرمود: (لَنَا وَلَادَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ طَهَّرَ وَعِنْدَنَا صَحُفُ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ رَثْنَاهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ). (2) یعنی «فرمود: برای ما ولادت پاکیزه است از رسول خدا صلی الله علیه و آله، و نزد ما است صحف ابراهیم و موسی، وارث شدیم آن ها را از رسول خدا صلی الله علیه و آله»

حدیث سوم

بصائر همان صفحه مسنداً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: (وَرِثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ وَ إِنَّ مُحَمَّدًا وَرِثَ سُلَيْمَانَ وَ إِنَّا وَرَثْنَا مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَنَا عِنْدَهُ عِلْمُ التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزُّبُورِ وَ تَبْيَانُ مَا فِي الْأَلْوَاخِ - قَالَ - قُلْتُ: إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْعِلْمُ؟ قَالَ: لَيْسَ

ص: 204

1- بصائر الدرجات / جزء 3 / باب 10 / ص 157 / ح 8

2- بصائر الدرجات / جزء 3 / باب 10 / ص 157 / ح 9

هَذَا الْعِلْمُ إِنَّمَا الْعِلْمُ مَا يَحْدُثُ يَوْمًا يَوْمٌ وَسَاعَةً بِسَاعَةٍ. (1) یعنی «وارث شد سلیمان داود را و محمد وارث سلیمان شد و ما وارث محمد صلی الله علیه و آله شدیم و من کسی هستم که علم تورا و انجیل و زبور در نزد او است و واضح است آن چه در الواح است (مفضل گوید) گفتم: هر آینه این علم است؟ فرمود: این علم نیست، علم آن است که روز به روز و ساعت به ساعت حادث شود».

قسمت سیزدهم

آن که از عموماًت اخبار مستفیض، مستفاد می شود که ائمه علیهم السلام عالماند به جمیع صنعت های متداوله و غیر متداوله، چنان چه وارد شده که حجت در چیزی جاهل نیست، و عالمی است که جهل در ساحت او راه ندارد و در هیچ چیز، نمی دانم نمی گوید و علاوه بر این نزد او است علم ما کان و مایکون و در صحیفه است که فرموده است: (وَعَلَّمَهُمُ اللَّهُ عِلْمَ مَا كَانُ وَعِلْمَ مَا بَقِيَ) (2) و نیز علم جمیع پیغمبران را می داند و اکثر انبیاء هم صناعاتی داشته و بسا به دیگران هم تعلیم داده بودند و تعلیم اسماء داده شده بود که به مقتضای بعضی از اخبار شامل جمیع صناعات هم بوده، سزاوار نیست که در آن تشکیک شود.

قسمت چهاردهم

اشاره

آن که ائمه علیهم السلام عالم به اسم اعظم خدا بوده و می باشند و اخبار کثیره متظافره در این باب وارد شده، در بصائر از صفحه (57) تا صفحه (60) سی و پنج حدیث غیر از آن چه در ابواب متفرقه روایت کرده و در هفتم بحار در صفحه (263) تا (264) و سایر کتب و مجلّات دیگر در کشف الغمّه و دلائل حمیری و مختصر بصائر سعد بن عبدالله قمی و کتب شیخ مفید و شیخ طوسی و غیبت نعمانی و اصول کافی و کتب صدوق و غیر این ها اخبار و احادیث زیاد روایت شده، در این مختصر به ذکر سه حدیث از کافی اکتفا می کنم.

ص: 205

1- بصائر الدرجات / جزء 3 / باب 10 / ص 158 / ح 15

2- یعنی «خداوند به معصومین علیهم السلام علم گذشته و آینده را یاد داده است».

کافی صفحه (230) مسنداً از جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: (إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةِ وَسَبْعِينَ حَرْفًا وَإِنَّمَا كَانَ عِنْدَ أَصْفٍ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ فَتَكَلَّمَ بِهِ فَخَسِفَ بِالْأَرْضِ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ سَرِيرِ بَلْقِيسَ حَتَّى تَنَاوَلَ السَّرِيرَ بِيَدِهِ ثُمَّ عَادَتِ الْأَرْضُ كَمَا كَانَتْ أَسْرَعُ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ وَنَحْنُ عِنْدَنَا مِنَ الْإِسْمِ الْأَعْظَمِ اثْنَانِ وَسَبْعُونَ حَرْفًا وَحَرْفٌ وَاحِدٌ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى اسْمٌ تَأْتِرُ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ). یعنی «هر آینه اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است نزد آصف یک حرف از آن بود که به آن تکلم کرد، [پس] زمین در میان او و تخت بلقیس فرورفت و سریع تر از چشم به هم زدنی تخت را حاضر کرد و زمین به حال خود برگشت، و نزد ما هفتاد و دو حرف از آن است و یک حرف را خدا در علم غیب خود نگاه داشته، و حول و قوه ای نیست مگر به خدای دانای بزرگ».

حدیث دوم

و نیز در همان کتاب (1) از آن حضرت روایت کرده که فرمود: (إِنَّ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ أُعْطِيَ حَرْفَيْنِ كَمَا يَعْمَلُ بِهِمَا وَ أُعْطِيَ مُوسَى أَرْبَعَةَ أَحْرَفٍ وَ أُعْطِيَ إِبْرَاهِيمُ ثَمَانِيَةَ أَحْرَفٍ وَ أُعْطِيَ نُوحٌ خَمْسَةَ عَشَرَ حَرْفًا وَ أُعْطِيَ آدَمُ خَمْسَةَ وَعِشْرِينَ حَرْفًا وَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَمَعَ ذَلِكَ كُلَّهُ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ ثَلَاثَةَ وَسَبْعُونَ حَرْفًا وَ أُعْطِيَ مُحَمَّدًا اثْنِينَ وَسَبْعِينَ حَرْفًا وَ حُجِبَ عَنْهُ حَرْفٌ وَاحِدٌ). یعنی «عیسی بن مریم دو حرف به او عطا کرده شد که به آن دو عمل می کرد و موسی چهار حرف به او عطا کرده شد، و ابراهیم هشت حرف به او داده شد، و نوح پنج حرف، و آدم بیست و پنج حرف به او عطا شد، و خدای تعالی همه آن ها را برای محمد صلی الله علیه و آله جمع کرد، و به درستی که اسم اعظم هفتاد و سه حرف است، هفتاد و دو حرف آن به محمد صلی الله علیه و آله عطا کرده شد و یک حرف آن از او مخفی ماند».

ص: 206

و نیز در همان کتاب و همان صفحه مسنداً از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده که فرموده: (اِسْمُ اللّهِ الْاَعْظَمُ ثَلَاثَةٌ وَ سَبْعُونَ حَرْفًا كَمَا كَانَ عِنْدَ اَصْفٍ حَرْفٌ فَتَكَلَّمَ بِهِ فَاَنْخَرَقَتْ لَهُ الْاَرْضُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ سَبَاٍ فَتَنَاوَلَ عَرْشَ بَلْقِيسَ حَتَّى صَدَّ يَرَهُ اِلَى سَلِيمَانَ ثُمَّ اَنْبَسَتْ طَبَّتِ الْاَرْضُ فِي اَقَلِّ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ وَ عِنْدَنَا مِنْهُ اِثْنَانِ وَ سَبْعُونَ حَرْفًا وَ حَرْفٌ عِنْدَ اللّهِ مُسْتَاثَرٌ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ). یعنی «اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است، نزد آصف یک حرف بود که به آن تکلم کرد و زمین شکافته شد برای او در میانه او و میانه شهر سبا پس گرفت تخت بلقیس را و از یک چشم بهم زدن کم تر آورد به نزد سلیمان، پس زمین گسترده شد در کم تر از چشم بهم زدن، و نزد ما از آن هفتاد و دو حرف است و یک حرف آن را خدا در علم غیب خود نگاه داشته».

قسمت پانزدهم

اشاره

در بیان اخباری که دلالت دارد بر این که به ائمه علیهم السلام عطا کرده شده است جفر و جامعه و مصحف فاطمه زهرا سلام الله علیهما و آن اخبار بسیار و قریب به تواتر است. در کتاب

بصائر از صفحه (39) تا (44) سی حدیث روایت کرده غیر از آن چه در ابواب متفرقه این موضوع دیده شده و در کافی هشت حدیث (در این قسمت از صفحه (238) تا صفحه (242) روایت شده و در کتب متعدده بحار، اخبار زیاد مربوط به این مقام متفرقاً نقل کرده و در سایر کتب معتبره نیز اخبار زیاد نقل شده، در این مختصر چند خبر از کافی نقل می نمایم.

حدیث اول

کافی صفحه (240) مسنداً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: (اِنَّ عِنْدِي الْجَفْرَ الْاَبْيَضُ قَالَ قُلْتُ: فَاَيُّ شَيْءٍ فِيهِ؟ قَالَ: رَبُّوْرُ دَاوُدَ وَ تَوْرَاةُ مُوسَى وَ اِنْجِيلُ عِيسَى وَ صَحْفُ اِبْرَاهِيْمَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ وَ مُصْحَفُ فَاطِمَةَ مَا اَزَعَمُ اَنْ فِيهِ قُرْآنًا وَ فِيهِ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ اِلَيْنَا وَ لَانَحْتَاجُ اِلَى اَحَدٍ حَتَّى فِيهِ الْجِلْدَةُ وَ نِصْفُ الْجِلْدَةِ وَ رُبْعُ الْجِلْدَةِ وَ اَرْشُ

الْحَدِيثِ). یعنی «هر آینه نزد من است جفر سفید (روای حسین بن ابی العلاء) گفت گفتم: چه چیز در آن است؟ فرمود: زبور داود و تورات موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم علیهم السلام و هر حلال و حرامی و مصحف فاطمه گمان نمی کنم این که در آن قرآنی باشد، و در آن است آن چه مردمان به آن احتیاج دارند به ما و ما احتیاج به احدی نداریم حتی این که در آن جفر، یک تازیانه و نصف تازیانه و ربع تازیانه و دیه خراش پوست بدن یا ناخن هم نوشته شده».

حدیث دوم

در همان کتاب و همان صفحه است که آن حضرت فرمود: (وَعِنْدِي الْجَفْرُ الْأَحْمَرُ قُلْتُ: وَ أَيْ شَيْءٍ فِي الْجَفْرِ الْأَحْمَرِ؟ قَالَ: السَّلَاحُ وَ ذَلِكَ إِنَّمَا يُفْتَحُ لِلدَّمِ يَفْتَحُهُ صَاحِبُ السَّيْفِ لِلْقَتْلِ) الحدیث - یعنی «نزد من است جفر سرخ (ابن ابی العلاء) گفت گفتم: جفر احمر چه چیز است؟ فرمود: آلات جنگ، و جز این نیست که آن باز می شود برای ریختن خون می گشاید آن را صاحب شمشیر برای کشتن».

مؤلف گوید مراد از صاحب شمشیر امام عصر - عجل الله تعالی فرجه - است چنان چه از بسیاری از اخبار مستفاد می شود بلکه صریح است.

حدیث سوم

در همان کتاب صفحه (241) مسنداً از ابی عبیده روایت کرده که گفت: (سَأَلَ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْضُ اَصْحَابِنَا عَنِ الْجَفْرِ فَقَالَ: هُوَ جَلْدُ ثَوْرٍ مَمْلُوءٌ عِلْمًا قَالَ لَهُ: فَالْجَامِعَةُ؟ قَالَ: تِلْكَ صَحِيفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فِي عَرْضِ الْأَدِيمِ مِثْلَ فَنَاجِدِ الْفَالَجِ فِيهَا كُلُّ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ وَ لَيْسَ مِنْ قَضِيَّةٍ إِلَّا وَ هِيَ فِيهَا حَتَّى أُرْشِ الْحَدِيثِ). یعنی «پرسید بعضی از یاران ما از ابی عبیدالله علیه السلام از جفر فرمود: آن پوست گاوی بود پر از علم، عرض کرد پس جامعه چیست؟ فرمود: آن صحیفه ایست که درازی آن هفتاد ذراع است در پهنای پوست شتر نر بزرگ دوکوهانه که در آن است هر چه که مردمان به آن محتاجند و نیست هیچ قضیه ای مگر این که در آن است حتی دیه خراش پوست بدن یا ناخن».

(قَالَ: فَصَحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ؟ قَالَ: فَسَكَتَ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ: إِنَّكُمْ لَتَبْحَثُونَ عَمَّا تَرِيدُونَ وَعَمَّا لَا تَرِيدُونَ إِنَّ فَاطِمَةَ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَمْسَةَ وَسَبْعِينَ يَوْمًا وَكَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا وَكَانَ جَبْرَيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَأْتِيهَا فَيَحْسُ عَزَانَهَا عَلَى أَبِيهَا وَيُطِيبُ نَفْسَهَا وَيُخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَمَكَانِهِ وَيُخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا وَكَانَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَكْتُبُ ذَلِكَ فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ) یعنی «پرسید از آن حضرت پس مصحف فاطمه علیها السلام کدام است؟ گفت راوی پس حضرت ساکت شد تا مدتی دراز پس فرمود: که شما هر آینه تفتیش می کنید از آن چه که می خواهید و آن چه که نمی خواهید، هر آینه فاطمه علیها السلام پس از پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله هفتاد و پنج روز در دنیا ماند و در مفارقت پدر بزرگوارش حزن شدیدی بر او روی داد، برای او و جبرئیل می آمد به نزد آن حضرت و نیکوئی می کرد با او در عزایش بر پدر خود و نفس او را آرامش می داد و به او خبر می داد از پدرش و مکان او و خبر می داد به آن چه بعد از او بر ذریه او رخ می دهد و علی علیه السلام آن ها را می نوشت این است مصحف فاطمه علیها السلام».

حدیث چهارم

در کتاب دلائل الامامه طبری چاپ نجف صفحه (27) روایت کرده است از ابی الحسین محمد بن هارون ابن موسی التلعکبری که گفت: حدیث کرد مرا جعفر بن محمد بن مالک فزاری گفت حدیث کرد مرا محمد بن احمد بن حمدان گفت حدیث کرد مرا علی بن

سلیمان و جعفر بن محمد از علی بن اسباط از حسن بن ابی علاء و علی بن ابی حمزه از ابی بصیر: (قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عَنْ مُصْحَفِ فَاطِمَةَ فَقَالَ: أَنْزَلَ عَلَيْهَا بَعْدَ مَوْتِ أَبِيهَا قُلْتُ: نَفِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ؟ فَقَالَ: مَا فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ قُلْتُ: فَصَفَّهُ لِي قَالَ: لَهُ دَفْتَانِ مِنْ زَبَرٍ جَدَّتَيْنِ عَلَى طُولِ الْوَرَقِ وَعَرْضِهِ حَمْرًا وَبَيْنَ قُلْتُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ فَصَفِّ لِي وَرَقَهُ قَالَ: وَرَقُهُ مِنْ دُرٍّ أبيض قبل له كُنْ فَكَانَ قُلْتُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ فَمَا فِيهِ؟ قَالَ: فِيهِ خَبْرٌ مَا كَانَ وَخَبْرٌ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَفِيهِ خَبْرٌ سَمَاءٍ سَمَاءٍ وَعَدَدٌ مَا فِي السَّمَوَاتِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَغَيْرِ ذَلِكَ وَعَدَدٌ كُلِّ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ مُرْسَلًا وَغَيْرِ مُرْسَلٍ وَأَسْمَاءَهُمْ وَأَسْمَاءُ مَنْ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَأَسْمَاءُ مَنْ كَذَّبَ وَأَجَابَ وَأَسْمَاءُ جَمِيعِ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْكَافِرِينَ مِنَ الْأُولِينَ وَالْآخِرِينَ وَ

أَسْمَاءُ الْبُلْدَانِ، وَصِفَةُ كُلِّ بَلَدٍ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَغَرْبِهَا، وَعَدَدُ مَا فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، وَعَدَدُ مَا فِيهَا مِنَ الْكَافِرِينَ، وَصِفَةُ كُلِّ مَنْ كَذَبَ، وَصِفَةُ الْقُرُونِ الْأُولَى وَقِصَصُهُمْ، وَمَنْ وُلِّيَ مِنَ الطَّوَاعِيتِ وَمُدَّةُ مُلْكِهِمْ وَعَدَدُهُمْ، وَأَسْمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ وَصِفَتُهُمْ، وَمَا يَمْلِكُ وَاحِدًا وَاحِدًا، وَصِفَةُ كِرَاتِهِمْ، وَجَمِيعُ مَنْ تَرَدَّدَ فِي الْأَدْوَارِ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ وَكَمْ الْأَدْوَارُ؟ قَالَ: خَمْسُونَ أَلْفَ عَامٍ، وَهِيَ سَبْعَةُ أَدْوَارٍ؛ وَفِيهِ أَسْمَاءُ جَمِيعِ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ وَآجَالُهُمْ، وَصِفَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَعَدَدُ مَنْ يَدْخُلُهَا، وَعَدَدُ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ، وَأَسْمَاءُ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ، وَفِيهِ عِلْمُ الْقُرْآنِ كَمَا أَنْزَلَ، وَعِلْمُ التَّوْرَةِ كَمَا أَنْزَلَتْ، وَعِلْمُ الْإِنْجِيلِ كَمَا أَنْزَلَ وَعِلْمُ الزَّبُورِ، وَعَدَدُ كُلِّ شَجَرَةٍ وَمَدْرَةٍ فِي جَمِيعِ الْبِلَادِ. قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُنَزِّلَهُ عَلَيْهَا، جَبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ أَنْ يَحْمِلُوا فَيُنزِلُوا بِهِ عَلَيْهَا، وَذَلِكَ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ مِنَ الثَّلَاثِ الثَّانِي مِنَ اللَّيْلِ، فَهَبَطُوا بِهِ وَهِيَ قَائِمَةٌ تَصَلِّي، فَمَا زَالُوا قِيَامًا حَتَّى قَعَدَتْ، فَلَمَّا فَرَعَتْ مِنْ صَلَاتِهَا سَلَّمُوا عَلَيْهَا، وَقَالُوا السَّلَامُ يُفْرِنُكَ السَّلَامُ. وَوَصَدَّحُوا الْمُصَدِّحَ فِي حِجْرِهَا، فَقَالَتْ لَهُمْ: اللَّهُ السَّلَامُ، وَمِنْهُ السَّلَامُ، وَإِلَيْهِ السَّلَامُ، وَعَلَيْكُمْ يَا رُسُلَ اللَّهِ السَّلَامُ. ثُمَّ عَرَجُوا إِلَى السَّمَاءِ، فَمَا زَالَتْ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْفَجْرِ إِلَى زَوَالِ الشَّمْسِ تَقْرَأُ، حَتَّى أَتَتْ عَلَى آخِرِهِ. وَلَقَدْ كَانَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ مَفْرُوضَةً الطَّلَاعَةَ عَلَى جَمِيعِ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ مِنَ الْجِنِّ، وَالْإِنْسِ، وَالطَّيْرِ، وَالْوَحْشِ وَالْأَنْبِيَاءِ، وَالْمَلَائِكَةِ. فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ فَلِمَنْ صَارَ ذَلِكَ الْمُصَدِّحُ؟ بَعْدَ مَضِيِّهَا؟ فَقَالَ: دَفَعْتُهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَلَمَّا مَضَى صَارَ إِلَى الْحَسَنِ، ثُمَّ إِلَى الْحُسَيْنِ، ثُمَّ عِنْدَ أَهْلِهِ حَتَّى يَدْفَعُوهُ إِلَى صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ. فَقَالَ: إِنَّ هَذَا الْعِلْمَ كَثِيرٌ! قَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ هَذَا الَّذِي وَصَفْتُهُ لَكَ لَفِي وَرَقَتَيْنِ مِنْ أَوْلِهِ، وَمَا وَصَفْتُ لَكَ بَعْدَ مَا فِي الْوَرَقَةِ الثَّلَاثَةِ، وَلَا تَكَلَّمْتُ بِحَرْفٍ مِنْهُ).

«گفت: پرسیدم از ابی جعفر محمد بن علی از مصحف فاطمه فرمود: بعد از موت پدرش بر او نازل شد. گفتم: چیزی از قرآن در آن بود؟ فرمود: در آن چیزی از قرآن نبود گفتم: آن را برای من وصف کن فرمود: برای آن دو جلد بود از دو دانه زبرجد به قدر طول و عرض ورق، و هر دو سرخ بود گفتم: فدایت شوم ورق آن را برای من وصف کن فرمود: ورق آن از دُر سفید بود که گفته شد به آن باش پس هست شد گفتم: فدایت شوم در آن چه چیز بود؟ فرمود: در آن بود خبر آن چه از پیش بوده و آن چه بعد از این می باشد تا روز قیامت، و در آن است خبر آسمان به آسمان و شماره آن چه در آسمان ها است از فرشتگان و

غیر ایشان، و عدد هر آفریده ای که خدا آفریده از پیغمبر مرسل و غیر مرسل، و نام های ایشان و نام های کسانی که بسوی ایشان فرستاده شدند و نام های کسانی که تکذیب کردند و کسانی که اجابت کردند و نام های همه آن کسانی که خدا خلق فرموده، از مؤمنین و کافرین از اولین و آخرین و نام های شهرها و صفت هر شهری که در مشرق و مغرب زمین است و شماره مؤمنانی که در آن ها است و شماره کافرانی که در آن ها است و صفت هر کسی که تکذیب کرده است و صفت قرن های پیشین و قصه های ایشان و کسانی که حکومت و ولایت کردند از بُت ها (یعنی ستمکاران و ستم پیشگان) و مدّت ملک و سلطنت آن ها و شماره نام های آن ها و نام های پیشوایان و صفت ایشان و هر کدام چقدر سلطنت می کنند و صفت بزرگان ایشان و هر که رفت و آمد داشته در دوره ها. گفتم: فدایت شوم دوره ها چند بوده؟ فرمود: پنجاه هزار سال هر دوره ای است و دوره ها هفت بوده، و در آن است نام های همه آن چیزهایی که خدا آفریده و مدّت های باقی ماندن ایشان و صفت اهل بهشت و شماره کسانی که در آن داخل می شوند و شماره کسانی که داخل آتش می شوند و نام های آن دسته و آن دسته، و در آن است علم قرآن به نحوی که نازل شده و علم تورات هم چنانی که نازل شده و علم انجیل هم چنانی که نازل شده و علم زبور، و شماره هر درختی و هر کلوخی که در همه شهرها است - فرمود ابو جعفر علیه السلام: چون اراده کرد خدای تعالی که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را بر او بفرستد تا صحیفه را بر او نازل کنند و آن در شب جمعه ای بود از ثلث دوّم شب فرود آمدند در حالی که آن حضرت مشغول نماز بود پس همیشه بر سر پا ایستادند تا آن که آن حضرت نشست و نماز را تمام کرد چون از نماز فارغ شد بر او سلام کردند و گفتند: خدا تو را سلام می رساند و مصحف را در کنار او گذاردند. فرمود: سلام مخصوص خدا است و از او است سلام و بازگشت سلام بسوی او است و بر شما باد سلام ای فرستادگان خدا، پس بالا رفتند به جانب آسمان پس حضرت فاطمه بعد از نماز صبح تا اول زوال آفتاب، خواند آن را تا آخر. و طاعت فاطمه علیها السلام واجب شده بر همه کسانی که خدا آن ها را آفریده از جنّ و انس و پرندگان و وحشیان و پیغمبران و ملائکه. گفتم: فدایت شوم بعد از رحلت آن حضرت از دنیا، آن مصحف به کی رسید؟ فرمود: آن را به امیر مؤمنان علیه السلام داد و چون آن حضرت خواست از دنیا برود سپرد به حسن و پس از

او به حسین رسید و پس از او نزد اهلیش بود تا این که بدهند آن را به صاحب این امر یعنی امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه. پس گفتیم: هر آینه این علم بسیاری است؟ فرمود: ای ابا محمد آن چه را که برای تو وصف کردم در دو ورق اول آن بود و آن چه در ورقه سوم بود هنوز حرفی از آن را برای تو وصف نکردم و نگفتم».

خلاصه کلام در علم امام و این که ائمه همه چیزها را می دانند ولی غیب را نمی دانند و هر چه می دانند به تعلیم پیغمبر است به وحی الهی و الهامی

پایان سخن در موضوع علوم ائمه علیهم السلام بطور ساده و واضح برای یادآوری خواص، و بینائی عوام، فهرست وار خاطر نشان می کنم و به اعتقاد ثابت جازم می گویم: راسخین در علم بطوری که از تتبع در آیات و اخبار و احادیث ائمه اطهار - صلوات الله علیهم اجمعین - فهمیده و دانسته ام، منحصر است در چهارده نفر ذوات مقدسه محمد و آل محمد - علیهم الصلوٰة والسلام - فقط و فقط بدون استثناء.

بنابر این هر کسی که ادعای راسخ بودن در علم کند غیر از اهل بیت پیغمبر دروغگو و تجاوز کننده از حدود الهی، و به نص آیات وارده و اخبار صادره از معصومین علیهم السلام ظالم و فاسق شمرده می شود و اخبار و احادیث بسیار دلالت دارد بر این که کتاب هائی که رسول خدا صلی الله علیه و آله املا فرمود بر امیر مؤمنان علیه السلام و آن حضرت نوشت و همچنین اخبار معتبره ای که دلیل است بر این که نزد ایشان است قرآنی که نازل شد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و این که تفسیر قرآن و تأویل آن و اخبار معتبره ای که تواتر معنوی دارد بر این که علی علیه السلام هر چه بر پیغمبر اکرم نازل شد می دانست و همه این ها نیز دلالت دارد که ائمه علیهم السلام همه را از پیغمبر وارث بودند و نزد ایشان است اسم اعظمی که هر وقت خدا را به آن اسم بخوانند اجابت کرده می شوند.

و نیز اخبار بسیار در کتب معتبره روایت شده که دلالت دارد بر این که ایشان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله افضل از تمام انبیاء و مرسلین اند و افضل از موسی و خضرند و این که ایشان صداهای ملائکه را می شنوند و ضمیرهای مردمان و حدیث نفس هائی که پیش خود می کنند پیش از این که به ائمه خبر دهند، ایشان همه را می دانند و به افعال و اسرار و کردار و

گفتار شیعیان خود و غیر آن ها خبر دارند در حالتی که آن ها در نزدشان حاضر نباشند و هر کسی که بر درب خانه اشان بیایند می دانند و مکان های آن ها را می شناسند پیش از آن که از ایشان اذن دخول بطلبند و وقتی که ظاهر شوند به حکم آل داود به باطن حکم می کنند و شاهد نمی طلبند.

و هكذا اخبار بسیار دلالت دارد بر این که هر کدام از شیعیان ایشان که مریض می شوند در هر کجای زمین باشند می دانند در حالتی که از ایشان غایبند، و دلالت دارد بر این که مرده گان آن ها را می بینند و آن ها هم مردگان را می بینند و دلالت دارد بر این که مَلِکُ الموت، روح احدی را قبض نمی کند مگر به اذن ایشان، و دلالت دارد بر این که پیغمبر صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام را با خود شریک قرار داد در همه آن چیز هائی که می دانست و دلالت دارد بر این که اصول هر علمی در نزد آل محمد، یعنی ائمه علیهم السلام است و نزد ایشان است علوم جمیع قرآن و سنت پیغمبر، و جمیع حکمت ها را [می دانند] و همه آن ها در سینه های ایشان است و نیز دلالت دارد بر این که زیاد شدن و کم شدن زمین را می دانند و هر حق و باطلی را می دانند و به همه زبانی و لغتی سخن می گویند و زبان ها و نطق های وحوش و طیور و حیوانات را می فهمند و می دانند و هر وقت ایشان را بخوانند ایشان نیز آن ها را جواب گویند و زبان مسوخت و نطق های آن ها را هم می دانند، و دلالت دارد بر این که خزین های زمین به ایشان عطا شده، و نزد ایشان است اسرار خدا که به امر خدا از بعضی از ایشان به بعضی دیگر به ارث رسیده، و ایشان موفق و مسددند و می دانند آن چه را که در کتاب و سنت نیست و این که ائمه، شیعیان و دوستان و دشمنان خود و دشمنان دوستان خود را می شناسند بواسطه طینتی که در روح های ایشان است، و نام های همه آن ها را می دانند و اخبار و حالات کسانی را که از نظر ایشان غائبند می دانند و همه نام هائی که خدا به آدم تعلیم داده بود می دانند و نیز اخبار وارده بسیاری دلالت دارد که ائمه علیهم السلام چه مرده باشند و چه زنده باشند اعمال عباد بر آن ها عرضه داشته می شود و از تمام آسمان ها و آن چه در آن ها است از ملائکه و غیر آن ها و آن چه در جو هواست و از تمام روی زمین و آن چه از مخلوقات، خدا در روی آن آفریده، و ایشان واسطه اند در جمیع فیوضات الهیه در میان او و میانه بندگان و میان هر چه در عالم امکان واقع می شود. و امام نسبت به عالم امکان

به منزله قلب است نسبت به بدن انسان؛ هم چنان که قلب محیط به بدن است و امام اعضاء و جوارح انسان است، امام هم محیط به عالم امکان، و امام الانس والجان است بلکه روح عالم امکان و سلطان و حافظ آن و متصرف در آن است به اذن و امر خدا، نه به استقلال خود، و از نکته فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام الان در خطبه شششقیه که فرمود: (محلّی محلّ القطب من الرّحی) تنظیر فرموده خود را نسبت به مقام امامت و ولایت، به قطب آسیا؛ هم چنانی که گردش آسیا به سبب قطب است، گردش آسیای عالم امکان به سبب قطب آن عالم است که وجود مبارک امام و ولیّ خدا است به اذن و فرمان و اراده خدا.

ائمه علیهم السلام طبق اخبار و آثار متواتره و مستفیضه و صحیحه و معتبره و نصّ بعضی از آیات قرآنیّه شاهد های خدایند در میان خلق خدا و نشان های بزرگ خدا هستند در میان بندگان خدا از ملائکه و جنّ و انس، و دلیل های بسوی خدا و نورهای خدا و اسم اعظم تکوینی و انفسی خدا و سرّ خدای واحد احدند و بندگان گرامی داشته شده ای می باشند که پیشی نمی گیرند بر خدا در گفتار، و هر چه می کنند به امر و فرمان خدا عمل می کنند نه به اراده و خواهش نفس خود. ایشانند آیات بزرگ خدا، و حجّت های خدا هستند بر اهل دنیا و آخرت و عوالمی که اولیّت داشته است خلقت آن و مقدم بر خلقت دنیا بوده. چنان چه از بعضی از اخبار وارده و احادیث کثیره و بعضی از فقرات دعاها و زیارت ها که تواتر معنوی دارد؛ مانند این عبارت که فرموده اند: (حُبَّحُ اللّهِ عَلٰی اَهْلِ الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ وَ الْاَوْلٰی) دنیا و آخرت که معلوم و متبادر در ذهن ها است، محل شاهد کلمه (والأولی) است که یقیناً مراد غیر از دنیا است و از آن اراده شده، عالم هائی که پیش از دنیا بوده و خدا آن ها را به هزار هزار ها [هزار ها هزار] سال پیش از خلقت دنیا آفریده و اخبار آن در کتب معتبره متقدمین و متأخرین ثبت و ضبط شده که از جمله آن ها است خبر مفضل بن عمر که حسین ابن حمدان حضینی مسنداً از مفضل که بسیار مفصل است از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت در تفسیر آیه شریفه (لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ) (آیه 19 و 20 از سوره انبیاء) یعنی «برای خدا است هر کسی که در آسمان ها و زمین است و کسانی که نزد او هستند سرکشی و تکبر نمی کنند از پرستش او، و وانمی مانند، شب و روز تسبیح می کنند

(قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا نُورًا وَاحِدًا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ دُنْيَا وَآخِرَةً وَجَنَّةً وَثَارًا بِأَرْبَعَةِ الْأَفِّ سَنَةٍ نَسِيحِ اللَّهِ وَنَلُّهُ وَنُكْبِرُهُ وَنَمَجِدُهُ قَالَ الْفَضَّلُ: يَا سَيِّدِي هَلْ بِدَلِّكَ شَاهِدٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا مُفَضَّلُ). یعنی «حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر آینه خدا آفرید ما را از یک نور، پیش از این که بیافریند دنیا و آخرت و بهشت و آتش را به چهار هزار سال (مراد سال های نوری است، چنان چه از اخبار دیگر مستفاد می شود) تسبیح می گفتیم خدا را و تهلیل می گفتیم او را و تکبیر می گفتیم او را و تمجید می کردیم او را؛ مفضل عرض کرد: ای آقای من آیا شاهی برای این از کتاب خدا هست؟ فرمود: آری ای مفضل»، (قَوْلُهُ جَلَّ مَنْ قَائِلٌ (لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ) - تا چند آیه بعد از این تا (كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ) و پس از آن فرمود: (وَيُحَكِّمُ الْفَضَّلُ يَا مُفَضَّلُ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ هُمُ الْمَلَائِكَةُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ هُمُ الْجَانُّ وَالْبَشَرُ وَكُلُّ ذِي حَرَكَةٍ فَمَنْ الَّذِي قَالَ (وَمَنْ عِنْدَهُ) الَّذِينَ قَدْ خَرَجُوا مِنْ جُمْلَةِ الْمَلَائِكَةِ وَالْبَشَرِ وَكُلُّ ذِي حَرَكَةٍ قَالَ الْفَضَّلُ: تَقُولُ يَا مُوَلَايَ فَقَالَ: يَا مُفَضَّلُ (وَمَنْ عِنْدَهُ) نَحْنُ الَّذِينَ كُنَّا عِنْدَهُ وَ لَا كَوْنُ قَبْلَنَا وَ لَا حُدُوثُ سَمَاءٍ وَ لَا أَرْضٍ وَ لَا مَلَكٍ وَ لَا نَبِيٍّ وَ لَا رَسُولٍ قَالَ الْفَضَّلُ: فَبَكَيْتُ وَقُلْتُ: يَا مُوَلَايَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ اللَّهُ هَذَا هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ). یعنی «خدا رحمت کند تو را ای مفضل، آیا نمی دانید کسانی که در آسمان ها هستند ملائکه اند و کسانی که در زمینند جنّ و بشرند و هر صاحب حرکتی؟! پس آن که خدا فرموده (وَمَنْ عِنْدَهُ) کسانی هستند که از ملائکه و جنّ و بشر و هر صاحب حرکتی خارج اند. مفضل عرض کرد می فرمائید فرمود: ای مفضل، مراد از (وَمَنْ عِنْدَهُ) مانیم که بودیم و هیچ موجودی پیش از ما نبود نه آسمانی ایجاد شده بود و نه زمینی و نه ملکی و نه نبی و نه رسولی. مفضل گفت: پس گریه کردم و گفتم: ای مولای من ای فرزند رسول خدا به ذات خدا قسم این است حقّ واضح». مؤلف گوید این حدیث را نیز مرحوم حجة الاسلام مامقانی در کتاب خود که موسوم است به صحیفة الابرار در صفحه (425 و 426) نیز نقل کرده.

حاصل آن که ائمه علیهم السلام حجّتند بر جمیع خلق خدا در تمام عوالم امکاتیّه، و معدن های حکمت و علم خدا هستند، چنان چه متواتر نزد فریقین است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: (أَنَا

مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بِأَبِهَا (1) و به عبارت دیگر (إِنَّا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَ عَلِيٌّ بِأَبِهَا وَ مَنْ أَرَادَ الْحِكْمَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ أَبِيهَا) (2) ایشانند مفاتیح علوم و حکمت، و علوم و حکمتی هم که دارند خدا به ایشان عطا فرموده به وسیله وحی، به توسط وجود مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله و بواسطه الهام از جانب خدا و نحو این ها، و ایشانند باب الله بسوی خلق او و باب خلق بسوی خدا و سبب متصل بین حق و خلق که خدای تعالی، به فضل خود، ایشان را باب فضل خود قرار داده و باب افاضات و علم و خلق و رزق و زنده کردن و می رانیدن خود قرار داده و حافظ سرّ خدا هستند و غیر از غیب همه چیز را می دانند به تعلیم خدا و رسول او، فقط علم غیب را نمی دانند و به هیچ وجه جایز نیست نسبت علم غیب به ایشان داد چنان چه در این موضوع قبلاً بسط کلام داده شد ولیکن چون خدا آن ها را برگزیده است برای علم خود، و پسندیده است برای غیب خود، و اختیار کرده است برای سرّ خود، لذا به تعلیم او می دانند هر آن چیزی که در عالم غیب و شهادت است و تمام ملکوت آسمان ها و زمین را به آن ها نموده: (إِنَّ اللَّهَ اصَّ طَفَاهُمْ لِعِلْمِهِ وَ اَزْتَضَاهُمْ لِعَيْبِهِ وَ اخْتَارَهُمْ لِسِرِّهِ وَ هُمْ خُزَّانُ الْغَيْبِ وَ حَفِظَتُهُ سِرَّ اللَّهِ) و لذا است که برای حفظ آن ها است که آن چه را به ایشان تعلیم داده و سپرده شده به امر و اذن او خبر می دهند از آن چه که بوده و می باشد و حادث می شود، چه در وقت و چه در غیر وقت، و همه این ها به وراثت از جانب رسول خدا و فهمیدن از کتاب خدا و از مکنون علم است که از غیر اهل کتمان می کنند. ایشانند حاملین کتاب خدا و ترجمه کنندگان و حی خدا و ابواب جمیع آثار و صفات خدا، ثابت شده است در اخبار و احادیث متواتره که مخفی نیست از ایشان چیزی در زمین و آسمان و هر چه را از ایشان پرسند در جواب عاجز نمی مانند، ملکی الذات والهی صفاتند.

با همه حسن و ملاحظت اگر ایشان بشنند *** زآب و خاک دیگر و شهر و دیار دیگرند

ص: 216

1- پیامبر اسلام فرمود: «من شهر علم هستم و علی علیه السلام درب آن است.»

2- پیامبر اسلام فرمود: «من شهر حکمت هستم و علی علیه السلام و درب آن است پس هر کس که اراده کرده است به شهر حکمت وارد شود، باید از درب آن وارد شود». بحار الانوار/ ج 69 / ص 81 / ح 29

اثر طبع قاصر مؤلف

حق بود و نبد جز او وجودی *** نی صحبتی از نبود و بودی
در عین ظهور در خفا بود *** نی کون و مکان نه ما سوا بود
چون خواست که جلوه ای نماید *** خود را به خدائیش ستاید
ایجاد نمود کاف و نونی *** بی نام و نشان و چند و چونی
زکون و مکان نشانه ای بود *** ز نطق و بیان بهانه ای بود
خود را بخودّی خود ستودی *** ایجاد مشیّتی نمودی
تا نقطه ممکنات گردد *** سرلوحه کاینات گردد
زان نقطه کند حروف ظاهر *** کرد و بصفات حق مظاهر
آنکه که ستایشی ز خود کرد *** بی لفظ به جلوه احمد آورد
چون نقطه احمدی عیان شد *** بر جمله صفات حق نشان شد
در ظاهر امر اگر یکی بود *** هم بود تبی و هم ولی بود
زان نقطه دو نور منجلی شد *** یک احمد و دیگری علی شد
کین هر دو تجلی الهند *** در عالم کون مهر و ماهند
مجالای تجلی صفاتند *** اقرب بخدا ز کایناتند
آن نقطه حروف در کمو نداشت *** بد نور و اشعه ای فزون داشت
زوحق بگشود باب ایجاد *** پیدایش خلق کرد بنیاد
لولاک لما خلقت الافلاک *** فرمود خدا بشاه لولاک
گردید سبب ز آفرینش *** این نقطه بنزد اهل بینش
ایجاد نمود باغ امکان *** زان نقطه صنع ذات یزدان
بنیاد ز هسته ای نهادش *** و ان هسته ز فیض آب دادش

زان هسته بسی نهال برخواست *** شد باغ از آن نهال ها راست

اشجار و ثمار او فزون شد *** اندازه آن زحد برون شد

خالی از ریب و از شکوکست *** کین باغ ز مالک الملوکست

پرورده دست قدرت او است *** بی یاور و عون صنعت او است

ص: 217

آراسته بر نظام احسن *** پیراسته بر اساس متقن

از رحمت خویش داده آتش *** و ز نور وجود آفتابش

در بیان قول دسته دوّم، ائمه هر گاه بخواهند بدانند می دانند

اشاره

بدان که در فائده چهارم، در صفحه 157 (1) گذشت که آن هائی که بنا بر مذهب حق، علم امام را حصولی می دانند دو دسته اند: دسته اوّل، آن هائی هستند که می گویند ائمه فعلاً همه چیز ها را می دانند و صورت های جمیع ممکنات در علم شان موجود است که دلایل آن ها را ذکر کردیم و اما دسته دوّم، آن هائی هستند که می گویند ائمه علیهم السلام هر گاه بخواهند بدانند می دانند و علم ایشان موقوف به اراده ایشان است. این دسته نیز ادله ای دارند در این جا ادله آن ها را ذکر می کنیم و راه جمع بین این دو دسته اخبار را به یاری خداوند متعال و استمداد از باطن ولایت محمّد و آل آن بزرگوار - صلوات الله علیهم اجمعین - بیان می نمائیم.

دلیل اوّل

در جلد اوّل اصول کافی در کتاب الحجّة صفحه (258) در باب این که ائمه علیهم السلام هرگاه بخواهند بدانند می دانند دو حدیث مسنداً نقل کرده است.

حدیث اوّل

به دو طریق مسنداً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: (إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ عَلِمَ) یعنی «امام هر وقت چیزی را بخواهد بداند می داند».

حدیث دوّم

در همان کتاب و همان صفحه نیز مسنداً از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که فرمود: (إذا

ص: 218

أَرَادَ الْإِمَامُ أَنْ يَعْلَمَ شَيْئاً أَعْلَمَهُ اللَّهُ ذَلِكَ) یعنی «هرگاه بخواهد امام که چیزی را بداند، خدا اعلام می کند او را به آن چیز».

دلیل دوم

اخبار وارد شده است که دلالت دارد بر این که ائمه علیهم السلام علم شان زیاد می شود و اگر علم شان زیاد نشود نابود می شود. و اخبار دیگری که دلالت دارد بر این که هر روز و هر شب بلکه هر آنی علم شان زیاد می شود - مراد از علمی که برای ایشان زیاد می شود علمی است که راجع به مسئله بقاء است که در هر روز و شب یا هر آنی تازه می شود.

دلیل سوم

خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله است که (قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا) (1) یعنی «ای پیغمبر، بگو پروردگار من علم مرا زیاد کن». شاید مراد از آن علمی است که شب و روز به حضرتش نازل می شد.

دلیل چهارم

اخبار معتبره وارد شده است که از بعضی ائمه و بخصوص حضرت امیر مؤمنان علیهم السلام روایت شده که فرمود: (لَوْلَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَأَخْبَرْتُ بِمَا كَانَ وَبِمَا يَكُونُ) (2) یعنی «اگر نبود آیه ای در کتاب خدا هر آینه خبر از گذشته و آینده می دادم و آن این آیه است»، (يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِدْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ) (3) یعنی «محو می گرداند خدا آن چه را که می خواهد و ثابت می دارد و نزد او است لوح محفوظ». مراد، علم موجود در لوح محو و

ص: 219

1- طه / 114

2- بحار الانوار / ج 25 / ص 95 / ح 3 - در روایت بحار الانوار (لَأَخْبَرْتُ بِمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ) ذکر شده است.

3- رعد / 39

اثبات است یا مراد اشاره به قضاء الهیّه است که تعلق به بداء دارد.

دلیل پنجم

اخبار بسیاری است که مفاد آن ها این است که خدا برای ظهور قائم آل محمد علیه السلام وقتی قرار نداده و امام عالم به آن نیست.

دلیل ششم

آن چه وارد شده است در اختتام دعای سمات (وَبِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ الَّتِي لَا يَعْلَمُ تَفْسِيرَهَا وَلَا تَأْوِيلَهَا وَلَا ظَاهِرَهَا وَلَا بَاطِنَهَا غَيْرُكَ) یعنی «به حقّ این نام هائی که کسی نمی داند تفسیر آن ها را و نه تأویل آن ها را و نه ظاهر آن ها را و نه باطن آن ها را جز تو».

مؤلف گوید

اشاره

اطلاق این فقره از دعا، مخصّص دارد و مخصّص آن قول خدای تعالی است که فرموده است: (فَلَا يُظْهَرُ عَلَيَّ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ أَرْتَضَى مِنْ رَسُولِهِ) (1) و تخصّص ذکر، دلیل بر شرافت است، یا این که معنی آن این است که تفسیر و تأویل این نام ها را از پیش خود، کسی نمی داند و به اسباب اختیاریّه دانسته نمی شود بلکه شناختن و دانستن آن موقوف به وحی و الهام و امثال آن ها است و اخباری که دلالت دارد بر این که علم ائمه حصولی است نه حضوری و این که ائمه می دانند همه چیزها را تواتر معنوی دارد و سزاوار تشکیک در آن نیست. بلی فقط استثناء می شود از آن دانستن ایشان، یک حرف از اسم اعظم را که خدا برای غیب خود نگاه داشته و برای بداء، زیرا که ائمه علیهم السلام همه بدان ها را نمی دانند هر چند بر علوم بدائیه و امثال آن ها در هر شب و روزی مطلع می شوند.

پس وجه جمع میان اخباری که حاکی است از این که ائمه علیهم السلام عالم بما کان و ما یکونند

ص: 220

1- جن / 26 و 27 (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَيَّ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ أَرْتَضَى مِنْ رَسُولٍ...) یعنی «دانای غیب اوست و هیچ کسی را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد، مگر رسولانی که آنان را برگزیده...».

و اخباری که دلالت دارد بر این که هرگاه بخواهند بدانند می دانند البته، و ملتفت می شوند هنگام خواستن، می گوئیم علم به جمیع چیزها در قوه حافظه ایشان موجود است و منتقل می شود به قوه ذاکره، و بر ایشان هیچ سهو و نسیانی حاصل نمی شود هرگز در این علم و نه در غیر آن از سایر علم ها و نه در سایر کارهای شان، زیرا خدا ایشان را از لغزش حفظ فرموده- و بهتر این است که گفته شود که ایشان عالم نیستند مگر این که علوم آن ها در هر آن و لحظه ای زیاد می شود پس ایشان در هر آن و لحظه ای محتاجند بافاضه از مبدء فیاض علی الاطلاق، زیرا که ممکن، در وجود و بقاء خود محتاج است بواجب مؤثر، پس ایشان در هر آنی از خدا می خواهند که عالم به اشیاء باشند و خدا هم به آن ها تعلیم می دهد علم آن چه را که می خواهند. این است معنای (لَوْ شَاءَ وَ يُعَلِّمُهُمُ اللَّهُ) (1) خواه نسبت به گذشته باشد یا حال یا آینده، به هر حال مقتضای نظر و فکر این است که ائمه علیهم السلام همه علم کتاب را می دانند و آن علم بی حد و احصائی است؛ چنان چه خدای تعالی فرموده: (وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ) (2) زیرا که خدای تعالی احصاء فرموده است در کتاب هر چیزی را و اطلاع داده است ایشان را بر آن چه که آن کتاب مجید مشتمل بر آن است بواسطه یگانه وجود مبارک حضرت خاتم الانبیاء و صلی الله علیه و آله- و باید دانست که برای علم امام دو مرتبه است: اول نسبت به زمان های گذشته و شکی نیست که ائمه علیهم السلام به همه آن چه در گذشته واقع شده عالم و دانا بوده و می باشند و اما دوم، نسبت به زمان های آینده و آن چه که در آن واقع می شود و می باشد و از برای آن درجاتی است که در این جا ذکر می نمایم.

درجه اول

نسبت به چیزهایی است که خدا به ایشان خبر داده که ابداً تغییری در آن ها داده نمی شود و آن ها در لوح محفوظ ثبت شده و تغییر پذیر نیست و محققاً واقع خواهد شد و مانع غیبی ندارد از قبیل اسباب قدر، از چیزهایی که تمام کننده قابلیت ها است از حیث وجود، و

ص: 221

1- «هرگاه ائمه علیهم السلام بخواهند چیزی را بدانند، پروردگار به آن ها یاد می دهد».

2- انعام / 59 - یعنی «... و نه هیچ تر و خشکی وجود دارد جز این که در کتابی آشکار ثبت است.»

مشخصات تقدیر است و همچنین مانعی برای آن نیست در عالم شهادت از اسباب قضای حتمی یا غیر آن مانند دعا کردن و صدقه دادن و صلۀ رحم بجا آوردن و نیکی و احسان کردن و غیر این ها، ائمه علیهم السلام حتماً علم به این قبیل چیزها دارند و به مردمان هم خبر می دهند؛ مانند بهشت و جهنم و مرگ و احوال برزخ و عقبه های قیامت و ظهور قائم علیه السلام و رجعت و مانند این ها که خدا وقوع آن ها را به ایشان خبر داده حتماً و نقصانی هم در آن نیست از حیث مقتضیات، و مانعی در تحقق آن ها پیش نیامده، پس جایز نیست نسبت به چیزی از آن احتمال بدائی داده شود چنان چه از آن ها است اموری که به مستقلات عقلیه ثابت شده؛ مانند مسئله معاد و امثال آن، زیرا که هر عاقلی می داند که در آن ها بداء جایز نیست برای این که اگر بداء و تغییری در آن جایز باشد ظلم لازم می آید و آن ممنوع است بر خدای تعالی.

درجهٔ دوّم

نسبت به چیزهایی که خدای عزّوجلّ به ایشان خبر داده که در الواح قضائیه و قدریّه ثبت است و ختم نشده برای ایشان کشف حالات آن ها در عالم غیب و شهادت.

درجهٔ سوّم

نسبت به چیزهایی است که خدا به ایشان خبر داده که در عالم غیب و شهادت اقتضاء تغییری در آن نیست و خبر داده به ایشان که هرگاه خواست تغییر بدهد آن را، مقتضیاتی را سبب تغییر قرار می دهد بطوری که می خواهد، زیرا او است ایجاد کننده و مسبب اسباب بدون سبب، پس ائمه علیهم السلام به فرموده او می دانند که اگر خدا بخواهد تغییر دهد می دهد چنان چه خدای تعالی فرموده: (وَلَيْسَ شَيْئًا لَّنْذَهَبْنَ بِالَّذِي أُوحِيَنا إِلَيْكَ) (1) یعنی «و اگر بخواهیم هر آنچه را که به تو وحی فرستادیم». امّا در تفسیر آن فرموده که معنای آن این است که اگر بخواهد این کار را می کند ولیکن هرگز نخواهد کرد، پس باید

ص: 222

دانست که قوام و وجود هر عالم و معلومی نیست مگر به امر و مشیت خدا و قضای او، و هیچ اسبابی هم سبب نمی شود مگر به خواست خدا، و هر ممکنی ذاتاً فقیر است در وجود و بقاء خود چنان چه از اخبار وارده ای که بعضی از آن ها قبلاً ذکر شد استفاده می شود.

و گفته شده است که معنای خبری که وارد شده که (إِنَّ اللَّهَ عَلَّمَهُمْ عِلْمَ مَا كَانَ وَ مَا بَقِيَ) این است که «خدا به ایشان تعلیم داده است علم همه موجودات را». و بداء آن چیزی است که فرود می آید و نازل می شود تازه به تازه در هر روز و شبی یا در هر آن و لحظه ای پس واجب نیست که علم ائمه علیهم السلام به بداء احاطه داشته باشد فعلاً، بلکه خدا علم بداءها را تدریجاً به ایشان می رساند و هر وقت بخواهد به ایشان افاضه می فرماید.

نتیجه سخن

آن که بر حسب آن چه قبلاً ذکر کرده شد و محقق گردید و به موجب نصوص وارده، گفته می شود که ائمه علیهم السلام غیب نمی دانند و ذاتاً عالم نیستند چیزی را مگر به تعلیم خدا؛ چنان چه بیان آن از پیش گفته شد. بنابراین نصوصی که دلالت دارد بر این که ائمه علیهم السلام امور گذشته و امور آینده را پیش از آن که واقع شود می دانند حمل بر این می شود که اگر بخواهند خدا به آن ها تعلیم می دهد و چنین فهمیده می شود که آن چه از علوم که نمی دانند آن ها علومی است که هنوز وقت اظهار آن نرسیده و در گِرو وقت آن است و آن ها علومی است که در هر روز و هر شب به تعلیم الهی دانا می شوند.

بنابر این اخباری که دلیل است بر این که هر وقت بخواهند بدانند می دانند حمل می شود بر علومی که در گِرو وقت است پس با اخباری که دلالت دارد بر این که ائمه عالم بما کان و مایکونند معارضه ندارد.

جلد اول اصول کافی چاپ مطبعه حیدریه طهران صفحه (256) مسنداً از معمر بن خلاد روایت کرده: (قَالَ سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ فَارَسٍ فَقَالَ لَهُ: أَتَعْلَمُونَ الْغَيْبَ؟ فَقَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْطُرُ لَنَا الْعِلْمُ فَتَعَلَّمْ وَيَقْبِضْ عَنَا فَمَا نَعْلَمُ وَقَالَ: سَيَرُّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَسْرَهُ إِلَى جَبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَسْرَهُ جَبْرَائِيلُ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَسْرَهُ مُحَمَّدٌ إِلَى مَنْ شَاءَ اللَّهُ) یعنی «پرسید از ابوالحسن علیه السلام مردی از اهل فارس پس به

آن حضرت عرض کرد: آیا غیب می دانید؟ آن حضرت گفت او را: که ابو جعفر علیهما السلام فرمود: گشوده می شود برای ما یا می گشاید- یعنی خدا برای ما- علم را پس می دانیم و گرفته می شود یا می گیرد از ما پس نمی دانیم و فرمود: سرّ خداست که خدا آن را به جبرئیل علیه السلام سپرد و جبرئیل آن را به محمد صلی الله علیه و آله سپرد و محمد آن را سپرد به آن که خدا می خواست؛ یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام».

جهات علم امام علیه السلام

کافی جلد اول صفحه (264) مسنداً از علی سائی از موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده که: (قَالَ: مَبْلَغُ عِلْمِنَا عَلَى ثَلَاثَةِ وُجُوهِ: مَاضٍ وَغَابِرٍ وَحَادِثٍ فَأَمَّا الْمَاضِي فَمَفْسَرٌ وَأَمَّا الْغَابِرُ فَمَزْبُورٌ وَأَمَّا الْحَادِثُ فَقَدْفٌ فِي الْقُلُوبِ وَتَقَرُّ فِي الْأَسْمَاعِ وَهُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنَا وَلَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِيِّنَا). یعنی «فرمود: علمی که به ما می رسد بر سه وجه است: گذشته و آینده و تازه؛ گذشته، آن علمی است که تفسیر و واضح شده، و آینده، آن علمی است که نوشته شده، و تازه، آن است که به دل ها الهام می شود و در گوش ها صدا می کند و آن بالاترین علم ما است و پس از نبی ما نبی نیست». و نیز در همان صفحه مسنداً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: (إِنَّ عِلْمَنَا غَابِرٌ وَمَزْبُورٌ وَنَكَتٌ فِي الْقُلُوبِ وَتَقَرُّ فِي الْأَسْمَاعِ فَقَالَ: أَمَّا الْغَابِرُ فَمَا تَقَدَّمَ مِنْ عِلْمِنَا وَأَمَّا الْمَزْبُورُ فَمَا يَأْتِينَا وَأَمَّا النَّكَتُ فِي الْقُلُوبِ فَالْهِامُ وَأَمَّا التَّقَرُّ فِي الْأَسْمَاعِ فَأَمْرُ الْمَلِكِ) یعنی «فرمود: هر آینه علم ما غایب است و مزبور، و خوردن در دل ها، و کوبیدن در گوش ها است. اما غایب، از علم ما است به آن چه که گذشته است و اما مزبور، علم ما است به آن چه که در آینده پیش می آید و نکت در دل ها، آن علومی است که به ما الهام می شود و اما نقر در اسماع، صدای ملک است که به ما امر می کند».

فایده

بدان که اخبار راجعه به علم امام چهار دسته وارد شده حاکی از این که هر شب، و هر روز، و شب های جمعه، و شب های قدر، و این که از پیغمبر صلی الله علیه و آله به وارثت و تعلیم او عالم بما

کان و ما یکون بوده و می باشد.

اگر ایراد کننده ای بگوید هر گاه ائمه علیهم السلام به مقتضای اخبار کثیره صحیحه و معتبره و مستفیضه بلکه متواتره معنویه، عالم به ما کان و مایکون بودند و همه آن چه که گذشته بود می دانستند و همه آن چه هم که آینده بود می دانستند دیگر چیزی باقی نمانده که هر روز و هر شب و شب های جمعه و شب های قدر برای ایشان حادث شود.

جواب گفته می شود به چند وجه:

اول آن که عالم بماکان و مایکون بودند بطور اجمال، و آن چه در هر روز و هر شب برای ایشان زیاد می شده یا شب های جمعه و شب های قدر، فیض تازه ای بوده عبارت از تفصیل و بیان آن چه اجمالاً می دانستند، بر وفق حکمت و مصلحت. دوم آن که مقصود از علمی که هر شب و هر روز یا شب های جمعه و شب های قدر برای ایشان زیاد می شده علوم بدائیه بوده؛ یعنی علم به بدائ هائی که در لوح محو و اثبات ثبت بوده و خدا اراده اظهار آن ها را داشته. سوم آن که برای مؤکد کردن معلومات ایشان بوده که به سرحد کمال و به مرتبه عین الیقین و حق الیقین برسد و موجب زیادتی ایمان و یقین و شرافت و کرامت ایشان گردد که به غیر واسطه مرسلین به آن ها الهام می شود یا صدا به گوش ایشان می رسد و نحو آن ها. چهارم آن که چون معارف ربانیه و مدارج کمالات، بی نهایت و مراتب علوم پایانی ندارد تا منتهی شود به علم خدا به حکم (فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ) (1) همچنان که ائمه علیهم السلام در نشأه پیش از این نشأه و هکذا در نشأه بعد از این نشأه هم عروج کمالی دارند و مراتب قرب به خدا هم بی نهایت و پایان است؛ لذا در هر آنی نیازمندند به افاضات علمیه الهیه، برای رسیدن به منتهی مرتبه قرب به خدا، لذا دست التجاءشان به درگاه فیاض علی الاطلاق، آن به آن زیادتر بود و به فرمان خداوند متعال طلب زیادتی علوم و فیوضات می نمودند و خدای عزوجل هم ایشان را اجابت می فرمود. از این جهت است که یک دسته از اخبار زیاد در حق آن ها رسیده که (إِذَا شَاءُوا أَنْ يَعْلَمُوا عَلِمُوا) و خطاب مستطاب رب الارباب جلّ شانّه به وجود مبارک ختمی مآب (صلی الله علیه و آله) که فرموده: (قُلْ رَبِّ زِدْنِي

ص: 225

1- یوسف / 76 - یعنی «و برتر از هر صاحب علمی، عالمی است».

عِلْمًا) (1) اشاره به همین معانی است. پنجم طبق اخبار بسیار وارده از ایشان اگر علوم ایشان زیاد نمی شد در هر شب و روز و شب های جمعه و شب های قدر، آن علمی که داشتند همه نابود می شد - در جلد اول اصول کافی چاپ طهران صفحه (254) مسنداً از حضرت موسی بن جعفر از پدر بزرگوارش حضرت صادق علیهما السلام روایت کرده که فرمود: (لَوْلَا أَنَا نَزَدَا لَأَنْفَدْنَا) و نیز به سند صحیح دیگر از ذریح محاربی از آن حضرت مثل همین حدیث را روایت کرده؛ یعنی «اگر نه این بود که علوم ما زیاد می شد، هر آینه نابود می شد علمی که داریم». و نیز در صفحه (255) به سند صحیح از زراره از حضرت امام باقر علیه السلام روایت کرده که گفت: (سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ: لَوْلَا أَنَا نَزَدَا لَأَنْفَدْنَا قَالَ قُلْتُ: تَزَدَاوُونَ شَيْئًا لَا يَعْلَمُهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ قَالَ: أَمَا إِنَّهُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ عَرَضَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ عَلَى الْأُمَّةِ ثُمَّ أَنْتَهَى الْأَمْرَ إِلَيْنَا) یعنی «شنیدم از ابا جعفر که می فرمود: اگر نبود که علم ما زیاد می شد هر آینه نیست و نابود می شد علوم ما (گفت زراره) گفتیم: آیا زیاد می کنید چیزی را که نمی دانست آن را رسول خدا صلی الله علیه و سلم؟ فرمود: آگاه باش که هر وقت علم ما می خواهد زیاد شود عرضه می شود آن زیادتی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از آن بر ائمه قبل، پس از آن به ما منتهی می شود».

و در بصائر الدرجات چاپ سنگی صفحه (116) هجده حدیث در این موضوع روایت کرده است که همه آن ها حاکی است از زیاد شدن علوم ائمه علیهم السلام در هر شب و روزی و این که اگر علوم ایشان زیاد نمی شد علمی که داشتند نیست و نابود می شد. بصائر (2) صفحه (116) بسند خود از سلیمان دیلمی غلام حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که گفت: (سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ سَمِعْتُكَ وَأَنْتَ تَقُولُ غَيْرَ مَرَّةٍ لَوْلَا أَنَا نَزَدَا لَأَنْفَدْنَا قَالَ أَمَا الْحَلَالُ وَالْحَرَامُ فَقَدْ وَ اللَّهِ أَنْزَلَهُ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ بِكَمَالِهِ وَلَا يُزَادُ الْإِمَامُ فِي حَلَالٍ وَلَا حَرَامٍ قَالَ فَقُلْتُ: فَمَا هَذِهِ الزِّيَادَةُ؟ قَالَ: فِي سَائِرِ الْأَشْيَاءِ سِوَى الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ قَالَ قُلْتُ: فَتَزَادُونَ شَيْئًا يَخْفَى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ قَالَ: لَا إِتِمَّا يَخْرُجُ الْأَمْرُ مِنْ

ص: 226

عِنْدِ اللَّهِ فَيَأْتِي [فَتَأْتِيهِ] بِهِ الْمَلِكُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَقُولُ يَا مُحَمَّدُ رَبُّكَ يَا مُرَّكَ بَكَذَا وَ كَذَا فَيَقُولُ انْطَلِقْ بِهِ إِلَى عَلِيٍّ فَيَأْتِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقُولُ انْطَلِقْ بِهِ إِلَى الْحَسَنِ فَيَقُولُ انْطَلِقْ بِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ فَلَمْ يَزَلْ هَكَذَا يَنْطَلِقُ بِهِ إِلَى وَاحِدٍ بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَخْرُجَ إِلَيْنَا قُلْتُ: فَتَزَادُونَ شَيْئاً لَا يَعْلَمُهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ فَقَالَ: وَيْحَكَ كَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يَعْلَمَ الْإِمَامُ شَيْئاً لَمْ يَعْلَمَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْإِمَامُ مِنْ قَبْلِهِ).

یعنی «پرسیدم از اباعبدالله علیه السلام و: گفتم فدایت شوم شنیده ام از تو بیش از یک مرتبه که می فرمودی: اگر زیاد نکنیم علم خود را، هر آینه ناپود می شود علم ما. فرمود: به ذات خدا قسم حلال و حرام را خدا کاملاً به پیغمبر خود فرستاده و امام در حلال و حرام زیاد نمی کند. (سلیمان) گفت پس گفتم: این زیاده چیست؟ فرمود: در سایر چیزها است غیر از حلال و حرام. گفتم: پس زیاد می کنید چیزی را که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله مخفی است؟ فرمود: نه جز این نیست که امر خارج می شود از نزد خدا و ملک می آورد آن را به نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و می گوید یا محمد! پروردگار تو، تو را امر فرموده است به چنین و چنان پس پیغمبر می فرماید ببر آن را به نزد علی، پس می آورد به نزد علی علیه السلام علی هم می فرماید ببر آن را به نزد حسن آن حضرت هم می فرماید ببر به نزد حسین همین طور هر کدام از ائمه یک یک می گوید ببر نزد امام بعد تا می آورد به نزد ما. گفتم: پس شما زیاد می کنید چیزی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی داند؟ فرمود: خدا تو را رحمت کند چگونه جایز است که امام چیزی را بداند که پیغمبر خدا و امام پیش از او ندانند.

ایضاً بصائر (1) در همان صفحه به سند خود از ابی حمزه ثمالی روایت کرده از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که می گوید: (قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ كُلُّ مَا كَانَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَدْ أُعْطَاهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدَهُ ثُمَّ الْحَسَنَ بَعْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ الْحُسَيْنَ ثُمَّ كُلِّ إِمَامٍ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ؟ قَالَ: نَعَمْ مَعَ الزِّيَادَةِ الَّتِي تَحْدُثُ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَفِي كُلِّ شَهْرٍ أَيْ وَاللَّهِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ) یعنی «گفتم فدایت شوم، هر چیزی که نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود عطا فرمود به امیرالمؤمنین بعد از خود پس به حسن بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام پس از آن به

ص: 227

حسین پس از آن به هر امامی تا قیام قیامت؟ فرمود: آری با زیادتی هایی که حادث می شود در هر سالی و در هر ماهی، بلی به ذات خدا و در هر ساعتی».

مؤلف گوید

از این اخبار و نظایر آن که بسیار است و در کتب معتبره ذکر شده مطالبی چند استفاده می شود:

اول آن که علوم ائمه علیهم السلام سال به سال و ماه به ماه و روز به روز و شب به شب و ساعت به ساعت زیاد می شود. دوم آن که علومی که برای ائمه علیهم السلام زیاد می شود مربوط به احکام حلال و حرام نیست و آن ها را وجود مبارک رسول خدا تمام و کمال رسانیده و ناقصی ندارد و آن حضرت هم به امیر مؤمنان تعلیم دادند و آن حضرت به امام بعد از خود و هکذا امامی بعد از امامی تا رسیده به حضرت صاحب الزمان - عجل الله تعالی فرجه - سوّم آن که امام در احکام حلال و حرام چیزی را زیاد نمی کند و کم هم نمی کند. چهارم علومی که برای امام زیاد می شود سلسله مراتب را طی می کند تا به امام وقت برسد یعنی اول خدا توسط ملک به پیغمبر صلی الله علیه و آله امر می فرماید و آن حضرت به امیرالمؤمنین و از آن حضرت به حضرت حسن و از آن حضرت به حضرت حسین و از آن حضرت به امام بعد از خود و همچنین تا برسد به امام وقت و زمان و چنین نیست که امام چیزی را بداند که رسول خدا صلی الله علیه و آله نداند و امامی که پیش از آن بوده نداند. پنجم آن که اگر علوم ائمه زیاد نمی شد علومی که از پیغمبر به ارث به ایشان رسیده، نیست و نابود می شد.

در بیان چگونگی زیاد شدن علوم ائمه در شب های جمعه

بدان که اخبار در زیاد شدن علوم ائمه علیهم السلام در شب های جمعه و چگونگی آن نیز بسیار وارد شده، در هفتم بحار صفحه (496) و (497) و (498) چندین حدیث مسنداً روایت شده و در بصائر نیز چندین خبر، و در امالی شیخ و بعضی از کتب شیخ صدوق و در اصول کافی و غیر این ها اخباری در این موضوع روایت شده، به چند حدیث در این مختصر تذکر داده می شود.

کافی جلد اول طبع طهران صفحه (253) به سند خود از ابی یحییٰ صنعانی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که گفت: (قَالَ لِي: يَا أَبَا يَحْيَىٰ إِنَّ لَنَا فِي لَيْلِي الْجُمُعَةِ لَشَأَانًا مِنَ الشَّأْنِ قَالَ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا ذَاكَ الشَّأْنُ؟ قَالَ: يُؤَدَّنُ لِأَرْوَاحِ الْأَنْبِيَاءِ الْمَوْلَى عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ أَرْوَاحِ الْأَوْصِيَاءِ الْمَوْتَى وَ رُوحِ الْوَصِيِّ الَّذِي بَيْنَ ظَهْرَانِيكُمْ يُعْرَجُ بِهَا إِلَى السَّمَاءِ حَتَّى تُوْفَى عَرْشَ رَبِّهَا فَتَطْوَفُ بِهِ أَسْبُوعاً وَ تُصَلِّي عِنْدَ كُلِّ قَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ تَرُدُّ إِلَى الْأَبْدَانِ الَّتِي كَانَتْ فِيهَا فَتُصَبِّحُ الْأَنْبِيَاءَ وَ الْأَوْصِيَاءَ قَدْ مَلُؤُوا سُوراً وَ يُصْبِحُ الْوَصِيُّ الَّذِي بَيْنَ ظَهْرَانِيكُمْ وَ قَدْ زِيدَ فِي عِلْمِهِ جَمَّ الْغَفِيرِ) یعنی «فرمود: (امام صادق علیه السلام) ای ابایحیی، هر آینه برای ما در شب های جمعه کاری است از کارها (ابویحیی) گفت گفتم: فدایت شوم چه کاری است؟ فرمود: اذن داده می شود به ارواح انبیائی که مرده اند و ارواح اوصیائی که مرده اند و روح وصییی که زنده و در میان شما است که بالا برده شوند یا بالا روند بسوی آسمان تا برسند به عرش پروردگارشان پس هفت دور دور عرش طواف می کنند و نزد هر قائمه ای از قائمه های عرش دو رکعت نماز بجا می آورند پس از آن برگردانده می شوند بسوی بدن هائی که در آن بودند و داخل در صبح می شوند انبیاء و اوصیاء در حالتی که مملو از شادی و سرور می باشند و داخل در صبح می شود وصییی یعنی امامی که در میان شما است در حالتی که زیاد شده است در علم او؛ یعنی علم بسیاری برای او زیاد شده».

و در جلد هفتم بحار (1) صفحه (496) چنین حدیثی را مبسوط تر از کتاب بصائر بسند متصل از حسن بن عباس بن جریش از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده، سزاوار دیدم که آن را نیز درج کنم تا فائده آن تمام تر و عاوده آن بیشتر باشد. (قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ): إِنَّ لَنَا فِي لَيْلِي الْجُمُعَةِ لَشَأَانًا مِنَ الشَّأْنِ. قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَيُّ شَأْنٍ؟ قَالَ: يُؤَدَّنُ لِلْمَلَائِكَةِ وَ النَّبِيِّينَ وَ الْأَوْصِيَاءِ الْمَوْتَى وَ أَرْوَاحِ الْأَوْصِيَاءِ وَ الْوَصِيِّ الَّذِي بَيْنَ ظَهْرَانِيكُمْ يُعْرَجُ بِهَا إِلَى السَّمَاءِ فَيَطْوَفُونَ بِعَرْشِ رَبِّهَا أَسْبُوعاً وَ هُمْ يَقُولُونَ سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ حَتَّى إِذَا فَرَعُوا صَلُّوا خَلْفَ كُلِّ قَائِمَةٍ لَهُ رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ يَنْصَرِفُونَ فَتَنْصَرِفُ الْمَلَائِكَةُ بِمَا وَضَعَ اللَّهُ فِيهَا مِنَ الْإِجْتِهَادِ شَدِيداً إِعْظَامَهُمْ لِمَا رَأَوْا قَدْ زِيدَ فِي اجْتِهَادِهِمْ وَ خَوْفِهِمْ مِثْلَهُ وَ يَنْصَرِفُ

ص: 229

النَّبِيُّونَ وَالْأَوْصِيَاءَ وَأَرْوَاحَ الْأَحْيَاءِ شَدِيداً عَجَبَهُمْ وَقَدْ فَرِحُوا أَشَدَّ الْفَرَحِ لِأَنْفُسِهِمْ وَيَسْبِغُ الْوَصِيَّ وَالْأَوْصِيَاءَ قَدْ هَمُّوا الْهَمَّامَ مِنَ الْعِلْمِ عِلْماً مِثْلَ جَمِّ الْغَفِيرِ لَيْسَ شَيْءٌ أَشَدَّ سُروراً مِنْهُمْ أَكْتُمُ فَوَاللَّهِ لَهَذَا أَعَزُّ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ كَذَا وَكَذَا حَصَّ نُهُ قَالَ يَا مَحْبُورُ وَاللَّهِ مَا يُلْهِمُ الْإِفْرَازُ بِمَا تَرَى إِلَّا الصَّالِحُونَ. قُلْتُ: وَاللَّهِ مَا عِنْدِي كَثِيرٌ صِدَاح. قَالَ: لَا تَكْذِبْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ سَمَاكَ صَالِحاً حَيْثُ يَقُولُ (أُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ) يَعْنِي الَّذِينَ آمَنُوا بِنَا وَبِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجَمِيعِ حُجَجِهِ عَلَيْهِ وَعَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْأَخْيَارِ الْأَبْرَارِ السَّلَامِ) یعنی «فرمود (امام باقر علیه السلام) هر آینه برای ما در شب های جمعه کاری است از کارها گفتم: فدایت شوم چه کاری؟ فرمود: ملائکه اذن داده می شود برای بردن پیغمبران و اوصیائی که مرده اند و برای ارواح اوصیاء و وصیئی که در میان شما است که با آن ملائکه بالا برده شوند به آسمان پس طواف می دهند آن ها را به عرش پروردگارشان هفت مرتبه در حالتی که تسبیح و تقدیس می کنند پروردگار ملائکه و روح را تا این که از طواف فارغ شوند، چون فارغ شدند پشت هر قائمه ای از قائمه های عرش دو رکعت نماز می گذارند».

پس منصرف می شوند ملائکه با این که خدا در عهده آن ها گذارده بود اجتهاد و کوشش شدیدی را برای عظمت دادن و بزرگ داشتن ایشان، چون می بینند که ایشان زیادتر از ملائکه اجتهاد و کوشش می کنند و ترس شان هم مانند کوشش و اجتهادشان است - و منصرف می شوند پیغمبران و اوصیاء و ارواح زندگان در حالتی که تعجب ایشان شدید است و خوشحال می شوند به شدیدترین انواع خوشحالی برای خودشان و تسبیح می کند وصی، و به اوصیاء الهام کرده می شود از هر علمی علم بی حد و اندازه ای که از ایشان در شادی شدیدتری نیست. کتمان کن (ای حسن بن عباس) آن چه را که شنیدی به ذات خدا قسم (این مطلبی که شنیدی) نزد خدا عزیزتر است و کمیاب تر از فلان چیز و چیز و فلان چیز فرمود: ای نعمت داده شده و گرامی داشته شده به ذات خدا قسم هر کسی ملهم نمی شود که اقرار کند چنین چیزی را مگر اشخاص صالح و شایستگان گفتیم: به ذات خدا قسم من شایستگی زیادی ندارم فرمود: دروغ نگو یا تکذیب نکن خدا را زیرا که خدا تو را صالح نامیده از جهت آن که می گوید آن جماعت با کسانی می باشند که نعمت داده است خدا بر

ایشان که از پیغمبران و بسیار راستگویان و شهیدان و شایستگانند؛ یعنی آن کسانی هستند که به ما ایمان آورده اند و به امیرالمؤمنین و ملائکه خدا و پیغمبران او و همه حجّت های او که بر او و بر محمّد و آل پاکان و پاکیزگان و برگزیدگان و نیکانند سلام و درود باد».

اصول کافی صفحه 254 به سند متصل از مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که گفت: (قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ وَكَانَ لَا يُكْنِيَنِي قَبْلَ ذَلِكَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قُلْتُ: لَبَيْكَ قَالَ: إِنَّ لَنَا فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمُعَةً سُورًا. قُلْتُ: زَادَكَ اللَّهُ وَ مَا ذَاكَ؟ قَالَ إِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ وَافَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْعَرْشَ وَ وَافَى الْأئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَعَهُ وَ وَافَيْنَا مَعَهُمْ فَلَا تَرُدُّ أَوْ وَاحِدًا إِلَى أَبْدَانِنَا إِلَّا بِعِلْمٍ مُسْتَفَادٍ وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَأَتَقَدَّذْنَا) یعنی «گفت به من فرمود ابو عبدالله عليه السلام روزی و حال آن که مرا به کنیه پیش از آن خطاب نمی فرمود فرمود: ای اباعبدالله، عرض کردم بلی فرمود: برای ما در هر شب جمعه سرور و شادی هست عرض کردم: خدا زیاد کند شادی تو را، آن چه شادی و سروری است؟ فرمود: چون شب جمعه می شود رسول خدا صلی الله علیه و آله به عرش می رود و ائمه علیهم السلام هم با او می روند و ما هم با ایشان می رویم پس بر نمی گردد روح های ما در بدن های ما مگر با علمی که استفاده کرده شده، و اگر این طور نبود ما نیست و نابود می شدیم» یعنی علمی که داریم نابود می شد.

مؤلف حقیر گوید

از مجموع اخبار وارده در این موضوع مطالبی استفاده می شود:

اول آن که در هر شب جمعه ای ارواح انبیاء و اوصیاء با روح وصی و امامی که در روی زمین زنده و در میان مردمان است بالا می رود و به عرش می رسد و هفت مرتبه دور عرش طواف می کند و تسبیح می کنند خدا را به گفتن: (سَبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ). دوم آن که نزد هر قائمه ای از قوائم عرش دو رکعت نماز می گذارند. سوم آن که علوم ائمه در آن شب زیاد می شود بسیار بسیار. چهارم آن که اگر علوم آن ها زیاد نمی شد علمی که داشتند نیست و نابود می شد. پنجم آن که علمی که در هر شب جمعه برای آن ها زیاد می شود غیر از احکام دین و حلال و حرام است زیرا که آن ها نیست و نابود شدنی نیست. ششم آن که علوم زیاد شده، علوم تازه ایست که قبلاً به انبیاء و مرسلین و اوصیاء و ائمه افاضه نشده تا

آن وقت. هفتم آن که ممکن است آن علوم از معارف الهیة یا از امور بدائیة باشد چنان چه قبلاً به آن اشاره شد. هشتم آن که محتمل است بقاء علومی که از پیش می دانستند به نحو اجمال بوده و زیاد شدن آن، تفضیل آن اجمال باشد و یا آن که سرّی در آن بوده که اظهار ایشان بر ایشان جایز نبوده مگر به رفتن ارواح شان در شب های جمعه در عرش.

و رفتن روح امام زنده به عرش یا با بدن مثالی بوده یا روح تنها بوده بنابر تجسّم آن در خواب، یا مراد تعلق ارواح مقدسه ایشان است به ملاء اعلیٰ، و مراد از صلوة شاید استعاره یا مجاز باشد یا نحوه دیگری بوده غیر از نمازهای متعارف اصطلاحی، به هر حال خدا و رسول خدا و ائمه طاهرین داناترند به کلمات خود.

نزول ملائکه، شب های قدر بر ائمه برای تقدیر امور

اشاره

در بیان تقدیر امور هر سالی در شب قدر آن سال از اول شب تا طلوع فجر ملائکه با روح بر ائمه علیهم السلام نازل می شوند.

در کتاب بصائر از صفحه (60) تا (62) هفده حدیث روایت کرده و در هفتم بحار از صفحه (191) تا (206) زیاده از هفتاد حدیث روایت کرده و در سایر کتب معتبره، احادیث بسیاری روایت شده و بسرحّد تواتر رسیده و این یکی از مختصّات امام است که احدی در آن شرکت ندارد همچنان که شب قدر در همه شب های سال امتیاز و برتری دارد.

در این مختصر به چند حدیث از کتاب کافی در موضوع شب قدر و نزول ملائکه به حضور امام اکتفاء می نمایم. جلد اول اصول کافی چاپ حروفی طهران از صفحه (242) تا صفحه (253) در این دو موضوع نه حدیث نقل فرموده به بعضی از آن اشاره می شود و قبل از آن، به دو حدیث در شأن لیلة القدر مبادرت می نمایم.

حدیث اول

کافی صفحه (242) به سند متصل از حسن بن عباس بن حریش از ابی جعفر ثانی روایت کرده از حضرت صادق علیهما السلام که فرموده: (قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَا أَبِي

عَلَيْهِ السَّلَامُ يَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ إِذَا رَجُلٌ مَعْتَجِرٌ وَقَدْ قَيْضَ لَهُ فَقَطَعَ عَلَيْهِ أَسْبُوعَهُ حَتَّى أَدْخَلَهُ إِلَى دَارِ جَنْبِ الصَّامَا فَأَرْسَلَ إِلَيَّ فَاذْنَبْنَا ثَلَاثَةَ أَفْئَالٍ: مَرْحَبًا يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِي وَقَالَ: بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ بَعْدَ آبَائِهِ يَا أَبَا جَعْفَرٍ إِنَّ شَيْئًا فَأَخْبِرْنِي وَإِنْ شِئْتَ فَأَخْبِرْتُكَ وَإِنْ شِئْتَ سَلِّبِي وَإِنْ شِئْتَ سَأَلْتُكَ وَإِنْ شِئْتَ فَاصْدُقْنِي وَإِنْ شِئْتَ صَدَقْتُكَ قَالَ: كُلُّ ذَلِكَ أَشَاءُ قَالَ: فَإِيَّاكَ أَنْ يَنْطِقَ لِسَانُكَ عِنْدَ مَسْئَلَتِي بِأَمْرٍ تَصَدِّقُ لِي غَيْرَهُ قَالَ: إِنَّمَا تَفْعَلُ ذَلِكَ مَنْ فِي قَلْبِهِ عِلْمَانِ يُخَالِفُ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَبَى أَنْ يَكُونَ لَهُ عِلْمٌ فِيهِ اخْتِلَافٌ قَالَ: هَذِهِ مَسْئَلَتِي وَقَدْ فَسَّرْتُ طَرْفًا مِنْهَا أَخْبِرْنِي عَنْ هَذَا الْعِلْمِ الَّذِي لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ، مَنْ يَعْلَمُهُ؟ قَالَ: أَمَّا جُمْلَةُ الْعِلْمِ فَعِنْدَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَأَمَّا مَا لَبَدَّ لِلْعِبَادِ مِنْهُ فَعِنْدَ الْأَوْصِيَاءِ قَالَ: فَفَتَحَ الرَّجُلُ عَجِيرَتَهُ وَاسْتَوَى جَالِسًا وَتَهَلَّلَ وَجْهَهُ وَقَالَ: هَذِهِ أَرَدْتُ وَلَهَا أَتَيْتُ زَعَمْتُ أَنَّ عِلْمَ مَا لَا اخْتِلَافَ فِيهِ مِنَ الْعِلْمِ عِنْدَ الْأَوْصِيَاءِ فَكَيْفَ يَعْلَمُونَهُ؟ قَالَ: كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَعْلَمُهُ إِلَّا أَنَّهُمْ لَا يَرَوْنَ مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَرَى لِأَنَّهُ كَانَ نَبِيًّا وَهُمْ مُحَدِّثُونَ وَإِنَّهُ كَانَ يَقْدُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَسَّ مَعَ الْوَحْيِ وَهُمْ لَا يَسَّ مَعُونَ فَقَالَ: صَدَقْتُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ سَأَلْتُكَ بِمَسْئَلَةٍ صَعْبَةٍ أَخْبِرْنِي عَنْ هَذَا الْعِلْمِ مَا لَهُ لَا يَظْهَرُ كَمَا كَانَ يَظْهَرُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ قَالَ: فَصَحَّكَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ أَبِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَطَّلِعَ عَلَى عِلْمِهِ إِلَّا مُمْتَحِنًا لِلإِيمَانِ بِهِ كَمَا قَضَى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ أَنْ يَصْبِرَ عَلَى أذى قَوْمِهِ وَلَا يُجَاهِدَهُمْ إِلَّا بِأَمْرِهِ فَكَمْ مِنْ اِكْتِنَامٍ قَدْ اِكْتَنَمَ بِهِ حَتَّى قَبَلَ لَهُ اِصْدَعُ بِمَا تُوْمَرُ وَأَعْرِضُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ).

«فرمود ابو عبدالله عليه السلام در بين اين كه پدرم (حضرت باقر) عليه السلام طواف كعبه مي كرد ناگاه مردی كه طرف عمامه خود را بر روی خود نقاب کرده بود ناگهانی آمد به نزد او و قطع كرد طواف هفت شوط او را و او را با خود برد درون خانه ای كه در جنب صفا داشت و به طلب من فرستاد و ما سه نفری بودیم پس به من گفت: خوش آمدی ای پسر رسول خدا، و دست خود را روی سر من گذارد و گفت: خدا برکت دهد تو را ای امین خدا پس از پدرانت (پس از آن گفت) ای ابا جعفر اگر می خواهی توبه به من خبر ده و اگر می خواهی من تو را خبر دهم و اگر می خواهی تو از من سخن سؤال کن و اگر می خواهی من از تو سؤال کنم و اگر می خواهی توبه من به صدق سخن گو، اگر می خواهی من تو را به صدق

می‌گوییم. (پدر) فرمود: همه این‌ها را می‌خواهم. گفت: پس تا من سؤال می‌کنم و تو سخن می‌گویی در دلت غیر آن چه می‌گویی نباشد. (پدرم) فرمود: کسی این کار را می‌کند که در دل او دو علم باشد مخالف با یک دیگر، هر آینه خدای عزوجل ابا دارد از این که برای او علمی باشد که در آن اختلاف باشد. گفت: سؤال من همین بود که قسمتی از آن را تفسیر کردی. مرا خبر ده از این علمی که در آن اختلاف نیست، این علم را که می‌داند؟ فرمود: جمله این علم نزد خدا است که ذکر او بزرگ است ولیکن آن چه از علم که برای بندگان چاره‌ای از آن نیست نزد اوصیاء است. فرمود: (امام صادق) پس آن مرد روی خود را باز کرد و برخاست [و] راست نشست و روی او از شادی نورانی و متللاً شد و گفت: همین را می‌خواستم و برای همین آمدم گمان تو این است که علمی که در آن اختلاف نیست نزد اوصیاء است چگونه آن علم را می‌دانند؟ فرمود هم‌چنانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را می‌دانست الا این که اوصیاء نمی‌دیدند آن چه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دید زیرا که او نبی بود و آن‌ها حدیث کرده می‌شدند و او بسوی خدا می‌رفت و وحی را می‌شنید و آن‌ها نمی‌شنیدند. پس گفت: راست گفتمی ای پسر رسول خدا به همین زودی یک مسئله دشواری را از اوصیاء از تو سؤال می‌کنم؛ مرا خبر ده از این علم که چرا با بودن پیغمبر ظاهر می‌شد و اکنون آن چنان که قبلاً ظاهر می‌شد ظاهر نمی‌شود؟ پس پدرم علیه السلام خندید و فرمود که خدای عزوجل ابا دارد که مطلع کند بر علم خود مگر کسی را که در ایمان به خدا امتحان کرده شده باشد هم چنان که حکم کرد بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم که صبر کند بر اذیت و آزار قوم خود و با ایشان جهاد نکند مگر به فرمان او پس چه بسیار از علومی که کتمان کرد تا آن که به او گفته شد ظاهر کن آن چه را که به آن امر کرده شدی و روگردان شو از کسانی که شریک قرار دهنده اند برای من».

(وَ أَيُّمُ اللَّهُ أَنْ لَوْ صَدَعَ قَبْلَ ذَلِكَ لَكَانَ آمِنًا وَ لَكِنَّهُ إِنَّمَا نَظَرَ فِي الطَّاعَةِ وَ خَافَ الْخِلَافَ فَلَذَلِكَ كَفَّتْ فَوَدِدْتُ أَنْ عَيْنَكَ تَكُونُ مَعَ مَهْدِي هَذِهِ الْأُمَّةَ وَ الْمَلَائِكَةَ بِسُيُوفِ آلِ دَاوُدَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ تُعَذِّبُ أَرْوَاحَ الْكُفْرَةِ مِنَ الْأَمْوَاتِ وَ تَلْحَقُ بِهِمْ أَرْوَاحُ أَشْدَّ بَاهِهِمْ مِنَ الْأَحْيَاءِ ثُمَّ أَخْرَجَ سَيْفًا ثُمَّ قَالَ: هَا إِنَّ هَذَا مِنْهَا قَالَ فَقَالَ أَبِي: أَيِ وَ الْآذِي أَصْطَفَى مُحَمَّدًا عَلَى الْبَشَرِ قَالَ فَرَدَّ الرَّجُلُ اعْتِجَارَهُ وَ قَالَ: أَنَا الْبَاسُ مَا سَئَلْتُكَ عَنْ أَمْرِكَ وَ بِي مِنْهُ جَهَالَةٌ غَيْرُ أَيِّ أَحَبَّبْتُ أَنْ

يَكُونُ هَذَا الْحَدِيثُ قُوَّةً لِأَصْحَابِكَ وَ سَأَخْبِرُكَ بآيَةٍ أَنْتَ تَعْرِفُهَا إِنَّ خَاصِمُوا بِهَا فَلَجُوا قَالَ فَقَالَ لَهُ أَبِي: إِنَّ شِئْتَ أَخْبِرْتُكَ بِهَا. قَالَ: قَدْ شِئْتُ قَالَ إِنَّ شِيعَتَنَا إِنْ قَالُوا لِأَهْلِ الْخِلَافِ لَنَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ لِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) إِلَى آخِرِهَا فَهَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَعْلَمُ مِنَ الْعِلْمِ شَيْئاً لَا يَعْلَمُهُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَوْ يَأْتِيهِ بِهِ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي غَيْرِهَا فَإِنَّهُمْ سَيَقُولُونَ لَا فَقُلْ لَهُمْ فَهَلْ كَانَ لِمَا عَلِمَ بَدُ مِنْ أَنْ يُطَهَّرَ فَيَقُولُونَ لَا فَقُلْ لَهُمْ فَهَلْ كَانَ فِيمَا أَظْهَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرَهُ اخْتِلَافٌ فَإِنْ قَالُوا لَا فَقُلْ لَهُمْ فَمَنْ حَكَمَ بِحُكْمِ اللَّهِ فِيهِ اخْتِلَافٌ فَهَلْ خَالَفَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَقُولُونَ نَعَمْ فَإِنْ قَالُوا لَا فَقَدْ نَقَضُوا أَوَّلَ كَلَامِهِمْ).

«و سوگند یاد می کنم به ذات خدا که اگر ظاهر می کرد پیش از آن، هر آینه ایمن بود و لکن غیر از این نیست که نظر او طاعت بود و می ترسید از مخالفت، به همین جهت خودداری کرد. پس دوست داشتم که چشم تو با مهدی علیه السلام این امت بود یعنی بودی در زمان ظهور مهدی علیه السلام و می دیدی ملائکه را که با شمشیرهای آل داود میان آسمان و زمین، ارواح کفّاری که از جمله مردگان بودند عذاب می کردند و ارواح آن هائی هم که شبیه های کفّار بودند از زندگان به آن ها ملحق می کردند. پس آن مرد بیرون آورد شمشیری را و فرمود: آگاه باش یا بگیر که این شمشیر از آن ها است (شاید مراد او این باشد که من در زمان قیام مهدی از یاران او خواهم بود و با این شمشیر کفّار و تابعان آن ها را خواهم کشت) (امام صادق علیه السلام) گفت: پدرم فرمود: به حق آن خدائی که برگزید محمّد را بر جمیع بشر (به پیغمبری این واقع خواهد شد) پس آن مرد گوشه عمامه را از روی خود ردّ کرد و گفت: منم الیاس (پیغمبر) آن چه را که از امر تو سؤال کردم نه این است که نمی دانستم بلکه برای این بود که دوست داشتم این حدیث قوّتی باشد برای یاران تو، نزدیک است که تو را خبر دهم به نشانه ای که خودت آن را می دانی که اگر به آن نشانه مخاصمه ای کنند با آن رستگار شوند (یعنی بر خصم غالب شوند) فرمود پس پدرم گفت: می خواهی آن را برایت بگویم؟ گفت: می خواهم پدرم فرمود: که اگر شیعیان ما با مخالفین ما بگویند که خدای عزّوجلّ به رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) تا آخر سوره، آیا رسول خدا -صلی الله علیه- می دانست چیزی از علم را که در آن شب قدر نمی دانست یا آورده بود جبرئیل

برای او چیزی از آن را برای او در غیر آن شب؟ خواهند گفت نه، پس به ایشان بگو آیا آن چه را که می دانست چاره ای داشت جز این که اظهار کند؟ می گویند نه، پس بگو به ایشان آیا در آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله از علمی که خدای - عزّ ذکره- به او داده بود و اظهار کرد، اختلافی در آن بوده؟ هر گاه بگویند نه به ایشان بگو هر گاه کسی به حکم خدا حکمی کند که در آن اختلاف باشد آیا مخالفت رسول خدا را کرده است؟ می گویند آری پس اگر

بگویند نه سخن اوّل خود را نقض کرده اند البتّه».

(قُلْ لَهُمْ مَا يَعْلَمُونَ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ فَإِن قَالُوا مَن الرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ قُلْ مَن لَّا يَخْتَلِفْ فِي عِلْمِهِ فَإِن قَالُوا فَمَن هُوَ ذَلِكَ قُلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَاحِبَ ذَلِكَ فَهَلْ بَلَغَ أَوْلًا فَإِن قَالُوا قَدْ بَلَغَ قُلْ فَهَلْ مَاتَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ الْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِهِ يَعْلَمُ عِلْمًا لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ فَإِن قَالُوا لَّا قُلْ إِنَّ خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ مُؤَيَّدٌ وَ لَّا يَسْتَخْلِفُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَّا مَن يَحْكُمُ بِحُكْمِهِ وَ إِلَّا مَن يَكُونُ مِثْلَهُ إِلَّا النَّبُوَّةَ وَ إِن كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ يَسْتَخْلِفْ فِي عِلْمِهِ أَحَدًا فَقَدْ ضَيَّعَ مَن فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ مِمَّنْ يَكُونُ بَعْدَهُ فَإِن قَالُوا لَمْ يَكُنْ عِلْمُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَمَا كَانَ مِنَ الْقُرْآنِ قُلْ (حَمِّ وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مَبَارَكَةٍ) (إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ فِيهَا) إِلَى قَوْلِهِ (إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ) فَإِن قَالُوا لَمْ يَكُنْ لَئِيْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا إِلَى نَبِيِّ قُلْ هَذَا الْأَمْرُ الْحَكِيمُ الَّذِي يُفْرَقُ فِيهِ هُوَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ الَّتِي تَنْزَلُ مِنَ سَمَاءٍ إِلَى سَمَاءٍ أَوْ مِنْ سَمَاءٍ إِلَى أَرْضٍ فَإِن قَالُوا مِمَّنْ سَمَاءٍ إِلَى سَمَاءٍ فَلَيْسَ فِي السَّمَاءِ أَحَدٌ يَرْجِعُ مِنْ طَاعَةٍ إِلَى مَعْصِيَةٍ فَإِن قَالُوا مِمَّنْ سَاءَ إِلَى أَرْضٍ وَ أَهْلُ الْأَرْضِ أَحْوَجُ الْخَلْقِ إِلَى ذَلِكَ قُلْ فَهَلْ لَهُمْ بُدٌّ مِنْ سَيِّدٍ يَتَحَاكَمُونَ إِلَيْهِ).

«پس بگو به ایشان که نمی دانند تأویل آن را مگر کسانی که ثابتند در علم پس اگر گفتند: کیانند ثابت در علم؟ بگو کسی که اختلاف نمی کند در علم خود اگر گفتند: آن کس کیست؟ بگو رسول خدا صلی الله علیه و آله صاحب این علمند، آیا رسانید علم خود را یا نه؟ اگر گفتند رسانید بگو: آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله مُرد [و] خلیفه ای که بعد از او است می داند علمی را که در آن اختلاف نیست؟ پس اگر گفتند: نه بگو: خلیفه رسول خدا تأیید کرده شده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی را خلیفه قرار نمی دهد مگر کسی را که به حکم او حکم کند و مگر کسی که در علوم و فضایل و کمالات مثل او باشد مگر در نبوت و اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله در

علم خود احدی را خلیفه قرار نداده باشد ضایع کرده است کسانی را که در پشت های پدرانند از کسانی که بعد از او به وجود می آیند. اگر به تو بگویند که علم پیغمبر صلی الله علیه و آله از قرآن است پس بگو (حم و الْكِتَابِ الْمَبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ فِيهَا) (1) تا قول خدا که فرموده: (إِنَّا كُنَّا مُرْسَلِينَ) (یعنی قسم به کتاب آشکار کننده، ما فرستادیم آن را در شبی برکت داده شده و مائیم بیم دهندگان، در آن شب جدا کرده می شود هر امری موافق حکمت در حالتی که آن امر از نزد ما است، هر آینه مائیم فرستندگان) پس اگر بگویند برای تو، که نمی فرستد خدای عزوجل مگر بسوی پیغمبری (در جواب ایشان) بگو این امری که موافق حکمت است و جدا کرده می شود آن از ملائکه و روحی است که نازل می شود از آسمانی به آسمان دیگر یا از آسمانی به زمین است پس اگر گفتند از آسمانی به آسمان دیگر است در آسمان کسی نیست که برگردد از طاعت به معصیت و اگر گفتند از آسمان است به زمین و اهل زمین محتاج ترین خلقاند به آن پس بگو برای ایشان چاره [ای] از آن نیست که آقائی در میان ایشان باشد که داوری را نزد او برند».

(فَإِنْ قَالُوا فَإِنَّ الْخَلِيفَةَ هُوَ حَكْمُهُمْ فَقُلِ (اللَّهُ وَلَى الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) إِلَى قَوْلِهِ (خَالِدُونَ) لَعَمْرِي مَا فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلِيٍّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا وَهُوَ مُؤَيَّدٌ وَمَنْ أَيْدٍ لَمْ يُخْطِ وَمَا فِي الْأَرْضِ عَدُوٌّ لِلَّهِ عَزَّ ذِكْرَهُ إِلَّا وَهُوَ مُحْذُولٌ وَمَنْ خَذَلَ لَمْ يُضَيَّبْ كَمَا أَنَّ الْأَمْرَ لَا بُدَّ مِنْ تَنْزِيلِهِ مِنَ السَّمَاءِ يُحْكَمُ بِهِ أَهْلُ الْأَرْضِ كَذَلِكَ لَا بُدَّ مِنْ وَالٍ، فَإِنْ قَالُوا لَا نَعْرِفُ هَذَا فَقُلِ (لَهُمْ) قُولُوا مَا أَحْبَبْتُمْ أَبِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يَتْرَكَ الْعِبَادَ وَلَا حُجَّةَ عَلَيْهِمْ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ وَقَفَ فَقَالَ: يَا بَنِي (2) رَسُولِ اللَّهِ هَهُنَا بَابٌ غَامِضٌ أَرَأَيْتَ إِنْ قَالُوا حُجَّةُ اللَّهِ الْقُرْآنُ قَالَ إِذَنْ أَقُولُ لَهُمْ إِنَّ الْقُرْآنَ لَيْسَ بِنَاطِقٍ يَأْمُرُ وَيَنْهَى وَ لَكِنَّ الْقُرْآنَ أَهْلٌ يَأْمُرُونَ وَيَنْهَوْنَ وَأَقُولُ قَدْ عَرَضْتُ لِبَعْضِ أَهْلِ الْأَرْضِ مُصِيبَةً مَا هِيَ فِي السَّنَةِ وَالْحُكْمُ الَّذِي لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ وَ لَيْسَتْ فِي الْقُرْآنِ أَبِي اللَّهِ لِعِلْمِهِ بِتِلْكَ الْفِتْنَةِ إِنْ تَظَهَرَ فِي الْأَرْضِ وَ لَيْسَ فِي حُكْمِهِ رَادٌّ لَهَا وَ مُفْرَجٌ مِنْ أَهْلِهَا فَقَالَ هَهُنَا تَفْلِجُونَ يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ أَشْ هَدَى أَنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرَهُ قَدْ عَلِمَ بِمَا يُصِيبُ الْخَلْقَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ أَوْ فِي

ص: 237

1- دخان / 1 تا 3

2- يَابَن (مؤخر) ههنا (مقدم)

أَنْفُسِهِمْ مِنَ الدِّينِ أَوْ غَيْرِهِ فَوَضَعَ الْقُرْآنَ دَلِيلًا قَالَ فَذَلَّ الرَّجُلُ هَلْ تَدْرِي يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ دَلِيلَ مَا هُوَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَعَمْ فِيهِ جُمْلٌ).

و کسی که تأیید کرده شد خطا نکرده، نیست در روی زمین برای خدا دشمنی مگر آن که از او مخذول و خوار شده و کسی که مخذول و خوار شد اهل صواب نشده هم چنانی که امر ناچار است از این که از آسمان فرود آید تا اهل زمین به آن حکم کرده شوند، همچنین ناچار است از این که متصرف و حاکمی باید در روی زمین باشد، پس اگر گفتند: این والی و متصرف را نمی شناسیم بگو: به ایشان که هر چه دوست دارید بگوئید خدا ایا دارد که بعد از محمد صلی الله علیه و آله بندگان را واگذارد بدون حجّتی بر ایشان. ابو عبدالله علیه السلام فرمود: پس توقّفی کرد و گفت: ای پسر رسول خدا این جا بایی است مشکل، اگر بگویند: حجّت خدا قرآن است؟ فرمود: در این صورت می گویم برای ایشان که قرآن گویا نیست؛ یعنی زبان گفتن ندارد که امر و نهی کند ولیکن قرآن اهلی دارد که آن ها امر و نهی می کنند می گویم به آن ها که برای بعضی از اهل زمین مصیبتی روی داده، در سنّت پیغمبر حکمی که آن اختلاف نباشد چیست و حال آن که خدائی که عالم به آن فتنه ایست که در قرآن حکم برای آن نباشد در روی زمین ظاهر گردد (یعنی بسیار می شود که برای مردم شبهه ای عارض می شود در امری از امور دین از آن چه تعلق دارد به جان ها و مال هاشان و در ظاهر کتاب و سنّت چیزی نباشد که آن شبهه را زایل کند و این مصیبت هم بر ایشان روی داده و قطعاً واقع شدن این مصیبت در علم خدای تعالی گذشته، پیش از واقع شدن آن، اعم از این که راجع به امر دین یا دنیا باشد زیرا که مصیبت اختصاص ندارد به بلا ها و مرض ها و آفت ها بلکه عمومیت دارد شامل مصائب دینیّه هم می شود که از آن ها است احکام مشکله، وقتی ثابت باشد که خدا عالم است به عارض شدن مصیبت، ناچار حکمت و لطف او اقتضاء آن را دارد که رفع این شبهه را از آن ها بکند و این فتنه را مرتفع سازد یا به صریح کتاب و سنّت، یا به وجود امامی که عالم باشد به حکم جمیع آن چه عارض شده، وقتی که در کتاب و سنّت مفقود باشد در ظاهر، و نتوانند از باطن این دو استنباط کنند متعیّن است بودن امامی که دارای علمی باشد که بتواند و برای او ممکن باشد استنباط احکام و تفصیل آن از قرآن، و قادر باشد به تحمیل کردن احکام بر سایر مردمان و آن ها هم در فهم احکام

شبهاتی که بر آن ها رخ داده به آن امام رجوع کنند و تفصیل آن ها را از امام بخواهند و آن امام کسی باشد که رد کننده نتواند حکم او را رد کند و مفرج باشد برای اهل مصیبت پس گفت در آن حال وجود امام حجّت است برای آن ها یا سبب اتمام حجّت است. ای پسر رسول خدا گواهی علمی می دهم که خدای عزّ ذکره محققاً می داند آن چه از مصیبت که به خلق (1).

(الحدود و تفسیرها عند الحکم فقال ابي الله ان يصيب عبداً بمصيبة في دينه أو في نفسه أو (في) ما له ليس في أرضه من حكمه قاض بالصواب في تلك المصيبة قال فقال الرجل أما في هذا الباب فقد فلبجتهم بحجة إلا أن يفتري خصمكم على الله فيقول ليس لله جل ذكره حجة ولكن أخبرني عن تفسير (لكيلاً - تأسوا على ما فاتكم) مما خص به علي عليه السلام (و لا تفرحوا بما آتاكم) قال في أبي فلان و أصحابه واحدة مقدمة و واحدة مؤخره (لا تأسوا على ما فاتكم) خص به علي عليه السلام (و لا تفرحوا بما آتاكم) من الفتنه التي عرضت لكم بعد رسول الله صلى الله عليه و آله فقال الرجل أشهد أنكم أصحاب الحکم الذي لا اختلاف فيه ثم قام الرجل و ذهب فلم أره).

«وارد آمده، از مصیبت در روی زمین یا در نفس هاشان از جهت دین یا غیر آن پس وضع کرد قرآن را تا دلیل و راهنمایی باشد برای امام به علت این که امام است که می تواند استنباط کند از قرآن تفصیل احکام را و آن چه که محلّ حاجت مردمان است - فرمود امام صادق آن مرد گفت ای پسر رسول خدا آیا می دانی آن دلیل چیست؟ فرمود: آری همه حدود است و تفسیر آن ها در نزد امامی که حاکم و عالم به آن ها است پس گفت خدا ایا دارد از این که مصیبتی را به بنده ای برساند در دین او یا در جان او یا در مال او و در روی زمین او خاکمی نباشد که به صواب حکم کند در آن مصیبت وارده. فرمود (امام صادق علیه السلام) پس آن مرد گفت اما در باب این شبهه، حجّت را بر ایشان تمام کردی مگر این که خصم افتراء ببندد به خدا، و بگوید خدا را بر بندگان حجّتی نیست ولیکن مرا خبر ده از تفسیر آیه (لكيلاً تأسوا على ما فاتكم) از آن چه که اختصاص داده شده است به آن علی علیه السلام (ولا

ص: 239

1- دنباله ترجمه بعد از متن عربی حدیث است.

تفرحوا بما اتاكم) فرمود: در شأن ابی فلان و یاران او است که یکی از آن ها مقدم بوده و یکی از آن ها مؤخر بوده (لا تأسوا علی ما فاتكم) مخصوص به علی است (وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ) مراد از آن فتنه ایست که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان امت روی داد. پس آن مرد گفت: شهادت می دهم که شما صاحبان آن حکمی هستید که اختلافی در آن نیست پس آن مرد برخواست و رفت دیگر ندیدم او را).

توجیهات آیه (لَكَيْلًا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ) تا آخر آیه

آیه (23) از سوره حدید قَالَ اللَّهُ تَعَالَى (لَكَيْلًا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ) یعنی «برای این که غمگین نشوید بر آن چه که از شما فوت شده و شاد نشوید به آن چه که خدا به شما داده». و در آیه قبل از این آیه خدای تعالی می فرماید: (مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ) (1) یعنی «نمی رسد مصیبتی در روی زمین و نه در نفس های شما مگر این که نوشته شده پیش از این که خلق کنیم آن را و نوشتن و ثبت کردن آن در کتاب بر خدا آسان است». در تفسیر قمی (2) از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: (صَدَقَ اللَّهُ وَ بَلَغَتْ رُسُلُهُ كِتَابُهُ فِي السَّمَاءِ عِلْمُهُ بِهَا وَ كِتَابُهُ فِي الْأَرْضِ عُلُومُنَا فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ فِي غَيْرِهَا) یعنی «راست گفت خدا، و پیغمبران هم رسانیدند، کتاب او که در آسمان هاست خدا به آن علم دارد و کتاب او که در زمین است علم های ما است در شب قدر و غیر آن».

علامه مجلسی رحمه الله

اشاره

در جلد اول مرآت العقول شرح اصول کافی در صفحه (178) پنج وجه در تأویل آیه شریفه (لَكَيْلًا تَأْسُوا) تا آخر ذکر کرده است.

ص: 240

1- حدید/22

2- قمی/ج 2/ص 351 - صافی/ج 5/ص 137

ترجمه فرمایش او این است که «آن چه به خاطر قاصر خطور می کند این است که آیه در شأن ابوبکر و اصحاب او؛ یعنی عمر و عثمان است و خطاب با آن ها است پس قول خدای: تعالی (لَكَيْلًا تَأْسُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ) یعنی «محزون نباشید بر آن چه از شما فوت شده از نصّ و تعیین خلافت و امامت و مخصوص شد علی علیه السلام به آن، زمانی که تنصیب کرد خلافت را بر او، و محروم کرد شما را از آن»، (وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ)، «و شاد نشوید به این خلافت ظاهریه که به شما رسید بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، یعنی شما را به اراده خودتان واگذاشت و مجبور بر ترک آن نکرد و تمکّن داد شما را از غصب کردن آن، از کسی که مستحقّ آن است که یکی از آن پیش تر است؛ یعنی قول خدا که فرموده: (لَا تَأْسُوا) اشاره است به قضیه ای که پیشتر بوده که آن نصّ بر خلافت باشد در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و یکی متأخر بوده؛ یعنی آن که فرموده: (وَلَا تَفْرَحُوا) اشاره است به واقعه بعد که غصب خلافت باشد بعد از رحلت آن حضرت و شدت انطباق این تأویل بر این آیه شریفه امر پنهان و پوشیده [ای] نیست که حاصل آن همین می شود که حادث نمی شود مصیبتی و قضیه ای در زمین و در نفس های شما مگر این که نوشته ایم آن ها را و این حکم متعلق به آن ها است در کتاب، پیش از آن که خلق کند مصیبت را یا نفس ها را (لَكَيْلًا تَأْسُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ)، «تا محزون نشوید بر آن چه فوت شد از شما» و بدانید که مستحقّ خلافت نیست کسی مگر آن که نازل شود بر او ملائکه و روح، به وقایع و احکام نوشته شده در آن کتاب، و شاد نشوید به آن چه میسر شد برای شما از خلافت و بدانید که شما مستحقّ آن نیستید و آن غصب است و زود باشد که به وبال آن مبتلا خواهید شد.

پس از این بیان ظاهر شد آن چه که باقر علیه السلام پیش از آن سؤال ذکر فرمود - و نیز اشاره است به تأویل آیه ای که در صدر این آیه است که الیاس علیه السلام سؤال کرد از تتمه آیه - و احتمال وجه دیگر هم می رود با قطع نظر از چیزی که اشاره کرد بسوی آن در اول به این که ما مقدر کردیم مصائب وارده را بر نفس ها قبل از خلقت آن ها و مقدر کردیم ثواب را برای کسی که آن مصیبت ها بر او واقع شده، و عقاب را برای کسی که سبب شده بر آن مصائب، تا محزون نباشید بر آن چه که از ما فوت شده و بدانید که خلافت برای شما مقدر نشده از این

جهت پیغمبر به شما عطا نفرمود، و شاد نشوید به این خلافت ناحقی که برای شما پیش آمده برای عقابی که بر آن مترتب است.

وجه دوم

و آن چیزی است که افاده فرمود پدر من علامه مرحوم قدس سره (مراد مرحوم مجلسی اول است) و آن این است که سؤال از این آیه برای این است که علم قرآن را غیر از حاکم؛ یعنی امام علیه السلام هر کسی نمی داند زیرا که البته هر کس این آیه را بشنود متبادر به ذهن او این است که این دو خطاب برای یکی است چون در یک محل جمع شده و حال آن که خطاب اول در (لِکَيْلًا تَأْسُوا) مخصوص برای علی علیه السلام است برای این که خلافت از او فوت شد و در قول خدا (وَلَا تَقْرَحُوا) مخصوص برای ابوبکر و اصحاب او است به علت این که غضب کردند خلافت را پس فرمایش امام علیه السلام (وَاحِدَةٌ مُّقَدِّمَةٌ وَوَاحِدَةٌ مُؤَخَّرَةٌ) برای متصل بودن این دو خطاب و انتظام آن ها در یک آیه است پس از همین جهت است که آن مرد گفت شهادت می دهم که شما اید صاحبان حکمی که اختلافی در آن نیست از جهت آن که می دانید بطون آیات و تأویلات آن ها و اسرار آن ها و موارد نزول آن ها را.

وجه سوم

آن چیزی است که فاضل استرآبادی بیان کرده است که (لا- تَأْسُوا) خطاب به اهل بیت علیهم السلام است؛ یعنی محزون نباشید بر مصیبت خود برای آن چه که از شما فوت شد (وَلَا تَقْرَحُوا) خطاب با مخالفین است؛ یعنی خوشحال به خلافت نباشید که به سبب سوء اختیار شما، خدا آن را به شما عطا کرده. یکی از دو خطاب در آیه مقدم است و دیگری مؤخر و هر دو در یک مکان جمع شده اند در تألیف عثمان.

وجه چهارم

آن چیزی است که گفته شده که (لِکَيْلًا تَأْسُوا) خطاب به شیعیان است از جهت این که

خلافت علی علیه السلام از آن ها فوت شد (و لا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ) خطاب به مخالفین ایشان است از جهت آن که خلافت مغضوبه به آن ها رسیده و یکی از دو قضیه مقدم بر دیگری است.

وجه پنجم

آن کلامی است که بعضی از افاضل گفته است و آن این است که کلمه (مِنْ) در (مِمَّا) و ظرف حال است، و تفسیر (ما) عبارت است از تفسیر (الَّذِي) که خصوصیت داده است رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به آن (و لا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ) به تقدیر کلمه (عَنْ) و تفسیر (لا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ) و مقصود سائل، سؤال از تفسیر این دو جمله است که اختصاص داده رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به آن و گفته است ابی فلان در حدیث مراد ابوبکر است و این تفسیر کلمه دوم است که آن کلمه (لا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ) است و آن که اول را مقدم داشته برای اهتمام به شأن آن است و آن مبنی بر این است که مخاطبین به دوم، غیر از مخاطبین به اول اند نظیر آیه مبارکه (يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ) (1) و بنابر این که اهل دولت باطل، اگر بدانند که اهل دولت حق محزون نمی شوند بر آن چه از ایشان فوت شده، از جهت این که می دانند هر مصیبتی را پیش از آن که واقع شود و عالمند به کرامت خود در نزد خدا، مکدر می شود بر ایشان دولتی که به دست شان افتاده و آلام و رنج های ایشان زیاد می شود در نفس هاشان، و تأنیت آوردن لفظ (واحدة) به اعتبار کلمه است یا فقره و مقدمه به تشدید دال مکسوره است و این وصف است برای اول به جهت عزت دادن به مخاطبین و مؤخره به تشدید خاء مکسوره وصف است برای دوم برای دلیل کردن مخالفین. (لَا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ) مبتدا است و خبر آن (مِمَّا خَصَّ بِهِ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام) است و جمله، استیناف بیانی است و مراد از آن چیز هائی است که در حق علی علیه السلام و اوصیاء او است این است تفسیر کلمه اول. و تغییر اسلوب در (و لا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ مِنَ الْفِتْنَةِ) تا آخر برای این است که از مختصات ابی بکر است و اصحاب او، که از آن چه که گذشت دانسته می شود و اعاده آن نیکو نیست و اما کلمه (مِنْ) در (مِنُ الْفِتْنَةِ) برای بیان (ما آتَاكُمْ) است و مراد به

ص: 243

1- یوسف / 29 - یعنی «یوسف از این موضوع صرف نظر کن و توای زن نیز از گناهت استغفار کن...».

فتنه، امتحان است به دولت دنیا؛ چنان چه در قول خدای تعالی است: (اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً) (1) و مخفی نباشد بعد از بیان این وجوه و ظاهر شدن آن چه ذکر کردیم در اول بر متدبر».

تا این جا تمام شد کلام مجلسی رحمه الله در مرآت العقول.

پیرامون سند حدیث

علامه مجلسی - اعلی الله - در کتاب مرآت العقول جلد اول صفحه (176) فرموده است: این حدیث ضعیف است علی المشهور، بواسطه حسن بن عباس بن حریش ولیکن از کتب رجال چنین ظاهر است که سبب ضعیف دانستن روایت او روایت کردن او است این گونه اخبار مشکله بلند پایه را که عقول اکثر خلق عاجز است از درک آن، و کتاب او نزد محدثین مشهور است و احمد بن محمد روایت کرده است آن کتاب را به این که برقی را از قم بیرون کرد به سبب این که از ضعفاء روایت می کرد اگر کتاب حسن بن عباس معتبر نبود در نزد او، متصدی نمی شد روایت او را، و شواهد بر صحت آن نزد من بسیار است».

تا این جا بود کلام مجلسی در حق او، و مرحوم مامقانی رحمه الله در کتاب تنقیح المقال فی علم الرجال در صفحه (286) چاپ نجف پس از آن که در ترجمه او، اقوال عدّه ای از بزرگان علماء رجال را در ضعیف بودن روایات او و مشهور بودن کتاب او که در فضائل و فوائد سورة (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) نوشته نقل از ملام محمد تقی مجلسی - رحمه الله علیه - نموده «که مایل به اصلاح حال این مرد بوده و گفته است که کلینی رحمه الله این کتاب را روایت کرده و اکثر روایات آن دقیق است ولکن مشتمل است بر علوم بسیاری و چون به فهم بعضی نمی رسیده ردّ کرده است به این که گفته است الفاظ آن مضطرب است و آن چه که بعد از تتبع و تأمل ظاهر می شود، اکثر اخبار وارده [که] از جواد الائمه و از حضرت هادی علیهما السلام و حضرت عسکری علیه السلام روایت شده، خالی از اضطراب نیست از جهت این که تقیه می فرمودند یا برای حفظ کردن شیعیان زیرا که اکثر آن ها را مکاتبه می کردند و ممکن

ص: 244

1- انفال / 25 - یعنی «از فتنه ای پرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی رسد...».

بود آن نوشته ها به دست مخالفین بیفتد و برای این که افصح فصحاء عرب بودند نزد موالف و مخالف هرگاه اطلاع پیدا می کردند بر مانند اخبار ایشان، جزم داشتند به این که آن اخبار از ایشان نیست و به همین جهت است که غالباً اسم برده نمی شدند و از ایشان تعبیر به رجل و فقیه می شد».

تمام شد کلام مجلسی اول رحمه الله و پس از آن نقل می کند نام اشخاصی را که کتاب او را در شأن انا انزلناه و تفسیر آن روایت کرده اند و بعد می گوید بالجمله جماعت قمیین از او روایت می کردند و خود مامقانی ره اتکال به تضعیف نجاشی کرده و گفته است: که «اگر نبود تضعیف نجاشی بضرر قاطع، هر آینه امکان داشت مقابل بودن تضعیف غیر او به آن چه که ذکر کردیم الا این که نجاشی از جهت شدت ضبط او و قوت وثوق به او جای تعدیل از تضعیف او نیست و دیگر آن که تضعیف او نص است و آن چه ذکر شد ظواهر است و ظاهر با نص معارضه نمی کند؛ پس اعتماد بر آن چه که حسن بن عباس به آن متفرد است مشکل است و بر تو باد به تفحص و بحث، شاید واقف شوی بر چیزی که دست من به او نرسیده.

آری شبهه ای در این نیست که شیعی دوازده امامی بوده به سبب کشف عدّه ای از اخبار که روایت کرده است آن ها را از آن کتاب مانند کلینی که از او روایت کرده از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن ابی عبدالله و محمد بن الحسن از سهل بن زیاد جمیعاً از حسن بن عباس بن حریش از ابی جعفر ثانی که (انّ امیر المؤمنین علیه السلام قال يوماً لابی بکر: (لا تحسد بنّ الذین قتلوا فی سبیل اللّٰه اموئاً بل احياء عند ربهم يرزقون) و اشدّ هداً أنّ رسول اللّٰه مات شهيداً و اللّٰه ليأتينك فأتين إذا جاءك فإن الشيطان غير متخيل به فأخذ عليّ بيد أبي بكر فأراه النبي صلى الله عليه و آله فقال: يا أبا بكر! امن بعليّ و أحد عشر من وُلده إنهم مثلي إلا النبوة و تب إلى اللّٰه ممّا في يدي فإنّه لأحقّ لك فيه ثم ذهب فلم يره) یعنی «روزی امیرالمؤمنین علیه السلام به ابی بکر فرمود: گمان نکن البته البته که آن کسانی که در راه خدا کشته شده اند مرده گانند بلکه زنده هائی هستند که نزد پروردگارشان روزی داده زنده هائی می شوند، و شهادت می دهم به این که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرد در حالتی که شهید بود، به ذات خدا قسم که می آید به نزد تو، یقین بدان وقتی که آمد زیرا که شیطان متخیل به صورت او

نمی شود - پس علی علیه السلام دست ابوبکر را گرفت و پیغمبر صلی الله علیه واله را به او ارائه داد - پس آن حضرت فرمود: ای ابابکر ایمان بیاور به علی و به یازده فرزندان او که آن ها هم مانند منند مگر در نبوت و توبه کن بسوی خدا از آن چه که در دست تو است زیرا که تو حقی نداری، پس آن حضرت رفت و ابوبکر دیگر او را ندید».

تا این جا ترجمه کلام مامقانی پایان یافت. و اما محمد باقر بهبهانی -اعلی الله مقامه الشریف - در تعلیقاتی که بر رجال عالم متبحر میرزا محمد استرآبادی نوشته و در هاشم رجال او که در طهران چاپ سنگی شده عین فرمایش جدّ خود مجلسی اول را تماماً نقل فرموده در صفحه (110).

حدیث دوم

در همان کتاب و به همان سند در صفحه (248) از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود: (قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ: (فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ) يَقُولُ يُنَزَّلُ فِيهَا كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ وَالْمَحْكَمُ لَيْسَ بِشَيْئٍ إِتْمَا هُوَ شَيْءٌ وَاحِدٌ فَمَنْ حَكَمَ بِمَا لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ فَحُكْمُهُ مِنْ حُكْمِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَمَنْ حَكَمَ بِأَمْرٍ فِيهِ اخْتِلَافٌ فَرَأَى أَنَّهُ مُصِيبٌ فَقَدْ حَكَمَ بِحُكْمِ الطَّاغُوتِ إِنَّهُ لَيُنَزَّلُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ إِلَى وِلِيِّ الْأَمْرِ تَفْسِيرُ الْأُمُورِ سَهَّ سَهَّةً يَوْمَ يُؤْمَرُ فِيهَا فِي أَمْرٍ نَفْسِهِ بِكَذَا وَكَذَا وَفِي أَمْرِ النَّاسِ بِكَذَا وَكَذَا وَإِنَّهُ لَيَحْدُثُ لِيُؤَيِّ الْأَمْرِ سَوَى ذَلِكَ كُلِّ يَوْمٍ عَلَّمَ اللَّهُ الْخَاصَّ وَالْمَكْتُونَ الْعَجِيبُ الْمَخْزُونُ مِثْلَ مَا يُنَزَّلُ [فِي] تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنَ الْأَمْرِ ثُمَّ قَرَأَ (وَلَوْ أَنَّ مَا فِي وَ الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرِ يَمْدُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفَدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)). (سورة لقمان آیه 26) یعنی «فرمود خدای عزوجل در شب قدر (به نازل کردن ملائکه و روح بر توای پیغمبر، و بر اهل بیت تو بعد از تو، به جدا کردن محکم از متشابه) از هر امری به تقدیر اشیاء و تبیین احکامی که مخصوص وقایعی است که در این سال تا شب قدر آینده واقع می شود و آن امر محکم یقینی است چنان چه لفظ حکیم به این معنی تفسیر شده، امر کرد و امر محکم دو چیز نیست و غیر از این نیست که آن یک چیز است پس کسی که حکم کند به چیزی که اختلاف در آن نیست آن حکم حکم خداست - عزوجل - و کسی که حکم کند به امری که در آن اختلاف باشد و رأی خود را صواب و

خود را مصیب بداند، به حکم طاغوت حکم کرده، و مراد از طاغوت شیطان و بت ها و هر چیزی است غیر از خدا که پرستش کرده شود و کسی است که بندگان را از راه حق بگرداند و به راه باطل برد. و حکم ثابت یقینی که اختلافی در آن نباشد در شب قدر نازل می شود بسوی ولیّ امر که آن عبارتست از تفسیر امور سال تا شب قدر آینده که ولی امر مأمور می شود در کارهای خود که چنین و چنان کند، و در کارهای مردم به چنین و چنان کردن و هر آینه سوای شب قدر در هر روزی حادث می شود بر ولیّ امر از جانب خدا علم خاصی؛ یعنی علم لدنی متعلق به معرفت خدا و صفات او و غیر این ها از چیزهایی که متعلق است به افعال بندگان و حالات ایشان، علم مکنون عجیب پوشیده از خلق که عبارت باشد از خصوصیات و حوادث و امور بدائی و اسرار قضا و قدر و یا آن که اعمّ از این ها باشد از چیزهایی که عقول بیشتر از مردمان به آن نرسد از مشکلات و اسرار و حقایق مانند آن چه در شب قدر بر او نازل می شود از جهت هر امری، پس این آیه را خواند که ترجمه آن اینست «اگر همه درخت های روی زمین قلم شود و هفت دریای دیگر - مانند دریای محیط - همه مداد شود، نوشتن کلمات خدا تمام نمی شود هر آینه خدا بسیار غلبه کننده و حاکمی است محکم کار و درست کردار».

مؤلف گوید

کلینی - اعلی الله مقامه الشریف - در کافی نه حدیث در این موضوع به همین سندی که ذکر شد از حسن بن عباس بن حریش از حضرت ابی جعفر ثانی علیه السلام روایت کرده که دو حدیث از آن در این مختصر نقل شد که از هر یک از آن ها علومی با تدبّر در متن آن ها استفاده می شود که از جمله آن ها زیاد شدن علوم ائمه علیهم السلام است در شب های قدر و هر روز و شبی، و از پیش گذشت بعضی از اخبار زیادی که حاکی از این بود که ائمه علیهم السلام علوم شان حصولی است نه حضوری و عالمند بما کان و ما یکون به تعلیم پیغمبر صلی الله علیه و آله به امر خدای عزّوجل و الهام و شنیدن صدای ملک و نحو آن ها و این که علوم ایشان در هر شبانه روز بلکه هر ساعت بلکه هر آنی زیاد می شود و اگر زیاد نمی شد علومی که داشتند نیست و نابود می شد مگر علومی که مربوط به احکام دین و شریعت است که آن ها برای ایشان نابود

شدنی نیست چنانچه قبلاً اشاره شد و نیز تذکر داده شد که ائمه علیهم السلام ذاتاً غیب نمی دانند مگر به تعلیم خدا و این که هر وقت بخواهند چیزی را بدانند می دانند و گذشت که علم غیب فقط و فقط مخصوص خداست ولی ممکن است بر وفق حکمت و مصلحت در بعضی از اوقات به ائمه علیهم السلام تعلیم دهد.

اکنون برای فتح ابوابی از معارف و برای رفع بسیاری از شبهات به بیان فائده مهمه ای که بسیار قابل توجه و استفاده از بعضی از بزرگان علم و دانش است پیوست به بعضی از مطالب قبل مبادرت می نمایم.

فایده مهم

در جلد دوم مناقب ابن شهر آشوب رحمه الله چاپ طهران صفحه (1) (226) از صفوان بن یحیی از بعضی از رجال خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: (وَ اللّٰهُ لَقَدْ اَعْطَيْنَا عِلْمَ الْاَوَّلِيْنَ وَ الْاٰخِرِيْنَ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِّنْ اَصْحَابِهٖ : جُعِلْتُ فِدَاكَ اَعِنْدُكُمْ عِلْمُ الْغَيْبِ؟ فَقَالَ لَهُ: وَيْحَكَ اِنِّي لَا اَعْلَمُ مَا فِيْ اَصْوَافِ الرِّجَالِ وَ اَزْحَامِ النِّسَاءِ وَ يُحْكُمُ وَ سَعُوْا صُدُوْرَكُمْ وَ لَتُبْصِرَ اَعْيُنَكُمْ وَ لَتَعْ قُلُوْبُكُمْ فَتَنْحُنْ حُجَّةَ اللّٰهِ تَعَالٰى فِيْ خَلْقِهٖ وَ لَنْ يَسَعَ ذٰلِكَ اِلَّا صَدْرُ كُلِّ مُؤْمِنٍ قَوِيٍّ قُوَّتُهُ كَقُوَّةِ جِبَالٍ تَهَامَّةٍ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ لَوْ اَرَدَتْ اَنْ اَحْصِيَ لَكُمْ كُلَّ حِصَاةٍ عَلَيْهَا لَأَخْبَرْتُكُمْ وَ مَا مِنْ يَوْمٍ وَ لَا لَيْلَةٍ اِلَّا وَ الْاَحْصَى يَلِدُ اِبْلَادًا كَمَا يَلِدُ هٰذَا الْخَلْقُ وَ اللّٰهُ لَتَبَاغِضُوْنَ بَعْدِي حَتّٰى يَأْكُلَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا). (یعنی «به ذات خدا قسم است که هر آینه عطا کرده شدیم ما علم اولین و آخرین را. پس مردی از یاران او عرض کرد: فدایت شوم آیا علم غیب نزد شما هست؟ فرمود: خدا رحمت کند تو را، من هر آینه می دانم آن چه را که در پشت های مردان و در رحم های زنان است، خدا رحمت کند شما را، گشایش بدهید سینه های خودتان را، باید چشم های شما ببیند و دل های شما ظرفیت حفظ داشته باشد. پس مائیم حجت خدای تعالی در میان خلق او، و گنجایش ندارد آن چه گفتم مگر در سینه هر مؤمنی که قوت او قوی باشد مانند قوت کوه های تهامه، مگر به اذن خدا، به ذات خدا قسم

ص: 248

اگر بخواهم شماره کنم همه سنگریزه هائی که در روی زمین است هر آینه خبر می دهم شما را، نیست شب و روزی مگر این که سنگریزه می زاید زائیدنی، همچنان که این خلق می زایند. به ذات خدا قسم هر آینه پس از من با هم دیگر کینه توزی خواهید کرد تا این که بعضی از شما بخورد بعضی دیگر را». کنایه از آن که با هم دشمنی خواهید کرد که بعضی از شما بکشد و نابود کند بعضی دیگر را.

اگر ایراد کننده ای ایراد کند که این خبر منافات دارد با اخباری که علم پنج چیز که غیب شمرده شده مخصوص خدا است که فرموده: (إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ) (1) و نمی داند این علم را هیچ یک از انبیاء و رسل، حتی پیغمبر ما حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله زیرا که اخبار به این مضمون بسیار است. وجه جمع بین این دو دسته خبر را بطور مختصر، در جواب ایراد کننده می گوئیم که: خدای تعالی جلّت عظمته در خلقت آن چه که خلق فرموده غیر از خودش، هیچ گونه اجبار و اضطراری نداشته که قدرت نداشته باشد آن چه را که آفریده تغییر در آن دهد اعم از این که مخلوقات گذشته باشد یا آینده تا روز قیامت و بعد از آن؛ زیرا که میان او و میان مخلوقات او این نسبت ها فرق بسیاری دارد به قدر فرق میان واجب و ممکن زیرا که مخلوق محدودند و صفات خدا حدّ محدودی ندارد؛ به این معنی که خدا نسبت به همه چیزها به او، حدّش یکسان است و او در هر حالی که باشد قادر است که تغییر دهد جمیع چیز هائی را که در حیطة اقتدار و ملک او است هر گاه بخواهد آن را اعم از این که حتم کرده باشد تغییر یا عدم تغییر آن را، و هیچ منافات با اثبات و نفی آن ندارد زیرا که حتم کردن یا نکردن چیزی نظر باقتضاء حکمت او، و تغییر، نظر باقتضاء قدرت او است و قادر علی الاطلاق بودن او، و این دو لحاظ با همدیگر مختلفند پس اشیاء با حتم بودن تغییر یا عدم تغییر، واجب الوجود نمی شود بلکه در هر هر آنی و هر

ص: 249

1- لقمان / 34 - یعنی «آگاهی از زمان قیام قیامت مخصوص خداست، و اوست که باران را نازل می کند، و آن چه را که در رحم ها (ی مادران) است می داند، و هیچ کس نمی داند فردا چه به دست می آورد و هیچکس نمی داند در چه سرزمینی می میرد؟...».

زمانی محتاجند به خلق تازه ای از جانب خدای تعالی چه به حال خود آن‌ها را باقی گذارد یا تغییر دهد؛ مانند ابتداء صدور آن‌ها عیناً چنان چه در حق خود فرموده: (كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) (1) و از همین جهت است که ردّ فرموده قول یهود را که گفتند: (يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ) (2) یعنی «دست‌های خدا بسته شده»، و به این سبب لعنت کرده شدند و فرموده: (بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ) (3) یعنی «بلکه دست‌های خدا بازند»، (يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ) یعنی «انفاق می‌کند هر طور که می‌خواهد» و فرموده: (يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ) (4)، پس اگر خدا بعضی از چیزها را به بعضی از پیغمبران خود یا اوصیاء آن‌ها تعلیم داد از گذشته و آینده، و علم چیزها را به آن‌ها آموخت و آن‌ها دانستند بواسطه تعلیم دادن او، چنین نیست که در هر حالی محتاج به تعلیم جدید نباشند نسبت به آن چیزی که قبلاً تعلیم داده شدند زیرا که عالم و علم و معلوم همه ممکن‌اند و محتاج و قائم به غیراند زیرا که بقاء آن‌ها به جز محض صدور از مبدأ چیزی زیادتر نیست و معلومات آن عالم هم نسبت به قدرت مطلقه خدا در معرض تغییر است از آن چه عالم به آن بوده پس از عالم شدن به آن، و ندانسته است مگر آن چه را که در عالم کون موجود بوده و یا موجود می‌شود چه نسبت به گذشته باشد یا نسبت به آینده.

اگر کسی بگوید

بنابر آن چه که گفتی اگر خدا اعلام کند پیغمبر خود را مثلاً که در فلان وقت معین قیامت را برپا می‌کنم، چگونه ممکن است که بدانی در وعده او واقع شود و جلو یا عقب بیندازد وعده خود را که مستلزم آن گردد که وعده او خلف شود؟ با این که فرموده: (إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ) (5) این امریست محال بر خدای تعالی.

جواب گفته می‌شود فرق است میان عدم تغییر و عدم قدرت بر آن، سخن ما در این

ص: 250

1- الرحمن / 29 - یعنی «... و او هر روز در شأن و کاری است».

2- مائده / 64

3- همان

4- رعد / 39

5- آل عمران / 9 - «... زیرا خداوند از وعده خود، تخلف نمی‌کند».

مقام در عدم قدرت است نه عدم تغییر، مراد این است که خدای تعالی به محض وعده دادن، از فاعل مختار بودن بیرون نمی رود و انقلابی برای او رخ نمی دهد که فاعل موجب شود به دلیل فرموده خود، کلمه (أَلَا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) زیرا که این استثناء، جاری و ثابت است در همه وعده های خدا اعم از این که محتومه یا مشروطه باشد؛ پس هر گاه تغییر دهد آن چه را که حتم کرده کذب لازم نمی آید اصلاً و ابداً، این است مطلب که شناخته شود فرق میان معرفت مقتضای قدرت با معرفت مقتضای حکمت.

از این مثالی که بیان می کنم نیکو مطلب را دریاب: می گوئیم عدم سلب نبوت از وجود مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله هیچ شکی در آن نیست که از حتمیات است و سلب شدن این منصب از آن حضرت محال است نظر باقتضاء حکمت بالغه الهیه، با این حال خدای تعالی می فرماید: (وَلَيْسَ شَيْءٌ مِنَّا لِنُدْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ) (سوره اسری آیه 88) یعنی «هر آینه اگر بخواهیم می بریم آن چه را که به سوی تو وحی فرستادیم». پس ایراد کننده چنین گمان می کند خدای تعالی آن چه را که ادعا می کند قدرت آن را ندارد (تَعَالَى اللَّهُ عَن ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا) و همچنین است هدایت نکردن خدا همه مردمان را خواه از روی میل خواه از روی کراهت که هرگز خدا این کار را نمی کند زیرا که پیغمبر خود را برای هدایت آن ها فرستاده به مقتضای حکمت تا هر که ایمان می آورد به اختیار باشد و هر که کافر می شود آن هم به اختیار خود او باشد و با این حال می فرماید: (وَلَوْ شَاءَ هَذَا كُمْ أَجْمَعِينَ) (1)، و خبری که حکایت شده از کتاب حسین بن عثمان بن شریک از سلیمان طلحی از حضرت ابی جعفر علیه السلام صریح در مطلب است که فرموده: (قُلْتُ لَا يَجْفَرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخْبَرَنِي عَمَّا أَخْبَرْتَنِي بِهِ الرَّسُولُ عَنْ رَبِّهَا وَأَنْهَتْ ذَلِكَ إِلَيَّ قَوْمَهَا أَيْ كُونَ لِلَّهِ الْبَدَاءُ؟ قَالَ: أَمَّا إِنِّي لَا أَقُولُ لَكَ أَنَّهُ يَفْعَلُ وَلَكِنْ إِنْ شَاءَ فَعَلَ). (2) (خبر در جلد اول بحار چاپ کمپانی صفحه 140) یعنی «گفتم برای ابی جعفر علیه السلام مرا خبر ده از آن چه که پیغمبران به آن خبر داده اند از جانب پروردگارش و آن ها گوشزد قوم خود کردند، آیا برای خدا بداء هست؟ فرمود: امّا

ص: 251

1- نحل / 9 - یعنی «... و اگر خدا بخواهد همه شما را (به اجبار) هدایت می کنند...».

2- بحار الانوار / 70/130/4

من برای تو نمی گویم که او این کار را می کند ولیکن اگر بخواهد می کند».

و در تفسیر نعمانی از داود بن ابی القاسم روایت کرده که گفت: (كُنَّا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَجَرَى ذِكْرُ السَّفِيَانِي وَمَا جَاءَ فِي الرَّوَايَةِ مِنْ أَنَّ أَمْرَهُ مِنَ الْمُحْتَمِمْ فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ يَبْدُو اللَّهُ فِي الْمَحْتَمِمْ؟ قَالَ: نَعَمْ) یعنی «بودیم نزد ابی جعفر علیه السلام محمد بن علی الرضا علیه السلام پس ذکر سفیانی در میان آمد و آن چه که در روایت است که امر او محتوم است گفتم به ابی جعفر علیه السلام که آیا خدا در محتوم هم بداء قرار داده؟ فرمود: آری. (تا آخر حدیث)

از این دو حدیث صریح، هم می فهمیم که هر علمی که خدای تعالی به انبیاء و رسل و اوصیاء و غیره عطا فرموده ممکن است در آن که تغییر کند زیرا که عالم و علم او و معلومات او همه در قبضه مشیت خدای تعالی است و ممکن است در هر وقتی که بخواهد آن را تغییر دهد و ایجاد کند آن را بخلق جدیدی بر آن نحوی که خواسته؛ پس علمی که عطا شده ذاتاً ثابت نیست به خودی خود، بلکه محتاج است در هر وقتی به ایجاد جدیدی از جانب خدا پس انبیاء و اوصیاء و غیر ایشان احاطه ندارند به چیزی از علم خدا مگر به آن چه که خدا بخواهد؛ چنان چه در کلام خود فرموده: (وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ) (1) اعم از گذشته و آینده، و از همین جهت است که امیر مؤمنان علیه السلام فرموده: (لَوْلَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ (يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ) یعنی «اگر نبود یک آیه از کتاب خدا که فرموده: محو می کند خدا آن چه را که می خواهد و ثابت می دارد آن چه را که می خواهد»، (لَاخْبَرَ تَكْمًا بِمَا كَانَ وَبِمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ) (2)، «هر آینه خبر می دادم شما را به آن چه که از پیش بوده و آن چه که بعد از این خواهد بود تا روز قیامت». پس آن حضرت به بیان این آیه شریفه اثبات فرموده علم خود را به آن چه که گذشته است و آن چه که بعد از این می آید و با این حال شرط نموده به این که بدائی از جانب خدا پیش نیاید.

و اما علمی که در آن هیچ گونه تغییری حاصل نمی شود، علم مخصوص خدا است که

ص: 252

1- بقره / 255 - یعنی «... و کسی از علم او آگاه نمی گردد؛ جز به مقداری که او بخواهد...».

2- بحار الانوار/ ج 4 / ص 97/ ح 4

آن را در خزینه امکان به ودیعت گذارده که از آن ظاهر می شود بداهای کونیّه و از آن انفاق می کند تا زمانی که ملک او باقی است و فانی نشده و اختصاص به خود او دارد زیرا که ممکن از حیث این که جنبه امکانی دارد، طاقت تحمّل ان علم را ندارد هر که باشد و آن فقط و فقط شأن واجب بالذات است و بس اما ممکن همیشه محتاج است به ایجاد تازه ای از طرف صانع علی الاطلاق و هیچ وقت بی نیاز از او نیست هر چند به قدر یک چشم بهم زدنی باشد و علم او هیچ وقت بی نیاز از تازه شدن نیست در هر وقتی که در حقّ آن جف القلم گفته شود نسبت به آن چه که می داند - پس صحیح است اگر ممکنی که خدا به او تعلیم داده است علم بما کان و مایکون و علم به آن چه [که هست] و سیر کردن روی زمین به طی الارض و سوار شدن بر ابر و به آسمان بالا رفتن و طی الهواء و از روی آب رفتن و دیگران را با خود سیر دادن و بردن به عوالم دیگر و تصرّف در جمادات و نباتات و حیوانات و در کره زمین و ملکیات و خوارق عادات و اظهار عجائبات و معجزات و تصرّف در زمان و زمانیات و غیر این ها و زنده کردن مرده گان و تصرّف کردن در نفس های مردمان و نحو این ها به اذن خدای قادر - توانا (جَلَّتْ قُدْرَتُهُ وَ عَظُمَتْهُ) برای ایشان در کمال سهولت و آسانی بدون هیچ گونه رنج و زحمتی از ایشان به انواع مختلفه بروز و ظهور کرده و می کند و آئینه تمام نمای قدرت و قوت پروردگارند و هیچ یک از این کار ها هم به اراده و میل خودشان نیست و بروز همه آن ها به اراده و اذن خداست (لَا يَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) (1) (عِبَادُ مُكْرَمُونَ لَا يَسْـَٔؤُنَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْلَمُونَ) (2) و در صدور این افعال از ایشان اخبار و احادیث متواتره ای از مصادر وحی و تنزیل رسیده، حتّی از طرق عامه هم اخبار بسیاری روایت شده در کتاب بصائر الدّرجات صفّار در صفحه (70 و 71) در باب قدرتی که خدا به پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام عطا فرموده، ده حدیث روایت کرده با سلسله سند هر یک، و در همان کتاب از صفحه (117 تا صفحه 121) سی و پنج حدیث

ص: 253

-
- 1- تکویر / 29 - (وَ مَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ) یعنی «و شما اراده نمی کنید مگر این که خداوند - پروردگار جهانیان - اراده کند».
 - 2- انبیاء / 26 و 27 - یعنی «آن ها [= فرشتگان] بندگان شایسته اویند، هرگز در سخن بر او پیشی نمی گیرند و (پیوسته) به فرمان او عمل می کنند».

مسند نیز روایت فرموده غیر از آن چه که در ابواب متفرقه آن کتاب ذکر کرده و علامه مجلسی - اعلی الله مقامه - در جلد هفتم بحار از صفحه (268) تا صفحه (274) در باب غرائب افعال و احوال ائمه، زاید بر چهل و پنج حدیث روایت کرده و در صفحه (362) تا صفحه (366) و در سایر ابواب متفرقه همان کتاب، و ضمن ابواب سایر مجلدات بحار خصوصاً ششم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم و غیر آن ها احادیث بسیاری روایت کرده، و شیخ مفید در اختصاص و ارشاد و نعمانی در کتاب غیبت و شیخ طوسی رحمه الله در کتاب غیبت و غیره و صدوق در غالب کتب خود و حسن بن سلیمان تلمیذ شهید اول در دو کتاب خود به نام مختصر و محتصر و سید بحرینی در مدینه المعاجز و غایة المرام، و شیخ حرّ عاملی در فصول المهمّه و سید نعمت الله جزائری در کتاب انوار نعمانیه و سایر کتب معتبره.

فلذا می گوئیم از مجموع احادیث خاصّه و عامّه در قادر بودن ائمه علیهم السلام به اظهار این گونه غرائب و عجائب اگر نگوئیم تواتر لفظی، قطعاً تواتر معنوی حاصل است و انکار منکرین یا از روی جهل و نادانی و عارف نبودن به شئون امام علیه السلام، یا از روی عناد و الحاد است. برای تشریح موضوع مقتضی چنان دیدم که در این مقام تا اندازه ای بسط کلام داده شود هر چند گفته شود که:

ای مگس عرصه سی مرغ نه جولانگه تست *** عرض خود می بری و زحمت ما می داری

کلام در پیرامون طی الارض و چگونگی آن

اگر کسی به حکم (المرء عدو لِمَا جَهِلَهُ) استبعاد کند مسئله طی الارض را، و از روی استبعاد، منکر امکان آن شود ما را می رسد که بگوئیم چه فرق است قضیه طی الارض با طی الارض وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه و از مسجد الحرام به مسجد اقصی و یا طی الهواء و از زمین به آسمان ها با بدن جسمانی که از جمله ضروریات دین اسلام است و قرآن مجید هم ناطق به آن است که فرموده: (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى) (1) که به حکم کلمه (بعبده) صریح است در جسمانی بودن معراج آن حضرت زیرا که عبد عبارت است از جسم و روح هر دو و به علاوه از بعضی از اخبار و احادیث هم مستفاد می شود و در بعضی از ادعیه هم رسید [رسیده است]؛ مانند این فقره از آن که فرموده: (سَخَّرْتَ لَهُ الْبُرَاقَ وَ عَرَجْتَ بِهِ إِلَى سَمَاءِكَ) (2) که تصریح است بر جسمانی بودن معراج آن حضرت به دلیل جمله (سَخَّرْتَ لَهُ الْبُرَاقَ) زیرا که اگر به روح تنها بود این جمله عبارت لغو است به جهت این که روح احتیاج به مرکبی ندارد که مسخر او باشد.

و نیز چه فرق است با حاضر کردن آصف بن برخیا وزیر حضرت سلیمان علیه السلام تخت

ص: 255

1- اسراء/ 1- یعنی «پاک و منزّه است خدایی که بنده اش را در یک شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برد...».

2- دعای شریف ندبه

بلقیس ملکه شهر سبا را نزد سلیمان، به کمتر از یک چشم بهم زدن. چنان چه خدای عزوجل در قرآن در سوره نمل از آن خبر داده به قول خود که فرموده: (قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ) (1) یعنی «گفت آن کسی که نزد او بود علم بعضی از کتاب (یعنی آصف) من می آورم به نزد تو آن تخت را پیش از آن که چشم خود را بهم زنی».

و نیز چه فرق است با حدیثی که خدا از سلیمان به پیغمبر خود در قرآن خبر داده به قول خود که فرموده: (وَلَيْسَ لِيَمَانَ الرِّيحِ غُدُوها شَهْرٌ وَرَوَاحُها شَهْرٌ) یعنی «مسخر کردیم باد را برای سلیمان که صبح بساط او را به قدر مسافت یک ماه راه رفتن می برد و عصر هم به قدر یک ماه راه».

و نیز چه فرق است با اخباری که از خاصه و عامه روایت شده راجع به طی الارض رفتن امیرالمؤمنین علیه السلام به مدائن برای تجهیز و تکفین و تدفین بدن سلمان فارسی رضی الله عنه.

و نیز چه فرق است با اخبار و احادیث بسیاری که در باب اصحاب امام عصر عجل الله تعالی فرجه رسیده که در یک شب همه آن ها از مشرق و مغرب زمین در مسجد الحرام حاضر می شوند و به حکم (أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً) (2) خدا همه آن ها را در یک شب با هم دیگر جمع می کند.

و نیز می گوئیم

انکار منکر طی الارض به چند وجه مردود است:

اول مجرد استبعاد منکر در برهان های علمی اعتباری ندارد از کلمات بزرگان است که گفته اند (كَلَّمَا قَرَعَ سَمْعُكَ فَذَرَهُ فِي بُعْةِ الْأَمْكَانِ) یعنی «هر چه به گوشت می خورد انکار

ص: 256

1- نمل / 41

2- بقره / 148 - یعنی «... هر جا باشید، خداوند همه شما را (برای پاداش و کیفر در برابر اعمال نیک و بد، در روز رستاخیز) حاضر می کند...».

مکن بگو ممکن است این چنین باش). دوم آن که ممکن است آشنا باشد به خط مستقیمی که خارج از راه متعارف باشد از مسافتی که در آن عمارت و آبادانی نباشد چنان چه بعد از این شرح داده می شود. سوم آن که مدار در سرعت پرواز و کندی آن، بزرگ و کوچک بودن جثه نیست بلکه مدار، قوت روح است که جثه را حرکت می دهد و ضعف آن، ما می بینیم که در میان مرغ ها کرکس که عرب آن را نسیر می گوید که مراد مرغ مردارخوار است جثه او بزرگ تر است از آن ها و جثه آن ها کوچک تر است از او سرعت سیر او زیاد تر است از آن ها به قدری که میان مشرق و مغرب را یک روز طی می کند؛ برای این است که روح او قوی تر است از آن ها. چهارم آن که جایز است باد بیفتد در اجزاء هوآئیه ای که ملاصق با اجزاء ارضیه است و امام به آن سیر می کند و ممکن است که آن اجزاء نیز خالی از عمارات باشد چنان چه در جزو وجه دوم بیان شد.

و اگر منکر بگوید

معجزه در امر ممتنع جاری نمی شود، این کلام صحیح است از حیث کبرای قضیه ولی در صغرای آن نیز ممکن است واقع شود. و اگر منکر نیز دعوی وجوب مشاهده کند و بگوید اگر چنین امری حقیقت داشته باشد باید دیده شود. جواب می گوئیم وجوبی که تو می گوئی عقلاً و عادتاً برای آن وجهی نیست زیرا کسانی زیاد دیده اند و روایت کرده اند؛ مانند مسیب و هرثمه بن اعین و عبد السلام بن صالح هروی (اباصلت) و غیر ایشان بسیاری از اصحاب ائمه علیهم السلام، چنان چه در کتب معتبره چه بسیار روایت شده شاید بعد از این بعضی از آن ها در این کتاب یا جلد دوم آن ذکر شود - انشاء الله تعالی - در ضمن معجزات هر یک از ائمه علیهم السلام که وجوه دیگری هم ذکر کرده خواهد شد؛ مانند سوار شدن بر ابر یا با مرکب غیبی نظیر براق که رسول خدا بر آن سوار شده یا بردن ملک که مشکّل به شکل بشر شده یا بردن جنّ یا بردن اوتاد و ابدالی که از طرف امام مأموریت دارند و غیر این ها از وجوه ممکنه، به دلیل اخباری که در وقوع طی الارض از اولین و آخرین از انبیاء و اوصیاء و بعضی از اصحاب ایشان که در ایمان کامل بوده اند نیز متواتر نقل شده معنأ از طریق فریفتن، چنان چه بر متتبع پوشیده و مجال انکار نیست هر چند چگونگی آن را نداند

بر وجه تفصیل، هم چنانی که غالباً کیفیت معراج خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را نمی دانند و با این حال واجب است بر ایشان که معتقد به آن باشند زیرا که اجمالاً از ضروریات دین مقدّس اسلام است.

اکنون می گوئیم ممکن است از بیان آن چه در این مقام ذکر شد بعضی علاقه مند باشند بیشتر بر حقیقت این سرّ اطلاع حاصل کنند و خواهان بیان زیادتری باشند لذا عنان قلم را رها کرده و به توفیق خدای توانا شرح بیشتری می دهم و می گویم طّی مسافت بعیده، به اسرع وقت به نحوی که خارج از عادت باشد بر دو نوع ممکن است: یک نوع به معاونت اسباب خارجیّه و نوع دیگر بدون معاونت اسباب خارجیّه و ما هر دو را در ضمن دو مقصد یادآوری می کنیم و حول و قوتّ در بیان آن از خدا می طلبیم (إِنَّهُ خَيْرٌ نَّاصِرٍ وَ مُعِينٍ).

مقصد اوّل

طّی مسافت بعیده در مدت کم که خارج از عادت باشد به معونه اسباب خارجیّه است و از معجزات صاحب معجزه است؛ مانند سوار شدن بر آبر و سوار شدن بر مرکب های غیبیّه که از نظر مردمان مخفی و ناپیدا است یا مرکب های ظاهری به تصرّف پیغمبر یا امام یا به توسّط باد؛ مانند بساط سلیمان یا احداث کردن بال به نحو اعجاز برای پرواز یا حمل کردن ملائکه یا تصرّف ولایتی به اذن خدا در زمین و امثال این ها. که در ضمن معجزات پیغمبر و ائمه علیهم السلام مکرّر در مکرّر ذکر شده که دلیل است بر کمال نفس صاحب معجزه و این آسان ترین راه است از سایر راه هائی که بعداً ذکر می شود؛ چنان چه شاهد قضیه است حدیث علی بن صالح طالقانی و سوار شدن او بر آبر به اعجاز حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام و رفتن ایشان به نزد اصحاب کهف و بعضی از ایشان به عالم های دیگر غیر از این عالم یا بالا رفتن بعضی از ائمه به آسمان و به عوالم دیگر و سیر کردن حضرت موسی بن جعفر از زندان به مدینه و غیر آن و سیر کردن حضرت رضا علیه السلام از خراسان به مدینه یا سیر کردن حضرت جواد الائمه از مدینه به بغداد و هکذا سایر ائمه هر کدام علیهم السلام به اذن و امر و اراده الهیّه بر وفق حکمت و مصلحت و مأموریت.

ص: 258

اشاره

طی مسافت بعیده در مدت کم که خارج از عادت باشد بدون معونه اسباب خارجیّه [است] و آن بر چند نوع است ولیکن رسیدن به حقیقت این انواع محتاج است به دانستن و شناختن اموری.

امر اوّل

آن که مبدء اوّل بلاوّل، یعنی ذات اقدس حضرت احدیّت جلّت قدرته- قوّه ایست که هیچ گونه ضعفی در او راه ندارد، قوی علی الاطلاق است و قادری است که شائبه عجز و ناتوانی در او وجود ندارد و عالمی است که جهل در ساحت قدس او ابداً و مطلقاً نیست زیرا که ذاتش قوّت و قدرت و علم است و صفات او زائد بر ذات او نیست و مستجمع جمیع صفات کمالات است و منزّه و مقدّس است از هر نقصی، و وجودی است که فنا و عدم برای او نیست زیرا که نقص و عدم، از صفات ممکن است نه واجب، و بر طبق استعداد و قابلیت هر کسی افاضه فیض می فرماید و فعّال مایشاء است به هر که هر چه لیاقت دارد می دهد بسا کسانی لیاقت این قدرت را دارند به آن ها عطا می کند.

امر دوّم

آن که پر واضح است آن چه اجسام را به حرکت در می آورد، به هر قسمی از اقسام حرکت که باشد، قوای روح هائی است که مرکوز در آن اجسام است هر چه روح قوی تر باشد حرکت او شدید تر است جسم را بیش تر به حرکت در می آورد بشرط این که آن جسم استعداد داشته باشد و مقاومت تحمّل آن را بکند؛ چنان چه دیده می شود که هرگاه جسم را عارضه ای روی دهد که مانع باشد از اشراق روح در آن، نمی تواند حرکتی که لایق شأن او است بکند؛ مانند این که موجبات شل شدن یا فلج یا تشنج و نحو این ها برای او رخ دهد. محسوس است که هر یک از این ها که بر او عارض شود مانع از حرکت لائقه است.

آن که قوه محرکه در روح، و همچنین استعداد قبول این حرکت در جسم، بر دو نحو است: یک نحو آن است که موافق با عادت ابناء نوع خود باشد؛ مانند حرکات متعارفه موجوده در افراد انسان مثلاً، هر چند مختلف باشد در شدت و ضعف و تندی و کندی زیرا که این خارج از عادت نوع نیست و این نوع قوه در روح برای همه زنده ها هست به عنایت عامه و فیض عام و رحمت عامه الهیه به حکم (وَسِعَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ شَيْءٍ). (1) نوع دیگر آن است که خارج از عادت باشد در میان نوع خود؛ مانند بالا رفتن انسان بسوی آسمان یا راه رفتن به روی آب و امثال این ها، عنایت عامه برای این ها کافی نیست بلکه محتاج است به عنایت خاصه چنان چه بیان اسباب استعداد این عنایت ذکر کرده خواهد شد.

امر چهارم

خداوند علی اعلی در حدیث قدسی فرموده: (ما زال العبد يتقرب إلي بالنوافل حتى أحبه فإذا أحببته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ويده التي يبطش بها إن دعاني أجبتة وإن سألني أعطيتة وإن سكت عني ابتدأتة) یعنی «همیشه بنده به من نزدیک می شود به بجا آوردن نافله ها تا این که او را دوست می دارم پس چون او را دوست داشتم گوش او می شوم که با من بشنود و چشم او می شوم که به آن ببیند و دست او می شوم که به آن بگیرد اگر مرا بخواند او را اجابت می کنم و اگر از من بخواهد عطا می کنم او را و اگر ساکت باشد و از من نخواهد من ابتداء به عطا می کنم به او»، (وَقَالَ أَيْضاً يَا ابْنَ آدَمَ أَطْعِمِي أَجْعَلْكَ مَثَلِي أَنَا أَقُولُ لِلشَيْءِ كُنْ فَيَكُونُ) یعنی «ای پسر آدم اطاعت کن مرا تا تو را مثل خود قرار دهم، من برای چیزی می گویم باش پس می باشد و تو هم برای چیزی می گوئی باش پس می باشد».

و در جلد اول کتاب مناقب ابن شهر آشوب چاپ سنگی طهران صفحه (272) چنین روایت کرده است که (سَمِعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْعَالِمِ الْعَلَوِيِّ فَقَالَ: صُورٌ غَارِيَةٌ عَنِ الْمَوَادِّ الْعَالِيَةِ

ص: 260

1- دعای شریف کمیل (اللهم إني أَسْتَلْكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ)

عَنْ الْقُوَّةِ وَالْإِسْتِعْدَادِ تَجَلَّى لَهَا فَأَشْرَقَتْ وَطَالَعَهَا فَتَلَا لَاتٌ وَالْقَى فِي هَوِيَّتِهَا مِثَالَهُ فَأَظْهَرَ عَنْهَا أَفْعَالَهُ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ذَانْفَسٍ نَاطِقَةٍ إِنْ ذَكَاهَا بِالْعِلْمِ فَقَدْ شَابَهَتْ جَوْاهِرَ أَوَائِلِ عَالَمِهَا وَإِذَا اعْتَدَلَ مَرَاجِحُهَا وَفَارَقَتْ الْأَصْدَادَ فَقَدْ شَارَكَ بِهَا السَّبْعَ الشَّدَادُ (1) یعنی «سؤال کرده شد از امیرالمومنین علیه السلام از عالم بالا فرمود: صورت هائی هستند برهنه از ماده که بلند مرتبه هستند از جهت قوت و استعداد که خدا در آن ها تجلی کرده پس تاییده و طالع و نورانی شدند خدا مثال خود را در ذات و حقیقت آن ها انداخت و ظاهر کرد از آن ها افعال خود را و آفریده شد انسان، در حالتی که صاحب نفس ناطقه است که اگر آن را پاک کند به نور علم، شبیه می شود به جواهر اوایل علت های خود، و چون مزاج او معتدل شد اضداد او از او مفارقت می کند پس شریک می شوند با او آسمان های محکم هفتگانه».

و در کتاب مصباح الشریعه منسوب به حضرت صادق علیه السلام است که فرموده: (الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ فَمَا فَقَدَ فِي الْعُبُودِيَّةِ وَجِدَ فِي الرُّبُوبِيَّةِ وَ مَا خَفِيَ فِي الرُّبُوبِيَّةِ أُصِيبَ فِي الْعُبُودِيَّةِ). (2) یعنی «بندگی کردن جوهره ایست که باطن آن متصف شدن به صفات پروردگار است پس آن چه در بندگی کردن گم می شود در ربوبیت یافت می شود و آن چه در ربوبیت پنهان است در اثر بندگی کردن به آن رسیده می شود». بیان این فرمایشات این است که هر اثری که در عالم دیده می شود از آثار و سایه مؤثر آن است از حیث مؤثریت او از این جهت مشابهت به او دارد و فطرتاً حاکمی مثال او است و ایجاد صفت منبئی در او می شود که هیچ مخلوقی از آن خالی نیست و نظر به این ایتی که در خود می بیند چنین در او اقتضا می کند که امور خسیسه پستی از او سرزند که او را از مبدء حق دور کند و او را از ریاستی که شأن آن پرواز کردن از عالم ناسوت است به عالم لاهوت سقوط می دهد و در

وادی قصور و جهالت و ضعف و عجز در زمین طبیعت همیشه فرو می ماند و مصداق (وَ إِذَا قَبِلَ لَهُمْ أَنْفُرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِثَّا قَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضِيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ) (3)

ص: 261

1- بحار الانوار/ ج 4 / ص 165 / ح 54 / باب 93 - غرر الحکم کلمه 5885 - شرح آقا جمال خوانساری بر غرر / ج 4 / ص 218

2- مصباح الشریعه / ص 453

3- توبه / 38 (وَ إِذَا قَبِلَ لَكُمْ أَنْفُرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِثَّا قَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضِيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ).

می شود یعنی «چون به ایشان گفته شود که کوچ کنید در راه خدا، خودتان را سنگین می کنید و می چسبید به زمین آیا راضی شده اید به زندگی دنیا که بدل است از زندگی آخرت».

تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون *** کجا بکوی حقیقت گذر توانی کرد

پس کسی که جهت منیت خود را ترک و رها کند و از این صفت ذمیمه خودبینی و خودخواهی و خودپسندی بیرون رود و خود را به مبدء حق بچسباند و به این کمال مطلق اقبال کند و نفس خود را راضی کند به امور حقه الهیه، و تحصیل عقاید حقه و اخلاق پسندیده و اعمال حسنه شرعیه کند و راه بندگی خدا را پیش گیرد و به ریاضات شرعیه، آئینه دل خود را صیقلی کند و از کدورت ها پاک کند و دو بال علم و عمل خود را تقویت کند و خود را به مبدء حق خود شبیه کند که ذات او قوت است و ضعف در او راه ندارد و قدرت است که عجز و ناتوانی در او نیست و علم است که در او جهلی نیست چنان چه در امر اول گفته شد چون بنده به این مقام رسید بر حسب مرتبه ای که دارد آثار کمالات حقه در او بروز و ظهور می کند و مشمول عنایات خاصه الهیه می شود و از ابناء نوع خود امتیاز پیدا می کند و امور خارق عادت از قبیل طی الارض و طی الهواء و طی الماء و غیر این ها از خوارق عادات از او ظاهر می شود. این معانی که گفته شد راجع به عامه مردمان است و اما نسبت به ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین - می گوئیم این مقامات از ابتداء خلقت، بر ایشان حاصل بوده، فوق آن چه که عقلاء و علماء و حکماء و فهماء بتوانند تصور آن را بکنند و پی به حقایق ذوات مقدسه ایشان ببرند. با همه حسن و ملاحظت اگر ایشان بشرند *** ز آب و خاک دیگر و شهر و دیار دیگرند

امر پنجم

بدان که این تعینات مقدریه موجوده در جسم های عنصری و فلکی از کوچک و بزرگ و امثال و اشباه این ها بالفعل از چیز هائی است که ممکن نیست انفکاک آن ها از یکدیگر و تبدیل شدن آن ها به مقدار دیگر نه از جهت هیولای اولیه ای که صلاحیت دارد همه تعینات را، و نه از جهت صورت جسمیه مطلقه ای که با هر تعینی جمع می شود، و نه از جهت

صورت نوعیه از صورت های فلکی و عنصری و غیر این ها از مرگبات از آن ها چنان چه از بدیهیات است و محتاج به نظر و فکر نیست که؛ مثلاً صورت زمین اگر حجم موجودی آن تبدیل شود به حجم کوچک تری از آن یا بزرگ تری، از حال زمینی بیرون نمی رود پس این مقدار هائی که برای اجسام حاصل شده است فعلاً لازمه آن است و رجحان دارد بر سایر مقدار هائی که از جهت بعضی از دواعی و مقتضیات حکمیّه خارجیه ممکن باشد که آن دواعی و مقتضیات گاهی تغییر می کند به سبب تغییر مصلحت ها که در این صورت اقتضا می کند مقداری را که غیر از آن مقدار باشد و تعینی که غیر از آن تعین باشد؛ مثلاً بالا رفتن سنگ به طرف بالا در سنگی که سنگین باشد ممکن است و آلا - بالا - نمی رود در هنگام پرتاب کردن یا آن که از سنگ بودن خارج می شود و هر دو این ها خلاف واقع است و جهت نزول آن رجحان دارد بر جهت صعود و بالا رفتن آن برای مصلحت نظام تمام تری که از جمله آن ها است متمکن شدن انسان از استعمال آن در بنا هائی که مدار تعیش و زندگانی بر آن ها است پس هرگاه بخواهند از کسی که مبعوث به پیغمبری شده که امر کند سنگ معینی را یا ساختمانی را بلند کند به طرف بالا و در آن جا تولید فسادی نشود که مانع از آن باشد در این صورت چون مقتضای طلب غلبه دارد بر مقتضای مصلحت اولیّه، پس آن سنگ یا ساختمان را بلند می کند در حالتی که از صورت سنگی یا ساختمانی بیرون نیست زیرا که بالا رفتن و قرار داشتن آن نسبت به ارکان ذات او مساوی است؛ یعنی بلند کردن و برقرار بودن آن یکسان است و هیچ یک از این دو امر از مقومات ذات آن نیست پس می گوئیم همین حال را دارد آن چه که مورد بحث ما است هیولای زمین و کلیّه هیولا های جسماتیّه، قابل مقادیر و تعینات بی نهایت می باشد هر مقدار و تعینی که حکمت الهیه اقتضاء کند به هر حالی که از صورت امکانی به صورت هستی درآمده به همان حال خواهد بود در ظاهر چنان که خدای تعالی - جلّت عظمته - خواسته و می خواهد.

امر ششم

جز این نیست که هیولای جسم های این عالم منع کرده شده است از بیرون رفتن از تعین خاصّی که دارد به علّت عَرَض هائی که عارض آن است از جهت آتیت و منبیت کج و

معوجی که دارد که این جهت سبب شده که از مبدء خود اعراض کند و خود را از مبدء، خود بی نیاز می داند چنان چه همین است آن فقری که در حق او گفته شده: (سَوَادُ الْوَجْهِ فِي الدَّارَيْنِ) که آن اعراض از مبدء و خود را بی نیاز از او دانستن است و این است منشأ و جهل و نقص و قصور؛ زیرا که آن ضدّ جهت ربّ است که منشأ جمیع کمالات و مجمع آن ها است برحسب آن چه از آن که در وجود شخص است پس اگر شخص نفس خود را ریاضت دهد به ریاضت های شرعی الهی نه سایر ریاضات باطله، و بدن خود را به تعب بیندازد به انجام دادن وظائف مقررّه در دین که به زبان نبوت تشریح شده، این اعراض پلیده از او زایل می شود و روح و جسم او لطیف می گردد و روح و جسم با هم متحد می شوند و نفس او قوی و توانا می گردد به نحوی که هیولای جسم او مطیع او می شود و در قبض و مدّ و کوچکی و بزرگی و سرعت و کندی تابع اراده او می گردد و چیزی از اراده او مانع نمی شود به نحوی که؛ مثلاً اگر بخواهد به یک چشم به هم زدن از مشرق به مغرب می رود و اگر بخواهد کوچک شود به قدری که داخل چشمه سوزن شود می تواند و اگر بخواهد بزرگ شود باندازه ای که فضای وسیع را پر کند می تواند و اگر بخواهد به آسمان بالا رود می تواند و اگر بخواهد بچسبید به زمین می تواند و اگر بخواهد در اعماق زمین برود می تواند و اگر بخواهد دست خود یا پای خود را دراز کند از مشرق به جانب مغرب می تواند و اگر بخواهد دست یا پای خود را قبض کند که ظاهر و پیدا نباشد می تواند، اجمالاً می تواند خود را به اطوار مختلفه نشان دهد و به هر صورتی که بخواهد درآید می تواند و از شکلی به شکل دیگری خود را بنماید، برخلاف عادت ابناء نوع خود هر کدام که بخواهد برای این که روح او به قوت خدائی قوی شده به کلمه الهیه و جسم او لطیف شده به نحوی که تحت اختیار او است، هر نوع تصرّفی در آن بخواهد بکند می تواند و با روح و احکام و لوازم و خواصّ او متحد شده به قدر توسعه و استعدادی که از کلمه الهیه استفاده کرده و مثال هویت او در آئینه وجودش منعکس شده.

طی این مراحل و بروز و ظهور این آثاری که ذکر شد، راجع به بندگان مطیع خدا، غیر از وجود مبارک خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین - است. حتی سایر انبیاء اعم از اولوالعزم و غیر اولوالعزم به علّت این که مثال کلی ای که مستغرق

جمیع شئون ربوبیت است یافت نمی شود مگر در هویت و حقیقت ذوات ایشان که پُر کرده است عمق اکبر آن چنان که منجز (1) است برای کلمه الهیه که آن کلمه کلّیه باشد که در مرتبه های نازل گنجایشی ندارد مگر هویت ایشان که به این مرتبه رسیده که خدای تعالی در قدسیّه مبارکه فرموده: (ما وَسَعَنِي أَرْضِي وَ لِأَسْمَائِي وَ وَسَعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ) (به عبارت دیگر (لا يَسَعُنِي أَرْضِي وَ لِأَسْمَائِي وَ لِكِنْ يَسَعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ). (2) یعنی قلب محمّد و آل الطاهرین یعنی «گنجایش مرا ندارد زمین من و نه آسمان من، و گنجایش مرا دارد دل بنده مؤمن من؛ یعنی دل محمّد و آل طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین، و امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده: (لَيْسَ لِلَّهِ آيَةٌ أَكْبَرُ مِنِّي وَ لَا نَبَأٌ أَعْظَمُ مِنِّي) (3)

پس تصرّفات همه آن هائی که غیر از این چهارده معصومند، محدود به حدی است هر چند آن ها هم در مراتب مختلفند و در سعه و ضیق با هم دیگر تفاوت دارند اما ذوات مقدّسه محمّد و آل محمّد و همچنین سایر انبیاء و اوصیاء، این مقام ارفع برایشان حاصل است زیرا که نبوت و وصایت از امور کسبیه نیست و همچنین لوازمات آن از تصرّفات مذکوره، بخلاف سایر خلق که تصرّفات در ایشان کسبیه و تحصیلی است و موقوف است بر تحمّل و استعمال ریاضت های موظّفه شرعیّه مأخوذه از اصحاب شرایع و در این جا بیش تر از این، مقتضی بسط کلام نیست از جهت خوف از لغزش بعضی ناظرین (لَعَلَّ اللّٰهُ يَحْدُثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا).

امر هفتم

از پیش دانسته شد که عالم ملکوت، عالم نفوس مجرّده است و آن روح عالم ملک است که این عالم اجسام باشد که پائین تر از عالم مثال است و متفرّقات عالم ملک که عالم

ص: 265

1- (وَ أَنْزَجَرَ لَهَا الْعُمُقُ الْأَكْبَرُ) برگرفته از دعای سمات.

2- بحار الانوار / ج 58 / ص 39 - در حدیث (لَمْ يَسَعُنِي سَمَائِي وَ لَا أَرْضِي وَ وَسَعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ) ذکر شده است

3- امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: «برای خدا نشانه و آیه ای بزرگ تر، و خبری عظیم تر از من نیست».

اجسام است تدریجات آن زمانی و مکانی است و آن ها همه نزد عالم ملکوت به منزلهٔ یک نقطه است زیرا که این تفرقات و تدریجات نزد آن قطع می شود و وقت آن عالم نسبت به اوقات متفرقهٔ این عالم یک وقت است و محلّ آن یک محل است و در زمان و مکان آن امتدادی نیست. کسی که در آن عالم باشد محیط است به جمیع آن چه در این عالم است به یک نظر، و حجاب هائی که در این عالم هست در آن عالم نیست.

برای تقریب به ذهن؛ مثلاً آن مثل روح خیالی ماها است که به یک توجه آن چه را که در این عالم به چشم سر دیده به مجرد اراده، عکس آن در قلب حاضر می شود و دیوارها و کوهها و آسمانها و زمین و نحو آن ها حاجب آن نمی شود زیرا که در آن عالم خیال هیچ ذکری از این ها نیست زیرا که وجود عینی آن که جسمانی است در این عالم ملک است که در زیر آن عالم واقع شده.

از این مثال دریاب که جسم وقتی که به اعانت ریاضات شرعیه لطیف شد چنان چه در امر قبل شرح داده شد صفت روحی پیدا می کند و در حکم روح ملکوتی واقع می شود پس صاحب آن هر وقت بخواهد می تواند اعراض دنیویّه را از خود خلع کند یا آن ها را تابع جسم خود قرار دهد و با جسم، منتقل به عالم ملکوت شود که حالت قوس صعودی است نه قوس نزولی پس جسم ملکی مبداء آن از این عالم پائین تر است؛ و اما قوس صعودی بالا رفتن از این عالم است به جانب ملکوت صعودی پس منتقل می شود به جمیع اجزاء وجودش به آن عالم و جسم او با آن اعراض کثیفهٔ دنیویّه ای که دارد در زیر پای او است و قُرب و بُعدی برای او نیست بلکه جمیع اجزاء او نسبت به او یکسان است هرگاه بخواهد رجوع به بدن و اعراض دنیویّهٔ خود کند می تواند در هر یک از مکان های ظاهری که بخواهد، و واجب نیست برای او که در مکانی که از آن جا صعود کرده به همان مکان برگردد.

آیا نشنیده و ندانسته ای که ائمه علیهم السلام چون مردند و به عالم برزخ منتقل شدند هرگاه اراده کنند و بخواهند خود را ظاهر کنند در این عالم دو مرتبه و برگردند به همان حالتی که بودند، ظاهر می شوند در هر مکانی که بخواهند، در بیابانها یا دریاها یا شهرها و همچنین وجود مبارک قائم آل محمد علیهم السلام که در حال غیبت در هر مکانی که استقرار دارد برای آن

کسی که می خواهد در هر کجا که باشد به نزد او حاضر می شود به هر صورتی که می خواهد.

امر هشتم

از آن چه گفتیم دانسته شد که جسم وقتی که در اثر ریاضات شرعیه و اتیان به طاعات و عبادات و تقوی و پرهیزکاری، به حکم روح شد دیگر برای صاحبش تراحم و تصادم و مشکلی ندارد و برای او ممکن است که به هر صورتی بخواهد خود را ظاهر کند و به هر شکلی که بخواهد مشکل گردد و جثه خود را بزرگ کند یا کوچک کند حجم خود را زیاد کند یا کم کند؛ همچنان که ملک و جنّ متّصف به این صفات می باشند چنان چه جبرئیل با آن عظمت و بزرگی که داشته که جسم او پر می کرده میان آسمان و زمین را و بال های او بین مشرق و مغرب را فرا می گرفته، بارها در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله به شکل بشر متشکل می شده و به صورت دحیه کلبی که جوانی عرب بوده خود را ظاهر می کرده و در حضور آن حضرت می نشسته، و دو مرتبه فقط خود را به صورت اصلی، و عظمت جثه خود را به پیغمبر نشان داده است به شهادت اخبار و آثاری که وارد شده. و هر گاه می خواست خود را کوچک کند که از چشمه سوزن هم بتواند بیرون رود می توانست و این نحوه تصرّفات در زبان حکما تخلّل و تکائف نامیده می شود و به تعبیر دیگر انقباض و انبساط گفته می شود و فرق میان آن چه در این امر می گوئیم با آن چه که در امر پنجم گفته شد این است که این حالتی که در این جا می گوئیم در آن جا نسبت به هیولای خاصه داده شده و در این جا به تمایز جسم مرگب از هیولا و صورت. [الذاکسی] ایجاد شبهه نکند که مطالب این امر با آن امر یکی است و تکرار شده، و از این باب است تعاقب رسول خدا صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین علیه السلام و یک شخص شدن هر دو و برگشتن بحال تعدّد اولیه.

پس از تمهید این هشت امر به بیان طریق دوم طی الارض و کیفیات آن می پردازم بحول الله وقوته.

چنان که از پیش گفته شد طی الارض والمکان بدون معونه اسباب خارجیه مشتمل است بر چند نوع.

نوع اول

طی الارض صورت می گیرد به سبب سرعت خارج از عادت نوعیه چنان چه به حکم اوامر مذکوره مانند این حرکت برای ارواح قویّه و اجسام لطیفه از حیّز امکان بیرون نیست؛ مانند سرعت حرکت آفتاب و ماه و کره زمین با سنگینی جرمی که دارند و مسافت بسیار دوری را در مدّت بسیار کوتاهی طی می کنند یا بواسطه اسباب و آلات مخترعه از روی نوامیس طبیعیه مسافتی که عادتاً یک ماه طول بکشد در ظرف یکساعت یا کمتر طی می کنند با این که آن آلت مخترعه در کمال ثقلت و سنگینی است ولی بواسطه قوه ای که در آن تعبیه شده به اندک وقتی مسافت بسیاری را طی می کند و سرعت سیر آن به مراتب بیشتر از بساط سلیمان است که باد آن را حرکت می داده تا چه رسد به مخترعات جدید آسمان پیمائی که بجزره و استعداد خدا داده، به دست بشر عاجزی ساخته شده و اثر کوچکی از آثار قدرت خدا را نشان داده و ممکن است گفته شود ارواح قویّه و اجسام لطیفه بشری در اثر مجاهده و ریاضات شرعیه و تقوی خداوند علی اعلی - جلّت عظمته - به مفاد فرموده خود: (اتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ) (1) علم معرفت اشیاء و حقایق و آثار آن ها را به او تعلیم داده و بواسطه دانستن اثر بعضی از اشیاء مادّی که نوع بشر از دانستن آن بی بهره اند عملی انجام دهد که بواسطه آن بتواند مسافت بعیده ای را به مدّت کمی سیر کند و این نوع راجع به غیر پیغمبر و امام است و امّا پیغمبر و امام را کیفیت دیگریست.

ص: 268

1- بقره/282 - یعنی «.... از خدا پرهیزید و خداوند به شما تعلیم می دهد...».

نوع دوم

طی الارض حاصل می شود به تصرّف صاحب اعجاز در هیولای زمین، به این بیان که صورت مقداری از زمین را خلع کند و آن صورت خلع شده را به صورت کوچک تر درآورد که بین دو مکان باقی نماند مسافتی مگر به قدر آن چه که پیچیده شود به مدّت یک چشم به هم زدن یا نزدیک به آن پس آن را برگرداند به اسرع وقت به محل خود به قدرت خدائی، که خدا به پیغمبر یا دارای ولایت کلیه عطا فرموده.

نوع سوم

طی الارض حاصل می شود به تصرّف امام در نفس جسم تام مرکب از هیولا و صورت، به لطیف کردن اجزاء و در هم کردن بعضی از آن ها در بعضی دیگر چنان چه وجه امکان آن در امور گذشته ذکر شد و این یکی از وجوه است کما این که در کتاب بصائر صفّار در صفحه (1) (120) از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن ابی نصر از محمد بن حرمان از اسود بن سعید روایت کرده که گفت: (قال بی ابو جعفر علیه السلام: إِنَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَ كُلِّ اَرْضٍ تَرًا مِثْلُ تَرِ الْبَنَاءِ فَاِذَا اَمَرْنَا بِاَمْرِ فِي الْاَرْضِ جَذَبْنَا ذَلِكَ التَّرَّ فَاَقْبَلَتِ الْاَرْضُ بِقَلْبِهَا وَاسْوَأَقِهَا وَدُورِهَا حَتَّى تَنْفِذَ فِيهَا مَا نُوْمَرُ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ تَعَالَى). یعنی «ابوجعفر علیه السلام به من فرمود: ای اسود بن سعید: بدرستی که میان ما و میان هر زمینی ریسمانی است مانند ریسمان بنّاء، پس هر گاه امر کرده شویم در روی زمین به امری، آن ریسمان را می کشیم پس زمین پیش می آید با چاه ها و بازار ها و خانه ها تا نفوذ کند در آن چه که امر کرده می شویم از امر خدا».

نوع چهارم

طی الارض حاصل می شود با مرکب زمینی، بسا مرکب هائی در روی زمین هست که در سرعت سیر و طی کردن مسافت های دور بی نظیر است و پیغمبر یا امام آن ها را می شناسند و

ص: 269

از آن‌ها مطلع‌اند و تهیه می‌کنند برای وقت حاجت چنان‌چه در بصائر نیز در صفحه (1) (17) از علی بن اسمعیل از محمد بن عمر و زیات از محمد بن فضیل از ابی حمزه از جابر روایت کرده: (قَالَ: كُنْتُ يَوْمًا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسًا فَالْتَمَعْتُ إِلَيْهِ وَقَالَ لِي: يَا جَابِرُ! أَلَيْكَ الْحِمَارُ فَيَقْطَعُ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ فِي لَيْلَةٍ؟ فَقُلْتُ: لَا جُعِلْتُ فِدَاكَ فَقَالَ: إِنِّي لَأَعْرِفُ رَجُلًا بِالْمَدِينَةِ لَهُ حِمَارٌ يَرْكَبُهُ فَيَأْتِي الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ فِي لَيْلَةٍ) یعنی «فرمود: روزی نزد ابی جعفر علیه السلام نشسته بودم به من توجه فرمود و فرمود برای من که: ای جابر آیا الاغی داری که میانه مشرق و مغرب را در یک شب قطع کند؟ عرض کردم: نه فدایت شوم. پس فرمود: من می‌شناسم مردی را در مدینه که برای او الاغی است که سوار آن می‌شود و مشرق و مغرب را طی می‌کند در یک شب». (مراد خود آن حضرت بوده) و نیز در بصائر صفحه (2) (118) روایت کرده از محمد بن الحسین از ابن سنان از عثمان بن مروان از منخل از جابر از ابی جعفر علیه السلام گفت:

(قَالَ: يَا جَابِرُ؟ هَلْ لَكَ مِنْ حِمَارٍ يَسِيرُ بِكَ مِنَ الْمُطَّلَعِ إِلَى الْمَغْرِبِ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ؟ قَالَ قُلْتُ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ وَإِنِّي لِي هَذَا قَالَ: فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَذَلِكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ: أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَتُبْلَغَنَّ الْأَسَدُ بَابُ وَ [اللَّهُ] لَتَرْكَبَنَّ السَّحَابَ). یعنی «فرمود: ای جابر آیا برای تو الاغی هست که سیر بدهد تو را از محل در آمدن آفتاب تا محل غروب آفتاب در یک روز؟ جابر گفت: گفتم یا اباجعفر خدا مرا فدای تو گرداند من کجا که چنین الاغی داشته باشم پس ابو جعفر علیه السلام فرمود: آن کس امیرالمؤمنین علیه السلام بود پس فرمود: آیا نشنیدی فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حق علی بن ابی طالب علیه السلام که فرمود: برای تو البته البته اسباب می‌رسد و هر آینه البته البته بر ابر هم سوار می‌شوی» (در این حدیث تصریح شده که امام علیه السلام هم اسباب زمینی داشته برای سرعت سیر، هم اسباب آسمانی چنان‌چه در اخبار دیگر هم مکرر رسیده به عبارت (أَسْبَابُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) بعد از این خواهد آمد.

ص: 270

1- بصائر الدرجات / جزء 8 / باب 12 / ص 417 / ح 2

2- بصائر الدرجات / جزء 8 / باب 12 / ص 419 / ح 8

نوع پنجم

از انواع طی الارض آن است که سیر کننده پای خود را دراز کند به مقداری که می خواهد و بگذارد به آن جایی که می خواهد که از آن جایی که هست تا آن جایی که می خواهد برود به قدر یک قدم تقریباً یا چیزی کم تر یا زیاد تر شود بر حسب آن چه مصلحت در آن می بیند و از این باب است ظاهراً عمل امیرالمؤمنین علیه السلام بنابر آن چه در اخبار وارد شده که پای خود را از کوفه دراز کرد و در شام به سینه معاویه زد؛ چنان چه در معجزات آن حضرت در کتب عدیده نقل شده و همچنین دست مبارک را دراز کرده از کوفه تا شام و سیل معاویه یعنی موی شارب او را کنده و همچنین دست مبارک را دراز کرده و از کوه های شام، برف به کوفه آورده در قضیه آن دختر و علقه ای که در شکم او رفته که محل ظاهر کردن این معجزه در مسجد کوفه بوده و محل آن هنوز در آن جا معروف است که بیت الطشت نامیده می شود

نوع ششم

آنست که صاحب اعجاز، به جسم ناسوتی خود در زمین فرورود و خود را در مکانی که می خواهد ظاهر کند.

نوع هفتم

آن که صاحب اعجاز، مسافتی را که می خواهد طی کند باسباب طبیعی که خود عالم به آن است از راه پرواز در هوا طی کند در بصائر صفحه (121) روایت کرده از احمد بن محمد از ابن سنان از ابی خالد و ابی سلام از سوره از ابی جعفر که فرمود:

(إِنَّ ذَا الْقَرْيَيْنِ قَدْ خَيْرِ السَّحَابِينَ فَاخْتَارَ الدُّلُولَ وَذُخْرٍ لِمَصَاحِبِكُمْ الصَّعْبُ قَالَ قُلْتُ: وَمَا الصَّعْبُ؟ قَالَ: مَا كَانَ مِنْ سَحَابٍ فِيهِ رَعْدٌ وَصَاعِقَةٌ وَبَرْقٌ فَصَاحِبِكُمْ يَرْكَبُهُ أَمَا إِنَّهُ سَيَرْكَبُ السَّحَابَ وَيَرْقَى فِي الْأَسْبَابِ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَالْأَرْضِينَ السَّبْعِ خَمْسَ عَوَامِرٍ وَاثْنَانِ

ص: 271

خَرَابَانَ. (1) یعنی «بدرستی که ذوالقرنین مخیر شد بین قبول کردن یکی از دو ابر پس اختیار کرد ابر هموار را و ذخیره شد برای صاحب شما ابر دشوار ناهموار (راوی) گفت: ابر ناهموار کدام است؟ فرمود: آن ابری است که رعد و برق در آن است که صاحب شما بر آن سوار می شود. آگاه باش که او زود باشد که سوار شود بر ابر و بالا رود در اسبابی که مهیای برای بالا رفتن با آن است از اسباب آسمان های هفت گانه و زمین های هفت گانه که پنج از آن ها معمور و آباد است و دوتای آن ها خراب است.

پایان مقصد

مقام اعجاز و صدور آن از صاحب ولایت کلیه مافوق آن است که حقیقت آن را به عقول ناقصه توان درک کرد و در اطراف آن قلم فرسایی نمود (قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا) (2) یعنی «بگو ای پیغمبر اگر همه دریا ها مرگب باشد برای نوشتن و احصا کردن کلمات پروردگار من، هر آینه همه آن دریا ها تمام می شود پیش از آن که کلمات پروردگار من تمام شود هر چند دریا هائی مانند آن مدد بیاوریم».

کتاب فضل تورا آب بحر کافی نیست *** که ترکیبی سر انگشت و صفحه بشماره

بدان که اظهار از همه وجوه، وجهی است که در امر دوم گذشت و گاهی هم طی الارض محقق می شود در بعضی از انواع از جهت لطافت جسم شخص در اصل خلقت او؛ مانند ملائکه و جنّ ولیکن این از راه اعجاز و کرامت در حقّ آن ها نیست و خارق عادت هم نیست در میان نوع خودشان کما این که پرواز کردن مرغ ها هم در هواء اعجاز شمرده نمی شود. خدا لطافتی در خلقت نوع آن ها قرار داده که از لوازم ذات و خلقت آن ها است و گاهی هم از راه ریاضات باطله و شیطانی که نقطه مقابل ریاضات حقه شرعیّه و رحمانی است از بعضی که خارج از طریق حقّ اند دیده می شود؛ مانند جوکی های هندی در اثر کفّ

ص: 272

1- بصائر الدرجات / جزء 8 / باب 15 / ص 429 / ح 3

2- کهنه / 109

نفس و تقلیل غذا و خواب و ریاضات شاقّه که روح شیطنی در ایشان قوت می گیرد و به معاونت شیاطین، قدرت در سرعت حرکت پیدا می کنند و کاهای خارق عادت از آن ها سر می زند و به هواء بالا می روند و روی آب راه می روند و مانند این ها و این کمالی که از این راه برای آن ها حاصل شده بر خلاف رضای خدا است و اگر بگوئی پس چرا خدا این قدرت را به آن ها می دهد می گوئیم به مقتضای رحمت عامّه او است در دنیا؛ چنان چه کافر و مشرک را هم روزی می دهد و قدرت می دهد تا وقت انتقام، بر خدا حجتی نداشته باشند و بعلاوه هر عملی از خوب یا بد خواصّ و آثار وضعیّه دارد هر گاه آن عمل برای خدا بوده و از راهی صورت گرفته که رضا و خوشنودی خدا در آن است خواص و آثار آن نیکو و ممدوح است و اگر از راه باطل صورت گرفته که خدا نخواست، آن عمل مورد خشم و غضب او می شود ولی عمل اثر خود را خواهد داشت از قبیل خلقت ولد زنا که از نطفه حرام در رحم قرار گرفته از راه حرامی که خدا نخواست.

اجمالاً اعطاء خدا برای هر سببی بر وفق اقتضای آن سبب است و از همین قبیل است بعضی از اعمالی که از روی طبایع حروف به باطل انجام داده می شود که آن را علم هیمیا می نامند که به این علم بسا عمل هائی انجام داده می شود که شبیه به کرامات و خوارق عادات است و بعضی دیگر بواسطه عقاقیر و دواهای عمل هائی می کنند که این علم را لیمیا می گویند از قبیل رفع و دفع و وضع و جذب و داخل در آتش شدن و آتش در دست و دهان گرفتن و تأثیر نکردن آتش در آن ها و از این قبیل حقّه بازی ها و شعبده بازی ها و سحر و جادوها که همه این گونه اعمال غیر مشروع و حرام است ولی آثارهای غریبه دارد و بعضی دیگر از راه تسخیر جنّ و شیاطین و تسخیر کواکب این اعمال غریبه از ایشان بروز و ظهور می کند که این علم نیز از علوم محرّمه شمرده شده و انواع این ها که هر کدام از آن ها آثار وضعیّه ای دارد فریب صاحبان آن ها را نباید خورد.

و بدان که از فوائدی که ذکر شد در موضوع طّی الارض منحصر به تحقیق در این مطلب نیست بلکه کلید باب های بسیاری از اسرار و معجزات صادره از مصادر وحی و تنزیل است و بر متأمّل در آن ها بسی راه ها بسوی معارف آل محمّد علیهم السلام باز می شود (والله الهادیّ الی طریق الصّوابِ وَصَلَّى اللهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ).

ائمہ علیہم السلام دارای مقام ولایت کلیہ اند

بدان که امامت مستلزم ولایت است، اگر امامت جزئیہ باشد ولایت او هم جزئیہ است و اگر کلیہ باشد ولایت او هم کلیہ است ائمه علیہم السلام امامت شان کلیہ مطلقه است ولایت شان هم کلیہ مطلقه است عمومیت دارد بر همه ممکنات، و سرّ آن معصوم بودن ایشان است و پاک و پاکیزه بودن از هر گونه رجس و پلیدی و معصیت است و خطاء و سهو و نسیان و جهل در ساحت قدس ایشان راه ندارد و مظاهر قدرت خدا و مواظب و مراقب و رعایت کننده اند آن چه را که خدا از آن ها خواسته و خزینہ دار های علوم غیبیہ خدا می باشند و خدای عزّوجلّ آن ها را امین خود قرار داده در میان مخلوقات خود و اولی قرار داده بر نفس های شان از خودشان، امین مشیّت و ربوبیّت و محالّ مشیّت و مظاهر صفات جمال و جلال و محل های اراده خدایند بندگان خالص مخلص گرامی داشته شده اویند و به امر او عمل می کنند و از خودشان اراده ای ندارند توضیح آن در طیّ چند مقام بیان می شود.

مقام اوّل

اشاره

بدان که ولایت مطلقه شرط آن عصمت کلیه است فطرتاً، و مقتضی است چهار امر را: اوّل صدق و راستی دوّم حسن کارها سوّم حفظ حقوق چهارم حفظ نظام معاش و معاد. و برای شخصی که قائم به ولایت است بر وفق حکمت چند امر:

ص: 275

امر اوّل

این که کسی باشد در میان خلق که از حیث مظهر بودن برای صفات خدا از همه مخلوق مرتبه او اعلی و ارفع باشد زیرا که اگر در میان خلق کسی از او بالا تر باشد در مظهریت، او ولی مطلق نخواهد بود زیرا که مستلزم آن است که مفضول بر فاضلی مقدم باشد؛ یعنی آن که مرتبه او پست تر است مقدم باشد بر کسی که مرتبه او بالا تر است و آن قبیح است.

امر دوّم

این که باید محلّ سیر بداءها و امداد هائی که از جانب خدا تازه به تازه پیش می آید در تکوینات تشریحی و ایجادى و تشریحی ایجادى، تکلیفی باشد از جهت این که واسطه میان خدا و مخلوق است قیومیت و قیمومت برای هر چیزی داشته باشد.

امر سوّم

این که بزرگی او از غیر او باید زیاد تر باشد زیرا اگر کسی از او بزرگ تر و بزرگوarter باشد محیط بر آن کس نخواهد بود از این جهت است که در قدسیّه مبارکه خدای عزّوجل فرموده: (مَا وَسَعَنِي اَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَ وَسَعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِن). یعنی «گنجایش مرا ندارد زمین من و نه آسمان من و گنجایش مرا دارد دل بنده مؤمن من»؛ یعنی شئونی که می خواهد به بندگان خود برساند زمین و آسمان وسعت آن را ندارد جز دل بنده مؤمن کامل الایمان که ولی او است و وسعت آن از همه موجودات زیاد تر است از جهت مقامات ثابتۀ نورانیّه ای که برای او است بر حسب معجزاتی که از او به دست او ظاهر می شود از حیث سیر طی الارض و معراج و احاطه او بر جمیع موجودات امکانیه و شاهد اعمال بندگان بودن در دنیا که دارفنا است و از جهت واسطه فیوضات بودن میان حق و خلق و از جهت وجود پیدا کردن جمیع اشیاء واقعه در عالم امکان به اذن او و هکذا نسبت به اکثر مقامات او که از شأن مرتبه نورانیت او است

امر چهارم

این که صاحب ولایت کلیه باب الله است زیرا که مدار ولایت مطلقه بر فضل و عدل است و چیزی از آن جاری نمی شود مگر به دست ولیّ و اگر چنین نباشد ولیّ مطلق نیست.

امر پنجم

این که باید ولایت بر جمیع ممکنات داشته باشد و الا ولیّ مطلق نخواهد بود.

امر ششم

این که بعضی از بزرگان گفته اند که ولیّ مطلق باید محلّ مشیّت و زبان اراده خدا باشد.

امر هفتم

این که ولیّ کسی است که خدا او را شاهد بگیرد برای خلق آسمان ها و زمین و آن چه که در عالم وجود موجود شده و می شود و الا جایز نیست ولایت او بر چیزی که او را شاهد بر آن نگرفته.

امر هشتم

این که ولیّ مطلق باید از هر جهت محیط به عالم امکان باشد و قاهر و غالب بر آن باشد؛ مانند قلب که مسلّط و محیط بر تمام اعضا و جوارح بدن است.

امر نهم

آن که باید ولیّ مطلق، معصوم از خطا و سهو و نسیان باشد و عالم به صلاح و فساد کلیّه اعضا ممکنات باشد و الا ولیّ مطلق نیست.

این که ولیّ مطلق باید در میان کل مخلوقات مطاع باشد که هر وقت هر چه و هر که را بخواند اجابت کنند اعم از حقایق و رقایق و طرایق و افنده و قلوب و ارواح و نفوس و غیر این ها پس ولیّ مطلق کسی است که هر چیز و هر کس مطیع او باشد زیرا که همه مخلوقات برای او آفریده شده‌اند پس بدان که ولیّ مطلق در عالم امکان بعد از خدا احدی نیست مگر وجود مبارک خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و پس از آن حضرت امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام و پس از آن بزرگوار یازده فرزند او یکی بعد از دیگری تا برسد به وجود باهر الجود امام عصر و ناموس دهر حجة ابن الحسن العسکری - صلوات الله علیهم اجمعین - که ایشانند اولیاء نَعَم بحسب شئون و مراتب رفیعه ای که دارند و علّت ایجاد موجودات اند هم از حیث مادّه و هم از حیث صورت و هم از حیث غایت، و اما علّت فاعلی همه آن ها ذات اقدس احدیث - جلّت عظمته - می باشد و تمام آن چه در این مقام شرح داده شد مفاد اخبار و احادیث متواتره و مستفیضه و صحیحه و مؤثقه و معتبره است که انشاء الله مدارک و منشاء هر کدام از آن ها را جمله به جمله و فقره بفقره در جلد دوم این کتاب کما هو حقّه شرح خواهم داد (وَ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ) (1)

مقام دوم در بیان مراتب ولایت و غیر آن

اشاره

بدان که ولایت دارای شئونی است از حیث کلیّه مطلقه بودن و جزئیّه مقیده بودن و غیر آن.

اول

این که ولایت مطلقه تامّه کامله کلیّه، از چیز هائی است که اختصاص دارد به وجود مقدّس خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و دوازده امامی که به نصّ خدا و رسول او اوصیاء آن حضرتند

ص: 278

هر یکی بعد از دیگری و این ولایت ثابت است برای ایشان بر جمیع ممکنات و همین است مقصود از قول خدای تعالی: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) (1) و برای همین جهت است که آیه مصدر به کلمه (انما) شده که مفید حصر است یا از جهت تأکید است و این برای عظمت و بزرگی مقام ولایت ایشان است از سایر ولایت های ثابتة برای سایر انبیاء و اوصیاء آن ها زیرا که این کسب فیض ولایت و استفاضه کردن از فیوضات و مقاماتی که برای ایشان حاصل شده از انوار محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و عترت طیبین و طاهرین او است و اختصاص یافتن پنج نفر از ایشان به سمت اولوالعزمی از جهت شدت محبت ایشان به اهل بیت آن حضرت و اعتراف به ولایت ایشان بوده چنان چه در تفسیر آیه شریفه (وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ) (2) رسیده است و این نکته را باید دانست که ولایت وجود مبارک خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله محیط است بر ولایت ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم - و افتتاح باب ولایت کلیه مطلقه به وجود آن حضرت شده کما این که اختتام نبوت هم به آن بزرگوار شده چنان چه فقره مبارکه: (الْخَاتَمُ لِمَا سَبَقَ وَالْفَاتِحُ لِمَا اسْتَقْبَلَ) (3) مراد از ماسبق نبوت و رسالت آن حضرت است که پیغمبری به وجود نازنین او ختم شد به حکم محکم (وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ) (4) و افتتاح باب ولایت کلیه مطلقه به آن جناب است بدلیل آیه مبارکه: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَرَسُولُ اللَّهِ) پس از آن حضرت ولایت کلیه مطلقه تخصیص داده شد به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به حکم (وَالَّذِينَ آمَنُوا) به شهادت جمیع مفسرین که این آیه در شأن آن حضرت نازل شده که آن نیز ولایت عامه کلیه است و محیط است بر جمیع ممکنات و پس از آن جناب مخصوص شد بر یازده نفر امام از اولاد آن حضرت به تخصیص رسول خدا صلی الله علیه و آله به امر

ص: 279

-
- 1- مائده / 55 - یعنی «سرپرست و ولی شما تنها خداست و پیامبر او و آن ها که ایمان آورده اند؛ همان ها که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند».
 - 2- صافات / 83 - یعنی «و از پیروان او ابراهیم بود».
 - 3- بحار الانوار / ج 100 / ص 148 / ح 12 - یعنی «پیامبر ختم کننده نبوت انبیاء گذشته و آغاز کننده ولایت برای آیندگان بعد از خود می باشند».
 - 4- احزاب / 40 - یعنی «... ولی رسول خدا و ختم کننده و آخرین پیامبر است...».

خدا، و تلویح لفظ جمع آوردن کلمه (وَالَّذِينَ آمَنُوا) و همه آن ها از یک نورند که واجب است اذعان و اعتقاد به یکی بودن آن ها که منافات ندارد ملاحظه جهت کثرت در آن، و ولایت ایشان محیط است بر همه ممکنات الأقرب فالاقرب از ایشان؛ چنان چه اکتساب نور ماه از آفتاب است، نور ولایت آن ها هم مکتسب از آفتاب ولایت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است.

للمؤلف الحقیق

اشاره

چون احد بر حمد خود مشتاق بود *** احمدی گفتا که جفتش طاق بود

ذات واجب خویشتن را چون ستود *** احمدی از غیب آمد در شهود

میم فرق احمد آمد با احد *** تا جدا ممکن خود از واجب شود

فرق موجود و وجود از میم شد *** خود همین میم آیت تعظیم شد

حق چوزد نقش مشیت را رقم *** کرد ایجاد مدادی و قلم

که ابتدا و انتهای آن و این *** نیست غیر از میم نزد ناظرین

فارق کان با مکان جز میم نیست *** میم را خود اول و آخر یکیست

خویش را احمد متمم خوانده است *** کردگارش نیز خاتم خوانده است

حق غنی و مصطفی مستغنی است *** میم احمد کاشف این معنی است

یعنی او بالذات و احمد زوجنی (1) است *** شیر امکان را محمد روغنی است

لیک این روغن فدای گل شده *** زین سبب خود رهنمای کلّ شده

جلوه های کبریائی می کند *** بنده است و خود خدائی می کند

نکته ها دانه زمو باریک تر *** که نه بتوان گفت با هر بی بصر

پایه مطلب بسی آمد بلند *** که نه حدّ من بودای ارجمند

خاتم سرّ اگر بر لب نبود *** هیچ باک از شرح این مطلب نبود

در شب معراج با کی راز داشت *** کز مکان در لامکان پرواز داشت

1- یعنی از او غنی است، غنی بالعرض.

از حجب بگذشت و پا برتر نهاد *** با که بود و در چه جانی سر نهاد
قاب قوسین چیست آوادنی چه بود *** بود مهمان میزبان آن جا که بود
ساحت واجب کجا امکان کجا *** می ندانم این کجا و آن کجا
نقش امکان شسته اندر آب بود *** غیر شخصش آب هم نایاب بود
اندر این جا جای استدلال نیست *** علم ظاهر کاشف این حال نیست
آن چه می گویند وهم است و خیال *** آن چه می بافند غی است و ضلال
به که از این بافتن کرده سکوت *** *إِنْ هِيَ إِلَّا الْأَكْنَسُجُ الْعَنْكَبُوتُ*
بهره گیر از سوره العادیات *** بلکه تا شاید دلت یابد حیات

دوم

این که ولایت کلیه جهت حق و فنای مطلق است از هر چیزی، و بقاء بالله است و آن عالم امر و روح است بلکه عالم لوح و قلم است و عالم نور و نور الانوار، و اشاره به این مطلب است فرمایش خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله: *(عَلَيْهِ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثُ مَا دَارَ)* (1) یعنی «علی با حق است و حق با علی است، دور می زند هر کجا که حق دور می زند».

سوم

این که ولایت مطلقه مانند فلک اعظم است و ولایت های مقیده مانند دایره ها و افلاک جزئیه است.

چهارم

این که قاضی سعید قمی (رحمه الله) گفته است که ولایت باطن نبوت است و نبوت ها بر

ص: 281

صفات ولایات در فضیلت تفاوت دارند و پر واضح است که ولایت کلایه‌ی که علی علیه السلام به آن متّصف است باطن نبوت محمّديه صلی الله علیه و آله است پس او سرّ رسول خدا و نفس او است.

پنجم

این که مرتبه نبوت، متصدّ من مرتبه ولایت هست و اما ولایت متضمّن مرتبه نبوت نیست این است که هر نبی ولی هست و اما هر ولی نبی نیست و اشاره به همین است فرمایش علی علیه السلام که فرموده است: (أَنَا أَصَدُّ عَرُّ مِنْ رَبِّي بِسِنْتَيْنِ) یعنی «من از خدا کوچک تر و از پیغمبر هم کوچک ترم و در مرتبه سوّم واقع شده ام». مرتبه اول (لا اله الا الله) است و مرتبه دوم (محمّد رسول الله) است و من در مرتبه سوّم (علی ولی الله) می باشم و رکن سوّمی هستم که بولایت من، ایمان کامل می شود و احتیاج به رکن دیگری نیست پس مرتبه امامت پائین مرتبه نبوت است از این راه می فرمود: (أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِ مُحَمَّدٍ) یعنی «من غلامی هستم از غلامان محمّد صلی الله علیه و آله»، و منافات ندارد افضلیت علی علیه السلام بعد از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بر سایر ائمه.

ششم

این که ولایت منوط است به علمی که محیط باشد بر موالی علیه و الا قدرت ندارد بر ترتیب آثار ولایت، پس ثابت است که علوم پیغمبر و ائمه علیهم السلام محیط است بر همه ممکنات چون ولایت بر آن ها دارند.

هفتم

این که ولی مطلق واجب است که محیط به ممکنات همه آن ها باشد تا آن ها در مقابل ذات او خاضع و خاشع باشند تا بتواند شئون ولایت خود را نسبت بر جمیع آن ها ظاهر کند و الا نمی تواند؛ چنان چه در اخبار و احادیث مأثوره در بیان مقامات نورانیت ایشان تصریح شده و پس از این به محل خود ذکر می شود.

این که ولیّ مطلق متصّف است به مقام (قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) زیرا که این مقام برای رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت است و جمیع فضایل و مقاماتی که آن حضرت دارد غیر از مقام نبوت در حقّ ایشان ثابت و محقق است.

نهم

این که ولیّ مطلق واجب است که اوّل مخلوقات باشد و الاّ لازم می آید تقدیم معطوف که مفضول است بر افضل و این مرجوح است و از حکیم علیّ الاطلاق صادر نمی شود.

دهم

این که ولیّ مطلق باید خاتم همه اولیاء باشد تا ولایت او به ولایت ولیّی که بعد از او می آید نقض نشود از همین جهت که به مردمان بفهمانند مکرّر در مکرّر در کلمات خود فرموده اند که (بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَبِنَا يَخْتِمُ) (1) این است معنای قول علی علیه السلام: (أَنَا الْأَوَّلُ أَنَا الْآخِرُ أَنَا الظَّاهِرُ أَنَا البَاطِنُ) (2) نیکو تدبیر کن.

یازدهم

این که ولیّ مطلق هم چنان که علم او محیط به تمام ممکنات است قدرت او هم بر تمام ممکنات احاطه دارد زیرا که او مظهر اسم اعظم خدا است بلکه مظهر جمیع اسماء حسناى الهیّه است و قلب او مکان مشیت حادثه مخلوقه است و او خازن علم و حکمت و حافظ هفتاد و دو حرف اسم اعظم است که عجائب بسیاری به سبب آن ظاهر می شود از

می رانیدن زنده ها و زنده کردن مرده ها و تصرف کردن در جمادات و نباتات و حیوانات و

ص: 283

1- یعنی «تنها به واسطه ما خداوند خلقت را آغاز کرد و به واسطه ما هم ختم می کند».

2- بحار الانوار / ج 39 / ص 348 / ح 20

تصرف در فلکیات و غیر این ها، پس قلب ولی مطلق، مکان مشیت پروردگار علی مطلق است و زبان او و منبع حکمت او و محل کلمه او و ترجمان قدرت او است. می کند آن چه را که خدا می خواهد و می خواهد خدا آن چه را که می کند؛ چنان چه احادیثی در این باب روایت شده که از جمله آن ها است که فرموده اند: (نَحْنُ أَوْعِيَّةٌ مَشِيَّةٌ لِلَّهِ إِذَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا نَشَاءُ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) یعنی «مائیم ظرف های مشیت خدا هرگاه بخواهیم خدا هم می خواهد و نمی خواهیم مگر این که خدا بخواهد».

پس ایشان در منتها درجه بندگی و فناء فی الله و باقی بقاء الله و تصرف در عالم امکانند به اذن خدا و از پیش خود رأیی ندارند و کلیدهای استفاضه و خزینه دار های علم و حکمت و معرفت و درهای مشیت خدایند و از برای ایشان است مقام معانی و ابواب و امامت و سلطنت عامه کامله و خلافت حقه حقیقیه و خزینه دارهای آسمان و زمین اند قال الله تعالی: (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ) (1) یعنی «فرمود خدای تعالی نیست چیزی مگر این که نزد ما است خزین های آن و فرو نمی فرستیم آن را مگر به اندازه ای که دانسته شده است». و در حدیث وارد شده که آفرید خدا چیزها را به سبب مشیت خود و مشیت را به خودی خود آفرید و قول خدای تعالی است که فرموده: (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) (2) یعنی «هرگاه اراده کند چیزی را که بگوید باش می باشد». کلمه (كُنْ) کنایه از مشیت است و اخبار، ناطق است بحدوث مشیت و ائمه علیهم السلام محل های مشیتند، یا این که کنایه است از کلمه خدا و ایشانند آن کلمه نورانیه و کلمات تامات الهیه، چنان چه در دعاها وارد شده: (أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ) (3) بلکه ایشان خود مشیت هستند (الْمَشِيَّةُ الَّتِي دَانَ لَهَا الْعَالَمُونَ) (4) و در حق ایشان است که (أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِهِمْ وَفَازَ الْفَائِزُونَ بِكَرَمَتِهِمْ) یعنی «روشن شد زمین بنور ایشان و رستگار شوند رستگار شوندگان به کرامت ایشان».

ص: 284

1- حجر / 21

2- یس / 82

3- بحار الانوار / ج 95 / ص 29 / ح 13 / باب 56 - یعنی «پناه می برم به کلمات تامه خداوند».

4- بحار الانوار / ج 87 / ص 97 / ح 12 / باب 8 - قریب به این مضمون ذکر شده است؛ یعنی «ائمه اطهار علیهم السلام مشیتی هستند که جهان هستی به آن گردن نهاده و تسلیم آن است».

ایشانند اعظم آیات و بینات الهیه که نزد خدا آیت و نشانه ای بزرگ تر از ایشان نیست، ایشانند اسم اعظم اجلّ اکرم خدا، حاصل این که ولیّ مطلق، سلطان عالم امکان است و سلطنت او مستلزم قهر و غلبه و عزّت است و متصرف در عالم امکان است و به منزله قلب است برای آن هم چنان که قلب محیط به بدن است ولیّ هم محیط به عالم امکان است بحول و قوت خدا نه باستقلال خود (والله من ورائهم مُحیط) و (بكلّ شیءٍ مُحیط) احاطه ولیّ به اذن و اراده خداست و شریکی ندارد در هیچ چیز از مراتب ربوبیت و الوهیت و خود را از صفات خود برکنار نکرده؛ یعنی تفویض امر ربوبیت خود به کسی نکرده و به کسی نیابت نداده که خودش را از کارهای خدائی خود عزل کرده باشد چنان که فرقه مفوضه - لعنهم الله - می گویند.

این همه آواها از شه بود ***گر چه از حلقوم عبدالله بود

این که ولیّ مطلق صاحب امر و حکم است از ابتدا تا انتهای آن که ولایت، مرتبه عین یقین و حقّ یقین است و گفته شده که ولایت تغییر ناپذیر نیست و هرگز نسخ نمی شود بلکه امر الهی است که از ولیّی به ولیّی دیگر می رسد تا روز قیامت زیرا که آن عهد الهی است تمام شدنی نیست و همه هستی ها به آن خاتمه می یابد و سابق بر ولایت هم چیزی نبوده. ولایت است که بر عالم کون و مکان سبقت دارد از ازل عهد آن گرفته شده بر مخلوقات، پیش از خلقت آسمان ها و زمین. و در حدیث وارد شده که (سُبْحَانَ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مُحَمَّدٌ وَ آلِ مُحَمَّدٍ) (1) لام (لمحمد) برای تخصیص است و تملیک، کسی که چیزی برای او خلق شده آن چیز مخصوص به او است، دنیا و آخرت برای محمد و آل محمد آفریده شده و تسلیم آن ها شده بدون شریک و منازعی و همه اهالی آن ها غلامان و کنیزان ایشانند و آن ها و آن چه در آن ها است همه ملک ایشان است و ایشانند سادات و آقایان خلائق، و غلام مساوی با آقا و مالک خود نیست و ایشان در میان مخلوقات مثل و ماندی ندارند و مخ و قات و حالات آن ها قابل مقایسه با ایشان و حالات شان نیست.

ص: 285

پس ایشانند نائب‌ها، و خلیفه‌های خدایند در مملکت او و خاصّه‌های خدا و خزینه‌داران علم او و امین‌های وحی او و محل‌های فرود آمدن آیات او و معادن کلمات او و بر طبق اخبار و احادیث بسیار ثابت شده که دنیا و آخرت ملک ایشان است و ایشان پادشاهان دنیا و آخرتند و نزد ایشان است علوم دنیا و آخرت، و امر دنیا و آخرت به دست‌های ایشان جاری و برگذار می‌شود، و بسوی ایشان و به ایشان است فیض دنیا و آخرت در روز قیامت هم ایشان سید و آقا و حاکم و امامند و ایشانند که در دنیا و آخرت به امر و فرمان خدا عمل می‌کنند.

ناگفته نماند

البته به گوش‌ها گران نیاید مطالبی که در صفحه قبل ذکر شد، برای توضیح بیشتری می‌گوئیم که ملک و تملک و حکم و تحکّم و ولایت و تولیت بر دو قسم است: یا بر سبیل حقیقت استقلالیه و مطلقه است بدون قید یا نه، پس مالک روز جزاء، و مطلق و بدون قید ذات اقدس ربّ العالمین جلّت عظمته است که مالک یوم الدین است بر وجه حقیقت و واقعیت مستقله و همچنین است معنی ملک و ولایت و سلطنت و قاهریت و عزّت و غلبه و قدرت که آن خدای یگانه ایست که جز او خدائی نیست و هر چیزی ملک او و در قبضه قدرت و سلطنت او است و همه از او است و بازگشت امور بسوی او است.

و اما حاکم در روز قیامت با ولایت کلیه آن است که از جانب خدا به امر پیغمبر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است [اما حاکم در روز قیامت با ولایت کلیه از جانب خدا به امر پیغمبر، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است] زیرا که ولایت او حبل ممدودی است و عهد معهودی است که خدا آن را از ازل واجب کرده و زایل شدنی نیست هم چنانی که در دنیا ولیّ و والی و مولی و حاکم و متصرّف و مطلع بر اعمال بوده، در روز قیامت هم همین خواهد بود زیرا که ولایت او عروة الوثقی است که گسیخته شدن برای آن نیست و دلیل آن فرموده خدای تعالی است که فرموده: (فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا) (1)

ص: 286

1- بقره / 256 - یعنی «... کسی که به طاغوت [=بت و شیطان و هر موجود طغیانگر] کافر شود، و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است...».

که مراد از عروة الوثقی ولایت است که پاره شدن و گسیخته شدن برای آن نیست و این رشته کشیده شده است از ازل تا ابد، و ولایت او ثابت است بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله بر اولین و آخرین پس او است مالک دنیا و آخرت.

حاصل این که اگر گفته شود که علی مالک روز جزا و حاکم در یوم دین است توهم نشود که - العیاذ بالله - او خدا است بلکه ولی خدا است و سبب است و حاکم به امر الله است چنان چه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حق او فرموده: (یا عَلِيُّ تَوْذُوقَ رَبِّيَّهَا وَ لَكَ الْآخِرَةُ وَ الْأُولَى) (1) یعنی «یا علی تو ذوالقرنین امتی و برای تو است آخرت و اولی» و نیز دلالت بر آن دارد آیه مبارکه: (وَ إِنَّ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَى حَكِيمٌ) (2) که تفسیر شده است به علی علیه السلام، یا از علو به معنی حاکم است زیرا که هر حاکمی عالی است اما هر عالی حاکم نیست و هر حاکمی مالک حکم هست و هر مالکی حاکم نیست پس علی علیه السلام از جانب خدا حاکم یوم دین و مالک یوم دین است و کلید جنت و نار به دست او است و قسیم

جنت و نار است و ایاب و حساب خلق بسوی او و با او است.

مقام سوّم

بدان که شکی نیست طبق اخبار متواتره، که ائمه علیهم السلام اصول کرم می باشند و به اعتبار رفعت شأن و بلندی مقام و علو مرتبه ای که در نزد پروردگار دارند در اثر کمال عبودیت و ایمان خود به خدا که خدا ایشان را امتیاز و برتری داده بر جمیع ممکنات و تقرّب ایشان به خدا از تمام مخلوقات زیادت است لذا خدای عزوجل همه مخلوقات خود را به ایشان در دنیا و آخرت محتاج قرار داده و ایشان را برتری داده به چندین وجه: اول این که اگر بواسطه وجودهای ایشان نبود، خدا سایر موجودات را خلق نمی فرمود.

ص: 287

1- (وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ ذُو قَرْنَيْيَهَا وَ لَكَ كِلَا طَرْفَيْيَهَا وَ لَكَ الْآخِرَةُ وَ الْأُولَى فَأَنْتَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ السَّاقِي) - بحار الانوار/ ج 27/ ص 312 / ح 7 / باب

2- ز حرف / 4 - یعنی «و آن در (امّ الكتاب) [= لوح محفوظ] نزد ما بلندپایه و استوار است!»،

دوم آن که از جهت این که ایشان سبب ایجاد خلقتند به منزله پدرند هر کدام از ایشان برای آن ها و آن ها سمت اولادی ایشان را دارند، پس برای ایشان حق سببیت ثابت است. سوم آن که ایشان آقایان بندگانند و بر بندگان اطاعت و فرمانبرداری از ایشان واجب، [و] خدا [اطاعت را] بر آن ها واجب کرده است از هر جهت. چهارم آن که ایشان علیهم السلام وسیله اند بسوی خدا برای هر خواننده و دعا کننده ای از اولین و آخرین. پنجم آن که ایشان اعلام و نشانه هائی هستند که دلالت می کنند بندگان را بسوی خدا که اگر نبودند خدا شناخته نمی شد زیرا که هستی آن ها به سبب ایشان و برای ایشان است و خداشناسی هم منحصر است در دلالت ایشان. ششم این که هر علمی که در عالم است و ظاهر شده از ایشان است که به دیگران تجاوز کرده پس ایشان ارکان دین و ارکان ایمانند. هفتم آن که ایشانند ترجمه کنندگان غیب و نوامیس شرع بدون شک و تردیدند و ایشانند ترتیب دهندگان و جاری کنندگان قوانین در میان بندگان از طریق حق. هشتم آن که ایشانند چشمه های کرم و نعمت ها و چراغ های حکمت و مفاتیح غیب الهیه، پس نزول برکات از جانب خدا به سبب ایشان و متجاوز از ایشان و از ایشان و با ایشان است و به سبب وجودهای ایشان روزی خواران روزی می خورند و به نور ایشان تیرگی های جهالت و نادانی برطرف می شود و به فضل ایشان سختی ها مرتفع می شود و به دوستی و محبت ایشان حسنات زیاد می شود و به ولایت ایشان گناهان آمرزیده می شود و به هدایت ایشان کاینات هدایت مییابند پس نجات کلی از راه آن ها حاصل می شود. نهم آن که ایشانند اطوار وجود و دریا های بخشش و جود که به سبب ایشان اشیاء آفریده شده و می شود و زمین بر روی آب ثابت می ماند و خدا باران می فرستد و درخت ها میوه می دهد و نهرها جاری می شود و خدا پرستش کرده می شود و خدا شناخته می شود و به سبب ایشان خدا عالم امکان را روشن و نورانی می کند و فیوضات الهیه بر جهانیان جاری می شود و بر خلائق نازل می گردد و به سبب ایشان زمین و آسمان ها برپا می ماند و به سبب ایشان دعا ها مستجاب می شود و زمین به نور آن ها روشن می شود، و خوشبخت می شود هر که خوشبخت شود و به سبب ایشان رستگار شود هر که رستگار می شود و از جانب خدا به اذن ایشان میکائیل روزی های خواران را تقسیم می کند و بواسطه ایشان

ارزاق از

جهت بالا نازل می شود و به سبب ایشان دانه در زیر خاک شکافته و سبز می شود و زراعت ها از زمین می روید و هستی از نیستی هست می شود و نور از ظلمت وجود پیدا می کند و به امر خدای عزوجل، به اذن ایشان نطفه منعقد می شود، و می میرد هر که می میرد و به سبب ایشان زمین مرده زنده می شود و به سبب ایشان خلق هدایت می یابند و کفه میزان حسنات سنگین می شود و بدی ها و گناهان دفع می شود و به سبب ایشان توفیق بجا آوردن طاعات و اجتناب کردن از سیئات حاصل می شود و به سبب ایشان مؤمنین داخل بهشت می شوند و کفار و منافقین داخل آتش می شوند و انبیاء و اولیاء به ایشان تمسک می جویند و به سبب ایشان توبه قبول می شود دعا ها (1) و در اثر توسل به ایشان دعای انبیاء مستجاب می شود.

دهم عرش و کرسی و سرادقات و حجابات و بهشت و آسمان ها به [نور آن ها] خلق شده. یازدهم خداوند طینت انبیاء و اولیاء و مؤمنین را از نور آن ها خلق فرموده و جمیع ملائکه را نیز از نور آن ها آفریده. دوازدهم خدا به نور آن ها در طور سینا تجلی فرمود و کوه از هم پاشیده و موسی علیه السلام غش کرده و هفتاد نفر قوم موسی مردند و بنور ایشان گناهکاران مؤمنین از حجیم نجات داده خواهند شد و در بهشت و نعمت های آن جاوید خواهند ماند. چهاردهم ایشانند شاهد های انبیاء برای تبلیغاتی که در امت های خود کرده اند. پانزدهم ایشانند که در روز قیامت وقتی که خلائق عریان و پریشان وارد زمین محشر می شوند گرسنه و تشنه، دوستان و شیعیان خود و کسانی که در امم سابقه اهل ایمان بوده و آن ها را شناخته اند همه را از حوض کوثر سیراب می کنند. شانزدهم ایشانند که در روز قیامت گناهکاران مؤمنین و دوستان خود را از اولین و آخرین شفاعت می کنند. هفدهم جسر (2) جهنم که محل لغزش پاها است و کسی ثابت قدم نمی تواند از آن بگذرد آن ها هستند که کسانی را که مؤمن و دارای ولایت اند از روی آن عبور می دهند. هجدهم در روز قیامت که مردمان به گردنه صراط واقفند از هر یک از آن ها از ولایت آل محمد سؤال می شود هر کدام توانستند جواب دهند آن ها را از صراط می گذرانند و هر کدام نتوانستند سرازیر در آتش خواهند شد. نوزدهم شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در روز قیامت نمی رسد مگر به

ص: 289

1- ظاهراً این کلمه زائد است.

2- جسر: پل

کسانی که از شیعیان و دوستان ایشانند و در دنیا تا هنگام مردن بدوستی ایشان ثابت و باقی ماندند و به عهد ولایت و دوستی ایشان وفا کردند چنان چه خدای تعالی فرموده: (لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا) (1) یعنی «مالک شفاعت نمی شوند مگر کسانی که پیمان ولایت و دوستی ایشان را در نزد خدا بستند و عهد گرفتند».

بیستم آن که محبت و ولایت ایشان میزان معنوی اعمال بندگان است در قیامت، و آن بزرگ تر است از میزان جسمانی پس هر کسی که در صحیفه اعمال او ولایت و محبت ایشان باشد، میزان او رجحان دارد و هر کسی که در صحیفه اعمالش ولایت و دوستی ایشان نباشد نجاتی برای او نخواهد بود. بیست و یکم رسیدگی و نظر کردن در صحیفه های اعمال بندگان در روز قیامت با ائمه علیهم السلام و حساب آن ها هم با ایشان است. بیست و دوم در روز قیامت لوای حمد به دست ایشان است و همه انبیاء و رسل و اولیاء مؤمنین در زیر لوای ایشانند و در سایه ایشان خواهند بود. بیست و سوم ایشانند اصحاب و رجال اعراف، احدی داخل بهشت نخواهد شد مگر این که ایشان را بشناسد و ایشان هم او را بدوستی ولایت خود بشناسند. بیست و چهارم داخل در بهشت شدن برخلاق حرام است تا ائمه علیهم السلام داخل نشوند. بیست و پنجم بهشت خانه ائمه علیهم السلام و منزل ایشان و ملک ایشان است و ایشان انبیاء و اولیاء و مؤمنین را در منزل های خود جا می دهند. بیست و ششم ایشان خزینه داران خدا و آقایان اولین و آخرین اند زیرا که خدا دنیا و آخرت و آن چه را که در آن ها و بر آن ها و مابین آن ها است برای ایشان آفریده، و همه آن ها ملک و مُلک ایشان و همه بندگان، غلامان و کنیزان و رعیت های ایشانند و در نعمت های ایشان زیر و رو می زنند. پس ایشانند نعمت های بزرگ خدا در میان شهرها و بندگان خدا در ظاهر و باطن و هر که در آن ها است واجب است که محمد و آل محمد را شکر گذار باشد و اشاره به این معنی است فرموده خدای تعالی: (أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ) (2) که تفسیر شده است به محمد و علی - صلوات الله علیهما و آلهما - همچنان که واجب شده است شکر پدر و مادر جسمانی، به طریق اولی واجب است شکر والدین هدایتی چنان چه فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله است که:

ص: 290

1- مریم / 87

2- لقمان / 14

(أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ) (1) یعنی «من و علی دو پدر این امت می باشیم»، و نیز فرموده: (يَا عَلِيُّ مَلْعُونٌ مَنْ مَنَعَ أَجْرَةَ الْأَجِيرِ مَلْعُونٌ مَنْ كَانَ عَاقًا لَوَالِدَيْهِ ثُمَّ قَالَ: أَنَا أَجِيرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ أَنَا وَ أَنْتَ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ) یعنی «یا علی لعنت کرده شده کسی که منع کند مزد اجیر را، لعنت کرده شده است کسی که عاق پدر و مادر شده، من اجیر این امتم و من و تو و پدر این امت می باشیم».

اما دلیل اجیر بودن پیغمبر آیه شریفه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (2) است و مزد رسالت آن حضرت دوستی در حق ذوی القربای آن جناب است مراد از ذوی القربی اهل بیت و ذریه پیغمبرند و مراد از اهل بیت علی و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر امام هائی هستند که از فرزندان حسین اند که آخر آن ها امام دوازدهم حضرت حجة ابن الحسن العسکری علیهم السلام است و مراد از ذریه، تمام اولادهای فاطمه اند نسلا بعد نسل تا قیام قیامت طبق اخبار متواتره، پس بر بنده واجب است اطاعت مولی و آقای خود، چه گمانی خواهی برد نسبت به موالی و آقایان حقیقی خود که ائمه طیبین و طاهرین و مودت شان مزد رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله می باشند و همه بندگان خدا غلامان و کنیزان ایشانند لذا از روی تحقیق بر همه آن ها واجب است اطاعت ایشان و شکرگذاری از ایشان چنان چه از ایشان روایت شده که فرموده اند: (مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ)، «کسی که شکر نعمت و احسان مردمان را نکند خدا را شکر نکرده است» و ائمه علیهم السلام اولیاء نعم می باشند و بر همه شکرگذاری از ایشان واجب است و از همین جهت است که باقی نمی ماند در روز قیامت هیچ پیغمبر مرسل و ملک مقربى الا این که همه آن ها محتاج اند به ایشان (علیهم السلام) برای نجات دادن و شفاعت کردن از آن ها زیرا که ائمه علیهم السلامند مشكاة انوار الهیه و مصباح اسرار ملکوت و معدن علوم ربانیه و خزینه داران رحمت رحمانیه و حجاب های دربار ربوبیت، و زبان های گوینده از روی حقیقت و کلمات تاماتی که ظاهر کننده مشیت حضرت

ص: 291

1- بحار الانوار/ ج 16 / ص 95 / ح 29

2- شوری 23 - یعنی «بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم = [اهل بیت]

احدیت می باشند و خدای تعالی در دار دنیا ایشان را قائم های به حق قرار داده برای خلق خود و صاحبان امر خود گردانیده و در آخرت هم میزان های قسط و عدل خود قرار داده چنان چه قبلاً تذکر داده شد.

بیست و هفتم در بسیاری از اخبار صحیحه و معتبره، وارد شده که مردمان هدایت کرده نخواهند شد مگر از راه ولایت و اطاعت ایشان و ایشان وسیله ها و سبب متصل در میان خدا و خلق اند. بیست و هشتم ایشانند که در حقشان حسد برده شده به سبب برده شده به سبب مقام شامخ ولایت و وجوب طاعت ایشان که ملک عظیم است. بیست و نهم اخبار کثیره ای دلالت دارد بر این که ایشانند سبیل و صراط، و شیعیان بر آن استقامت دارند و مراد از استقامت ولایت است. سی ام آن که ایشان جبل الله متین و کلام الله ناطق و عروة الوثقی و فضل خدا و رحمت خدایند و مبین قرآن، و ولایت ایشان قطب قرآن است و مراد از حزب الله در قرآن ایشانند.

مؤلف فقیر گوید

مقامات ائمه علیهم السلام از احصاء و شماره بیرون است و همه آن چه در این کتاب ذکر کرده شد مأخوذ از اخبار متواتره و مستفیضه و صحیحه و معتبره ایست که مطابق است با مدلول های آن که در کتب معتبره خاصه از متقدمین و متأخرین روایت شده حتی بسیاری از آن ها هم در کتب معتبره اهل سنت و جماعت بطرق خودشان روایت شده اگر به چشم انصاف در آن ها نظر کنند و مجادله از روی عناد و اعتساف نکنند حق از آفتاب روشن تر است و جای بسی تعجب از بعضی از منتحلین است به تشیع از کسانی که به اسم شیعه بودن مسلک بیگانگان را پیش گرفته و از حدّ خود تجاوز کرده روش ابن تمیمه و اتباع او و امثال آن ها را پیش خود حجّت دانسته که خودشان از طریق حق منحرف و گمراه و اذهان دیگران را هم متزلزل می کنند (خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً) (1). باید گفت

ص: 292

مقام چهارم

از بیانات گذشته دانسته شد که ذوات مقدسه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام . عالم بما کان و ما یکون اند و به تعلیم خدا و پیغمبر، گذشته و آینده همه را می دانند و علوم بلایا و منایا و فصل الخطاب را دارا هستند و علم ایشان حضوری و ذاتی ایشان نیست بلکه موهوبی است از جانب خدا و علوم ائمه موروثی از پیغمبر و موهوبی و الهامی از جانب خدای عزوجل می باشد و ذاتاً غیب نمی دانند ولیکن به تعلیم خدا و رسول او غیب را می دانند و می دانند کی می میرند.

در این جا از جمله سؤالاتی که سوال کرده می شود این است که هر گاه ائمه همه چیز ها را می دانند و از علوم بلایا و منایا با خبرند و نسبت بخودهاشان هم می دانند که مرگ آن ها در کجا و کی و به چه علت خواهد بود، چه جهت دارد که دفع بلاها و خطرات و کشته شدن را از خود نکردند و خود را به مهلکه می انداختند و حال آن که خدای تعالی فرموده: (وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ) (1) یعنی «بدست های خود خود را به هلاکت نیندازید» چرا حضرت امیرالمومنین در شبی که می دانست کشته می شود و از روی تحقیق قاتل خود را می شناخت و وقت و زمان کشته شدن خود را می دانست خود را به خطر و هلاکت انداخت و از خانه بیرون رفت؟ و چرا حسین بن علی علیهما السلام که می دانست که اگر به عراق برود او را خواهند کشت، با ذلت و خواری بکوفه رفت؟ و چرا زن ها و فرزندان را که می دانست آن ها را به خفت و خورای اسیر می کنند به همراه خود برد؟ و چرا آب را که بر روی او و اهل و عیالش بستند و می دانست اگر چند ذرعی زمین کنده شود آب ظاهر می شود و جوشش می کند چاه نکند و بر تشنه کشته شدن خود اعانت کرد؟ و چرا حضرت امام حسن با معاویه صلح و سازش کرد با این که می دانست معاویه عهد شکنی

ص: 293

می کند و وفای به عهد و پیمان خود نمی کند و شیعیان پدر او را می کشد؟ و چرا آب یا شیری که سمّ در آن داخل کرده بودند می دانست و آشامید و به قتل خود اقدام کرد؟ و همچنین نسبت به سایر ائمه علیهم السلام و حال آن که همه ایشان مظهر قدرت خدا بودند و اگر می خواستند از خودهاشان دفع خطر کنند و دشمنان خود را هلاک و نابود کنند می توانستند.

جواب گفته می شود

بدان که برای هر یک از پیغمبر و امام دو نحوه تکلیف متوجه است: یکی تکالیف خاصه ای که مربوط به شئون پیغمبری و امامت است که اختصاص به خود ایشان دارد و عامّه مردمان در آن شریک نیستند و برحسب مأموریتی که از جانب خداوند انجام می دهند ولو این که به نظر عامّه مکلفین بلکه خاصّه هم درست نیاید؛ نظیر داستان موسی و خضر علیهما السلام و کشتن خضر، غلام را و مورد اعتراض موسی واقع شدن در حالتی که عمل خضر به فرمان خدا بوده و موسی از سرّ آن اطلاعی نداشت با این که پیغمبر اولوالعزم و صاحب شریعت بود تا این که بعداً خضر سرّ آن را برای او بیان کرد یا نظیر حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام و مأمور شدن او از جانب خدا به بردن هاجر و اسمعیل تازه متولد شده را در وادی غیر ذی زرع، یعنی در بیابان بی آب و علف و ریگزار و تنها گذاردن آن ها و برگشتن او به شام، یا مأمور شدن او به ذبح اسماعیل و همچنین مأمور شدن خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را در بستر خود به خوابانیدن در حالتی که خطر کشته شدن برای او بود و امثال و نظائر این ها که از جمله آن ها است که مورد سؤال در این جا است.

و اما تکالیف مشترکه ای که در انجام آن با عامّه رعیت شرکت دارند به مقتضای عالم بشریت در این نشأه ناسوتی به حکم (إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ) (1) آن مشروط است بر قدرت عادی بشری که به اسباب ظاهریه صورت می گیرد در کلیه امور و شئون عادیّه از عبادات و معاملات و تجارات و عقود و ایقاعات و قضا و شهادات و فرایض و سیاسات و اخلاقیات

ص: 294

که در صورت قدرت اتیان به آن‌ها واجب و در صورت عدم قدرت ساقط می‌شود؛ مثلاً خواندن نماز که رکن بزرگ دین مقدس اسلام است بر هر مکلفی واجب است اعم از این که پیغمبر یا امام یا افراد رعیت باشد چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: (صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي) (1) یعنی «نماز بگذارید هم چنان که می‌بینید من نماز می‌گذارم». و همچنین است مقدمات واجبۀ آن کلاً از طهارت و ازالۀ نجاست از لباس و بدن نمازگذار و سایر آن چه مربوط به آن است از واجبات نماز و غیر آن که از شروط عامۀ آن قدرت است بقدرت عادّی بشری چنانچه شرط صحت وضو و غسل مباشرت خود شخص است در صورت داشتن قدرت عادّی بشری که اگر نباشد، وجوب مباشرت ساقط است در این صورت باید دیگری اعضای وضوی او را بشوید یا اگر تکلیفش غسل کردن است و نمی‌تواند، دیگری او را غسل می‌دهد چنانچه در حالات حضرت عسکری علیه السلام روایت شده که حال آن حضرت در اثر سمّی که به او خورانیده بودند طوری منقلب بود که نتوانست وضو بگیرد حضرت ولی عصر -عجل الله تعالی فرجه- اعضای وضوی پدر بزرگوار خود را به قصد وضو شست و مسح‌های او را کشید، و امام صادق علیه السلام مریض بود غلامان آن حضرت مباشرت غسل او شدند چنانچه شیخ حرّ عاملی اعلی الله مقامه - در مجلّد اول وسائل چاپ عین الدوله در کتاب طهارت در ابواب وضو در باب (48) در صفحه (64) از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که درد شدیدی عارض بر آن حضرت شده بود که در آن حال برای آن جناب جنابت روی داده بود در مکان سردی قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (فَدَعَوْتُ الْعَلَمَةَ فَقُلْتُ لَهُمْ احْمِلُونِي فَأَعْسِدْ لُونِي فَحَمَلُونِي وَوَضَّ عُونِي عَلَى خَشْدِ بَاتٍ ثُمَّ صَبُّوا عَلَيَّ الْمَاءَ فَغَسَّلُونِي) (2) یعنی «فرمود امام صادق علیه السلام غلامان خود را خواندم و به ایشان گفتم مرا حمل کنید و غسل دهید پس مرا روی چوب‌هائی گذاردند و حمل کردند پس آب ریختند و مرا غسل دادند». مثال دیگر رباخواری که حلال بدانند خوردن ربا را اگر قدرت باشد حکم او کشتن او است چنانچه در مجلّد دوم وسائل در ابواب ربا باب دوم صفحه (598) مسنداً روایت

ص: 295

1- بحار الانوار / ج 85 / ص 279 / باب 34

2- وسائل / ج 1 / باب 48 / ص 479 / ح 1270

کرده از ابن بکیر که خبر رسید به ابی عبیدالله علیه السلام از مردی که ربا را می خورد و می گفت از شیر مادر حلال تر (فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَنْ اَمْكُنْتَنِي اللّٰهُ مِنْهُ لِأَضْرَبَنَّ عَنْقَهُ) (1) یعنی «فرمود: اگر خدا به من قدرت می داد هر آینه گردن او را می زدم البته البته».

پس باید دانست که پیغمبر و امام مأمور نبودند که با مردمان به علم و قدرت پیغمبری و امامت رفتار کنند بلکه با علم و قدرت عادی بشری مأمور بودند با آن ها عمل کنند مگر در بعضی از موارد برای اقامه حجت چنان چه پس از رحلت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و داستان غضب خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام به علم و قدرت امامت عمل فرمود و بطور عادی حضرت زهرا و حسنین علیهم السلام را شبانه سوار می کرد و یک یک در خان های مهاجرین و انصار می برد و از آن ها کمک می خواست برای گرفتن حق خود و می فرمود: اگر چهل نفر یاور داشتم جنگ می کردم و نمی گذاردم خلافت [را] که حق خاص من است غضب کنند، و همچنین حضرت مجتبی علیه السلام وقتی که بعضی از یارانش به او اعتراض کردند که چرا با معاویه صلح کردی؟ فرمود: یآوری نداشتم و اگر به شماره این گوسفندها (که هفده رأس بوده بنابر بعضی اخبار وارده) یاور داشتم جنگ می کردم.

و همچنین لشکر می کشیدند ولی اعمال قدرت و علم امامت نمی کردند و اگر منکری و ظلمی در میان افراد رعیت واقع می شد و به علم امامت می دانستند مأمور نبودند که برخلاف عادت بشری اعمال قدرت و علم کنند و آثاری بر آن مترتب نمایند تا این که به اسباب ظاهریه به ایشان خبر برسد و نزد ایشان شکایت کنند و چون خبردار می شدند ناراحت می شدند و از افعال آن ها تبری می کردند و به عزل آن نظام فرمان می دادند ولی تا پیش ایشان شکایت خود را نمی بردند یا نامه شکایت به ایشان نمی رسید هیچ اظهار ناراحتی از ایشان نشان داده نمی شد؛ مثل این که گویا خبر ندارند و این روش از ایشان برای این بود که علم امامت مورد تکلیف ایشان نبوده چنان چه عمل پیغمبر صلی الله علیه و آله هم بر همین رویه بوده، با علم و قدرت عادی با مردم رفتار می نمودند و علم و قدرت پیغمبری را با ایشان اعمال نمی فرمودند و اگر کسی مطلبی را اظهار می کرد در ظاهر قبول می فرمودند و

ص: 296

هرگاه کسی دیگر می آمد و خلاف آن را به حضرتش عرض می کرد باز قبول می فرمود تا این که منافقین می گفتند که آن حضرت گواهی است؛ یعنی گوش به حرف هر کسی می دهد این آیه مبارکه نازل شد: (وَيَقُولُونَ هُوَ أذُنٌ قُلٌّ أذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ) (1) یعنی «او گوش به حرف این و آن می دهد، بگو گوش دادن بحرف این و آن برای شما بهتر است، ایمان می آورد به خدا و ایمان می آورد برای نفع مؤمنان». چنان چه در قبيلة بني المصطلق وليد بن عقبه را فرستاد که از آن ها زکوة بگیرد چون میان او و آن ها سابقه خوبی نبود وقتی که آن ها به استقبال او آمدند وليد چنین پنداشت که به قصد مقاتله با او می آیند خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله برگشت و عرض کرد یا رسول الله آن ها مرتد شدند و زکوة ندادند پیغمبر اکرم قصد قتال با آن ها فرمود، این آیه نازل شد که: (إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا) (2) آن حضرت به علم و قدرت پیغمبری با آن ها عمل نفرمود و بطور عادی رفتار کرد.

و همچنین به علم عادی بود که وقتی رطوبتی به بدن امیرالمؤمنین علیه السلام رسید فرمود: (مَا أَبَالِي أَبُولُ أَصَابَنِي أَوْ مَاءٌ إِذَا لَمْ أَعْلَمْ) (3) یعنی «وقتی به بدن رطوبتی رسید و ندانستم که بول است یا آب، باک ندارم وقتی که نمی دانم». (خبر در کتاب تهذیب شیخ طوسی رحمه الله چاپ سنگی صفحه (72) است).

چون در احکام ظاهریه عادیه و جوب اجتناب از بول شرط است که آن را مکلف بداند و هرگاه ندانست حکمی برای او ثابت نیست پس بر حسب اشتراک امام با سایر رعیت در تکلیف همین علم عادی بشری مورد تکلیف است اگر علم عادّی نباشد تکلیف هم ساقط می شود و باید دانست که هرگاه امام در موردی چیزی را فرمود نمی دانم مراد نفی علم عادّی بشری است یا آن که آن را اراده نکرده است بداند.

ص: 297

1- توبه / 61

2- حجرات / 6

3- من لا يحضره الفقيه / 72/1

چون این مقدمات دانسته شد

می گوئیم علم و قدرت مخصوص نبوت و امامت و اعمال آن در همه جا شرط تکالیف ظاهریه عادیه نیست چنان چه بخوبی از احوالات پیغمبر صلی الله علیه و آله سیر و سلوک و کردار و رفتارشان و معاشرت ایشان با عامه مردمان، خوب واضح است که به علم و قدرت نبوت و امامت رفتار نمی کردند بلکه در احکامی که با مردمان شرکت داشته اند در شرائط تکالیف و اجزاء واجه آن، به طریق تکلیفات ظاهریه متعارفه عمل می کردند و اگر می خواستند به علم و قدرت نبوت و امامت با آن ها رفتار کنند موجب تنفر اصحاب و نفاق و نزاع و عداوت و مخالفت میان آن ها می شد؛ مثلاً وجود مبارک خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله که به علم نبوت می دانست تقدیرات مؤمنین را در جنگ هائی که پیش آمد می کرد و می دانست که عم بزرگوار او در جنگ احد شهید می شد و همچنین سائر شهداء، مأمور نبود از جانب خدا که از مقدرات شانه تهی کند و مانع از رفتن شهداء در جنگ ها شود و در جریان امور عادی خود و دیگران که از حد متعارف عادی بشری بود با داشتن علم به مقدرات هر یک از آن ها خارج نمی شد.

و اما از تکالیف خاصه پیغمبر و ائمه علیهم السلام

چون از تکالیف خاصه ایشان، مسئله شهادت بوده و در اطاعت اوامر الهیه و چگونگی آن کوچک تر [ین] مخالفتی از ایشان سر نمی زده در صورتی که اگر می خواستند مخالفت کنند کمال قدرت و توانائی را داشتند و مجبور در تحمل مشقت ها و سختی ها به هیچ وجه نبودند لذا به حسن اختیار خود فانی فی الله و در مقام تسلیم و رضا می دانستند و مترقب و در انتظار آن ولی در عین حال بر حسب ظاهر بشری خالی از غلق و اضطراب هم نبودند چنان چه از بعضی از اخبار مستفاد می شود که حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در شب نوزدهم ماه رمضان که شب ضربت خوردن آن حضرت بود از سر شب تا وقتی که از خانه بیرون تشریف می برد برای مسجد غلق و اضطراب شدیدی داشت و مکرر می فرمود خدایا مرگ را برای علی مبارک کن و حضرت سیدالشهداء علیه السلام خانفاً یتربّب از مدینه بیرون آمد و با این حال که تسلیم مقدرات خود و عالم به قضایا بودند هر کدام از آن ها برای اتمام حجّت

بر دیگران از مقدرات خود خبر می دادند آن هائی که می شنیدند هر یک از آن ها که تحمل اسرار ایشان را می کردند از حدّ متعارف خارج نمی شدند و از مقدرات فرار نمی کردند و از سیر عادی خود و دیگران تجاوز نمی نمودند؛ مانند میثم تمار و رشید هجری و حبیب بن مظاهر و امثال این ها که به تعلیم امیر مؤمنان علیه السلام خبردار شدند، مطابق مرسوم عادی رفتار می کردند و از اجراء مقدرات سرپیچی نمی نمودند چنان چه کتب اخبار و تواریخ حاکی از آن می باشد.

بیست و پنج سال ساکت بودن امیر مؤمنان علیه السلام از احقاق حقّ خود که خلافت باشد با کمال علم و قدرت و اختیاری که داشت از روی جریان عادی به امر خدا و رسول صلی الله علیه و آله بوده برای حفظ دین مقدّس اسلام چنان چه مکرّر در مکرّر از سخنان حضرتش استفاده می شود و تصریحات زیادی در ضمن خطب و کلمات آن جناب هست حتی آن که وقتی در خانه حضرت هجوم آوردند که آن جناب را از خانه بیرون بکشند به آن ها فرمود کلامی را که ترجمه اش این است که: «اگر کتاب خدا و وصیت و عهد پیغمبر نبود به شما معلوم می کردم که می توانید بی اذن داخل خانه من شوید یا نه»، و نحو این ها و در دوره خلافت ظاهریّه آن جناب هم روی جریان عادی مأمور بود لشکرکشی کند و با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگ کند نه با قوّت و قدرت و علم امامت. و از این راه بود که با این که بعد از خدا و رسول خدا احکم الحاکمین بود در جنگ با معاویه راضی به تعیین حکمین شد و تن در داد که ابو موسای اشعری از جانب آن حضرت حکم باشد در صورتی که می دانست فریب عمرو عاص را خواهد خورد و تحمل همه این بلاها و مصائب به امر خدا و رسول و اتمام حجّت به مردمان بوده تا حق از باطل جدا شود و هر که بسوء اختیار خود هلاک می شود پس از اتمام حجّت باشد و هر کس که به حسن اختیار خود حیات می یابد آن نیز با حجّت و دلیل باشد. پس تمام اعمال و اطوار و رفتار آن حضرت تا قضیه شهادت آن جناب طبق امر و فرمان خدا و رسول بوده و اعتراض اعتراض کننده خطای محض و محض خطا است.

و همچنین حضرت مجتبی علیه السلام هم بعد از پدر بزرگوار با کمال علم و قدرت امامت مأمور بود به جریان عادی با مردم رفتار کند مگر در بعضی مواقع که از جانب خدا و

رسول و پدر بزرگوارش برای حکم و مصالحی اعمال علم یا قدرت امامت کند مدّت شش ماه که دوره خلافت آن حضرت بود کاملاً دستخوش بلاها و مصائب و شدائد بود از ناحیه دوستان منافق و دشمنان معاند، و پس از آن هم دچار داستان صلح با معاویه و ظلم هائی که از طرف او و یارانش به حضرت و شیعیان خاصّ او وارد آمد و مأمور به حلم و بردباری بود و حکمت الهیه اقتضا نمی کرد که به علم و قدرت امامت کاری کند برای امتحان خلق منکوس، و چندین مرتبه مسموم شدن در صورتی که همه آن ها را به علم امامت می دانست و بسا به اصحاب خاصّ خود خبر داده بود و خبر می داد تا وقتی که قضای الهی در دفعه آخر در حقّ او جاری و پاره های جگر نازنیش در طشت ریخته شد و تحمّل همه این ها را کردن با کمال قدرتی که داشت و دفاع از خود نکردن و به مظلومیت تن در دادن در صورتی که در مقابل همه جور می توانست دفاع کند، در مقام تسلیم و رضا که خواسته خدا بود صبر کرد تا دین خدا و شریعت جدّش خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و منهاج پدر بزرگوارش امیر مؤمنان علیه السلام را که حفظ همه آن ها به عهده آن جناب و مأمور به حفظ آن بود حفظ کند و امتحان الهی در میان بندگان جریان خود را طی کند تا خبیث از طیب و شقی از سعید تمیز داده شود چنان چه همه این ها از تکلیفات خاصّه آن جناب بوده و ضعیف العقل و الایمان را نمی رسد که در کار امام چون و چرا کند و عیناً این چون و چرا کردن در کار امام، مانند چون و چرا کردن شیطان لعین است نسبت به خداوند علیم حکیم.

و همچنین است کلام در موضوع حضرت سیدالشهداء علیه السلام که آن حضرت نیز از جانب خدا و جدّش خاتم الانبیاء و پدرش امیر مؤمنان و برادرش حضرت مجتبی علیه السلام برای حفظ دین مقدّس اسلام و شریعت سیّد الانام مأمور بود که بطور عادی سلوک نماید تا هر که مؤمن می شود به اختیار او باشد و هر که کافر می شود نیز به اختیار خودش باشد و قیام حضرتش برای همین مرام بوده چنان چه پس از مرگ معاویه و استقرار یزید پلید بجای او و نامه نوشتن او به حاکم مدینه برای بیعت گرفتن از آن حضرت به خلافت بناحق خود و احضار حاکم آن حضرت را و خبر مرگ معاویه و خلافت یزید را دادن، حضرت پس از

استرجاع فرمودن فرمود: (وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِّيتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدَ). (1) کنایه از این که «به اسلام باید سلام و تودیع گفت؛ یعنی اسلام را باید وداع کرد وقتی که زمامدار امت کسی مثل یزید باشد». و در همان مجلس فرمود: (إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ وَ مَوْضِعِ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ بِنَا فَتَّحَ اللَّهُ وَ بِنَا يَخْتِمُ وَ يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ فَاجِرٌ شَارِبُ الْخَمْرِ مُعَلِنٌ بِالْفِسْقِ قَاتِلُ النَّفْسِ الْحَرَمَةِ مِثْلِي لَا يُبَايِعُ بِمِثْلِهِ أَبَدًا) (2) یعنی «ما خانواده پیغمبری هستیم و جایگاه رسالت و محل آمد و شد ملائکه خدا، به ما افتتاح باب خلقت را فرمود و به ما هم دنیا را خاتمه می دهد، و یزید مردی است فاسق و فاجر شراب خوار، در آشکارا فسق و فجور می کند، کشنده نفس است که حرام شده کشتن آن و مانند منی هرگز با او بیعت نمی کند».

لذا به امر خدا و رسول نه به نحو الزام بلکه به نحو اختیار برای زنده داشتن دین خدا و حفظ شریعت با کمال قدرت و علم و امامت، روی جریان طبیعی عادی در مقام رضا و تسلیم جان خود را فدای دین خدا نمود و چون مکلف مختار بود به تکلیف عادی، لذا قیام او هم قیام عادی بود و بسا در مقام تکلیفات عادیه چنین اقتضا می کند که مکلف جان خود را فدا کند و کشته شود؛ مثلاً یکی از رکن های دین مقدس اسلام مسئله جهاد با کفار و دشمنان دین است که هرگاه شرایط آن موجود و پیغمبر یا امام فرمان جهاد داد بر هر مسلمانی که شرایط جهاد رفتن در او موجود باشد واجب است بر او که مبادرت به رفتن به جهاد کند هر چند بطور جزم و یقین بداند که کشته می شود و هر گاه تخلف از جهاد کند گناه کبیره کرده و مستحق عذاب و دخول در آتش است و اگر هم ردّ قول پیغمبر یا امام را بکند مرتد و کافر می شود در این صورت خود را به مهلکه انداخته و رفتن به جهاد و کشته شدن مهلکه نیست و آیه (لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ) (3) شامل آن نیست بلکه قطعاً فرار از جهاد تهلکه است چنان چه از اخبار بسیار مستفاد می شود.

ص: 301

-
- 1- بحار الانوار / ج 44 / ص 326 / ح 2 - لکن در حدیث قبل از (بَلِّيتِ)، (قَدْ) ذکر نشده است.
 - 2- در روایت در کتاب بحار الانوار به جای کلمه (مَوْضِعِ الرِّسَالَةِ) کلمه (مَعْدِنُ الرِّسَالَةِ) و به جای جمله (و بِنَا يَخْتِمُ) جمله (بِنَا خَتَمَ اللَّهُ) ذکر شده است و همچنین جمله (مُعَلِنٌ بِالْفِسْقِ) مؤخر و جمله (قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ) مقدم ذکر شده است / بحار الانوار / ج 44 / ص 325 / ح 2 / باب 37
 - 3- بقره / 195

مثال دیگر اگر کسی کس دیگری را امر و مجبور کرد به کشتن شخصی و به آن کس گفت اگر این شخص را نکشتی تو را می کشم و آن کس یقین داشته باشد که اگر آن شخص را نکشد خودش کشته خواهد شد طبق دستور اسلام نباید آن شخص را بکشد بلکه خود را باید فدای او کند و کشته شود زیرا که در خون تقیه نیست و این نحوه کشته شدن تهلکه نیست و مشمول آیه تهلکه نمی شود؛ پس می گوئیم کشته شدن حضرت سیدالشهداء علیه السلام و اصحاب آن حضرت رضوان الله علیهم تهلکه نبوده، بلکه اگر کشته نمی شدند تهلکه بود، گاهی به کشته گشتن و گاهی به کشتن است ترویج دین به هر چه زمان اقتضا کند.

و اگر کسی بگوید که این بیانی که کردی نسبت به مکلفین صحیح است و اما در موضوع اطفال نابالغ که تکلیف متوجه آن ها نیست چه می گوئی؟ جواب گفته می شود که امام مقام ولایت کلیه را دارد هم چنان که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حکم (الَنْبِيِّ اُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ) (1)، «سزاوارتر بوده است به مؤمنین از نفس های ایشان». لذا به حکم اولویت، پیغمبر یا امام چون عالم به حکم و مصالحی که هستند بر وفق حکمت و مصلحت، ملحق به مکلفین می باشند.

و اما راجع به آب بستن بر روی آن ها و اعتراض معترض که چرا آن حضرت زمین را حفر نکرد تا آب ظاهر شود و اطفال تشنه لب و اهل و عیال را سیراب کند با این که قدرت آن را داشت؟ جواب آن این است که به شهادت بسیاری از تواریخ و مقاتل، روز هفتم محرم که آب بر روی ایشان بسته شد در طرف عصر در پشت خیمه ها خود آن حضرت یا به فرمان آن جناب چاهی کردند و آب ظاهر شد و همه تشنگان سیراب شدند تا این که از میان لشکر شقاوت اثر نام های به عبید زیاد ملعون نوشتند و او را خبردار کردند از چاه کردن آن حضرت در عقب خیم ها و آن ملعون پس از رسیدن آن خبر، نامه ای نوشت به عمر سعد ملعون که به من خبر رسیده که حسین در عقب خیم خود چاه کنده و از آب آن استفاده می کنند البته به رسیدن نامه من به تو، کار را بر او سخت بگیر و نگذار چاه بکنند و از آب آن استفاده کنند شب هشتم محرم نامه خبر چاه کردن را برای عبید زیاد فرستادند هر

ص: 302

چند برنده نامہ تندرو بوده از صبح هشتم زودتر نامه ایشان به آن ملعون نرسیده و جواب آن تا صبح نهم یا دیرتر به عمر سعد رسیده و تا عصر روز نهم آب در خیم ها بوده و شب عاشوار هم سی مشک آب در خیم ها به امر آن حضرت آوردند و تا قبل از ظهر روز عاشورا هم در خیم ها بوده کار عطش از نزدیک ظهر تا وقت عصر سخت بوده که در آن گیرودار عادتاً مجال کندن چاه نبوده و چنان چه سابقاً ذکر شد آن حضرت به امر خدا بر وفق حکمت و مصلحت به جریان طبیعی عادی عمل می فرموده.

و اما جواب از این که آن حضرت می دانست که کشته می شود چرا زن ها و فرزندان خود را همراه خود برد که به خفت و خواری آن ها را اسیر کنند؟ این است که اولاً عمل آن حضرت بر وفق رضا و خواسته خدا بود و به حکم آیه مبارکه: (عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِ رَبِّهِمْ يَعْلَمُونَ) (1) بر حسب امر و فرمان خدا بوده و جز اطاعت فرمان خدا منظوری نداشته در حاق واقع، و اما بر حسب جریان عادی می خواسته به مردمان جهان بفهماند که قیام و نهضت آن حضرت برای سلطنت و ریاست و مملکت گیری نبوده و جز حمایت از دین جدش خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله مقصدی نداشته و برای جنگ و جدال نبوده و الا کسی که به اراده جهان گیری قیام کند و بخواهد به اطراف خود بجنگد به جای آن که زن و بچه و خواص خود را همراه ببرد تهیّه سپاه و قوه و لشکری می کند که موجب غلبه و پیشروی او گردد پس همراه بردن آن حضرت زنان و کودکان را به همراه خود برای ریشه کن کردن دولت ملعونه بنی امیه و حفظ دین مقدس اسلام بوده و مردم نتوانند بگویند برای ریاست و سلطنت بوده قطع نظر از حکم و مصالح باطنیه ای که داشته و عمل حضرت ابی عبیدالله علیه السلام کاشف است از عظمت سیاستمداری آن حضرت که عقول سیاستمداران و کلیه دانشمندان جهان را به حیرت انداخته و همه این قضایا روی جریان عادی بوده پس به هیچ وجه مورد اعتراض معترض نخواهد بود.

چون سخن به این جا رسید برای مزید آگاهی به نظر قاصر رسید که به قول بعضی از دانشمندان خارج از اسلام برای عادی بودن قیام و نهضت حسینی استشهاد در این مقام

ص: 303

نمایم که گفته شده:

خوش تر آن باشد که وصف دلبران *** گفته آید از زبان دیگران

مسیو ماریین آلمانی فیلسوف معروف و حکیم مشهور که از دانشمندان بزرگ مسیحی است کتابی در این باب نوشته که محتوی بر لطایف و دقایق و حقایق با تحقیقات رشیکه مبنی بر فلسفه اسلامیّه [و] موسوم به انقلاب کبیر [است]. دوست داشتم برای روشن شدن بعضی از اذهان درج کرده باشم و خوانندگان با دقت نظر از آن بهره مند شوند و آن این است.

انقلاب کبیر یا سیاست حسینیه علیه السلام

مسیو ماریین گفته است در بیان فلسفه مذهب شیعه حسین بن علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف، او سبط محمد صلی الله علیه و آله است که از دختر او و حبیبه او فاطمه (علیها السلام) تولّد یافته و ممکن است گفته شود که دارای جمیع اخلاق و صفات مستحسنه است در نزد عرب و آن خانواده، و او وارث شجاعت پدر خود و داناترین تمام مسلمانان بوده در احکام دین جدش و در محبوب ترین صفات که سخاوت باشد در درجه کمال بوده و در فصاحت بیان و طلاقت زبان، مکان بسزائی داشته و همه مسلمانان نسبت به حسین در حسن عقیده اتفاق دارند حتی آن هایی هم که در حق پدر و برادر او بد می گفتند- یعنی خوارج- او را مدح و ثنا می نمودند و کتاب های ایشان پر است از ملکات حسنه و سجایای مستحسنه.

او بسیار صاحب غیرت و راست گو بود و عیب گوی احدی نبود، اغلب فرقه های مسلمانان عقیده های عظیمی به او دارند ولیکن آن چه را که در کمال اطمینان می توانیم بدون ترس از اعتراض بنویسیم در کتاب خود این است که پیروان علی- یعنی جماعت شیعیان- اعتقادشان در حق حسین بیشتر از اعتقاد نصاری در حق مسیح علیه السلام است و چنین می دانند که او را در قیامت شافع مطلق است ما می گوئیم که مسیح تحمّل مشقت های بسیاری را برای عفو از گناهان نمود آن ها هم در حق حسین همین را می گویند اگر ما بخواهیم که در حق حسین بگوئیم چیزی را که راه انکاری در آن نباشد می گوئیم که او در

آن عصر اول شخص سیاسی بوده و ممکن است که گفته شود که احدی از صاحبان دیانات مانند او سیاست مؤثری نداشتند؛ پدرش علی، حکیم اسلام بود و سخنان حکمتی و کلمات شخصی او کم تر و کوتاه تر از همه حکماء معروف عالم نبوده و با این حال مانند سیاست حسینیه از او ظاهر نشد و برای اثبات این نکته سزاوار است کمی از سخن خود را توجه بدهیم در تاریخ عرب قبل از اسلام، در میان بنی امیه و بنی هاشم نسب نزدیکی بود به این معنی که با هم پسر عمو بودند زیرا که امیه و هاشم پسران عبد مناف بودند و پیش از اسلام در میان ایشان دشمنی عظیمی بود که هر کدام در طلب ریختن خون هم دیگر بودند و قریش عزیزترین عرب بودند و سیادت و غلبه در میان قریش مخصوص بنی هاشم و بنی امیه بود؛ بنی امیه در ثروت و ریاست و بنی هاشم در علم و روحانیت، پس ریاست روحانیت و تولیت کعبه تا امروز در اختیار بنی هاشم بوده و هست و شریف مگه نمی باشد مگر از بنی هاشم لذا بین ایشان و بنی امیه عداوت و دشمنی افتاد و بنی امیه ترقی و زیادتی کردند تا وقتی که محمد مکه را فتح کرد و همه قریش به او معتقد شدند و بنی امیه هم مطیع او شدند و در حقیقت محمد متصرف ریاست عرب شد؛ هم ریاست روحانی و هم ریاست جسمانی و شأن بنی هاشم بزرگ شد در میان عرب و بنی امیه در ظاهر از آن ها اطاعت می کردند ولیکن در باطن، آتش حسد در کانون سینه هاشان مشتعل بود و همیشه در صدد بودند که از بنی هاشم کینه جوئی کنند و کینه های قدیمی خود را ظاهر کنند تا وقتی که روح محمد قبض شده، راه برای آن ها باز شد و کوشش کردند نگذارند خلافت محمد باصول الکششی؛ یعنی ولیعهدی برقرار شود بنا را بر اصول اکثریت آراء گذاردند و قوت مخالفت بنی امیه اکثریت رأی را برد از بنی هاشم، از این راه بنی امیه به مقصود خود نائل شدند و بر بنی هاشم غلبه کردند و وضع خلافت را تغییر دادند و به مقام رفیع منیعی رسیدند و مقدمه سازی کردند برای آتیۀ خود و روز به روز هم مقام شان نزد خلفاء بالا می رفت تا این که امر سلطنت را به دست گرفتند و رکن رکین سلطنت شدند تا این که خلافت به خلیفه سوم عثمان که از بنی امیه بود رسید و رتق و فتق امور به دست او افتاد هر امری و در هر جائی، پس امر آینده خود را برای خلافت محکم کردند و اظهار خلوص عقیده و صدق نیت نسبت به اسلام از خود بروز می دادند در ظاهر اما در باطن از روی

عداوت پیشین و خون خواهی هائی که از بنی هاشم می کردند از پیروی دینی که مرسوم بنی هاشم بود سرپیچی می نمودند لکن چون مسلمانان در آن زمان زیاد بودند نمی توانستند به مقصد خود برسند مگر به متابعت از دین لذا مخالفت خود را ظاهر نمی کردند بلکه اظهار تبعیت از آن می کردند تا این که به مقامات بلندی رسیدند و پایه های عزت و جلال خود را محکم کردند و از احکام اسلام تمرد نمودند و علانیه در مجمع عام به دین اسلام استهزاء می کردند (اشاره به عملیات و گفتار یزید پلید است).

چون بنی هاشم حال را چنین دیدند و بر عملیات آن ها واقف شدند از ایشان غفلت نکردند و در مقام انتقام از خلیفه سوم برآمدند و افعال زشت او را بر مردمان ظاهر کردند با اسلوب غریب و عجیبی، پس مسلمانان بر علیه او قیام کردند و با او مخالفت کردند تا آن که او را کشتند و رؤساء مسلمین هم در کشتن او شرکت کردند و بر نجح اکثریت آراء، علی را خلیفه چهارم محمد قرار دادند پس بنی امیه یقین کردند که به همین زودی بنی هاشم به سیادت بزرگی خواهند رسید همان نحو سیاستی که در زمان محمد صلی الله علیه و آله بود لذا معاویه که پیش از خلفاء پیشین امیر شام بود مرد مقتدر با تدبیر بینا به عواقب کار بود پرچم مخالفت با علی را بلند کرد و متشبث به این شد که علی اشاره به کشتن عثمان کرد و در میان مسلمانان اختلاف انداخت و در میان عرب شمشیر کشید بر همان طریق پیش از اسلام در جنگ های عدیده، هر چند معاویه بر علی غالب نشد علی هم نیز بر او غالب نشد و پرچم امویین از پرچم هاشمیین درازتر نشد تا وقتی که علی کشته شد و غلبه معاویه تمامیت پیدا کرد به صلح و سازش کردن حسن برادر بزرگتر حسین که سنش از او زیادتر بود و او خلیفه پنجم محمد شد و بنی امیه خلافت او را سرقت کردند و هر چه اقتدار معاویه زیادتر می شد کوشش و تدبیر او برای نابود کردن بنی هاشم زیادتر می شد و لحظه ای در نیست و نابود کردن بنی هاشم سستی نمی کرد و حسین با این که پیرو برادرش حسن بود نه مطیع بنی امیه بود و نه مخالف ایشان بود و حسین همیشه آشکارا می گفت زود باشد که من در راه حق کشته خواهم شد و دست بیعت خود را به دست باطل نخواهم داد و بنی امیه از او می ترسیدند و خلافت دوام داشت تا وقتی که حسن و معاویه هر دو از دنیا رفتند و یزید از روی اصول ولیعهدی نه اصول اکثریت آراء بجای پدر خود نشست و اصول اکثریت آراء

بعد از علی ترک شد آلا این که ولیعهدی به رضایت بزرگان تعیین می شد و رؤسای قبایل با او بیعت می کردند چون حسین دید وقتی سلطنت برای بنی امیه تمامیت پیدا کرد و صاحب ریاست مطلقه و ریاست روحانیة اسلام شدند و شروع کردند عقاید مسلمانان را از دین جدش متزلزل کنند و از طرف دیگر عداوت قدیمه خود را بروز دهند و فروگذار نمی کردند در نابود کردن بنی هاشم چه آن ها را اطاعت بکنند یا نکنند و امر این طور استمرار پیدا کرد و می خواستند در دنیا اسمی و رسمی از بنی هاشم باقی نگذارند تصمیم گرفت بر امری که وادار کند مردمان را بر مخالفت بنی امیه، این بود که چون یزید بجای پدر خود نشست حسین مخالفت با او را بر خود واجب کرد علناً و این وقتی بود که یزید جدیت کرد که از او بیعت بگیرد و حسین هم برای رسیدن به مقصد عالی خود، نفس خود را مهیا کرد برای مردمان، از روی علم و عمد اقدام کرد بر کشته شدن خود به کیفیتی که اسلام را به هیجان درآورد. و هر صاحب وجدانی وقتی دقت کند در اوضاع این خانواده و نفوذ بنی امیه و وضع متزلزل شدن اسلام و استیلاء بنی امیه بر عموم مسلمانان بدون توقف تصدیق می کند که حسین دین جدش و قوانین اسلام را به کشته شدن خود زنده کرد و اگر این واقعه پیش نیامده بود به سبب کشته شدن حسین که مسلمانان را به هیجان بیاورد باقی نمی ماند اسلام به وضع حالیه قطعاً، به سبب این که اول اسلام بود نزدیک بود که محو شود رسوم و قوانین اسلام یک مرتبه، هر آینه حسین بعد از پدرش مصمم بود برای اجراء این مقصد عالی تا وقتی که یزید بر تخت معاویه مستقر شد و متوجه شد به طرف مرکزهای اسلامی که اهمیت داشت؛ مانند مکه و عراق تا مقصد خود را انتشار دهد و در هر زمینی که قدم می گذارد بغض مسلمانان را در آن جا تولید می کرد به نفع بنی امیه و یزید این معنی را تعقل نمی کرد و متوجه این نکته ای دقیقه نبود که وقتی این جنبش و جوشش در جهتی از جهات مملکت روی داد و حسین پرچم مخالفت را بلند کرد، مردم از جهت کراهتی که از حکومت بنی امیه داشتند و روشی که پیش گرفته بودند و دل های شان به طرف حسین توجه داشت، انقلاب سریعی در عموم ممالک اسلامی روی می دهد و سلطنت بنی امیه برای همیشه زایل می شود.

پس از روزی که به تخت سلطنت نشست تصمیم گرفت که پیش از هر مهمی حسین

را بکشد و این بزرگ تر غلط سیاسی بود که از بنی امیه صادر شد و به همین یک خطای سیاسی اسم و رسم خود را در دنیا از دست دادند و محو کردند و بزرگ تر دلیل آن این است که چون حسین متوجه به جانب مقتل خود شد طالب سلطنت و ریاست نبود و حاجتی به آن نداشت هرگز، و بواسطه علم و سیاست و تجربه ای که در عهد پدر خود کسب کرده بود و همچنین در عهد برادر خود در جنگ و زد و خورد کردن با بنی امیه، می دانست که مقاومت کردن او با یزید غیر ممکن است به جهت این که او استعدادی نداشت و در مقابل استعداد یزید بسیار بود پس حسین بعد از پدرش همیشه خبر از کشته شدن خود می داد و ساعت بیرون رفتنش از مدینه تصریحاً پرده را برداشت و گفت: من برای کشته شدن می روم، و برای اتمام حجت بر یاران خود ایشان را اعلام کرد به این مطلب و همه ایشان آگهی داد تا اگر کسی به طمع رسیدن به ثروت و مال و جاه و جلال می خواهد با او حرکت کند بداند که او به لهجه صریح گفته که من برای کشته شدن به جانب مقتل خود می روم و اگر حسین این اراده را نمی کرد و این مقصد را هم در نظر نمی گرفت از روی علم و عمد می دانست که جانش سالم نخواهد ماند و اگر قصد او ریاست و سلطنت بود برای خود عده و مدد جمع می کرد و تهیه لشکر می دید نه این که مردم را از دور خود متفرق کند لکن چون مقصدی غیر از کشته شدن نداشت که آن مقدمه هیجان و شورش مردمان بود بر بنی امیه و عملی کردن مقصد خود که بسیار عالی بود، چنین دانست که بزرگ ترین وسیله برای رسیدن به این مقصد، تنهائی و مظلومیت است پس آن را اختیار کرد تا مصیبت های او عظیم تر و بیش تر در دل ها تأثیر کند.

و مخفی نباشد که حسین با محبتی که از او در دل های مؤمنین بود اگر می خواست لشکر عظیمی در دور خود جمع کند هر چند کشته هم می شد مردم می گفتند که کشته شدن او در طلب سلطنت بود و مظلومیت او ثابت نمی شد و این نتیجه بزرگ بر آن مترتب نمی گردید لذا باقی نگذارد با خود غیر از کسانی که ممکن نبود انفکاک شان از او؛ مانند فرزندان و برادران و فرزندان برادران و پسر عموها و عده ای از خواصی که پیروان امر ایشان بودند و نیز آن ها را هم امر به انصراف شان فرمود و از او نپذیرفتند و آن جماعت هم نزد مسلمانان به تقدس موصوف بودند و جلیل القدر، و کشته شدن ایشان با حسین عظمت این واقعه را

بنابراین حسین به قوت علم و سیاستی که داشت به هیچ جهت فروگذار نکرد در فاش کردن ظلم و جور بنی امیه و ظاهر کردن نیت های آن ها در دشمنی با بنی هاشم و اولاد محمد، می دانست حسین که بنی امیه با آن شدت عداوتی که با او و اهل بیت او داشتند اسیر می کنند پس از کشته شدن او زنان و اطفال بنی هاشم را که از آل محمدند و این واقعه فوق العاده مؤثر است بالا تر از آن چه مسلمانان تصور آن را بکنند خصوصاً عرب کما این که این طور هم شد به سبب این معاملات ظالمانه و سنگدلی آن ها با حریم و اطفال پیغمبر خودشان که در دل های مسلمانان تأثیر عظیمی کرد که تأثیر آن کمتر از کشته شدن حسین و اصحاب او نبود و آشکار کرد دشمنی بنی امیه را و کارهای زشتی که کردند برای مسلمانان، و ظاهر کرد فساد عقاید آن ها را، و از همین جهت بود که حسین علناً به رفیق هائی که او را منع می کردند آن حضرت را از مسافرت بسوی عراق، جواب می داد و می گفت من برای کشته شدن می روم بسا بود که فکرهای ایشان محدود بود و بر مقاصد جلیله حسین مطلع نبودند و الحاح می کردند حضرت به جانب عراق سفر نکنند و آخر جواب او به آن ها این بود که خدا می خواهد آن را و جدم به من امر فرموده که بروم و وقتی به او می گفتند همچون فرض می کنیم که تو بروی برای کشته شدن پس چرا این زن ها و بچه ها را با خود میبری؟ جواب می گفت: که خدا خواسته است آن ها را اسیر ببیند، و برای مانعین ممکن نبود سخنان او را رد کنند زیرا که ریاست روحانیت در آن وقت مسلم بود برای او، همه این ها دلالت داشت که در دل حسین چیزی خطور نمی کند سواى مقصد بزرگی که در نظر گرفته که باید اجراء شود و تحمّل این صدمات برای رسیدن به سلطنت نبوده و اقدام به این مهلکه بزرگ، دانسته و از روی علم بوده؛ چنان چه بعضی از مورخین ما توهم کرده اند به دلیل آن که غالباً با صاحبان عقول حدیث می کرد به بیان واضح و آن ها کسانی بودند که از خواص یاران او بودند و حدیث کردن او برای تسلیت دادن به آن ها بوده به مصیبت های خود پیش از واقع شدن و می فرمود که زود باشد خدا ظاهر کند پس از کشته شدن من، جماعتی را که تمیز می دهند میان حق و باطل را و به زیارت قبرهای ما می آیند و برای ما گریه می کنند و از دشمنان ما آل محمد انتقام می کشند آن جماعت دین خدا را یاری می کنند و شریعت جدم

را تأیید می کنند و جدّ من آن ها را دوست می دارد و من هم آن ها را دوست می دارم و در قیامت با ما محشور خواهند شد.

کسی که به دقت صحیح نظر کند در سخنان و کارهای حسین می بیند که به قدر یک دقیقه از سیاست خود غافل نبوده و در بیان شنایع و زشتی های بنی امیه و ظاهر کردن دشمنی های باطنی آن ها با بنی هاشم و ظلم های ایشان خودداری نمی نموده، این سیاست عجیبه و قوت نفس و از جان گذشتگی بوده که راه مقصود او را باز کرد و تا آخرین لمحّه سیاست خود ثابت ماند حتّی نسبت به طفل شیرخوار خود که متحیر کرد عقول فلاسفه را زیرا که او در آن وقت با آن مصیبت های بزرگ و افکار متراکمه و تشنگی و جراحت های بسیار نیز از آن مقصد بزرگی که داشت منصرف نشد، طفل خود را روی دست گرفته برای او طلب آب کرد و او را با تیرها جواب گفتند می دانست که بنی امیه به طفل شیرخوار هم رحم نمی کند لکن اراده کرد که مصیبت خود را بزرگ کند و به جمیع مردمان شدّت دشمنی بنی امیه را بر بنی هاشم اعلام کند تا کسی توهم نکند که اقدام یزید پلید بر آن چه که کرد از روی کراهت و دفاع بوده از خودش زیرا که کشتن طفل شیرخوار در این حال دهشتناک جز وحشیگری و عداوت و درّنده طبیعتی که منافی با قواعد دین ها و سیره ها است نبوده و همین یک نکته پرده را بخوبی از روی قبایح اعمال بنی امیه برداشته و فساد عقاید و نیت های آن ها را بر همه اهل عالم خصوصاً مسلمانان ظاهر کرده که بنی امیه اکتفا به مخالفت احکام اسلام تنها نکردند بلکه سعی کردند که به روش عصبیت جاهلیت از بنی هاشم کسی را باقی نگذارند خصوصاً ذریّه محمّد را، پس حسین به علّت وفور علم خود و سیاست مسلمّه تا وقتی که کشته شد مرتکب امری نشد که بنی امیه را ملجأ کند که در مقابل او مقاومت کنند؛ زیرا که او با آن نفوذ کلمه و اقتداری که مسلماً داشت غلبه جوئی بر بلدی از بلاد اسلام نکرد و بر محل حکومتی از حکومت های یزید حمل نمود بلی پیش [از این که] از او خلاف طاعتی ظاهر شود یا قصد فتنه ای داشته باشد، در بیابانی خشک او را محاصره کردند.

پس حسین علیه السلام هرگز نگفت من سلطانم یا سلطنتی می خواهم، چرا افعال زشت بنی امیه و اضمحلال اسلام را از سوء اعمال آن ها آشکار می کرد و از مظلوم کشته شدن خود

خبر می داد چرا چون او را در آن بیابان محاصره کردند اظهار کرد که آن ها او را واگذارند که زن و بچه های خود را بردارد و از سلطنت یزید لعین بیرون رود؛ یعنی از مملکت اسلامی خارج شود و این درخواست، سلامتی نفس حسین را ثابت می کرد و جدّاً در دل های مسلمانان تأثیر بسزائی کرد و وادار کرد مسلمانان را بر مخالفت بنی امیّه، و پیش از این که حسین کشته شود بسیاری از رؤساء روحانیین را کشته از روی ظلم و ستمگری و پس از قتل ایشان انقلابی در میان مسلمانان ایجاد شد و مخالفت شدیدی بر ضدّ یزید لعین و بنی امیّه انتشار پیدا کرد و مردمان دانستند که آن ها خراب کنندگان اسلامند و انکار کردند بدعت های آن ها و تازه درآوردهای آن ها را و آن ها را ظالم و غاصب نامیدند و بنی هاشم را مظلوم و مستحق ریاست و حقیقت روحانیت اسلامیّه در ایشان بود؛ مثل این که مسلمان ها حیات تازه ای پیدا کردند و اسلامیّت رونق تازه ای حاصل کرد و ریاست روحانیتی که از میان رفته بود دو مرتبه تازه شد پس از آن که مردم فراموش کرده بودند هم چنان که مصیبت های حسین بزرگ ترین تمام مصیبت های گذشته بود انقلابی که حاصل شد بعد از وقعه حسین زیادتی داشت بر انقلابات گذشته و مدّت آن طولانی تر و آثار آن بیش تر بود و مظلومیّت آل محمد در عالم علم شد و نتیجه این انقلاب تجدّد ریاست روحانیت شد در عوالم سیاست پر اهمیّت در بنی هاشم و خصوصاً در بنی الحسین مسلم شد (غرض صاحب رساله از بنی الحسین ائمه اطهرند تا امروز) باید عبرت بگیرند مسلمانان روحانیت بنی هاشم را خصوصاً آن هائی که از نسل حسین اند. چند روزی نگذشت که سلطنت توسعه دار از یزید پسر معاویه کنده شد و آن اقتداری که داشت از بین رفت و کمتر از یک قرن سلطنت از بنی امیّه قاطبه سلب شد و مضمحل و نابود شدند بطوری که اسم و رسم و نشان های از آن ها باقی نماند و هر گاه نامی از آن ها در متن کتاب ها ذکر می کردند مقارن با کلمه شماتت که در دنبال آن ذکر می شد و این ها همه نتایج سیاست حسینیّه بود. ممکن است گفته شود آن چه را که تاریخ در طبقه ارباب دیانات و روحانیین گذشتگان نقل کرده مانند این شخص دورانیش مستقل المزاج دیده نشده هنوز اسیران حسین به شام نزد یزید نرسیده بودند که پرچم ها در طلب خون او بالا رفت و شورش و هیجان مردم در مخالفت با یزید برپا شد. ظلم بنی امیّه برای حسین کشف کرد باطن های آنان را، و پرده از

روی قبایح اعمال آن‌ها برداشته شد و نیت‌های شان معلوم شد تا اندازه‌ای که اهل بیت یزید زبان هاشان به بدگوئی به یزید و ملامت و شماتت کردن آزاد شد.

قبل از این واقعه ممکن نبود ذکر علی و حسنین در نزد یزید و اطرافی‌های او بخیر و خوبی یاد شود و بعد از وقعه کشته شدن در اشکارا و پنهانی، بینی یزید به خاک مالیده می‌شد از این که ذکر حسین و آل علی به تقدیس و تقدیم و تعظیم و مظلومیت گفته می‌شد و خیلی گران بگوش یزید می‌آمد ولیکن چاره‌ای نداشت جز این که سکوت کند و از این اعمال زشت بیزاری بجوید و آن را به امراء خود نسبت دهد و بعد از این واقعه، یزید پلید از بس محامد و مدح حسین را می‌شنید روزی گفت سلطنت حسین برای من آسان تر بود از شنیدن تعظیم و تمجید و تقدیس علویین و هاشمین و اخیراً اتباع حسین فائده این انقلاب و عظمت شأن بنی هاشم و تقویت امر ایشان را یافتند یک قرن نگذشت که سلطنت اسلام وسیع شد و مستقر شد در بنی هاشم، و بنی امیه قلع و قمع شدند به نحوی که باقی نماند برای ایشان اسم و اثری مگر مردی از ایشان که به سبب تعاقب در اندلس صاحب نفوذ و مالک شدند و امروز از اولاد این سلاطین یافت نمی‌شود احدی و اگر یکی از آن‌ها هم باشد حسب و نسب خود را کتمان می‌کند برای مطعون بودن او، و چون سلطنت به بنی هاشم رسید که پسر عموهای حسین بودند و اولاد حسین کناره‌گیری کردند از سلطنت برای این که ریاست شان روحانیت مطلقه بود و آن مسلم بود در اسلام و اما پسر عموهای حسین (مراد بنی عباس اند) چون به سلطنت رسیدند بسیار سخت گرفتند بر اهل انقلاب؛ یعنی شیعیان حسین از ترس این که مبادا سلطنت اسلام به تدریج به دست فرزندان حسین بیفتد با این که آن‌ها به سلطنت نرسیدند مگر به برکت این انقلاب و بواسطه فشار عباسیین اول نسبت به استیصال بنی امیه و در ثانی رفع ماده انقلاب شد و جوشش انقلابیون به تدریج فرو نشست و چون عقلانی که از شیعیان علی و حسین دیدند که این جوشش ساکن شد و از آن طرف شدت معارضه عباسیین که صاحب اقتدار بودند و افکار عموم را متشتت می‌کردند دانستند که طاقت مقاومت با ایشان را ندارند در ظاهر از هیجان و شورش ساکن شدند و در باطن سیاست خود را به صورت دیگر در آوردند و آن جمع شدن ایشان بود دور یکدیگر و ذکر کردن وقایع و مصائب حسین و به این صورت شروع کردند در تازه

کردن و زنده کردن انقلاب بزرگی، چون عباسیین این معنی را دانستند و تدبیر آن‌ها را فهمیدند از ترس عاقبت امر خود بر شیعیان سخت گرفتند بحیثیتی که هرگاه کسی مشهور به شیعه بودن می‌شد او را بزرگ‌تر از آن چه که اهل جرائم را عقوبت می‌کردند، عقوبت می‌کردند تا این که او را می‌کشتند یا به دار می‌زدند یا زندانی می‌کردند تا این که هزارها از ایشان حبس کردند با اعمال شاقه و سخت بر ایشان گرفتند و با این فشارها و عقوبت‌های سخت و کشتن‌ها باز نتوانستند قلع ماده انقلابات را بکنند که شیعیان علی تدبیر کرده بودند هر چه بر ایشان سخت‌گیری زیادتر می‌شد قوت و شوکت ایشان زیادتر می‌شد تا این که عاقبت این تدبیر شیعیان سبب انقراض دولت بنی عباس شد (مقصود نویسنده مسیحی خواجه نصیرالدین و عملیات او است) تا این که سلطنت به دست بنی‌الحسین افتاد (مراد او از سلطنت خلفاء فاطمیین است در مصر) و ریاست روحانیت بعد از حسین در اولاد او بوده (غرض او ائمه اطهار صلوات الله علیهم بوده) و آن‌ها عزای حسین را جزو اعظم از مذهب قرار دادند و این نکته سیاسیّه بالا رفت تا به سمت مذهب درآمد و هر چه نتیجه می‌داد در شیعیان علی و قوه ایشان زیاد می‌شد زیاد می‌کردند ذکر مصیبت حسین را در آشکارا و هر چه تجدید مصیبت می‌کردند ترقی آن‌ها زیادتر می‌شد و قوت‌شان بیش‌تر می‌شد تا این که مردان بیدار ایشان بر حسب اقتضاء عصر وضع عزاداری حسین را تغییر دادند و بر آن چیزهایی را اضافه کردند به نحوی که عظمت آن را زیاد کردند در هر کجا و موقعی که مسلمانان بودند به تدریج این مشی را داشتند حتی در میان سایر ملت‌ها خصوصاً اهل هند و چین و سبب تأثیر آن در اهل هند این است که ایشان وضع تعزیه‌های خود را شبیه وضع تعزیه‌های حسین قرار دادند و یک قرن نگذشت از شیوع عزاداری شیعیان در هند که عمومیت پیدا کرد در جمیع بلاد هند و در هر روز هم زیاد می‌شود.

بعضی از مؤلفین ما در اثر واقف نبودن بر کمیت و کیفیت این شعار مترقی سخن خود را به این جا رسانیده از روی بی‌اطلاعی و این عزا‌های حسینی را جنون شیعه نامیده و در این مسئله دقتی نکرده اند که چگونه تغییر و تبدیل می‌دهد کارها را در اسلام، و دیده نمی‌شود در شعبه‌ای از شعبه‌ها آن چه که در اثر این مجلس‌های عزای شیعیان دیده می‌شود از سیاست و حرکت و هیجان مذهبی کسی که در هند ترقیات شیعه را دیده است بر آن

کسانی که عزاداری‌ها در مدّت صد سال شعار خود قرار داده اند می‌دانند که ایشان بزرگ‌ترین نکته‌های ترقّی را متتبّع کرده اند زیرا که پیش از صد سال شیعه‌علی و حسین در هند انگشت شمار بودند و امروز ثلث اهل هند را تشکیل می‌دهند و همچنین در سایر شهرها. وقتی که ما مقایسه می‌کنیم دعوات و مبلغین مسیحین را با بسیاری آن چه که انفاق و صرف می‌کنند از ثروت و قوّه می‌بینیم ده یک ترقّیات این فرقه (یعنی شیعیان علی) را ندارند با این که کشیش‌های مسیحی هم مصیبت‌های مسیح را ذکر می‌کنند و تأثیر تامّی هم در میان مردمان دارد لیکن مانند وضع و اسلوب شیعه‌حسین نیست و ترویجات آن‌ها هم مثل ترویجات ایشان نیست شاید سبب آن این است که مصیبت‌های مسیح درجه تأثیر مصیبت‌های حسین را ندارد در دل‌ها، اگر تاریخ دان و تاریخ نویس‌های ما تتبّع بکنند حقیقت شعار و عادات این گروه‌های اجانب (یعنی شیعیان) را، نسبت جنون به آن‌ها نمی‌دانند. من می‌بینم محفوظ بودن قانون محمّدیه و ترقّی مسلمانان را و رونق اسلام را به کشته شدن حسین و صدور این وقایع و بواسطه اقامه عزای حسین که در این جماعت شیعه ظاهر شده لبّ سیاست و احساسات است و آن عبارتست از ابناء از ظلم و جور و این صفت در نزد حکماء سیاسیّین شریف تر شعار و نیکوترین سعادت و زیباترین حظّ و بهره است در انسان، و مادامی که این ملکه در ایشان باشد زیر بار ظلم و تبعیت از آن نمی‌روند سزاوار است دقت کردن تا دانسته شود که چه نکته‌های دقیقی در مجالس تعزیه حسین است و چه جواهر معانی از این ماتم تعلیم داده می‌شود که نسیم حیات جاودانی از آن وزیده می‌شود چنین دیدم و دانستم که شیعیان علی و حسین در اثر انعقاد این مجالس حقیقه و عملاً بعضی از آن‌ها به بعضی دیگر تعلیم می‌دهند کانه علناً می‌گویند که اگر شما پیروی از حسین می‌کنید و برای شما شرافتی است و دارای احساسات می‌باشید و خود را مفتخر می‌دانید و در طلب سعادت می‌باشید سزاوار نیست برای شما که پیروی از یزید نوعی کنید و تحمّل بار ظلم نمائید و سزاوار است که رجحان دهید مرگ با عزّت را بر حیات با ذلّت تا نائل شوید ذکر جمیل را در دنیا و سعادت و خوشبختی را در آخرت.

و شکی نیست که شیعیان به مثل این تعلیمات، متداول است در میان شان از زمانی که در گهواره هستند تا آن وقتی که آن‌ها را در قبر می‌گذارند و نائل می‌شوند ملکات عظیمه و

سجایای رفیعه را. آری درک می کنند هر نوع از سعادت و شرف را که هر یک از ایشان تکیه گاه حقیقی می باشند برای عزت قومی و افتخار نوعی، این است نکته های تمدن حقیقیه در روزگار ملت های مفتخره، این است تعلیمات معرفت حقوق، این است معنای تعلیمات دیپلماسی. ما گروه اروپائی ها به مجرد این که می بینیم وضع حرکات قومیه را که در قواعد و زاکون ملت ها و مذهب ها دیده می شود و منافات دارد با اصول ما نسبت جنون و وحشی گری به آن ها می دهیم غافل از این که اگر تتبع کنیم در مقصود آن ها می بینیم آن را که سیاسی است عقلائی هم چنانی که نتیجه های گفتار ما در این فرقه ظاهر می شود به نیکوتر و جهی سزاوار است که تأمل کرده شود در حقیقت حال سایر فرقه ها و ملت ها اگر نه اهل آسیا راضی نیستند به بسیاری از عادت های ما، و بعضی از افعال ما را منافی با آداب خود می دانند و آن ها را مهذب و پاکیزه نمی دانند بلکه عادت و حشیانه می دانند؛ مانند رقصیدن زن ها با مرد ها در مجالس عمومی.

هر آینه مسلمان ها اضافه بر آن چه که ما ذکر کردیم از منافع سیاسیّه مؤثره طبعاً در عمل تعزیه حسین خود را نائل به بالاترین درجات اخرویّه می دانند. هر کسی که مطلع باشد در تواریخ و واقف باشد به طبایع آسیائی ها تصدیق قول مرا می کند که اصلاح اخلاق و تعلیمات سیاسیّه در آسیا از امروز تا دو قرن دیگر ممکن نیست مگر بوسیله مذهب، و به سبب مذهب می توان میوه های قوم دوستی و وطن دوستی را چید مانند قرن های پیش در اروپا. امروز ممکن نیست استخدام انقیاد آسیا مانند اروپا به نام خدمات نوعیه و وطنیه. آری بواسطه چنگ زدن به مذهب ممکن است تحصیل خدماتی که ثمره آن برگشت به قوم و وطن کند. نفوس مسلمانان امروز سیصد میلیون می باشد غیر از پنج میلیون آن ها باقی مستقل نیستند وقتی که مسلمانان مذهب خودشان را در پشت سر انداختند و به اسم قومیت رو به طرف ترقیات سیاسیّه رفتند و عدول کردند از راه این سیاسات بجای این که ترقیات آن ها زیاد شود کم می شود برای آن که پنج حصّه از مسلمانان مغلوب می باشند در ملت های دیگر و نابودند در سایر شعبه ها زمانی که به نام قومیت طلب ترقی کنند از حیات سیاسی محروم می شوند اما وقتی که طلب ترقی کنند به نام جامعه اسلامیّت در همه یکی یکی های مسلمانان روح حیاتی پیدا می شود و بواسطه رابطه ای روحانیت سایر طبقات

اسلامیه از جهت اضمحلال مقایسه شود با فشارهای شعوبی نمی یابد احدی ماده روحانیتی که رواج داده شده در میان مسلمانان که در بر داشته باشد احساساتی را، مانند مجالس تعزیه داری برای حسین. همانا نصف عمده از استقلال که باقی مانده است تا امروز بواسطه پیروی کردن از این نکته ها است و به سبب این روابط زود باشد که خواهیم دید بیاید روزی که دولت های اسلامیه قوی گردد و به این وسیله همه مردم متحداً جمع شوند در زیر یک پرچم به علت این که دیده نمی شود در همه فرقه های اسلامی کسی که منکر باشد ذکر مصیبت های حسین را یا دیانتی متفکر از آن باشد بلکه عموماً برای ایشان یک رغبت طبیعی در اداء این اشعار مذهبی هست و یافت نمی شود در میان مسلمانان مختلفه العقیده هیچ مسئله ای که اتفاقی باشد مگر این مسئله زیرا حسین شبیه ترین روحانین است به حضرت مسیح لیکن مصیبت او سخت تر و بزرگ تر است و ابتداء حالات شیعیان حسین نیز شبیه بوده است به مسیحین در قرن های پیش و اگر مسیحین جریان کارشان بر مبادی اصول شیعه بود یا این که مسلمانان در راهی که شیعه می رود توقف نمی کردند یکی از این دو مذهب استیلا می یافتند در عالم قرن های چندی هم چنان که می بینیم ایشان را امروز، زمانی که موانع مرتفع شود از ایشان مانند سیل ها جاری می شوند و احاطه می کنند بسایر ملت ها و سایر طبقات مسلمانان. تمام شد کلام مسیو ماریین مسیحی آلمانی در این مقام.

در بیان این که ائمه علیهم السلام حجتند بر جمیع خلایق

اشاره

باید دانست که ائمه علیهم السلام حجتند بر جمیع عوالم و جمیع مخلوقات و حجت بودن ایشان منحصر به این عالم و برای بشر تنها نیست و اخبار کثیره ای در این باب در کتب معتبره روایت شده از آن جمله در مجلد هفتم بحارالانوار در یک باب مخصوص از صفحه (366) تا صفحه (368)، سیزده حدیث روایت کرده و در مجلد چهاردهم (السماء والعالم) در باب عوالم نیز اخبار زیادی روایت کرده و در اختصاص شیخ مفید و کتب صدوق و کتاب مختصر حسن بن سلیمان حلّی و کتاب سرائر و سایر کتب معتبره و در کتاب بصائر الدرجات صفّار نیز در جزو دهم در صفحه (144) و صفحه (145)، ده حدیث روایت شده مؤلف به بیان چند حدیث در این جا اکتفا می کنم.

از احمد بن محمد بن حسین از احمد بن ابراهیم از غمّار از ابراهیم بن حسین از بسطام از عبدالله بن بکیر از عمر بن یزید از هشام جوالیقی از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که فرمود: (إِنَّ لِلَّهِ مَدِينَةً خَلْفَ الْبَحْرِ سَعْتُهَا مَسِيرَةُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فِيهَا قَوْمٌ لَمْ يَعْصُوا اللَّهَ قَطُّ وَ لَا يَعْرِفُونَ إِبْلِيسَ وَ لَا يَعْلَمُونَ خَلْقَ إِبْلِيسَ تَلَقَّاهُمْ فِي كُلِّ حِينٍ فَيَسْتَأْمِنُونَ عَمَّا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ وَ يَسْتَأْمِنُونَ الدُّعَاءَ فَتُعَلِّمُهُمْ وَ يَسْتَأْمِنُونَ عَنَّا حَتَّى يَظْهَرَ وَ فِيهِمْ اجْتِهَادٌ (1) وَ عِبَادَةٌ شَدِيدٌ وَ لِمَدِينَتِهِمْ أَبْوَابٌ مَا بَيْنَ الْمَصْرَ رَاعٍ إِلَى الْمَصْرَ رَاعٍ مِائَةٌ فَرَسٌ حَ لَّهُمْ تَقْدِيسٌ وَ اجْتِهَادٌ شَدِيدٌ لَوْ رَأَيْتُمُوهُمْ لَأَحْتَرَزْتُمْ عَمَلَكُمْ يُصَلِّي الرَّجُلُ مِنْهُمْ شَهْرًا لَا يَرْفَعُ رَأْسَهُ مِنْ سُجُودٍ؛ طَعَامُهُمُ التَّسْبِيحُ وَ لِبَاسُهُمُ الْوَرَقُ وَ وُجُوهُهُمْ مُشْرِقَةٌ بِالنُّورِ إِذَا رَأَوْا مِنَّا وَاحِدًا لَحَبَسُوهُ [لَحَسُوهُ] وَ اجْتَمَعُوا إِلَيْهِ وَ أَخَذُوا مِنْ أَثَرِهِ إِلَى الْأَرْضِ يَتَبَرَّكُونَ بِهِ).

«هر آینه برای خدا شهری است در پشت دریای محیط که وسعت آن به قدر سیر کردن چهل روز راه است. در آن گروهی هستند که هرگز خدا را معصیت نکرده اند و شیطان را نمی شناسند و نمی دانند که خدا شیطان را آفریده، در هر وقتی که ملاقات می کنیم ایشان را آن چه را که به آن احتیاج دارند از ما می پرسند و ما به آن ها یاد می دهیم و از ما می پرسند از قائم ما تا وقتی که ظاهر شود و در ایشان عبادت و اجتهاد شدیدی است و از برای شهر ایشان در هائی است که میان هر لنگه ای از آن تا لنگه دیگر صد فرسخ راه است. برای ایشان تقدیس کردن و اجتهاد شدیدی است در عبادت و بندگی خدا، اگر آن ها را ببینید کوچک و پست می شمارید عمل خودتان را. هر مردی از ایشان که نماز می گذارد یک ماه سر خود را از سجده بر نمی دارد خوراک ایشان تسبیح گفتن و لباس ایشان برگ و روهای ایشان نورانی و تابیده است هر گاه یکی از ماها را می بینند او را نگاه می دارند و دور او جمع می شوند و از خاک زمینی که زیر پای او است بر می دارند و به آن تبرک می جویند».

(لَهُمْ دَوِيٌّ إِذَا صَلُّوا أَسَدٌ مِنْ دَوِيِّ الرِّيحِ الْعَاصِفِ فِيهِمْ جَمَاعَةٌ لَمْ يَصَدُّوا السَّلَاحَ مُدًّا كَانُوا يَنْتَظِرُونَ قَائِمًا يَدْعُونَ أَنْ يُرِيَهُمْ إِيَّاهُ وَ عَمْرٌ أَحَدِهِمْ أَلْفُ سَنَةٍ إِذَا رَأَيْتَهُمْ رَأَيْتَ الْخُشُوعَ وَ

ص: 317

الْإِسْتِكَانَةَ وَ طَلَبَ مَا يُقَرِّبُهُمْ إِلَيْهِ إِذَا حَبَسْنَا (اِحْتَبَسْنَا) ظَنُّوا أَنَّ ذَلِكَ مِنْ سَخَطٍ يَتَعَاهَدُونَ سَاعَةَ الَّتِي تَأْتِيهِمْ فِيهَا لَا يَسْتَمُونَ وَلَا يَقْتَرُونَ يَتَلَوْنَ كِتَابَ اللَّهِ كَمَا عَلَّمْتَاهُمْ وَإِنَّ فِيهِمَا نِعْلَمُهُمْ مَا لَوْ تَلَيْ عَلَى النَّاسِ لَكَفَرُوا بِهِ وَلَا تَكْفُرُوا يَسْتَمُونَ عَنِ اللَّهِ إِذَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْقُرْآنِ وَلَا يَعْرِفُونَهُ فَإِذَا أَخْبَرْنَاهُمْ بِهِ أَنْشَرَحَتْ صُدُورُهُمْ لَمَا يَسْمَعُونَ مِنَّا وَيَسْأَلُونَ اللَّهَ طُولَ الْبَقَاءِ وَأَنْ لَا يَفْقِدُونَنَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّ الْمَنَّةَ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فِيمَا نَعْلَمُهُمْ عَظِيمَةً وَ لَهُمْ خُرْجَةٌ مَعَ الْإِمَامِ إِذَا قَامُوا يَسْتَبْقُونَ فِيهَا أَصْحَابُ السَّلَاحِ مِنْهُمْ وَيَدْعُونَ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَهُمْ مِمَّنْ يَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِهِمْ فِيهِمْ كُهُولٌ وَ شُبَّانٌ وَإِذَا رَأَى شَابٌّ مِنْهُمْ الْكَهْلَ جَلَسَ بَيْنَ يَدَيْهِ جَلْسَةَ الْعَبْدِ لَا يَقُومُ حَتَّى يَأْمُرَهُ لَهُمْ طَرِيقٌ هُمْ أَعْلَمُ بِهِ مِنَ الْخَلْقِ إِلَى حَيْثُ يُرِيدُ الْإِمَامُ فَإِذَا أَمَرَهُمْ الْإِمَامُ بِأَمْرٍ قَامُوا أَبَدًا). یعنی

«برای ایشان همهمه و صدائی است وقتی که نماز می گذارند سخت تر از صدای باد پر صدا، در میان ایشان گروهی هستند که از آن وقتی که به وجود آمدند سلاح های خود را زمین نگذارده اند و در انتظار ظهور قائم ما می باشند و خدا را می خوانند که او را به ایشان بنمایاند و هر یک از ایشان هزار سال عمر می کند هر گاه آن ها را ببینی می بینی همه ایشان را خاشع و فروتن، و طلب می کنند چیزی را که نزدیک کند ایشان را به او، هر گاه ما خود را از آن ها منع کنیم گمان می کنند که از روی خشم بوده از ما عهد می گیرند ساعتی را که به نزد ایشان بیاییم ملول نمی شوند و سستی نمی کنند. می خوانند کتاب خدا را به نحوی که ما به ایشان تعلیم داده ایم و هر آینه در آن چیز هائی که به ایشان تعلیم داده ایم اگر آن ها برای مردمان خوانده شود کافر می شوند به آن، و انکار می کنند آن را و اگر چیزی از قرآن بر ایشان وارد شد از ما سؤال می کنند اگر آن را ندانستند. پس چون به آن ها خبر دهیم سینه های ایشان گشایش می یابد برای آن چه که از ما می شنوند و از خدا طول بقاء ما را می خواهند و این که ما را گم نکنند و می دانند که این، یعنی دیدن ایشان ما را و آن چه را که به ایشان تعلیم می دهیم، منت بزرگی است از جانب خدا بر ایشان و برای ایشان است خروج کردن با امام و چون قیام می کنند آن هائی که دارای سلاح می باشند از جلو ایشان حرکت می کنند و خدا را می خوانند که ایشان را از کسانی قرار دهد که به سبب آن ها دین شان یاری کرده شود و آن ها پیرمرد ها و جوانانی هستند. هر گاه جوانی از ایشان پیرمردی را دید در مقابل او مانند غلامان در مقابل آقایان خود می نشینند و بر نمی خیزد تا آن پیرمرد او را

اجازه ندهد. برای ایشان راهی است که ایشان به آن دانترند از سایر مردمان، می روند از آن راهی که امام می خواهد پس اگر امام ایشان را امری کند به امری همیشه به پا ایستاده اند».

(حَتَّى يَكُونَ هُوَ الَّذِي يَأْمُرُهُمْ بِغَيْرِهِ لَوْ أَنَّهُمْ وَرَدُّوا عَلَيَّ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ الْخَلْقَ لَأَفْتُوهُمْ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ لَا يَخْتَلُ الْحَدِيدُ فِيهِمْ وَلَمْ سَيُوفٌ مِنْ حَدِيدٍ غَيْرِ هَذَا الْحَدِيدِ لَوْ ضَرَبَ أَحَدُهُمْ بِسَيْفِهِ الْجَبَلَ لَقَدَّهُ حَتَّى يَفْصِلَهُ).

یعنی «تا این که او از کسانی باشد که او را به غیر آن امر کند اگر ایشان وارد شوند در میان مشرق و مغرب خلق را در یک ساعت همه آن ها را نابود می کنند. گند نمی شود آهنی که در میان ایشان است و برای ایشان شمشیرهایست از آهنی که غیر از این آهن ها است که اگر یکی از ایشان با شمشیر خود به کوهی بزند آن را دو تا و از هم جدا می کند».

(يَعْرُوبُهُمُ الْإِمَامُ الْهِنْدِيُّ وَالْدَيْلَمِيُّ وَالْكُرْكِيُّ وَالتَّرْكِيُّ وَالرُّومِيُّ وَبَرْبَرٌ وَمَا بَيْنَ جَابْرِسَا إِلَى جَابَلْقَا وَهُمَا مَدِينَتَانِ وَاحِدَةٌ بِالْمَشْرِقِ وَآخَرَى بِالْمَغْرِبِ لَا يَأْتُونَ عَلَى أَهْلِ دِينٍ إِلَّا دَعَوْهُمْ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى الْإِسْلَامِ وَإِلَى الْإِقْرَارِ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَنْ لَمْ يُسَلِّمْ قَتَلُوهُ حَتَّى لَا يَبْقَى بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا دُونَ الْجَبَلِ أَحَدٌ إِلَّا أَقْرَبُ) (1)

یعنی «با آن ها امام جنگ می کند با هند و دیلم و ترک و روم و بربر و آن چه در میان جابرسا و جابلقا است و آن ها دو شهرند یکی از آن ها در مشرق و دیگری در مغرب است نمی آیند بر اهل دینی مگر این که آن ها را بسوی خدا و اسلام و اقرار به محمد صلی الله علیه و آله دعوت می کنند و کسی که مسلمان نشود او را می کشند تا این که باقی نماند در میان مشرق و مغرب و آن هایی که در پشت کوه است احدی مگر این که اقرا کند بیگانگی خدا و دین اسلام و به محمد صلی الله علیه و آله».

مؤلف گوید

اشاره

بدان که برای دیلم معانی ذکر کرده شده آن چه در این مقام بی مناسبت نیست، یکی آن که مطلقاً به معنی اعداء است؛ یعنی دشمنان و دیگر آن که در معجم البلدان گفته است که آن ها

ص: 319

طایفه ای هستند که به این نام نامیده شده اند به نام زمین شان و بعضی از اهل اثر گفته اند که این نام پدری نیست برای ایشان و منجمین گفته اند که دیلم در اقلیم چهارم واقع شده طول آن هفتاد و پنج درجه و عرض آن سی و شش درجه و هشت دقیقه است.

كَرْكُ نام قلعه بسیار محکمی است در طرف شامات از نواحی بلقاء در کوه های میانه ائله و دریای قلزم و بیت المقدس بالای دندانۀ کوه بلندی واقع است که درّه های چندی بر آن احاطه دارد و دور نیست که اشاره به محل سفیانی باشد و دور نیست که این کلمه تصحیف گرد باشد؛ چنان چه از بعض اخبار دیگر مستفاد می شود و این اظهر است. بَرَبْرُ اسمی است که شامل قبایل بسیاری است در کوه های مغرب که اول آن برقه و آخر آن به دریای محیط می خورد و از طرف جنوب به بلاد سودان می رسد و مجموع بلاد آن ها را بربر می گویند و گفته شده از نژاد عمالقه اند. جابرسا در معجم البلدان جابرس بفتح با نوشته و گفته است که آن شهری است در اقصی بلاد مشرق که یهود می گویند اولاد موسی علیه السلام فرار کردند در جنگ طالوت یا بُخت نَصْر پس خدا آن ها را سیر داد به آن موضع که احدی به آن ها نمی رسد و آن ها بقایای مسلمانانند که زمین برای آن ها پیچیده شد و شب و روز برای آن ها یکسان شد تا این که بجابرس رسیدند و در آن جا ساکن شدند و عدد آن ها را کسی نمی تواند بشمارد مگر خدا و اگر یکی از یهود قصد کند که به نزد آن ها رود او را می کشند و ریختن خون او را حلال می دانند و بعضی گفته اند از غیر یهود که آن ها از بقایای مؤمنین قوم ثمودند و در جابلق بقای مؤمنین اولاد عاندند.

جابلق بباء مفتوحه و سکون لام در معجم البلدان مرسلأ از ابن عباس روایت کرده که جابلق شهری است در مغرب در اقصی بلاد آن و اهل آن از اولاد عاندند و اهل جابرس از اولاد ثمودند و در هر یک از این دو شهر بقایای قوم موسی علیه السلام و اولاد او می باشند هر یک از دو اومت، و چون بیعت کرد حسن بن علی بن ابی طالب با معاویه، عمرو بن العاص به معاویه گفت اهل شام و عراق اجتماع کرده اند اگر امر می کردی حسن را که خطبه ای بخواند شاید عاجز شود و از چشم های مردم بیفتد پس معاویه گفت ای پسر برادر اگر بالای منبر می رفتی و خطبه ای می خواندی و این مردمان را از صلح خبر می دادی! پس بر منبر بالا رفت و پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت:

(أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ لَوَ نَظَرْتُمْ مَا بَيْنَ جَابِرِ بْنِ جَابَلِقٍ (وَفِي رِوَايَةِ جَابَلِصَ) مَا وَجَدْتُمْ إِبْنَ نَبِيِّ غَيْرِي وَغَيْرَ أَخِي وَإِنِّي رَأَيْتُ أَنْ أَصْلَحَ بَيْنَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكُنْتُ أَحَقَّهُمْ بِذَلِكَ إِلَّا أَنَا بَايَعْنَا مُعَاوِيَةَ وَجَعَلَ يَقُولُ إِنَّ أُدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ فَجَعَلَ مُعَاوِيَةَ يَقُولُ أَنْزَلَ أَنْزَلَ)

«ای گروه مردمان اگر شما نظر کنید در میانه جابرس و جابلق نمی یابید پسر پیغمبری غیر از من و برادرم. هر آینه من چنان دیدم که اصلاح کنم در میان امت محمد صلی الله علیه و آله، و من سزاوارتر بودم از ایشان به این امر (یعنی از بنی امیه و معاویه و به امر خلافت) مگر این که ما با معاویه بیعت کردیم (بعد از آن فرمود) نمی دانم شاید این پیش آمد امتحانی باشد برای شما و بهره ای باشد تا زمانی، پس معاویه گفت فرود بیا فرود بیا».

حدیث دوم

بصائر الدرجات جزء دهم صفحه (145) بسند خود از ابن سعید همدانی از حضرت حسن بن علی علیهما السلام روایت کرده که فرمود:
(إِنَّ لِلَّهِ مَدِينَةً فِي الْمَشْرِقِ وَ مَدِينَةً فِي الْمَغْرِبِ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ سُورٌ مِنْ حَدِيدٍ فِي كُلِّ سُورٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مِصْرَاعٍ يَدْخُلُ مِنْ كُلِّ مِصْرَاعٍ سَبْعُونَ أَلْفَ لُغَةٍ أَدَمِيٍّ لَيْسَ مِنْهَا إِلَّا لُغَةٌ مُخَالَفٌ أُخْرَى وَ مَا مِنْهَا (1) لُغَةٌ إِلَّا وَقَدْ عَلِمْنَاهَا وَ مَا فِيهِمَا وَ مَا بَيْنَهُمَا إِبْنُ نَبِيِّ غَيْرِي وَ غَيْرُ أَخِي وَ أَنَا الْحُجَّةُ عَلَيْهِمْ).

«هر آینه برای خدا شهری است در مشرق و شهری است در مغرب که بر هر یک از آن ها حصاری است از آهن و در هر حصاری هفتاد هزار در است که از هر دری هفتاد هزار لغت است مانند آدمیانند [مانند لغت آدمی است] نیست هیچ یک از آن لغت ها مگر این که مخالف است با لغت دیگر و ما همه آن لغت ها را می دانیم و نیست در میان آن دو شهر و در آن دو شهر پسر پیغمبری غیر از من و برادرم و من حجتم برای ایشان».

ص: 321

1- (إِنَّ لِلَّهِ مَدِينَةً فِي الْمَشْرِقِ وَ مَدِينَةً فِي الْمَغْرِبِ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ سُورٌ مِنْ حَدِيدٍ فِي كُلِّ سُورٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مِصْرَاعٍ يَدْخُلُ مِنْ كُلِّ مِصْرَاعٍ سَبْعُونَ أَلْفَ لُغَةٍ أَدَمِيٍّ لَيْسَ مِنْهَا لُغَةٌ إِلَّا مُخَالَفٌ أُخْرَى وَ مَا فِيهَا لُغَةٌ إِلَّا وَقَدْ عَلِمْنَاهَا وَ مَا فِيهِمَا وَ مَا بَيْنَهُمَا إِبْنُ نَبِيِّ غَيْرِي وَ غَيْرُ أَخِي وَ أَنَا الْحُجَّةُ عَلَيْهِمْ). بصائر الدرجات / جزء 10 / باب 14 / ص 512 / ح 5

بصائر همان جزء صفحه (144) بسند خود از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که فرمود: (إِنَّ مِنْ وَرَاءِ عَيْنِ شَمْسِيكُمْ هَذِهِ أَرْبَعِينَ عَيْنًا شَمَسَ فِيهَا خَلْقٌ كَثِيرٌ وَإِنَّ مِنْ وَرَاءِ قَمَرِكُمْ أَرْبَعِينَ قَمَرًا فِيهَا لَا يَدْرُونَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ أُمَّ لَمْ يَخْلُقْهُ الْهَمُّو الْهَمَامَ لَعْنَةَ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ) (1)

یعنی «هر آینه از پشت این چشمه آفتاب شما (یعنی این منظومه شمسی شما) چهل چشمه آفتاب دیگری است (یعنی چهل منظومه شمسی دیگری است) که در آن خلق بسیار است و هر آینه از پشت این ماه شما چهل ماه دیگری است که در آن خلق بسیاری است، نمی دانند خدا آدم را خلق کرده یا خلق نکرده است او را و همه این مخلوقات به آن ها الهام شده است الهام شدن مخصوصی لعنت کردن بر فلان و فلان».

حدیث چهارم

بصائر صفحه (145) مسنداً از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: (إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ جَبَلًا مُحِيطًا بِالدُّنْيَا مِنْ زَبْرَجِدٍ خُضْرٍ وَإِنَّمَا خُضِرَةُ السَّمَاءِ مِنْ خُضْرَةِ ذَلِكَ الْجَبَلِ وَ خَلَقَ خَلْقًا وَ لَمْ يَفْرُضْ عَلَيْهِمْ شَيْئًا مِمَّا افْتَرَضَ عَلَى خَلْقِهِ مِنْ صَلَاةٍ وَ زَكَاةٍ وَ كُلُّهُمْ يَلْعَنُ رَجُلَيْنِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ سَمَاهُمَا) (2)

«هر آینه خدا آفریده است کوهی را که محیط بر دنیا است از زبرجد سبز که جز این نیست [که] سبزی آسمان از سبزی این کوه است و آفریده است خلقی را و واجب نکرده است بر ایشان چیزی را از چیزهایی که واجب کرده است بر خلق خود از نماز و زکوة و همه ایشان لعن می کنند دو مرد از این امت را و نام برد آن دو مرد را».

ص: 322

1- بصائر الدرجات / جزء 10 / باب 14 / ص 510 / ح 3

2- بصائر الدرجات / جزء 10 / باب 14 / ص 512 / ح 6

حدیث پنجم

بصائر همان جزء و صفحه مسنداً از عبیدالله بن عبدالله دهقان از ابی الحسن علیه السلام روایت کرده که شنیدم از آن حضرت که می فرمود:

(إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ هَذَا النَّطَاقَ زَبْرًا جَدَّةً خَضْرَاءَ فَمِنْ خُضِرَتِهَا اخْضَرَّتِ السَّمَاءُ قُلْتُ: (1) وَمَا النَّطَاقُ؟ قَالَ: الْحِجَابُ وَاللَّهُ وَرَاءَ ذَلِكَ سَبْعُونَ أَلْفَ عَامٍ أَكْثَرُ مِنْ عَدَدِ الْأَنْسِ وَالْجِنِّ وَكُلُّهُمْ يَلْعَنُ فُلَانًا وَفُلَانًا)

یعنی «خدا آفرید این منطقه را از یک دانه زیرجد سبز که از سبزی آن رنگ آسمان سبز شده. گفتیم: آن منطقه کدام است؟ فرمود: آن حجابی است و برای خدا در پشت آن حجاب هفتاد هزار عالم است و هر عالمی بیشتر از شماره انس و جن است و همه آن ها لعن می کنند فلان و فلان را.» (2)

حدیث ششم

بصائر ایضاً همان صفحه مسنداً از ابی صالح عجلان روایت کرده (قَالَ: سَدَّتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قُبَّةِ آدَمَ فَقُلْتُ لَهُ هَذِهِ قُبَّةُ آدَمَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ وَاللَّهِ قُبَابٌ كَثِيرَةٌ أَمَا إِنْ خَلَفَ مَغْرِبُكُمْ هَذَا تِسْعَةَ وَثَلَاثِينَ مَغْرِبًا أَرْضًا بَيْضَاءَ وَ مَمْلُوءَةً خَلْقًا خَلْقًا يَسْتَضِيئُونَ بِنُورِهَا لَمْ يَعْصُوا اللَّهَ طَرْفَةَ عَيْنٍ لَا يَذُرُونَ أَحَلَقَ اللَّهُ آدَمَ أَمْ لَمْ يَخْلُقْهُ يَتَبَرَّءُونَ مِنْ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ قَبْلَ لَهُ كَيْفَ هَذَا يَتَبَرَّءُونَ مِنْ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ وَ هُمْ لَا يَذُرُونَ أَحَلَقَ اللَّهُ آدَمَ أَمْ لَمْ يَخْلُقْهُ؟ فَقَالَ لِلْمَسْئُولِ (3) عَنْهُ: تَعْرِفُ إِبْلِيسَ؟ قَالَ: لَا - إِلَّا بِالْخَبَرِ قَالَ: فَأَمَرْتُ بِاللَّعْنَةِ وَ الْبَرَائَةِ مِنْهُ؟ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: فَكَذَلِكَ أَمُرُ هؤُلاءِ). (4)

یعنی «گفت پرسیدم از ابی عبدالله علیه السلام از قبه آدم و گفتیم این است قبه آدم؟ فرمود: آری و

ص: 323

1- در کتاب قبل از (قُلْتُ)، (قَالَ) آمده است.

2- بصائر الدرجات / جزء 10 / باب 14 / ص 512 / اح 7

3- للسائل

4- بصائر الدرجات / جزء 10 / باب 14 / ص 513 / اح 8

برای خدا قبه های بسیاری است آگاه باش که پشت این مغرب شما سی و نه مغرب دیگر هست که زمین آن ها سفید و نورانی است، پُر است از مخلوقی که بنور آن زمین استضاء می کنند و به اندازه یک چشم بهم زدن خدا را معصیت نمی کنند، نمی دانند خدا آدم را آفریده است یا نه، بیزاری می جویند از فلان و فلان. به آن حضرت گفته شد که چگونه بیزاری می جویند از فلان و فلان و حال آن که آن ها نمی دانند خدا آدم را خلق کرده یا نکرده؟ پس فرمود برای آن چیزی که از آن سؤال کرده شد به سائل: آیا می شناسی شیطان را؟ گفت: نه مگر به خبری که داده شده. فرمود: آیا مأمور هستی که او را لعنت کنی و از او بیزاری جوئی؟ گفت: آری. فرمود: آن ها هم همین طورند».

حدیث هفتم

ایضاً از محمد بن عیسی از یونس از عبدالصمد روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت باقر علیه السلام که می فرمود:

(مِنْ وَرَاءِ هَذِهِ أَرْبَعِينَ عَيْنٍ شَمْسٍ مَا بَيْنَ شَمْسٍ إِلَى شَمْسٍ أَرْبَعُونَ عَامًا، فِيهَا خَلَقَ كَثِيرٌ مَّا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ أُمَّ لَمْ يَخْلُقْهُ وَإِنَّ مِنْ وَرَاءِ قَمَرِكُمْ هَذَا أَرْبَعِينَ قَتْرًا مَا بَيْنَ قَمَرٍ إِلَى قَمَرٍ مَسِيرَةُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، فِيهَا خَلَقَ كَثِيرٌ مَّا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ أَوْ لَمْ يَخْلُقْهُ قَدْ أَلْهَمْتُ التَّحُلَّ لَعْنَةَ الْأَوَّلِ وَالثَّانِي فِي كُلِّ وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ وَقَدْ وَكُلُّ بِهِمْ مَلَائِكَةٌ مَتَى لَمْ يَلْعَنُوا هُمَا عَذَّبُوا) (1)

«از پشت این آفتاب شما چهل چشمه آفتاب است که در میانه آفتابی تا آفتاب دیگر به قدر چهل سال راه است و در آن خلق بسیاری است که نمی دانند خدا آدم را خلق کرده یا نه، و هر آینه در عقب این ماه شما چهل ماه دیگر هست که در میان هر ماهی تا ماه دیگر مسیر چهل روز است و در آن خلق بسیاری است که نمی دانند خدا آدم را خلق کرده یا نه و آن ها ملهم شدند هم چنان که زنبور عسل ملهم شده لعن کردن اوّل و دوّم را در هر وقتی از اوقات، و ملائکه ای بر ایشان موکّل می باشند که هر وقت آن دو نفر را لعن نکنند آن ها را

ص: 324

حدیث هشتم

مختصر بصائر الدرجات سعد بن عبدالله قمی تألیف علامه جلیل حسن بن سلیمان حلّی چاپ نجف صفحه (13) به سند خود از حضرت ابی عبدالله صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

(إِنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَدِينَةً بِالْمُشْرِقِ إِسْمُهَا جَابَلُقَا لَا اثْنَى عَشَرَ أَلْفَ بَابٍ مِنْ ذَهَبٍ بَيْنَ كُلِّ بَابٍ إِلَى صَاحِبِهِ مَسِيرَةٌ فَرَسَخٌ عَلَى كُلِّ بَابٍ بُرْجٌ فِيهِ اثْنَى عَشَرَ أَلْفَ مُقَاتِلٍ يَهْلِبُونَ الْخَيْلَ وَيَسُدُّونَ [يستحذون] السُّيُوفَ وَالسَّلَاحَ يَنْتَظِرُونَ قِيَامَ قَائِمِنَا وَإِنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِالْمَغْرِبِ مَدِينَةً يُقَالُ لَهَا جَابَرَسَا لَهَا اثْنَى عَشَرَ أَلْفَ بَابٍ مِنْ ذَهَبٍ بَيْنَ كُلِّ بَابٍ إِلَى صَاحِبِهِ مَسِيرَةٌ فَرَسَخٌ عَلَى كُلِّ بَابٍ بُرْجٌ فِيهِ اثْنَى عَشَرَ أَلْفَ مُقَاتِلٍ يَهْلِبُونَ الْخَيْلَ وَيَسُدُّونَ السَّلَاحَ يَنْتَظِرُونَ قَائِمِنَا وَانَا الْحَجَّةُ عَلَيْهِمْ) (1)

«هر آینه برای خدا شهری است در مشرق که نام آن جابلقا است برای آن دوازده هزار در است از طلا، و میان هر دری تا در دیگر به قدر سیر کردن یک فرسخ است و بالای هر دری برجی است که در آن دوازده هزار مقاتل است که اسب های خود را تربیت می کنند و شمشیرها و اسلحه های خود را تیز و تند می کنند و انتظار دارند قیام قائم ما را، و برای خدا در مغرب شهری است که آن را جابر سا نامند برای آن دوازده هزار در است از طلا، و بین هر دری تا در دیگر به قدر سیر کردن یک فرسخ است و بالای هر دری برجی است که در آن دوازده هزار مقاتل است که اسب های خود را تربیت می کنند و اسلحه های خود را تند و تیز می کنند و انتظار قائم ما را دارند و من حجتم بر ایشان».

حدیث نهم

و در مختصر بصائر نیز در همان صفحه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

ص: 325

(إِنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ اثْنِي عَشَرَ أَلْفَ عَالَمٍ كُلُّ عَالَمٍ مِنْهُمْ أَكْبَرُ مِنْ سَبْعِ سَمَوَاتٍ وَسَبْعِ أَرْضِينَ مَا يَرَى كُلُّ عَالَمٍ مِنْهُمْ أَنْ لِلَّهِ [عَزَّوَجَلَّ] عَالَمًا غَيْرُهُمْ وَأَنَا الْحُجَّةُ عَلَيْهِمْ) (1)

«هر آینه برای خدای عزوجل دوازده هزار عالم است که هر عالمی از آن بزرگ تر است از هفت آسمان و هفت زمین که اهل هر عالمی از ایشان نمی داند که برای خدا عالمی غیر از عالم ایشان هست و من حجتم بر ایشان».

حدیث دهم

فرج المهموم (2) تألیف سید ابن طاوس چاپ نجف صفحه (99) ضمن حدیث (16) از خصال صدوق مسنداً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده تا آن جایی که به منجم یمنی فرمود: (يَا أَخَا الْيَمَنِ أَعَدَّكُمْ عُلَمَاءُ؟ قَالَ: نَعَمْ جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّ بِالْيَمَنِ قَوْمًا لَيْسُوا كَأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ فِي عِلْمِهِمْ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ مَا يَبْلُغُ مِنْ عِلْمِ عَالِمِهِمْ؟ قَالَ: إِنَّ عَالِمَهُمْ لَيَزُجُرُ الطَّيْرَ وَيَقْفُو الْأَثْرَ فِي السَّاعَةِ الْوَاحِدَةِ مَسِيرَةَ شَهْرِ لِلرَّاكِبِ الْمَجْدِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ عَالِمَ الْمَدِينَةِ يَنْتَهِي إِلَى حَيْثُ لَا يَقْفِي الْأَثْرَ وَلَا يَزُجُرُ الطَّيْرَ وَيَعْلَمُ فِي اللَّحْظَةِ الْوَاحِدَةِ مَسِيرَةَ الشَّمْسِ تَقْطَعُ اثْنِي عَشَرَ بُرْجًا وَ اثْنِي عَشَرَ بَحْرًا وَ اثْنِي عَشَرَ عَالَمًا فَقَالَ الْيَمَانِيُّ: جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا ظَنَنْتُ أَنْ أَحَدًا يَعْلَمُ هَذَا أَوْ يَدْرِي مَا كُنْهَهُ قَالَ: ثُمَّ قَامَ وَ خَرَجَ).

یعنی «ای برادر یمنی آیا نزد شما علمائی هستند؟ گفت: آری فدایت شوم هر آینه در یمن گروهی هستند که مانند احدی از سایر مردمان نیستند از حیث علم شان. پس امام علیه السلام فرمود: علم عالم شان تا چه اندازه ای می رسد؟ گفت: عالم ایشان پرواز می دهد مرغ را و دنبال او می رود به قدر مسیر یک سوار جدی تندرو در یک ساعت به قدر یک ماه راه. پس آن حضرت - علیه السلام فرمود: عالم مدینه علمش به آن جا می رسد که مرغ را پرواز نمی دهد و دنبال او نمی رود و در یک لحظه می داند مقدار سیر آفتاب را که دوازده برج را قطع کند و دوازده دریا و دوازده عالم را. پس یمنی گفت: فدایت شوم گمان نمی کنم که

ص: 326

1- بحار الانوار/ ج 27 /ص 41 /ح 1 - خصال /ج 2/ص 171 و 172

2- خصال /ص 86 - بحار الانوار/ ج 58 /ص 289/ح 56 باب علم النجوم و العمل به (با مقداری اختلاف)

احدی این علم را بداند یا کنه حقیقت آن را بفهمد. پس برخواست و بیرون رفت».

حدیث یازدهم

و نیز در همان کتاب و همان چاپ صفحه (111) از کتاب (الانبياء و الاوصياء) از آدم تا مهدی علیهما السلام تألیف محمد بن علی روایت کرده است آن چه را که لفظ آن این است:

(وَرَوِيَ أَنَّ رَجُلًا أَتَى عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَعِنْدَهُ أَصْحَابُهُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الرَّجُلِ؟ قَالَ: أَنَا مِنْجَمٌ قَائِفٌ عَرَافٌ، فَظَنَرَ إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: هَلْ أَذُكَ عَلَى رَجُلٍ قَدَمَرٍ مُنْذُ دَخَلَتْ عَلَيْنَا فِي أَرْبَعَةِ الْأَنْ عَالِمٌ؟ قَالَ: مَنْ هُوَ؟ قَالَ: أَمَّا الرَّجُلُ فَلَا أَذُكُرُهُ وَ لَكِنْ إِن شِئْتَ أَخْبَرْتُكَ بِمَا أَكَلْتُ وَ ادَّخَرْتُ فِي بَيْتِكَ قَالَ: أَخْبَرْنِي فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَكَلْتُ فِي بَيْتِكَ هَذَا الْيَوْمَ حَيْسًا وَ ادَّخَرْتُ عَشْرِينَ دِينَارًا مِنْهَا ثَلَاثَةٌ دَنَانِيرَ وَازِنَةٌ فَقَالَ الرَّجُلُ: أَشْهَدُ أَنَّكَ الْحُجَّةُ الْعُظْمَى وَ الْمَثَلُ الْأَعْلَى وَ كَلِمَةُ التَّقْوَى فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ: وَ أَنْتَ صِدِّيقٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَكَ بِالْإِيمَانِ فَاتَّبَتْ).

(روایت کرده شده که مردی وارد شد بر علی بن الحسین علیهما السلام و اصحاب آن حضرت در نزد او بودند پس حضرت علیه السلام فرمود: ای مرد کیستی؟ عرضه کرد من ستاره شناس و قیافه شناس و کاهنم. پس آن جناب به او نگاهی کرد و فرمود: آیا دلالت کنم تو را به مردی که از آن وقت که تو بر ما وارد شدی به چهار هزار عالم گذشته است؟ عرض کرد او کیست؟ فرمود: اما اسم آن مرد را نمی گویم ولیکن اگر بخواهی تو را خبر می دهم به آن چه که در خانه ات خورده ای و ذخیره کرده ای، عرض کرد خبر ده مرا پس فرمود: امروز در خانه ات حیس خورده ای (حیس غذایی است که از خرما می هسته در آورده و کشک می سازند و با روغن خمیر می کنند و به دست می مالند؛ مانند ترید) و بیست دینار ذخیره کرده ای که سه دینار آن دارای وزن کامل است. پس آن مرد گفت: شهادت می دهم که تو حجت خدائی و مثل اعلا- و کلمه تقوائی پس حضرت به او فرمود: و تو هم بسیار راست گوئی خدا دل تو را به ایمان آزموده و در ایمان ثابت هستی».

سید ابن طاوس پس از ذکر حدیث گفته: می گویم شاید گفته آن حضرت علیه السلام در این جمله از فرمایش آن حضرت (فی اربعة الاف) عالم این باشد که خدا نوری برای او قرار داده که در همان جایی که هست آن عوالم را ببیند هم چنان که شخص خوابیده در خوابی که

می بیند بسیاری از جهات را در ظرف یک ساعت می بیند، و شاید مراد آن مردی که فرموده خود آن حضرت باشد.

آگهی قابل توجه بخوانید و دقت کنید

پس از ذکر بیانات گذشته برای مزید آگاهی برادران ایمانی و توجه دادن به مقام نبوت و ولایت کلیه در ضمن چند بخش نکاتی را خاطر نشان نمایم و به قدری که به فهم کوتاه خود در طریق حق راه یافته ام بسط کلام دهم.

بخش اول در بیان نبوت عامه و خاصه

ابرهان اول]

بدان که پس از این که دانستیم که برای ما خالق است حکیم و صانع است علیم و همه موجودات مخلوقات و مصنوعات اویند و آن ها را عبث و بازیچه نیافریده بلکه برای معرفت و محبت با ذات خود که منتهای مقصود است آفریده شده اند به حکم کریمه مبارکه: (مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِاعْبَيْنَ) (1) یعنی «نیافریدیم آسمان ها و زمین را و آن چه در میان آن ها است از روی بازیگری» و آیه شریفه: (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) (2) که به (لِيَعْرِفُونِ) تفسیر شده؛ یعنی «و نیافریدم جنّ و انس را مگر برای این که بندگی کنند و بشناسند مرا» و به مفاد قدسیه شریفه: (كُنْتُ كَنْزًا مَّخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ) (3) یعنی «گنجی بودم پنهان پس دوست داشتم که شناخته شوم آفریدم آفریده شده گان را تا شناخته شوم».

پس بسیار واضح است که مخلوق عاجز محاط، محال است به خودی خود خالق قادر محیط خود را بشناسد بلکه طریق شناسائی او را ذات بی زوال خود باید به بندگان نشان

ص: 328

1- انبیاء / 16 (مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِاعْبَيْنَ)

2- ذاریات / 56

3- بحار الانوار/ ج 87/ ص 199/ ح 6/ باب 12

دهد لذا تحصیل این معرفت و عبادت توقّف دارد بر ارسال رسل و انزال کتب؛ یعنی فرستادن پیغمبران و فرو فرستادن کتاب های آسمانی تا به تعلیم آن ها حق را از باطل بشناسند و راه معرفت و بندگی را یاد گیرند و الا نظام اصلاح مختل می ماند در صورتی که در مقام حکمت رعایت آن واجب است بنابراین لازم می شود که در هر عصری وجود حجّت در میان خلق باشد برای رعایت حکمت و الزام حجّت، پس می گوئیم جمیع مذاهب و ادیان متفقند که در آخر زمان نبی و رسولی نبوده و نیامده که مدّعی نبوت و رسالت باشد مگر

پیغمبر ما محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف صلی الله علیه وسلم که آن بزرگوار حجّت و رسول است بر همه مردمان، و پس از آن حضرت دوازده نفر اوصیاء او که اول آن ها امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و آخر آن ها بقیة الله تعالی فی العالمین محمد بن الحسن العسکری - عجل الله تعالی فرجه - که همه آن ها حجج بالغه الهیه اند که اگر نبودند و نباشند تکلیف ساقط و وعد و وعید باطل می شود و حق از باطل و عدل از ظلم بر سبیل تفصیل شناخته نخواهد شد چنان چه استقرار طریقه از زمان آدم تا قیامت بر این بوده و هست که در جمیع اعصار باید حجّتی نصب شود از پیغمبر یا وصی پیغمبر و الا حکمت باطل می شود و همین معنی دلالت دارد بر این که وجود حجّت شخصی است نه نوعی و در عصر ما امروز منحصر است به وجود مبارک قائم منتظر حجة ابن الحسن علیه السلام که تقریباً یک هزار و یک صد و سی و شش سال از سن نازنین آن حضرت می گذرد و در پس پرده غیب از نظر ها محتجب و پنهان است؛ هم چنان که خدا قلب را سلطان بدن هر کسی قرار داده در عالم کبیر هم آن جناب قلب عالم امکان است و وجود مبارک او در هر عصری از الطاف واجبه الهیه است چنان چه عقلاء همه بر آن اتّفاق دارند با این که مقتضای عدل و احسان و رحمت و امتنان است بلکه از اعظم اسباب رأفت و رحمت و اسعه تامه رحمانیه و رحیمیه است و اگر وجود حجّت نباشد تکلیفی که موجب حصول ثواب و عقاب است شناخته نمی شود و مستحق بهشت و جهنم معلوم نمی گردد.

و اگر کسی بگوید

که عیسیای مسیح علیه السلام که پیغمبر اولوالعزم و در آسمان است و حیات دارد حجّت است

زنده بودن عیسی علیه السلام کفایت نمی کند زیرا که شریعت او به بعثت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله منسوخ شده و بعلاوه اگر شریعت او باقی بود تا این زمان باید از طریق اوصیاء او به ما برسد و بر او لازم بوده که وصّی خود را نصب و معین کند برای شناساندن مصالح دنیا و آخرت بندگان خدا و یا حجّتی باشد که خدا به او شناخته شود و اگر عیسی مسیح حافظ حدود خدا بود در این زمان نصاری اجماع و اتفاق بر شرک نمی کردند و نمی گفتند که خدا یکی از سه تا است و قائل به تثلیث و سه قدیم نمی شدند و هکذا سایر اسبابی که موجب شرک است و کفر، و انکار توحید نمی کردند و مرتد نمی شدند به جمیع مراتب آن از توحید ذاتی و صفاتی و افعال و عبادتی و خلقی و رزقی و همچنین ملتزم بحلول و اتحاد نمی گردیدند؛ چنان چه در انجیل های چهارگانه خود به آن تصریح کرده اند و یقیناً این انجیل های تحریف شده جعلی و کتاب های آسمانی نیست زیرا مشتمل بر انحاء کفر و شرک است و اگر خوب بخواهید که کفریات و جعلیات آن به شما معلوم شود رجوع کنید به جلد اول کتاب انیس الاعلام تألیف حجة الاسلام فخر الاسلام که از علماء و کشیش های مسیحی بوده و مسلمان شده و با براهین و دلائل متقنه از روی کتب خودشان جعلی بودن و بطلان آن ها را ثابت کرده و محققاً و عالمانه در آن جا داد سخن را داده و آن کتاب دو مرتبه چاپ شده و چون به ضرر مسیحیین بوده آن را به قیمت گزاف خریده و جمع کردند برای این که مسلمانان از فضایح گفتار و رفتار، و محرّف و جعلی بودن کتاب های ایشان مطلع نشوند. اجمالاً از آن چه که مسیح علیه السلام را از نزد خدا آورده چیزی در نزد مسیحیین باقی نمانده و اگر مسیح حافظ دین ایشان بود بر باطل جمع نمی شدند و اتفاق بر مراتب کفر و ضلالت نمی کردند.

و دیگر آن که مسیح به اعتقاد نصاری کشته و بدار زده شده و غرض ما از این برهان ردّ نصاری است ولیکن اعتقاد ما مسلمانان در حقّ مسیح این است که کشته و بدار زده نشد بلکه آن که بدار زده شد یهودای اسخر یوطی بوده امّا خدا عیسی را به آسمان بالا برد و

دیگر متصرف در شرعیات نبود و نیست و به منزله نبی مرده است و در اتمام حجّت به او اکتفا نمی شود.

پس می گوئیم همان دلیلی که باعث می شود وجوب دعوت حقّه انبیاء علیهم السلام را، همان دلیل نیز باعث می شود وجوب وجود وصیّی که ارشاد کند بباقی بودن آن دعوت در عصر ما نیز، پس قطعی بودن عدم وجود وصی از طرف مسیح در آخرالزمان سبب می شود بقطعی بودن بعثت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله برای اتمام حجّت و بیان شریعت و هدایت امت، و این حجّت منحصر است در محمد صلی الله علیه و آله و عترت طیبین و طاهرین او در آخرالزمان. اجمالاً وجوب نصب حجّت پس از ثبوت تکالیف الهیّه و وضوح آن است و هکذا بعد از اتفاق ملل و ادیان است بر وجوب تکالیف در حکمت حقّه ای که برحسب آن محقق می شود شکر منعم و عبادتی که سبب تکمیل بندگان است و آن از بزرگ ترین نعمت های الهیّه است که کاشف از رحمت و اسعّه رحیمیّه بلکه رحمانیه می باشد که تحقق پیدا نمی کند مگر به وجود حجّت، چه ظاهر باشد یا غائب که از فیض وجود او استفاضه می شود و از انوار کرامت و هدایت او روشن می گردد و اگر این طور نباشد تکلیف باطل می شود و وعد و وعید و ثواب و عقابی نخواهد بود و بد عمل و صاحب گناه سزاوارتر بود به احسان از نیکوکار و بندگان، شکر منعم را نمی دانستند با این که مقتضای رحمت و اسعّه الهیّه و عنایت عظیمه ربّانیه نصب کردن طریق و راهنمایی است که خلق به آن هدایت کرده و ارشاد شوند به راه حقّ و حقیقت، و آن تمام نمی شود مگر به وجود پیغمبر خدا یا وصی او در هر عصر و زمانی تا بندگان حق را از باطل بشناسند و اگر مؤمنین چیزی را در شریعت زیاد کردند یا کم کردند آن را رد کنند و ناقص را کامل کنند.

پس اسماء الهیّه ناچار است از داشتن مظاهر هر چند بیخردی بگوید که مگر اسماء خدا قنات است که مظهر بخواهد. و از اعظم اسبابی که ربط دهد بین خالق و مخلوق وجود حجّت است و مجرد وجود کتب سابقه از عهدین و غیر آن ها با وضوح تحریف در آن ها و ناقص بودن از بیش تر آن چه محل احتیاج عامّه و خاصّه مردم است و کم بودن حکمت های بالغه در آن ها، کافی نیست و همچنین قرآن تنها هم با این که کتاب خدا و خالی از تحریف و قطعی الصدور است و شامل تمام حکمت ها و علم ها است کفایت نمی کند مگر این که

مفسّر

و مبینی با آن قرین باشد و آن منحصر است در عترت طاهره و اهل بیت طیبین خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و به این دلیل ها و برهان های قاطع اشاره است فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله: (إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرْدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ). (1) چنان چه مبسوطاً در اوائل این کتاب شرح داده شد مراجعه شود علاوه بر این که طریقه مسیح علیه السلام و احکام او و علوم او پیش از وجود مبارک خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله منقضی شده و در دست نیست و بعد از او نصاری اتفاق بر شرک کردند و قائل به اقامت سه گانه شدند و انکار کردند توحید را که همه انبیاء مبعوث به آن بودند که آن را تکمیل کنند پس اگر مسیح در آسمان چهارم حافظ شریعت خود بود امت او اتفاق بر باطل و تعطیل احکام و ترک حق و اقتصار بر دنیا و دین خود به پیروی از جباریه خیانت کار، آن مخالفین حق و تابعین هواهای نفسانی نمی کردند تا لازم شود در حکمت الهیه فرستادن پیغمبر دیگر در زمان بعد از مسیح برای تمام کردن حجّت بالغه الهیه و مراعات کند حکمت ربّانیه و اتمام حجّت کند در آن عصرها و بعد از آن، پس برای همین جهات بود که ذات اقدس احدیّت جلت قدرته برانگیخت وجود مبارک پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله را به رسالت و پس از او دوازده نفر اوصیاء طیبین و طاهرین او را به امامت، زیرا که اگر جایز بود خالی بودن عصرها از وجود حجّت، لازم بود امکان خالی بودن جمیع عصرها از حجّت های الهیه و اگر طریقه عیسوی کامل و باقی بود و کفایت می کرد تا این زمان و بعد از این تا قیام قیامت، لازم بود که دلیل و حجّت باقی گذارد در میان مردمان که به وجود آن مردمان هدایت شوند و از دل های ایشان ظلمات مشکوک و اوهام و کفر و شرک و الحاد بیرون رود و به صراط مستقیم ایمان راه یابند و حق بر آن ها مشتبه نشود تا هر که هلاک می شود از روی حجّت و دلیل هلاک شود و هر که حیات می یابد از روی حجّت و دلیل حیات یابد پس حکمت و معرفت حاصل نمی شود برای احدی مگر به وجود حجّت بالغه. این برهان اوّل بود برای اثبات نبوت و امامت.

ص: 332

می‌گوئیم هم چنان که سایر صفات از افعال و اقوال و حرکات و سکانات به معاشرت با اشخاص شناخته می‌شود همین طور راستی و حق‌گوئی و عصمت و سایر کمالات انبیاء و اوصیاء و ائمه‌علیهم‌السلام هم استفاده می‌شود از حالات و گفتار و رفتار و کردارشان و هیچ‌گونه شک و تردیدی نیست در این که هر گاه کسی تتبع و تأمل کند با فکر عمیق و دیده‌انصاف در اوصاف و شئون خاتم‌الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله‌و‌اوصیاء آن حضرت، برای او شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند در حقیقت و راست‌گوئی و درست‌کرداری و معصوم‌بودن ایشان از گناه و خطا و سهو و نسیان که به تواتر به گوش‌ها رسیده و مضامین اخبار و خطب و کلمات و دعاها که از ایشان رسیده و جماعات بی‌اندازه‌ای که در زمان هر کدام از آن‌ها با آن‌ها معاشرت داشته و افعال و اعمال و گفتار و کردار و حیا و عصمت و عفت و علوم و کمالات آن‌ها را دیده و اطلاع از سیرت و روش آن‌ها داشته و از هم‌دیگر شنیده و تواتر داشته که به صفات ملائم با پیغمبری و امامت پیراسته و آراسته‌اند که کاشف از وصایت و ولایت آن‌ها بوده یا بگوئیم از در کلمات ایشان از راه حس و وجدان و شهادت عیان که نیازمند به بیان نیست و از سیر آفتاب روشن‌تر است در نزد متتبع با انصاف یقیناً علم و یقین حاصل می‌کند از راه این که در کلمات و آثار ایشان با دقت نظر تدبیر کرده.

پس ای طالب حق! نیکو تدبیر کن به آن چه که از آن‌ها ظاهر شده از علوم کامله و حکمت‌های ربّانیّه‌ای که عاجز کرده است فهم‌های عقلا و علما را از ادراک این حقایق و اسرار که از این علوم کامله حقه حقیقیه به حیرت انداخته است آن‌ها را و مندرس و کهنه‌کرده است حکمت متداوله میان یونانیین را به نحوی که عقلاء اتفاق دارند بر این که کتاب و حکمت‌های محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌و‌ائمه هدی‌علیهم‌السلام که اوصیاء اویند کتاب‌های آن‌ها را متروک و مهجور کرده به علت این که بعد از ظاهر شدن حکمت‌های بالغه‌ای که فیض آن‌ها تمامیت دارد از طرف محمد و آل محمد علیهم‌السلام در این امت مرحومه هیچ‌گونه احتیاجی به کتب و حکم آن‌ها ندارند هم چنانی که پس از طالع شدن آفتاب احتیاجی به چراغ نیست

مصطفی اندر جهان آن‌گه کسی گوید ز عقل *** آفتاب اندر سما آن‌گه کسی جوید سها

پُر واضح است که محمد و اوصیاء او - صلوات الله علیهم - نزد هیچ معلّمی تحصیل نکرده اند بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله یتیمی بوده که نه پدرش زنده بوده و نه مادرش و در میان گروهی بوده که چیزی نمی دانستند و حکم و آدابی در میانه آن ها نبوده خدای تعالی او را برانگیخت برای هدایت مردمان که کامل و تمام کننده مکارم اخلاق باشد و باقی نماند حکمتی الا این که به آن نطق کرد پس این حکمت ربّانیّه از بزرگ ترین معجزات باهره آن حضرت است که دلیل بر راستی و حقایقیت این شریعت.

حاصل این که علوم کامله ای که از احادیث ایشان استفاده می شود و از دعا هائی که منسوب به ایشان است و خارج از فهم و ادراک بشر است که اگر همه انس و جنّه جمع شوند که مانند آن را بیاورند نمی توانند بنابراین دانسته می شود که این ها از خوارق عادت بشری است و در تحت عنوان معجزات آن حضرت و اوصیاء او مندرج است.

برهان سوم

آن که شکی نیست در این که معجزات متواتره باهره ای که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و هر یک از ائمه علیهم السلام چه در زمان حیات هر کدام از ایشان و چه بعد از وفات ایشان از قبرهای ایشان و کرامات بسیاری که از اولیاء و علماء و صلحاء شیعیان ایشان دیده شده و علوم کامله و حکم بالغه ای که از کلمات ایشان استفاده شده و می شود بزرگ تر شاهد هائی است بر حقیقت دین اسلام و مذهب شیعه دوازده امامی به نحوی که هیچ عاقلی در آن شکّ و تردید نمی کند و این معجزات و کرامات و خوارق عادات همه آن ها فعل خداست که به دست ایشان جاری شده، و اگر راست گو نبودند جاری کردن خدا معجزه را به دست ایشان قبیح بود و مستلزم اغراء به جهل و اشتباه شدن حق بیاطل و کذب فعلی بود از خدا، و حال آن که علّو مرتبه خدا بالا تر از این است که مرتکب فعل قبیح شود و کسی را فریب دهد و حق را به باطل مشتبه کند و کذب فعلی از خود نشان دهد (تعالی الله عن ذلك علّواً کبیراً).

پس می گوئیم که شکی نیست در این که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ادّعی رسالت کرد و ولی هم ادّعی ولایت کرد و وصایت، و خدای تعالی به دست های ایشان معجزاتی ظاهر فرمود پس خدا ایشان را تصدیق فرمود لذا ردّ کننده ایشان ردّ کننده بر خدا است و تصدیق ایشان

تصدیق فعل خدا است؛ چنان چه عادة الله بر این جاری بوده از زمان آدم تا این زمان که به دست دروغ گو معجزه جاری نکند.

پس نتیجه سخن ما این است که هر چه دلالت کند بر نبوت سایر انبیاء از معجزه یا کتاب یا حجت یا برهان یا تواتر یا عیان همه این ها قائم است بر نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله بلکه ممکن نیست شناختن سایر حجت ها مگر به توسط شرع ما که شرع اسلام است پس هر گاه صحیح نباشد اکتفا کردن به امثال این تواتر، لازم می آید به این که بگوئیم واجب نیست معرفت حجت ها مطلقاً و اگر این سخن را نگوئیم تکلیف مالا یطاق لازم می آید به این که عقلاء اتفاق دارند که تواتر مفید قطع است و از اعظم معجزات ایشان علمی است که از پیغمبر مختار به ما رسیده با این که آن جناب تربیت خدائی یافته در میان گروهی که چیزی نمی دانستند در حالتی که به یتیمی در میان شان بزرگ شده با کثرت دشمنانی که داشته و کثرت اشتغالی که به نبوت داشته و لوازم آن که در ظرف مدّت بیست و سه سال در کمال زحمت و ابتلاءات داخلی و خارجی بسر می برده آن هم در ظرف مدّت سیزده سال که در مکه بود امر او بالا نرفت و در فشار مشرکین قریش بود و بالا رفتن امر او پس از هجرت به مدینه بود، در ظرف مدت ده سالی که در مدینه بود از یک طرف دچار دشمنی قریش و از طرفی خصمی بودن طایفه یهود با آن حضرت و از طرفی جنگ با دشمنان خارجی از روم و عجم و غیره و غزوات بیست و پنج گانه که خود آن حضرت در آن ها پیش قدم بوده و از یک طرف تنظیم و تبلیغ قوانین جامعه شریعت اسلام از زمان خود تا قیام قیامت و ظاهر کردن انواع علوم و حکم ربانیه از افعال و اقوال خود به نحوی که مندرس شد در جنب آن ها حکمت های یونانی، این ها همه معجزات و خوارق عاداتی است که از آن ها قطع حاصل می شود که آن حضرت راست گو و از جانب خدا مبعوث به رسالت شد.

برهان چهارم

از جمله براهین نبوت و ولایت، قرآن مجید و فرقان حمید است که از اعظم معجزات خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله است که به آن تحدی فرموده است که: (قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ

عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ وَلَا لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا (1) یعنی «بگو اگر جمع شوند همه انس و جنّ بر این که بیاورند مانند این قرآن را، نمی آورند و هر چند بعضی از ایشان برای بعضی دیگر پشتیبانی کنند». این کتاب مقدّس خود معجزه باقیه آن حضرت و محتوی معجزات کثیره است و بیان هر چیزی در آن شده و متضمّن علم ماکان و مایکون و ما هو کائن است و در آن هیچ چیزی فروگذار نشده و در آن است هدایت و رحمت و تفصیل هر چیزی و وعده داده است خدا حفظ آن را و فرموده است: (وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا) (2) یعنی «اگر این قرآن از نزد غیر خدا بود هر آینه می یافتند در آن اختلاف بسیاری».

یکی از دلایل حقیقت آن این است که از زمان نزول آن تا عصر حاضر اختلافی در آن دیده نشده، برخلاف سایر کتب انبیاء که یا نام و نشانی از آن ها باقی نمانده و یا این که اگر هم باقی مانده تحریف شده و نسخه صحیحی از آن ها در دست نیست و این ها هم اختلاف بسیار و تناقضات زیادی در آن ها دیده می شود و محتوی خرافاتی است که زن بچه مرده به آن می خندد، و در حقیقت قرآن قطع نظر از سائر ادله، آن است که تواتر آن قطعی و مسلم است در نزد قاطبه مسلمانان حتی در نزد بیگانگان خارج از دین اسلام، و دیگر این که بالحسّ والعیان دیده می شود با این همه اختلاف عقیده و مرامی که در فرق های مختلفه مسلمانان است و هر فرقه ای مخالف فرقه دیگری است و هر کدام بر ضد یکدیگر همدیگر را لعن و تکفیر می کنند و علانیه زبان طعن شان روی یکدیگر دراز است، راجع به قرآن هیچ اختلافی در میان شان نیست؛ همه ایشان متفقاً تصدیق می کنند که این همان قرآنی است که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده و از هزار و چهارصد سال قبل تا این زمان تقریباً هیچ گونه اختلافی در آیات و کلمات آن رخ نداده حتّی در اعراب و نقاط آن تغییری داده نشده بخلاف کتب عهدین، یعنی تورات و انجیل و کتب دیگر از انبیا که کتاب دینی جماعت یهود و نصاری است که غالباً هر نسخه از آن ها که نوشته و طبع شده به مرور زمان نسخه بعدی با نسخه قبلی تغییراتی در آن داده شده، فقط یگانه کتاب آسمانی که در

ص: 336

آن تغییر و اختلافی حاصل نشده منحصر در قرآن مجید است و این خود دلیل حقایق قرآن و یکی از معجزات آن است و دلیل است بر صدق ادعای نبوت و رسالت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و قطعی الصدور بودن قرآن از جانب خدای تعالی است و اگر از جانب خدا نبود با این همه دشمنی که از زمان خود پیغمبر صلی الله علیه و آله تاکنون داشته و دارد قطعاً اثری از آن باقی نمانده بود ولیکن برحسب وعده ای که داده تا قیام قیامت محفوظ خواهد ماند و شریعت قرآن بر تمام روی زمین حکومت خواهد کرد و تمام اهل جهان سر تسلیم و انقیاد و متابعت از احکام آن بزودی های زود فرود خواهند آورد.

یکی از موثقیین جلیلی که با او عهد الفت داشتیم و از هر جهت به صداقت و دیانت آزموده و کمال اعتماد را به راستی و راست گوئی او داشته و دارم روزی در بنده منزل [منزل بنده] در این موضوعات با او صحبتی در میان داشتیم نوشته ای بیرون آورد که عین عبارت آن را در این جا به مناسبتی نقل می کنم در آن ورقه از جمله آن این بود: (مِنْ كِتَابِ تَنْبَأ) (نوس نوتومس) - که یکی از دانشمندان انگلیسی بطور پیش بینی نوشته بود - این عبارت بود: (يَحْكُمُ الْإِسْلَامُ الْعَالَمَ سَنَةَ أَلْفٍ وَ تِسْعِمِائَةٍ وَ ثَمَانِينَ (م) یعنی میلادی و يَتَوَحَّدُ الدِّينُ وَ يُتَّوَجَّوْنَ اِنْبِصَارُهُمْ هَذَا وَ يَحْكُمُ الْكَوْنُ سَبْعَةَ الْأَفِّ سَنَةٍ فِي خِلَافِ دِيَانَاتٍ مُخْتَلِفَةٍ وَ فِي هَذَا الْعَامِ يَصْعَدُ الْعَالَمُ نَجْلُ الْقَدِيسِ الْعَرَبِيِّ وَ يَسْتَطِيعُ هَذَا الْقَدِيسُ بِمَا سَوْفَ يَكُونُ لَهُ مِنْ قُدْرَةٍ مَوْهُوبَةٍ وَ عَجِيبَةٍ يَسْتَطِيعُ تَوْحِيدَ الْأَدْيَانِ وَ يُوْحِدُ النَّظَرِيَّاتِ الْمَادِيَّةِ كَالْوَجُودِيَّةِ الْمَارَكْسِيَّةِ عِنْدَ ذَلِكَ يَسُودُ الْإِسْلَامُ الْعَالَمَ حَيْثُ يُخْطِئُ الْكَوْنُ مُرْتَكِزاً عَلَى أُسْسٍ مُوْحَدَةٍ تَقُومُ عَلَى تَعَالِيمِ الدِّينِ الْإِسْلَامِيِّ).

ظاهر معنای این عبارت این است که «حکومت می کند اسلام در عالم در سال یک هزار و نهصد و هشتاد میلادی و دین یکی می شود و یاران آن بر سر می گذارند تاج افتخار را [و] هفت هزار سال به خلاف دیانت های مختلفه حکومت می کند در عالم، و بالا می رود دانائی که بخل قدیس عربی است (ظاهراً مراد او امام زمان عجل الله تعالی فرجه است) به سبب چیزی که به آن استطاعت دارد، برای او است قدرت عجیبه ای که به او بخشیده شده که می تواند دین ها را یکی کند و یکی گرداند نظریات فرقه مادیه را؛ مانند وجودیه مارکسیه (که از پیروان کارل مارکس اند) در آن وقت اسلام سیادت و بزرگی می یابد و بزرگ می کند

دنیا را به حیثیتی که عالم هستی برقرار و ثابت می ماند بر اساس هائی که ایجاد اتحاد و یگانگی کند و به تعلیمات دینی اسلامی برپا بماند».

خلاصه کلام آن که چنان چه مکرر از عده ای از دانشمندان و فلاسفه حکایت و شنیده شده از اروپائی ها آن چه که مفاد آن این است که تا قرآن در دست مسلمانان است ما نمی توانیم به مقصود خود نائل شویم، روی این اصل همیشه در مقام ضدیت و دشمنی با اهل قرآن بوده و می باشند که قرآن از میان مسلمانان برداشته شود غافل از این که دست غیبی تاکنون قرآن را حفظ کرده و خواهد حفظ کرد، فراموش نمی کنم که پیش از جنگ بین المللی دوم نقش هائی [نقشه هائی] از طرف بیگانگان کشیده شد که قرآن را به ترکی ی- زبان دیگر ترجمه کنند برای برچیدن قرآن عربی که در ممالک اسلامی خارج از مملکت عربی باید قرآن به زبان خودشان باشد نظیر تورتیه و انجیل های یهود و نصاری که به زبان های مختلفه ترجمه و تحریف شده تا به این بهانه آن را از دست مسلمانان خارج کنند و مصطفی کمال پاشا در ترکیه پیش قدم شد که باید قرآن به زبان ترکی مبدل شود از آن جایی که حافظ قرآن باید برای حفظ آن نقشه ایشان را نقش بر آب کند جنگ جهانی دوم پیش آمد کرد به نحوی که دشمنان سرسخت قرآن ناچار شوند خودشان ترویج از قرآن کنند حتی بوسیله ای که به نام رادیو اختراع کرده بودند از ممالک خودشان صدای قرآن را به تمام جهانیان می رساندند تا اندازه ای جدیت داشتند [که] بوسیله رادیوهای باطری دار برای جاهایی که وسیله برق فراهم نبود از قبیل قراء و قصبات دور دست صدای قرآن را پخش می کردند که بسا صحرانشین هائی که نام قرآن بگوش شان نخورده بود آن ها هم به وجود قرآن آشنا شدند نحوی شد که از رادیوهای لندن و برلن و مسکو و آمریکا و غیر این ها در هر شب و هر روز متفرقاً قسمتی از برنامه رادیوهای ایشان قرائت قرآن بود.

اینست نمونه ای از آثار حقایق و معجز [معجزه] بودن قرآن که کاشف است از اثبات نبوت و رسالت و حقایق خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و امامت و ولایت ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین.

چراغی را که ایزد بر فروزد *** هر آن کس پف کند ریشش بسوزد

و از جمله براهین بر اثبات نبوت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و ولایت ائمه اوصیاء - سلام الله علیهم - اعظم معجزات ائمه طاهرین علیهم السلام است که عبارت باشد از کثرت علوم ایشان و انواع حکمت هائی که متجاوز از ایشان، و از ایشان، و به سبب ایشان در دسترس مردمان است با این که فهم های علماء و ادراک های حکماء از یافتن کنه آن عاجز و به نحوی است که از حدود قدرت بشریت برتر و بالا تر است پس کسی که تتبع کند در سخنان تام و تمام ایشان و دعاها و خطبه های بالغه ای که از ایشان صادر شده؛ مانند دعای کمیل و صحیفه علویه و دعا های عرفه و صحیفه سجادیه و دعای ابی حمزه ثمالی و احتجاجاتی که هر یک از ایشان با ملاحظه و فلاسفه و یهود و نصاری و ملل متنوعه و امثال این ها نموده اند یقین قطعی پیدا می کنند که از عهده بشر عادی خارج است مگر بر سبیل معجزه صادر شود؛ زیرا که قوای بشر و زبان ها عاجز است از آوردن به مثل آن ها، هم چنان که عاجزند از آوردن سوره ای به مثل قرآن عاجزند از آوردن کلمات و خطبی مانند کلمات و خطب باهرات ایشان که مشتمل است بر علوم توحید و معارف الهیه و علوم آسمان ها و آن چه در آن ها است که همه این ها دلیل قطعی است بر مجزاتی که دلیل ولایت و امامت و صدق گفتار آن ها و حقیقت ایشان و تصدیق برسالت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و وارث بودن علوم و معجزات آن حضرت است و همچنین علوم ایشان نسبت به جمیع اشیاء و جمیع عوالم، و اخبار ایشان به معنیات به تعلیم و الهام از جانب خدا و دانستن ملکوت آسمان ها و زمین ها و خطبه ای مشتمل بر ملاحم، چیز هائی است که جای شک و تردید در آن نیست که از سرچشمه علوم و کمالات رسول خدا صلی الله علیه گرفته شده و اذعان و اعتراف و تصدیق دارند بر ثابت بودن رسالت آن جناب از جانب خدا بر کافه بشر.

و مقامات ائمه علیهم السلام پس از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله افضل است از تمام انبیاء و مرسلین و ملائکه مقرّبین و وارث تمام علوم اولین و آخرین و فضایل و علوم و کمالات خاتم النبیین می باشند غیر از مقام نبوت و رسالت آن حضرت هر کدام از ایشان هر یکی بعد از دیگری و سبقت خلقت انوار مقدسه ایشان بر سایر خلق طبق اخبار و آثار بسیار، ثابت و محقق است که به دهور کثیره پیش از آفرینش همه موجودات آفریده شده و در عالم های بسیاری

که پیش از این عالم بوده و ذاتاً خدا را تسبیح و تقدیس و تمجید می فرمودند در حالی که هیچ مسیح و مقدس و ممجّدی نبوده و پس از آن خدا از اشعه انوار ایشان هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده و ایشان را حجّت قرار داده بر تمام آن عوالم در هر کور و طور و دوری و جمیع عالم وجود را از غیب و شهادت ملک ایشان قرار داده و ایشانند خلیفه های خدای عزوجل در تمام آن عوالم، و در آفرینش بر همه عوالم اولیّت دارند و هم چنانی که این عالم مرتبه تنزل عوالم عالیه است بروز و ظهور تجلیات شان به مقتضای تناسب این عالم است و در میان سلسله ائمه علیهم السلام هم افضل از همه آن ها امیر مؤمنان علی علیه السلام است و طبق اخبار متواتره و احادیث متظافره متکاثره افضلیت آن حضرت محرز و مسلم است و تردیدی در آن نیست و از جمله خصائص آن جناب است که ولادتش در اندرون خانه کعبه بوده و دیگر ازدواج او با فاطمه زهراء - سلام الله علیها- که خدای تعالی در آسمان او را با حضرتش تزویج فرموده و روایت آن در میان فریقین بسرحد استفاضه رسیده چنان چه اگر کسی به نظر اعتبار در این ازدواج فکر کند می یابد که این اعتناء عظیم از طرف خدای تعالی - جلّت عظمته - به این امر تا اندازه ای که عاقد خود خدا باشد و اجراء صیغه کند نیست مگر برای نتیجه گرفتن از جهت امر بزرگی که بزرگ تر از آن امری نباشد و آن امر بزرگ تر بعد از نبوت خاصّه محمدیه صلی الله علیه و آله امر خلافت الهیه است در عالم که نظام عالم و اصلاح امور بنی آدم و تشیید ارکان نبوت مطلقه که نتیجه آن اعلام و بلند کردن پرچم توحید حقّ است که علّت غائی ایجاد عباد و رساننده اهل استعداد است بسر منزل رستگاری و سعادت همیشگی اگر با دقت نظر توجه شود توجه کننده می یابد که این از ناحیه حضرت اقدس احدیّت نبوده مگر برای تولید این شجره طیّبه مبارکه از ارض مقدّسه بیضاء تقیه زکّیه زهراء مرضیه به ارسال ماء الهیه، و این عقد محکم مُبرم عقدی بوده که به هیچ وجه احتمال فسادی در آن راه نداشته و ندارد چنان چه در کتاب امالی شیخ صدوق علیه الرحمة و غیر آن از کتب معتمده معتبره حدیثی روایت شده در این باب و آن حدیث را به این جمله رسانیده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

(ثُمَّ قَالَ جَبْرَائِيلُ ثُمَّ نَادَى مُنَادٍ أَلَا يَا مَلَائِكَتِي وَ سُدَّكَانَ جَنَّتِي بَارِكُوا عَلَيَّ بِنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ حَبِيبِ مُحَمَّدٍ وَ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ فَقَدْ بَارَكْتُ عَلَيْهِمَا - إِلَى أَنْ قَالَ - فَقَالَ رَاحِلُ الْمَلِكِ : يَا رَبِّ وَ

مَا بَرَكَتِكَ فِيهِمَا بِأَكْثَرِ مِمَّا رَأَيْنَا لَهُمَا فِي جَنَاتِكَ وَ دَارِكَ؟ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: يَا رَاحِيلُ! إِنَّ مِنْ بَرَكَتِي عَلَيْهِمَا أَنْ أَجْمَعَهُمَا عَلَيَّ مَحَبَّتِي وَ أَجْعَلَهُمَا حُجَّةً عَلَيَّ خَلْقِي وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لِأَخْلُقَنَّ مِنْهُمَا خَلْقًا وَ لَأَتَشَنَّ مِنْهُمَا ذُرِّيَّةً أَجْعَلُهُمْ خُزَّانِي فِي أَرْضِي وَ مَعَادِنَ لِعِلْمِي وَ دُعَاءَةً إِلَيَّ دِينِي بِهِمْ أَحْتَجُّ عَلَيَّ خَلْقَ بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ) «الحديث»

«پس جبرئیل گفت بعد از آن منادیتی ندا کرد که آگاه باشید ای ملائکه من و ساکنین بهشت من برکت بدهید بر علی بن ابیطالب حبیب محمد و فاطمه دختر محمد که من برکت دادم بر ایشان، تا این که فرمود راحیل ملک عرض کرد: برکتی که بر آن ها دادی چیست ای پروردگار من که بیشتر باشد از آن چه که ما برای آن ها در بهشت های تو دیده ایم و در خانه تو یافته ایم؟ پس خدای عزوجل فرمود: ای راحیل از جمله برکت هائی که به این دو داده ام که آن ها را با هم جمع کردم به محبت خودم و قرار می دهم این دو را حجت بر خلق خود، به عزت و جلال خودم قسم است که هر آینه می آفرینم از ایند و خلقی را و ایجاد می کنم از ایشان ذریه ای را و آن ها را خزینه دار های خود قرار می دهم در زمین خود و معدن های علم خود می گردانم و خوانندگان بسوی دین خود قرار می دهم و به آن ها احتجاج می کنم بر خلق خود بعد از انبیاء و مرسلین» (تا آخر حدیث).

البته سزاوار است عقد خلافت الهیه که اخت النبوة است خواستگار آن سید اوصیاء و مخطوبه سیده زنان دنیا و آخرت و ولی او خاتم النبیین و عاقد او پروردگار جلیل و ترجمان او جبرئیل امین و خطیب او راحیل، و شهود او ملائکه ملا اعلا و صدق او جنة المأوی و نثار او یاقوت و مرجان بهشتی و نثار کننده آن رضوان خازن بهشت و مجلس جشن و سرور آن بیت المعمور و خدمت گزاران آن ملائکه و حورالعین باشند.

ای اهل انصاف آیا سزاوار نیست مولد چنین ازدواجی چنان چه خداوند منان در عروس قرآن که سوره رحمان است بفرماید: (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْخٌ لَا يَبْعِيَانِ) (1) تا

ص: 341

1- الرحمن / 19 و 20 - یعنی «دو دریای مختلف (شور و شیرین، گرم و سرد) را در کنار هم قرار داد در حالی که با هم تماس دارند».

آن جا که می فرماید: (يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُو وَالْمَرْجَانُ) (1) مراد از بحرین امیرالمؤمنین و فاطمه علیهما السلامند و مراد از برزخ وجود مبارک خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله است و مراد از لؤلؤ و مرجان حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلامند چنان چه در تفسیر علی بن ابراهیم قمی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: (عَلِيٌّ وَفَاطِمَةٌ بِحِرَانٍ عَمِيقَانِ لَا يَبْغِي أَحَدُهُمَا عَلَيَّ صَاحِبِهِ، يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُو وَالْمَرْجَانُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ) (2)

لمؤلفه

فخر من این بس که زولاد امیر المؤمنین *** جدّه ام زهرا و هم فرزند ختم المرسلینم

گر چه باشم ناخلف از لطف شان امیدوار *** خوب باید هر چه هستم از شفیع المذنبینم

بصائر الدرجات

صفحة (3) (18) حدیث کرده است از یعقوب بن یزید از حسن بن محبوب از احوال از سلام بن المستنیر که گفت پرسیدم از ابی جعفر علیه السلام از قول خدای تعالی: (شجرة طيبة أصلها ثابت وفرعها في السماء تؤتي أكلها كل حين بإذن ربها) (4). پس فرمود: (الشجرة رسول الله صلى الله عليه وآله نسبه ثابت في بني هاشم وفرع الشجرة على وعنصر الشجرة فاطمة وأغصانها الائمة ورقها الشيعة وإن الرجل منهم ليموت فتسقط منها ورقة وإن المولد منهم الأئمة ليولد فتورق ورقة قال قلت له: جعلت فداك قوله تعالى (تؤتي أكلها كل حين بإذن ربها)؟ قال: هو ما يخرج من الإمام من الحلال والحرام في كل سنة إلى شيعته وفي خبر آخر قال ما يفتي الائمة شيعتهم في كل حج وعمرة من الحلال والحرام).

ص: 342

1- الرحمن / 22 - یعنی «از آن دو لؤلؤ و مرجان خارج می شود».

2- صافی / ج 5 / ص 109

3- جزء 2 / باب 2 / ص 79 / اح 2

4- ابراهیم 24 / او 25

یعنی «شجره رسول خدا صلی الله علیه و سلم است که نسب او ثابت است در بنی هاشم و فرع شجره علی و عنصر شجره فاطمه و شاخه های آن ائمه و برگ های آن شیعیانند و هر آینه اگر مردی از ایشان بمیرد- یعنی از شیعیان- برگی از آن درخت می افتد و هر گاه مولودی از ایشان متولد شود برگی می آورد. سلام بن المستنیر گفت عرض کردم به آن حضرت که: فدایت شوم، قول خدای تعالی که فرموده: می آورد خوردنی های خود را در هر وقتی یعنی چه؟ فرمود: آن چیزی است که بیرون می آید از امام از احکام حلال و حرام. و در خیر دیگر فرمود: آن چیزی است که فتوی می دهند ائمه برای شیعیان خود در هر حج و عمره ای از حلال و حرام».

مؤلف ناچیز گوید

از این حدیث شریف لطائف و نکاتی استفاده می شود که خالی از لطافت نیست و قابل توجه و التفات است:

اول آن که مراد از شجره رسالت، وجود مبارک خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله است و هر رسالتی شاخه و شعبه ایست از شجره رسالت آن بزرگوار و از این جهت است که طبق احادیث و اخبار وارده بسیار همه انبیاء و رسل در دنیا از جانب خدا مأمور بودند در شدائد متوسل به آن حضرت و اهل بیت او شوند و به نص بعضی از آیات قرآنی خدای تعالی عهد و پیمان قبول رسالت و ولایت آن جناب و اهل بیت او - علیهم صلوات الله و سلامه - را از ایشان گرفته و در این جهان قبول توبه آدم و نجات نوح از طوفان و نجات ابراهیم خلیل الله و موسای کلیم الله و عیسای روح الله و سایر انبیاء و رسل به توسل به این شجره طیبه صورت گرفته و در عالم آخرت هم همه نیازمند به آن حضرت و اهل بیت او می باشند چنان چه از خود آن جناب روایت شده که فرموده: (ادَمُ وَ مَنْ دُونَهُ تَحْتَ لَوَانِي). (1)

دوم این که نسب این شجره طیبه در بنی هاشم ثابت و محقق است. سوم آن که وجود باهر الجود امیر مؤمنان فرع و ساقه این شجره طیبه است؛ یعنی قوام او به وجود مقدس

ص: 343

پیغمبر بوده که ریشهٔ این درخت است که هرگاه ریشه نبود ساقه وجود نداشت و دیگر آن که هر چه از علوم و کمالاتی که داشته از وجود مبارک پیغمبر بوده و در هر عالمی با آن حضرت همراه بود و در قیامت هم لواء حمد پیغمبر به دست او خواهد بود و به منزلهٔ نفس آن جناب بوده. چهارم آن که فاطمه - سلام الله علیها - عنصر این شجرهٔ رسالت است؛ بدیهی است که رشد و نمو هر درختی به عنصر آن است که عبارت از ارکان چهارگانه طبیعیّه آن باشد، روی این اصل بوده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: (فَاطِمَةُ رَوْحِي الَّتِي بَيْنَ جَنَبَيْ) (1) یعنی «فاطمه روح من است در میان دو پهلوئی من». اگر بدیدهٔ بصیرت بنگریم بخوبی خواهیم یافت که فاتحه علم پیغمبر و نسل پیغمبر و شفاعت پیغمبر و بقاء شریعت پیغمبر و پیدایش اوصیاء پیغمبر، وجود مبارک فاطمه زهراء - علیها السلام - است.

پنجم آن که ائمهٔ یازده گانه علیهم السلام شاخه های این شجرهٔ طیبه اند که همهٔ آن ها به ساقه اتصال دارند؛ یعنی همهٔ آن ها فرزندان امیر المؤمنین علیه السلام اند و خدا امامت و وصایت و ولایت کلیه را بعد از علی علیه السلام در اولاد معصومین یازده گانه او که نسل فاطمه اند قرار داده. ششم این که شیعیان برگ های این شجرهٔ طیبه می باشند چون از فاضل طینت های ایشان آفریده شده اند و هر یک از آن برگ ها که می ریزد برگ تازه ای به جای آن می روید تا روز قیامت به اصل خود برگردند و با موالی خود مجتمع شوند. هفتم میوه های این شجره علوم آن ها است و در هر وقتی زیاد و تازه می شود چنان چه بعضی از اخبار آن قبلاً ذکر شد و همیشه زنده و باقی خواهد ماند و شیعیان در هر طبقه و قرن و زمانی تا قیام قیامت استفاده خواهند کرد.

ص: 344

اشتقاق نام های خمسة طيبة از نام های خداست

شیخ صدوق علیه الرحمة در کتاب علل الشرایع (1) جزء اول صفحه (129) طبع قم مسنداً از ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله به روایت کرده که فرمود:

(قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ ذِكْرُهُ آدَمَ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَاسَدٌ جَدَّ لَهُ مَلَائِكَتُهُ وَاسَدٌ كُنَتْ جَنَّتُهُ وَرُوحَهُ حَوَاءُ أُمَّتَهُ فَرَفَعَ طَرْفَهُ نَحْوَ الْعَرْشِ فَإِذَا هُوَ بِخَمْسِ سَطُورٍ مَكْتُوبَاتٍ قَالَ آدَمُ يَا رَبِّ مَا هَؤُلَاءِ؟ قَالَ عَزَّوَجَلَّ: هَؤُلَاءِ الَّذِينَ إِذَا سَفَعُوا (اسْتَسَفَعُوا) بِهِمْ إِلَى خَلْقٍ شَفَعْتُهُمْ فَقَالَ آدَمُ: يَا رَبِّ بِقَدْرِهِمْ عِنْدَكَ مَا اسْمُهُمْ؟ فَقَالَ أَمَّا الْأَوَّلُ فَأَنَا الْمُحْمُودُ وَهُوَ مُحَمَّدٌ وَالثَّانِي فَأَنَا الْعَالِي وَهَذَا عَلِيٌّ وَالثَّالِثُ فَأَنَا الْفَاطِرُ وَهَذِهِ فَاطِمَةُ وَالرَّابِعُ فَأَنَا الْمُحْسِنُ وَهَذَا الْحَسَنُ وَالْخَامِسُ فَأَنَا ذُو الْإِحْسَانِ وَهَذَا الْحُسَيْنُ كُلُّ يَحْمِدُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ). یعنی «فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله برای علی بن ابیطالب علیه السلام چون که خدای - عزذکره - آفرید آدم را و دمید در او از روح خود و امر بسجده کرد برای او ملائکه را و ساکن گردانید او را در بهشت خود و تزویج کرد با او کنیز خود حوّا را، پس آدم سر خود را به طرف عرش بالا کرد دید پنج سطر بر آن نوشته شده آدم گفت: ای پروردگار من! این ها چیست؟ خدای عزوجل فرمود: کسانی هستند که اگر خلق من آن ها را نزد من شفیع قرار دهند شفاعت ایشان را می پذیرم. پس آدم گفت: ای پروردگار من! تو را قسم می دهم به

ص: 345

قدر و مقامی که نزد تو دارند نام ایشان چیست؟ فرمود: اما اول من محمودم و او محمد است و دوم من عالی هستم و او است علی و سوم من فاطر هستم و او است فاطمه و چهارم من محسن هستم و او است حسن و پنجم من صاحب احسانم و او است حسین و همه ایشان ستایش می کنند خدای عزوجل را».

مؤلف گوید

از اخبار کثیره مأثوره مستفاد می شود که انبیاء عظام در شدائدی که مبتلا می شدند خدا را به این اسماء مقدسه قسم می دادند و صاحبان آن ها را نزد خدا شفیع قرار می دادند ابتلاءات آن ها مرتفع می شد؛ چنان چه آدم ابوالبشر به تعلیم جبرئیل به امر خدا به همین نام ها خدا را قسم داد، توبه او قبول شد چنان چه خدای تعالی در قرآن مجید به حبیب خود خبر داده و فرموده: (فَتَلَقَ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ) (1) و نوح پیغمبر خدا را به همین اسماء عظام خواند کشتی او از طوفان و غرق شدن نجات یافت و من العجائب از جمله چیزهایی که دلیل صحت این قضیه است چیزی است که در عصر حاضر در مملکت شوروی کشف شده راجع به تخته های کشتی نوح و نقش این اسماء مقدسه بر آن که در این کتاب برای علاقه مندان و روشن شدن قلوب شیعیان از دانستن آن موقعیت بسزائی دارد.

پیدا شدن پاره های کشتی نوح

گزارش بسیار جالب باستان شناسی شوروی درباره کشتی نوح بقلم مهدی ایمانی از اصفهان که در شماره دهم سال دوازدهم مجله مکتب اسلام زیر نظر هیئت تحریریه قم که شماره مسلسل آن یکصد و چهل و دو است چنین گزارش داده که در سال (1391) هجری قمری مطابق سال (1350) شمسی مجله رسمی و پرتیراژ (انقاد نیزوب) شوروی که بطور ماهیانه منتشر می شود گزارش عجیب زیر را که هم از نظر باستانی بسیار جالب و

ص: 346

ارزنده است و هم از نظر دینی عالی ترین دلیل بر عظمت قرآن و عقاید دینی ما است درج نموده است و بدنبال آن عده ای از نویسندگان انگلیسی مصر و پاکستان آن مقاله را از روسی به انگلیسی و عرب وارد و ترجمه نموده و در روزنامه ها و مجله های محلی خود نقل کرده اند اینک ما خلاصه آن را با توضیح درباره ارزش علمی و دینی آن از نظر خوانندگان ارجمند می گذرانیم. مجله نامبرده در شماره تشرین دوم (1953) می نویسد:

«هنگامی که باستان شناسان روسی در منطقه معروف به وادی قاف مشغول حفاری و جستجوی آثار باستانی بودند در اعماق زمین به چند پاره تخت های قطور و پوسیده ای برخوردند که بعداً معلوم شد این تخته ها قطعات جدا شده از کشتی نوح بوده و بر اثر تحولات دریائی و زمینی در طول حدود پنج هزار سال همچنان در دل زمین باقی مانده است.

برخورد به این تخته ها نظر محققین باستان شناس را آن چنان به خود جلب نموده که دو سال دیگر به کنجاوی و تعقیب عملیات حفاری خود پرداخته و بالاخره در همان منطقه به یک قطعه تخته دیگری برخوردند که به صورت لوحی طبق کلیشه زیر چندین سطر کوتاه از کهن ترین و ناشناخته ترین خطوط بر روی آن منقوش بود. اما بسیار شگفت آور بود که این تخته لوح بدون این که پوسیده یا محجر شده باشد آن چنان سالم و دست نخورده باقی مانده که هم اکنون در موزه آثار باستانی مسکو در معرض دید توریست ها و تماشاگران خارجی و داخلی است.

ص: 347

بر اثر این اکتشافات اداره کل باستان شناسی شوروی برای تحقیق از چگونگی این لوح و خواندن آن، هیئتی مرکب از هفت نفر از مهم ترین باستان شناسان و اساتید خط شناس و زبان دان روسی و چینی [را] مأمور تحقیق و بررسی نموده که نام آن ها بدین گونه است:

1- پروفیسور سولی نوف استاد زبان های قدیمی و باستان شناسی در دانشکده مسکو

2- ایفاهان خینو دانشمند و استاد زبان شناسی در دانشکده لولوهان چین

3- میشانن لوفارنک مدیر کل آثار باستانی شوروی

4- تانمول گورف استاد لغات در دانشگاه کیفسرو

5- پروفیسور دیراکن استاد باستان شناس در آکادمی علوم لنین

6- ایم احمد کولا مدیر تحقیقات و اکتشافات عمومی شوروی

7- میچر کولتوف رئیس دانشکده استالین

این هیئت پس از هشت ماه تحقیق و مطالعه و مقایسه حروف آن با نمونه های سایر خطوط و کلمات قدیم متفقاً گزارش زیر را در اختیار باستان شناسی شوروی گذاشت.

1- این لوح محفوظ چوبی از جنس همان پاره تخته های مربوط به کاوش های قبلی و کلاً متعلق به کشتی نوح بوده است منتها لوح مزبور مثل سایر تخته ها آن قدر ها پوسیده نشده و طوری سالم مانده که خواندن خط های آن به آسانی امکان پذیر می باشد.

2- حروف و کلمات این عبارات به لغت ساسانی یا سامی است که در حقیقت ام اللغات (ریشه لغات) و به سام بن نوح منسوب می باشد.

3- معنای این حروف و کلمات این عبارات بدین شرح است:

«ای خدای من و ای یاور من به رحمت و کرمت مرا یاری نما و به پاس خاطر این نفوس مقدسه، محمد، ایلیا (علی)، شبر (حسن)، شبر، (حسین)، فاطمه آنان که همه بزرگان و گرامیند جهان به برکت آن ها برپا است، به احترام نام آنان مرا یاری کن تنها توای که می توانی مرا به راه راست هدایت کنی.»

بعداً دانشمند انگلیسی این ایف ماکس استاد زبان های باستانی در دانشگاه منچستر ترجمه روسی این کلمات را به زبان انگلیسی برگردانید و عیناً در این مجله ها و روزنامه ها منتشر گردیده است:

1- مجله هفتگی (ویکلی میرر) لندن شماره مربوط به 28 دسامبر 1953 م

2- مجله استار انگلیسی لندن مربوط به کانون دوم 1954 م

3- روزنامه سن لایت منتشره از منچستر شماره مربوط به کانون دوم 1954 م

4- روزنامه ویکلی میرر تاریخ یکم شباط 1954 م

5- روزنامه الهدی قاهره مصر تاریخ 30 مارس 1953 م

سپس دانشمند و محدث عالی مقام پاکستانی حکیم سید محمود گیلانی که یک موقع مدیر روزنامه اهل الحدیث پاکستان و نخست از اهل تسنن بوده و بعد از روی تحقیق به آئین تشیع گرائیده، آن گزارش را به زبان اردو در کتابی به نام «ایلیا مرکز نجات ادیان العالم» ترجمه و نقل کرده است. آن گاه مجله (بذره) نجف در شماره های شوال و ذوالقعدة 1385 سال اول صفحه 78 الی 81، زیر عنوان نام های مبارکی که حضرت نوح بدان توسل جست از اردو بعرابی ترجمه و نقل کرده است.

اکنون لازم می آید که بطور فشرده توجه خوانندگان ارجمند را به نکاتی چند معطوف نمائیم تا بیش تر به ارزش علمی و تاریخی این اکتشافات باستانی معتقد شوند.

1- آن که اکتشافات این تخته ها و لوح یکی از دلایل بر اصالت و واقعیت داستان های قرآن مجید و احادیث دینی است که مشروحاً حاکی از قضیه کشتی نوح و ماجرای غرق شدن آن است؛ هم چنان که مؤرخان اسلامی و غیر اسلامی نیز نوشته اند.

2- آن که معتقدات شیعه درباره اهل بیت از روی تمایلات و اغراض شخصی رهبران شیعی و مؤلفین نیست بلکه بر مبنای یک سلسله حقایق علمی و واقعیت های تاریخی است که شیعه خود را ناگزیر از تسلیم در پای بند شدن به آن دیده و در نتیجه پیروی اهل بیت را انتخاب کرده است.

بدیهی است استمداد نوح پیامبر از خاندان رسالت و نقش نام های آنان بر کشتی چندین هزار سال قبل از نزول قرآن و پیدایش اسلام و انشعاب مسلمانان به فرقه های مختلف و متضاد شیعه و سنی بوده و جز از روی الهام از مبدء اعلا و اشاره غیبی به هیچ چیز نمی توان آن را تفسیر کرد - درست است که نام های مقدس محمد علی حسن حسین فاطمه را بعنوان دعا و بعنوان تبریک نقش بر لوح نمود اما در حقیقت این یک پیش گوئی

عجیب از دوران های خیلی دور و دراز درباره پیدایش خاندان وحی و رسالت بوده است که با فاصله حدود پنج هزار سال پس از طوفان قدم به عرصه گیتی گذاشتند جالب آن که برخورد به یک چنین اثر باستانی در یک کشور غیر دینی و به دست یک عده از افراد غیر مسلمان و بالاخره در محیطی اتفاق افتاده که از نیم قرن پیش دین و عقیده ای به مبدء و معاد و وحی و رسالت را کنار گذارده و تنها از دیده محدود مادی گری به جهان و آن چه در آن است می نگرند. ناگفته نماند معلوم است که ماجرای این لوح به نسبت ارزش و اهمیتی که از دیده باستان شناسان دنیای روز دارد نیز ارزش دینی و مذهبی برای مسلمانان بویژه شیعیان داشته و دارد.

تذکر: مطالب این مقاله ترجمه و اقتباس از مجله بذر نجف و کتاب قیس من القرآن تألیف عبداللطیف خطیب بغدادی چاپ 1389 نجف می باشد.

نگارنده این کتاب آن را از مجله دهم مکتب اسلام سال دوازدهم استنساخ نمودم در شب یازدهم شهر شوال المکرم سال 1391 هجری قمری مطابق با سال 1350 شمسی.

عجیب دیگر سنگ یا علی است در حدود جهرم فارس

مؤلف فقیر گوید نقل کرد برای من فاضل جلیل و عالم نبیل مرحوم شیخ محسن شیرازی شهیر به فقیه مدیر و نویسنده مجله الاسلام رحمه الله در روز بیست و پنجم ماه شعبان المعظم سال یک هزار و سیصد و چهل و شش هجری قمری در شیراز در منزل مرحوم خلد مقام حجة الاسلام آية الله الملك العلام آقای آقا شیخ جعفر محلاتی - اعلی الله مقامه الشریف - که گفت نقل نمود برای من جناب عمدة التجار آقای حاج میرزا خلیل کریمی بخل جلیل حاج میرزا کریم صراف شیرازی که یکی از رجال مؤثق و آقایان محترم شیرازند به لحاظ علاقه ای که در حدود جهرم دارند قضیه سنگ یا علی را که در نزدیکی جهرم مشهور و معروف است، لذا از ایشان تقاضا نمودم که اطلاعات خود را کتباً برای بنده مرقوم دارند مکتوبی که به خط خود برای من فرستادند مضمونش این بود که «این سنگ در دامنه کوه، حوالی رودخانه صیمگان واقع است هشت فرسخ راه تقریباً تا جهرم مسافت دارد [و] دو فرسخ از ملک بنده دور است. سنگ مزبور سماقی رنگ و تقریباً

سیصد من وزن آن است و محلّ وقوع این سنگ بیابانی است که از هر طرف تا آبادی زیاده از یک فرسخ مسافت دارد علامتی روی آن بنا نشده و هیچ وقت خادمی نداشته و ندارد و در وقت اغتشاش و ناامنی هم بی اندازه محلّ خوف است همه ساله اسامی شریفه الله و محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین روی آن نقش می شود به این وضع که در فاصله شش ماه الی یک سال تمام می شود غالباً نقش پنج سال گذشته با نقش جدید ظاهر و هویدا است و فرقی که نقوش سابقه با نقش جدید دارد این است که نقوش سنوات قبل بواسطه باران رنگ آن تغییر کرده و نقش سنه جدید آن سفید بسیار سفید است، کیفیت این نقش آن است که بدو یک نقطه سفیدی ظاهر می شود پس از چندی بتدریج سَرِ «عین» می شود بفاصله دو ماه تقریباً «لام» ظاهر می شود تا این که بتدریج کلمه علی (علیه السلام) تمام می شود و همچنین است سایر اسامی طیبه و سابقاً این کلمات بخط کوفی نقش می شده و قریب دوازده سال است که به خط شکسته و نستعلیق نقش می شود» این است خلاصه مکتوب (مَنْ لَمْ يُصَدَّقْ فَلْيُجَرِّبْ).

نقش اسامی مقدسه در کوه افغانستان

روز چهارشنبه هفتم ماه رمضان سال جاری 1391 هجری قمری مطابق با روز پنجم مهرماه (1350) شمسی در بنده منزل [منزل بنده] به شرف ملاقات حجة الاسلام آقای حاج سید نورالدین میلانی بخل جلیل حضرت آية الله معاصر آقای حاج سید محمّد هادی میلانی - مدظله العالی - نائل شدم و آية الله زاده نامبرده امام جماعت حرم مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام می باشند در کربلای معلی حکایتی نقل نمودند راجع به قطعه کوهی از کوه های افغانستان که خدای عزوجل بقلم قدرت نام های خمسۀ طیبه علیهم السلام را بر آن نقش فرموده بطور طبیعی و ما در افغانستان که بودیم شهرت داشت پس قضیه آن را مفصلاً شرح دادند از ایشان درخواست کردم که مشاهدات و معلومات خودشان را بخط خود بنویسند که اگر خواستم در بعضی از مؤلفات خود درج کنم تغییری در تعبیر و تحریر پیدا نشود ایشان هم در کمال بزرگواری خواهش این جانب را پذیرفتند و صورت قضیه را به خط خود مرقوم فرمودند که عیناً بدون کم و زیاد در این اوراق درج می نمایم (وَصَلَّى اللهُ

سواد مرقومه آية الله زاده میلانی

«بسمه وله الحمد در تابستان هزار و سیصد و هشتاد و هفت هجری قمری این جانب سید نورالدین میلانی کربلایی با سه نفر فرزند سید محمد حسن و سید علی اصغر و سید محمد منیر، بقصد معالجه هر چهار نفر به کابل پایتخت افغانستان رفتیم توضیح این که معالجات در عراق و ایران به جهت این جانب مفید نشد آقای پروفیسور حکمت کابل به کربلای معلی آمده و مرض مرا تعیین کرد و به جهت علاج دستور داد به آلمان بروم گفتم به جای آن نزد شما می آیم پذیرفت و شرح احتیاجات بنده زادگانم طولانی است، در آن جا مشهور است که کوه عظیم واقع در جنب شهر به نام () با قلم قدرت بطور طبیعی بدون رنگ یا حفر نام مقدس حضرات پنج تن آل عبا - صلوات الله علیهم اجمعین - ثبت و آشکارا وجود دارد و به حدی واضح است و خوانا که احدی تاکنون تردید و نفی نکرده است.

در ابتداء به نظر هر کس که بشنود چنین می آید که اغراق گوئی و حواله بر امر مشکل است. در یکی از جلسات که جمعی نشسته بودیم این سخن به میان آمد حضرات بزرگان روحانی و بازار و دانشمندان تشریف داشتند حضرت آیه الله آقای حاج شیخ محمد امین زعیم روحانی در کابل و حضرت حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج سید ابراهیم جید که به قدس و تقوی مشهورند حضور داشتند هر دو بزرگوار تأیید کردند و اضافه نمودند که ما خودمان با شوق و عشق دیدار این منظره به بالای کوه رفتیم و مشاهده وجود این قدرت نمائی خداوند متعال شدیم مخصوصاً در راه چون متوجه شدیم قطعات کوچک و بزرگ که از کوه ریخته شده است تماماً با این اسامی مقدسه مزین است ناچار کفش های خود را بیرون و از پای درآوردیم چون به بالا رفتیم صفحه کوه را واجد آن نقش یافتیم و به قراری که صفحه کوه را دیدیم؛ مانند صورت آبله روی مجدر است و پست و بلند مختصری وجود داد و بطوری است که کانه تیزاب بر روی صفحه کوه زده شده است تا آن اسماء مقدسه محو شود لذا گودی هائی در صفحه کوه تشکیل شده است اما مفید واقع نشده

است و طبقه زیرین هم با همان اسماء مقدسه مزین می باشد. این مذاکرات را چون سید علی اصغر باور نکرد روز بعد با آقا سید حسین سجّادی که واعظ و قاری قرآن است در کابل، دونفری کوه نوردی کرده و بازگشت نمودند و تأیید کردند. آری سید علی اصغر ما دیر باور است و رسماً در اغلب مسائل اظهار شک می کند و تردید می کند اما در این مسئله چون خودش دیده بود تصدیق کرده و یقین حاصل نمود. به تاریخ هفتم رمضان المبارک سنة 1391 در طهران به امر مبارک حاج سید محمد حسن میرجهانی به تحریر آمد. الفانی سید نورالدین میلانی.

کلمات بعضی از بزرگان در ولایت تکوینی

بدان که در تقریرات علامه جلیل و آیه الله العظمی النبیل محقق مدقق مرجع دینی مرحوم میرزا محمد حسین الغروی النائینی - اعلى الله مقامه - بقلم علامه فقیه آیه الله الحجه شارح العروة مرحوم شیخ محمدتقی آملی طهرانی - رحمه الله تعالی - در باب ولایت حاکم در جزء دوم صفحه (332) فرموده:

(اعلم أنّ ولایة الحاکم لما کان من شئون من له الولاية الكبرى على الدین و الدنيا حیث أنّ الحاکم منصوب من قبله - صلوات الله علیه - فلا جرم کان اللازم البعث أولاً عن أصل الولاية الثابتة للنبي و الأوصياء من بعده ثم التکلم في ولاية الفقیه التائب عنهم - إلى أن قال - فأعلم أنّ لولایتهم مرتبتین إحدیهما الولاية التکوینیة التي هي عبارة عن سبب خیر المکونات تحت إزادتهم و مشیتهم بجول الله و قوته کما ورد في زیارة الحجة ارواحنا فداه بأنه ما من شيء إلا و أنتم له السبب و ذلك لکونهم علیهم السلام مظاهر أسماه و صفاته تعالی فيکون فعلهم فعله و قولهم قوله و هذه المرتبة من الولاية مختصة بهم و ليست قابلة للإعطاء إلى غیرهم لکونها من مقتضیات طواهرهم النورانیة و نفوس المقدسة التي لا یبلغ إلى دون مرتبتها مبلغ و ثانیة الولاية التشریعیة الإلهیة الثابتة لهم من الله سبحانه في عالم التشريع بمعنى و جوب إبتاعهم فی کل شیء و أنّهم أولى بالناس شراً في کل شیء من أنفسهم و أموالهم و الفرق بین المرتبتین ظاهر حیث أنّ الأولى تکوینیة و الثانية ثابتة في عالم التشريع و إن كانت الثانية أيضاً لا تكون ثابتة إلا لمن له المرتبة الأولى إلى أن قال و لا إشکال عندنا في

ثَبُوتِ كِلْتَا الْمَرْتَبَتَيْنِ مِنَ الْوِلَايَةِ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ لِأَوْصِيَاءِهِ مِنْ عَتَرَتِهِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ - وَ يَدُلُّ عَلَيْهِ الْأَدْلَةُ الْأَرْبَعَةُ كَمَا
اسْتَدَّلَ بِهِ الْمُصَنِّفُ فِي الْكِتَابِ فَلَا يُعْبَأُ بِخِلَافِ مَنْ يَخُصُّ الْوِلَايَةَ التَّشْرِيعِيَّةَ بِمَخْصُوصٍ وَجُوبِ إِتْبَاعِهِمْ فِي الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ وَ التَّقَبُّلِ عَنْهُمْ
فِيمَا يَبْلُغُونَ مِنْهَا. إِلَى أَنْ قَالَ: وَ لَا يَخْفَى وَهُنَا وَ سَخَافَتَهُ بَلْ الْأَدْلَةُ الْأَرْبَعَةُ نَاهِضَةٌ عَلَى رَبِّهِ وَ كَأَنَّهُ تَبَعَ فِي ذَلِكَ لِلْمُخَالَفِينَ).

یعنی «بدان که ولایت حاکم چون که از شئون کسی است که ولایت کبری برای دین و دنیا مخصوص است برای او از حیث این که حاکم، منصوب است از جانب او - صلوات الله علیه - پس لازم است که اولاً بحث شود از اصل ولایتی که برای پیغمبر و پس از او برای اوصیاء او ثابت است و بعد از آن در ولایت فقیه نایب از ایشان سخن گوئیم تا این که فرمود: پس بدان که ولایت ایشان (رسول خدا و اوصیاء او) را دو مرتبه است: یکی از آن ها ولایت تکوینیّه است که عبارت است از تسخیر مکنونات در زیر اراده و خواهش ایشان بحول و قوه خدا چنان چه در زیارت حجّت ارواحنا فداه است به این که نیست از ما چیزی مگر این که شما سببید برای آن زیرا که ایشان - علیهم السلام - مظاهر اسماء و صفات خدای تعالی می باشند پس فعل ایشان فعل خداست و قول ایشان قول او است و این مرتبه از ولایت مختص به ایشان است و قابل اعطاء بغیر نیست؛ زیرا که آن از مقتضیات ذوات نوریّه و نفوس مقدّسه ایشان است که کسی به پست تر مرتبه ای از آن نمی رسد. و دوّم از آن دو مرتبه، ولایت تشریحیه الهیّه است که برای ایشان از جانب خدای سبحانه در عالم تشریح به معنای واجب بودن پیروی از ایشان در هر چیزی است و این که ایشان سزاوارترند به مردمان شرعاً در هر چیزی از نفس های ایشان و مال های شان، و فرق در میان این دو مرتبه ظاهر است از حیث این که مرتبه اوّل ولایت تکوینیّه است و دوّم ولایت ثابتّه در عالم تشریح است و مرتبه دوّم هم ثابت نیست مگر برای کسی که دارای مرتبه اوّل باشد (تا این که گفته است) که برای ما اشکالی نیست در این که هر دو مرتبه از ولایت برای پیغمبر و اوصیاء او - صلوات الله علیه و علیهم - که از عترت او هستند ثابت است و ادلّه اربعه بر آن دلالت دارد چنانچه مصنف (یعنی صاحب متاجر) به آن استدلال کرده است در آن کتاب، پس به مخالفت کسی که ولایت تشریحیه را فقط به ایشان اختصاص داده در وجوب

متابعت ایشان در احکام تشریحیه و پذیرفتن از ایشان در آن چه از احکامی که می‌رسانند (تا این که گفته است) مخفی نیست سستی و سخیف بودن این قول بلکه ادله اربعه قائم است بر رد آن گویا مخالفت کننده در این قول پیروی از مخالفین کرده است (تا آخر کلام او)

کلام زعيم العلماء الشيخ الانصاري رحمه الله

در صفحه (267) جزء اول کتاب متاجر چاپ سال 1324 شمسی در مسئله اولیاء تصرف در مال (مَنْ لَا يَسْتَقْبَلُ بِالتَّصَرُّفِ) کلام را به این جا رسانیده که گفته است:

(مُقْتَضَى الْأَصْلِ عَدَمُ ثُبُوتِ الْوِلَايَةِ لِأَخِي شَيْبٍ مِنَ الْوُجُوهِ الْمَذْكُورَةِ خَرَجْنَا عَنْ هَذَا الْأَصْلِ فِي خُصُوصِ النَّبِيِّ وَالْإِمَامَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِالْأَدِلَّةِ الْأَرْبَعَةِ). یعنی «مقتضای اصل، ثابت نبودن ولایت است برای گرفتن چیزی از وجوه مذکوره، و خارج شدیم از این اصل در خصوص پیغمبر و ائمه علیهم السلام به دلیل های چهارگانه (کتاب و سنت و اجماع و عقل) پس آیات و روایت را نقل فرمود در باب ولایت تا آن که کلام را به این جا رسانیده که فرموده است: (وَالْمَقْصُودُ مِنْ جَمِيعِ ذَلِكَ مَا يُتَوَهَّمُ مِنْ أَنَّ وَجُوبَ طَاعَةِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُخْتَصٌّ بِالْأَوْامِرِ الشَّرْعِيَّةِ وَإِنَّهُ لَا دَلِيلَ عَلَى وَجُوبِ إِطَاعَتِهِ فِي أَوْامِرِ الْعُرْفِيَّةِ أَوْ سُلْطَنَتِهِ عَلَى الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَبِالْجُمْلَةِ فَالْمُسْتَفَادُ مِنَ الْأَدِلَّةِ الْأَرْبَعَةِ بَعْدَ التَّبَعِ وَالتَّمَلُّلِ إِنَّ لِلْإِمَامِ سُلْطَنَةً مُطْلَقَةً عَلَى الرَّعِيَّةِ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ تَعَالَى وَإِنَّ تَصَوُّرَهُمْ نَافِذٌ عَلَى الرَّعِيَّةِ مَاضٍ مُطْلَقًا) یعنی «و مقصود از همه این ها که گفته شد دفع توهم است از این که وجوب طاعت امام علیه السلام مختص است به اوامر شرعی و این که دلیلی بر وجوب اطاعت او در اوامر عرفیه یا سلطنت او بر اموال سلطنت و انفس نیست و بالجمله آن چه از ادله اربعه استفاده شده بعد از تتبع و تأمل این است که برای امام سلطنت مطلقه است بر رعیت از جانب خدای تعالی و این که تصرف ایشان نافذ و گذرنده است بر رعیت مطلقاً».

بخش دوم در بعضی از شبهات

و آن مشتمل است بر مقدمه کوچکی و چند مقام. اما مقدمه:

بدان که برای دانستن مراد و مقصود پروردگار از آیات شریفه قرآن مجید و فرقان حمید و پاره ای از نصوص و روایات باید با تفسیر و بیان شرکاء قرآن که اوصیاء عظام خاتم پیغمبران علیهم السلام باشد و بدون بیان از ایشان به اتفاق علماء امامیه جایز نیست. پس در آیات متشابهه ای که معانی عدیده در آن ها امکان دارد نمی توان یک معنای بخصوصی را بدون تفسیر و بیان از ایشان اختیار کرد و پایه سخن را روی آن قرار داد خصوصاً اگر عترت طاهرین یکی از آن معانی را فرموده باشند و با این حال باز کسی از آن صرف نظر کند و به فهم ناقص خود تکیه نماید که بسیار قبیح و وقیح است و مسئولیت شدید دارد. اکنون در این بخش نسبت به بعضی از آن چه در آن شبهه کردند در مقالاتی تذکر داده و به رد آن شبهات مبادرت می نمایم و القاء آن شبهات از ناحیه یکی از معاصرین است که به نام درسی از ولایت نوشته است در چند موضوع چنان چه به ایراد و رد آن تصریح خواهد شد انشاء الله.

مقام اول

راجع به ذکر آیاتی از قرآن که به آن احتجاج کرده و رد آن.

ص: 357

آیه اول که به آن نفی ولایت تکوینی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نموده در صفحه (10) آن کتاب گفته: آیه اول، سوره آل عمران آیه 123 (لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبُ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ) (1) یعنی «هیچ امری از امور برای تو و بر عهده تو نیست چه بپذیرد خدا توبه ایشان را و چه عذاب شان کند».

در این آیه کلمه (شیئی) نکره در سیاق نفی و مفید عموم است؛ یعنی هیچ کاری بر عهده رسول خدا از امور تکوینی نیست اگر کسی بگوید در تفسیر این آیه امام فرموده بلی والله امور حلال و حرام که شیئی و شیئی می باشد به دست اوست جواب می گوئیم بلی حدیث صحیح است زیرا حلال و حرام از امور تشریعی است و این کار به عهده پیغمبر می باشد و از عموم شیئی استثناء شده؛ مدّعی ما همین است که رسول خدا در امور تشریعی ولایت دارد اما امور تکوینی از او عموم شیئی.

جواب گفته می شود

اولاً- ترجمه هایی که کرده خالی از اشکال نیست این که گفته است هیچ امری از امور برای تو و برعهده تو نیست غلط است یکی آن که کلمه (لَكَ) را به معنای برعهده تو نیست ترجمه کرده و این خطا است و این در صورتی صحیح بود که به جای کلمه (لَكَ) (عَلَيْكَ) فرموده باشد و بجای کلمه (الْأمر) (الأمور) باشد یا کلمه (عَلَيْكَ) را بر آن اضافه کرده باشد به این عبارت که (لَيْسَ لَكَ وَلَا عَلَيْكَ مِنَ الْأُمُورِ) در این صورت ترجمه ایشان صحیح می شد و حال آن که آیه چنین نیست و دیگر این که مراد از کلمه (الْأمر) کلیه امور نیست و الف و لام در (الامر) برای عهد است، یعنی امر معهود؛ چنان چه شیخ طبرسی از سیاق عبارتی که در مجمع البیان فرموده کاشف از این معنی است که فرموده: (مِنَ الْأُمْرِ)، یعنی (مِنَ التَّصَرُّفِ) یا (مِنَ الْأَرْبَعَةِ) که مراد از آن قطع و کبت و توبه و عذاب باشد چنان چه در شأن نزول آیه اشاره می شود و دیگر آن که گفته است کلمه شیئی نکره در سیاق نفی و مفید عموم است؛ یعنی هیچ کاری بر عهده رسول خدا از امور

ص: 358

تکوینی نیست. می‌گوییم هر چند لفظ شیء نکره در سیاق نفی است ولی مقید به کلمه من الامر است؛ یعنی برای تو نیست از امر معهود نه کلیه امور.

و جمله (لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ) معترضه است در میان ماقبل و مابعد خود که ماقبل آن قطع و کبت در آیه است و ما بعد آن توبه و عذاب که دوتای آن در آیه (1) 122 ذکر شده و دوتای آن در آیه (2) 123 قال الله تعالى: (لَيَقْطَعَنَّ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ) یعنی «تا قطع کند بعضی از کسانی را که کافر شدند یا خوار و نگویند و غمگین گرداند ایشان را پس رو به فرار گذارند در حالی که از آرزوهای خود ناامید باشند». در سبب نزول آیه، یک وجه راجع به مشرکین روز جنگ احد گفته شده و وجه دیگر راجع به جنگ بدر و وجه دیگر راجع به امر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است چنان چه در تفسیر عیاشی (3) جزء اول طبع قم صفحه (197) از جابرین یزید جعفری روایت کرده:

(قَالَ قَرَأْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلَ اللَّهِ (لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ) قَالَ: بَلَىٰ وَاللَّهِ إِنَّ لَهُ مِنَ الْأَمْرِ شَيْئًا وَشَيْئًا وَشَيْئًا وَ لَيْسَ حَيْثُ ذَهَبَتْ وَ لَكِنِّي أُخْبِرُكَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ لَمَّا أَمَرَ نَبِيَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يُظْهَرَ وَلَا يَتَّعَلَّ عَلِيًّا فَوَجَّهَ فِي عِدَاوَةِ قَوْمِهِ لَهُ وَ مَعْرِفَتِهِ بِهِمْ وَ ذَلِكَ الَّذِي فَضَّلَهُ اللَّهُ بِهِ عَلَيْهِمْ فِي جَمِيعِ خِصَالِهِ كَانَ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ بَمَنْ أَرْسَلَهُ وَ كَانَ أَنْصَرَ النَّاسِ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ أَقْتَلَهُمْ لِعِدْوِهِمَا وَ أَشَدَّهُمْ بُغْضًا لِمَنْ خَالَفَهُمَا وَ فَضَّلَ عَلَيْهِ الَّذِي لَا يُسَاوِهِ أَحَدٌ وَ مَنَاقِبُهُ الَّتِي لَا تُحْصَى شَرَفًا فَلَمَّا فَكَّرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي عِدَاوَةِ قَوْمِهِ لَهُ فِي هَذِهِ الْخِصَالِ وَ حَسَدِهِمْ لَهُ إِلَى اللَّهِ أَنْ يُصَبِّرَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ صَبِيَّهُ وَ وَلِيَّ الْأَمْرِ بَعْدَهُ فَهَذَا عَلَى اللَّهِ وَ كَيْفَ لَا يَكُونُ لَهُ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ وَ قَدْ فَوَّضَ اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ جَعَلَ مَا أَحَلَّ فَهُوَ حَلَالٌ وَ مَا حَرَّمَ فَهُوَ حَرَامٌ قَوْلُهُ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) و نیز این حدیث را در تفسیر برهان جزء اول صفحه (314) و در بحار جزء (6) صفحه (196) نور الثقلین جزء اول صفحه (322) اثبات الهداة جزء سیم صفحه (541) تفسیر صافی جزء اول صفحه (296) روایت کرده اند.

ص: 359

1- آل عمران / 127

2- آل عمران / 128

3- تفسیر صافی / ج 1 / ص 379 از امام محمد باقر علیه السلام نیز نقل شده است.

یعنی «جابر گفت خواندم نزد ابی جعفر علیه السلام قول خدا را (لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ) فرمود: بلی به ذات خدا قسم که از برای او است از امر چیزی و چیزی و چیزی، این طور نیست که تورفته ای ولیکن خبر می دهم تو را که خدای تبارک و تعالی چون امر فرمود پیغمبر خود علیه السلام را که اظهار کند ولایت علی را، فکر کرد در دشمنی کردن قوم خود برای او و شناسائی خود بحال آن ها و این که فضیلت داده است خدا علی را بر ایشان در جمیع خصلت های خود که اول مؤمن بر رسول خدا و آن که او را به رسالت فرستاده آن جناب بوده و یاری کننده ترین مردمان بوده برای خدا و پیغمبر او و کشنده ترین کس بوده دشمنان خدا و رسول او را و کینه او شدیدتر بوده بر کسانی که مخالف خدا و رسول او بودند و در فضیلت علم او احدی با او مساوی نبوده و منقبت های او از حیث شرافت به شماره در نمی آمد پس چون پیغمبر صلی الله علیه و آله فکر می کرد دشمنی قوم خود را با او در این خصلت ها و حسدی که در حق او می بردند سینه او تنگی می کرد پس خدا به او خبر داد که از جهت این امر برای او چیزی نیست امر آن به دست خدا است که علی را وصی او و ولی امر بعد از او قرار دهد؛ این است مقصود خدا، چگونه می شود که برای پیغمبر امری نباشد و حال آن که از روی تحقیق خدا تقویض امر بسوی او کرده تا هر چه را می خواهد حلال قرار دهد آن حلال باشد و هر چه را که حرام می کند حرام باشد و فرموده آن چه را که این پیغمبر برای شما آورده بپذیرید آن را و آن چه را که شما را از آن نهی کرده خود را از آن باز دارید».

و نیز در همان کتاب و همان صفحه از جابر روایت کرده که جابر گفت:

(قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلَهُ لِنَبِيِّهِ (لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ) فَسَرُّهُ لِي قَالَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِشَيْبَةَ قَالَ اللَّهُ وَ لِشَيْبَةَ أَرَادَهُ اللَّهُ يَا جَابِرُ! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله كَانَ حَرِيصًا عَلَى أَنْ يَكُونَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَعْدِهِ عَلَى النَّاسِ وَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ خِلَافُ مَا أَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله قَالَ قُلْتُ فَمَا مَعْنَى ذَلِكَ قَالَ: نَعَمْ عَلَى بِذَلِكَ قَوْلَ اللَّهِ لِرَسُولِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ فِي عَلَيِّ الْأَمْرِ إِلَيَّ فِي عَلَيٍّ وَ غَيْرِهِ أَلَمْ أَتْلُ (أَنْزَلْ) عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدٌ فِيمَا أَنْزَلْتُ مِنْ كِتَابِي إِلَيْكَ (الْم أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ) إِلَى قَوْلِهِ (فَلْيَعْلَمَنَّ) قَالَ فَوَضَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ الْأَمْرَ

یعنی «گفتم به ابی جعفر علیه السلام که خدا به نبی خود فرموده که «نیست برای تو چیزی از امر» را برای من تفسیر کن گفت پس فرمود ابی جعفر علیه السلام برای چیزی است که گفته است آن را خدا و برای چیزی است که اراده کرده است آن را خدا. ای جابرا هر آینه رسول خدا صلی الله علیه و آله حریص بود که علی بعد او خلیفه بر مردم باشد و نزد خدا بود خلاف اراده پیغمبر - صلی الله علیه و آله - گفت گفتم پس معنای آن چیست؟ فرمود: آری خدا به این قولی که به رسول خدا علیه السلام فرموده که «نیست برای تو از امر چیزی» قصد کرده است که امر علی بسوی من است در حق او و یا غیر او آیا بر تو نخواندم یا نفرستادم ای محمد در آن چه از کتاب خود که بسوی تو فرستادم که منم خدای دانا تر «آیا گمان می کنند مردمان که بحال خود واگذار شوند به همین که بگویند ایمان آوردیم و امتحان کرده نشوند» تا آن جائی که می فرماید «پس باید بدانند البته البته» فرمود تقویض کرد بسوی خدا رسول خدا امر را».

راجع به تقویض امر به آل محمد علیهم السلام و چگونگی آن مشروحاً قبلاً ذکر شده در صفحات قبل در این جا مقتضی تکرار نیست و گفته شد که ولایت تکوینیّه عبارت است از تسخیر مکونات در زیر اراده و خواهش محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین.

خلاصه کلام

مفسرین از خاصّه و عامّه کلمه (الامر) را تعمیم نداده اند و الف و لام آن را عهد گرفته و معهود آن را در سیاق آیات دانسته اند چنان که طبرسی در مجمع البیان و شیخ طوسی در تبيان و زمخشری در کشاف و بحرینی در برهان و عیاشی در تفسیر خود عهد و اشاره بماسبق از این آیه گرفته اند و استنباط استدلال کننده به آیه مذکوره در این که پیغمبر صلی الله علیه و آله ولایت تکوینی نداشته بدلیل این آیه بی جا و بی مورد است و جز تفسیر به رأی نیست.

از جمله آیاتی که برای خود ترجمه کرده است

آیه (144) از سوره آل عمران است (وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ) نیز در صفحه (10) از کتابش (درسی از ولایت) گفته که در این آیه (ما) و (الّا) مفید حصر

است؛ یعنی محمد صلی الله علیه و اله به هیچ عنوانی جز رسالت ندارد مانند رسولان گذشته و معلوم است که پیغمبران گذشته رسالت داشتند در امور تشریحی نه تکوینی.

پس این آیه و مانند آن بطور واضح می گوید محمد صلی الله علیه و اله مأمور شرع است نه عنوان دیگری مانند قیومیت جهان و اداره عالم امکان چنان چه سایر انبیاء این عناوین را نداشتند و لذا در سوره مزمل تشبیه کرده محمد را به موسی و فرموده: (إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا (1) كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا) (2) یعنی «فرستادیم برای شما پیغمبری را چنان چه برای فرعون پیغمبری فرستادیم». چنان چه حضرت موسی صلی الله علیه و اله ولایت تکوینی نداشت و همه جا حاضر و ناظر نبود این پیغمبر نیز چنین است در قرآن مذمت شده از نصاری که به مسیح صفات ربوبی داده و غلو کردند پس چگونه روا باشد که صفات ربوبی به محمد صلی الله علیه و اله بدهند آیا ندیده ای سوره توبه آیه (30) می فرماید: (اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُءُوبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ بَنَ مَرْيَمَ) (3) تا آخر (پایان سخن او)

جواب گفته می شود

اولاً این آیه مربوط به ولایت تکوینی و تشریحی نیست و نزول آن در روز جنگ احد بوده وقتی که شیطان صدا را بلند نمود و فریاد زد که محمد کشته شد گروهی از جدید العهد های مسلمانان چون این ندا را شنیدند گفتند اگر محمد نبی و رسول بود کشته نمی شد یا نمی مرد و بعضی از آن ها که ایمان شان ثابت بود گفتند شما از دین خود دفاع کنید و بکشید و به او ملحق شوید و بعضی گفتند اکنون که محمد کشته شد ما به دین اول که داشتیم بر می گردیم کسی را بفرستیم نزد ابو سفیان که برای ما از او امان بگیرد و از این قبیل سخنان می گفتند. چون دیدند پیغمبر زنده است و با آن حضرت رو بر و شدند عذرخواهی کردند و این آیه نازل شد که محمد مانند رسولان پیش می میرد آیا اگر بمیرد یا کشته شود شما بر می گردید به عقب های خودتان؛ یعنی می خواهید به زمان جاهلیت برگردید خلاصه

ص: 362

1- بین (رسولاً) و (کما) - (شاهداً علیکم) - ذکر نشده است.

2- مزمل / 15

3- توبه / 31

در این آیه می فرماید محمد مانند رسولان می میرد و یا کشته می شود تشبیه از این باب است نه این که جناب آقا در بافته های خود گفته محمد هیچ عنوانی جز رسالت ندارد باید گفت جناب آقا

خوب وردی بر زبان آورده ای *** لیک سوراخ دعا گم کرده ای

اثبات عنوان رسالت نفی عنوان های دیگر از آن حضرت نمی کند و هیچ منافاتی ندارد چنان چه خداوند متعال در قرآن مجید عناوین دیگری هم برای حضرتش ذکر فرموده از قبیل بشیر و نذیر و رحمة للعالمین و شاهد و داعی الی الله و سراج منیر و شفیع و خاتم النبیین و امتیازاتی برای حضرتش قائل شده که برای هیچ یک از انبیاء و مرسلین نبوده؛ از جمله سیر دادن او به آسمان ها با بدن فاسوتی و گذرانیدن از سدرة المنتهی و رساندن به مقام (ذَنی فَتَدَلَّی فَكَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنَى) و وحی فرستادن به آن چه که برای هیچ پیغمبری نفرستاده و تکلم کردن او با تمام پیغمبران مرسل و قسم یاد کردن خدا به جان او و نام او را با نام خود بلند کردن، و عطا کردن کوثر به تمام معانیی که دارد به او، و شریعت او را ناسخ به تمام شرایع قرار دادن و باقی بودن شریعت او تا قیام قیامت و فرستادن کتابی برای او که تمام علوم اولین و آخرین در آن جمع باشد و باقی بودن آن کتاب تا قیام قیامت و ضمانت کردن خدا برای حفظ آن و شاهد قرار دادن او برای انبیاء و اطاعت او را اطاعت خود قرار دادن و عناوین دیگر هم دارد از قبیل ذکر و برهان و نور و نعمت و فضل و مشکوة و شجرة طیبه و کلمة طیبه و مثل اعلی و امثال این ها. و تشبیه رسالت حضرت رسول صلی الله علیه و آله به رسالت موسی بن عمران علیه السلام از جهت اصل رسالت صحیح است نه از جهت درجات و حدود رسالت زیرا که خدای عزوجل می فرماید: (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ) (1) و پر واضح است که حضرت موسی در درجه حضرت خاتم الانبیاء نیست و علوم و قدرت و کمالات موسی هرگز با علوم و قدرت و کمالات آن جناب برابر نیست بلکه به منزله قطره ایست نسبت به دریا چنان چه در ضمن مطالب پیش در این کتاب شرح داده شد و افضلیت حضرت ختمی مرتبت بطور قطع و یقین بر تمام انبیاء و رسل مسلم است تا چه

ص: 363

و از جمله آیاتی که برای نفی ولایت تکوینی

استدلال کرده آیه (21 و 23) از سوره جن است تا (24) (قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا وَلَا أَعِدُّ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا إِلَّا بِلَاغٍ مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ) در ترجمه آن در صفحه (11) کتاب خود گفته: یعنی «بگو من مالک ضرر و نفعی برای شما نیستم و من جز خدا پناهی نخواهم یافت جز این که من مبلغ پیغام های خدایم»؛ یعنی من عهده دار تبلیغ نه تکوین.

جواب از استدلال جناب آقا به این گفته می شود که این مربوط به امر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است چنان چه در تفسیر صافی از کتاب کافی و در تفسیر علی بن ابراهیم قمی روایت شده از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده که فرمود: (إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَعَا النَّاسَ إِلَى وِلَايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ قُرَيْشٌ فَقَالُوا يَا مُحَمَّدُ اعْقَبْنَا مِنْ هَذَا فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: هَذَا إِلَى اللَّهِ لَيْسَ إِلَيَّ فَاتَّهَمُوهُ وَخَرَجُوا مِنْ عِنْدِهِ فَنَزَلَ (1) اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ (قُلْ لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا قُلْ لَنْ يُحْيِرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَا أَعِدُّ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا إِلَّا بِلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ). (2)

یعنی «رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت کرد مردمان را بسوی ولایت علی علیه السلام پس جمع شدند بسوی آن حضرت و گفتند یا محمد ما را معاف دار از این امر یعنی از پذیرفتن ولایت علی، فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایشان که این امر ولایت از جانب خدا است نه از جانب من پس متهم ساختند آن حضرت را و بیرون رفتند (یعنی گفتند محمد از خودش این حرف را می گوید و از جانب خدا نیست) پس خدای عزوجل این آیات را نازل فرمود که بگو من مالک نیستم برای شما ضرری و نه منفعتی را اگر (پذیرید ولایت علی را) و بگو مرا از عذاب خدا اگر نافرمانی او کنم پناه نمی دهد و هرگز پناهگاهی برای خود نمی یابم و من

ص: 364

1- در تفسیر صافی به جای (فنزّل)، (فانزل) آمده است.

2- تفسیر صافی ج 5 ص 237

نمی گویم و نمی رسانم این امر ولایت علی را مگر از جانب خدا و پیغام های او» (قِيلَ هَذَا تَنْزِيلٌ؟ قَالَ: نَعَمْ) از حضرت کاظم علیه السلام سؤال شد که این امر ولایت، تنزیل است؟ فرمود: آری.

و در تفسیر علی بن ابراهیم قمی و تفسیر نورالثقلین و برهان اخبار دیگری راجع به ولایت علی علیه السلام در تفسیر آیه (قُلْ إِنِّي لَا أُمْلِكُ) تا آخر آیات روایت کرده اند مراجعه شود.

جناب آقای مستدل از بین آیاتی که برخلاف واقع و به رأی مبارک خودشان استدلال فرموده اند این آیه را هم اسقاط فرموده اند (قُلْ إِنِّي لَنْ يُجْبِرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ) (1)

و در مجمع البیان گفته است که معنای آیه این است بگو یا محمد به مکلفین که من ان قدرت ندارم بر دفع ضرر از شما و نه رسانیدن خیر را به شما و جز این نیست که توانای این کار خدا است ولیکن من فرستاده اویم، بر عهده من نیست مگر رسانیدن و دعوت کردن بسوی دین و هدایت، و این خطاب برای این است که اعتراف کند به بندگی خدا و حول و قوه ای که دارد به خدا اضافه کند پس در معنای آیه دوّم گفته است؛ یعنی بگو به ایشان ای محمد احدی نمی تواند مرا منع کند از آن چه که خدا قدرت و توانائی آن را به من داده است و کسی را غیر از خدا نمی یابم که پناهگاه من باشد که برای طلب سلامتی به او پناهنده شوم مگر این که از طرف خدا تبلیغ کنم نشانه های قدرت او و پیغام های او را که این تبلیغ کردن پناهگاه و محل نجات من است و نجات و ایمنی من در در آن است.

و گفته شده است که معنای آن این است که مالک نمی شوم برای شما ضرری را و نه رساندن خیری را و بر عهده من نیست مگر رساندن از جانب خدا پس بگو یا گفته است که مالک نمی شوم چیزی را سوای تبلیغ و وحی خدا به توفیق و یاری او و گفته شده است که در قول او (الْأَبْلَاغَا) دو معنی محتمل است یکی به معنای (الْأَبْلَاغَا مَا بَلَّغَنِي مِنَ اللَّهِ) یعنی «پناه نمی دهد مرا مگر آن چه که به من می رسد از جانب خدا» که (بلغنی) با (اتانی) هر دو یک معنی دارد و دیگر آن که پناه نمی دهد مرا مگر رساندن آن چه که خدا بسوی من فرستاده

ص: 365

است اما قبول کردن و ایمان آوردن به آن با من نیست بلکه به عهده شما است.

و گفته شده که عطف رسالات بر بلاغ واجب می کند این دو غیر از یک دیگر باشند؛ یعنی رسالات غیر از بلاغ باشد و مراد از بلاغ رساندن توحید خدا و عدل او و آن چه جایز است بر او و آن چه جایز نیست بر او باشد و مراد از رسالات بیان شرایع و احکام باشد.

به هر تقدیر مراد از فرموده او: (قُلْ إِنِّي لَا أُمِلِّكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا) (1) نه از باب این است که پیامبر صلی الله علیه و آله مالک آن نبوده بلکه مراد این است که ذاتاً مالک بالاستقلال نبوده که عبارت باشد از تقویضی که غلات قائلند یا آن حضرت را با خدا شریک در افعال می دانند که البته هر یک از این دو کفر و شرک و معتقد به هر یک از این دو کافر و مشرک است و اگر مراد این باشد که خدا امور خدائی خود را واگذار کرده به محمد و آل محمد و رفع ید کرده است از آن ها و خود را معطل گذارده این نیز ارتداد و کفر است و اما اگر مراد تسخیر مکنونات باشد در تحت اراده ایشان بحول و قوه خدا بعنوان سببیت هیچ اشکالی ندارد به مقتضای اخبار و احادیث صحیحۀ متواتره بسیار چنان چه قبلاً نیز مفصل شرح داده شد.

و نیز جناب آقا در استدلال خود از آیات که برای نفی ولایت تکوینی به آن دو استدلال کرده و جمله: (إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ) را از هر دو آیه اسقاط کرده و آن ها را دلیل پنجم و ششم خود شمرده یکی آیه (188) از سوره اعراف و دوم آیه (49) از سوره یونس که عبارتست از: (قُلْ لَا أُمِلِّكُ لَكُمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ) (2) و (قُلْ لَا أُمِلِّكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ) که نظیر آیه قبل است در هر دو جا کلمه (مَا شَاءَ اللَّهُ) را ذکر نکرده که خود همین کلمه مؤید است بر آن چه که گفته شد که وجود مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام ذاتاً برای خود و دیگران مالک نفع و ضرر نیستند و استقلال ندارند مگر آن چه را که خدا بخواهد که مالک گرداند ایشان را از قوت و قدرت و چنین نیست که مالک نفع و ضرر نشدن مطلقاً و بطور کلی باشد به نحوی که استثنائی در آن نباشد چنان چه در هر دو آیه از کلمه (إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ) استنباط می شود.

ص: 366

1- جن / 21

2- (قُلْ لَا أُمِلِّكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ).

و از جمله آیاتی که نفی ولایت تکوینی به آن نموده

آیه هشتم از سوره احقاف است که در صفحه (11) از کتاب خود آورده: (قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ مَا أَدْرِي مَا يُفَعَلُ بِي وَ لَا بِكُمْ) (1) یعنی «بگو من پیغمبر تازه در آمدی نیستم و مانند سایر رسولانم و نمی دانم که با من و با شما چه خواهد شد». (پس از آن گفته) این آیه واضح می گوید خاتم الانبیاء مانند سایر رسولان از امور تکوینی خود و دیگران بی اطلاع است (تا این جا تمام شد کلام او)

جواب گفته می شود

اولاً- جناب آقا در ترجمه ای که برای آیه فرموده جمله (مانند سایر رسولانم) را از پیش خود اضافه کرده و از جمله (ما کُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ) این معنی استفاده نمی شود بلکه مراد این است که من اول پیغمبری نیستم که تازه مبعوث شده باشم بلکه رسولان بسیاری پیش از من مبعوث شده اند و من فقط در مبعوث شدن به رسالت مانند ایشانم و اما از حیث درجه و مرتبه، همه رسولان با هم یکسان نیستند و بعضی از آن ها با بعضی دیگر تفاوت دارند چنان چه خدای تعالی فرموده: (وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ) (2) یعنی «بالا بردیم درجات بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر» و نیز فرموده: (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ) (3) یعنی «آن رسولان را فضیلت و برتری دادیم بعضی از ایشان را بر بعضی».

پس به مقتضای آیات و اخبار متواتره شکی در افضلیت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بر سایر رسولان نیست و هیچ یک از ایشان فرستاده نشدند که رحمت باشند بر تمام جهانیان بجز وجود نازنین آن حضرت، و مزایا و فضائل و خصائصی که خدا به آن جناب داده به احدی از رسولان خود نداده ثانیاً آن که بعد از جمله (وَ مَا أَدْرِي مَا يُفَعَلُ بِي وَ لَا بِكُمْ) کلمه مبارکه (إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ) را که متمم مطلب است ذکر نکرده و آیات دیگری که

ص: 367

1- احقاف / 9

2- زحرف / 32

3- بقره / 253

کاشف از آن است که مقدرات سال برای هر کسی در شب قدر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشته می شود و این که در قرآن خدای عزوجل تفصیل هر چیزی را بیان فرموده و بیان هر چیزی در آن است و هیچ چیزی در آن فروگذار نشده و هیچ تر و خشکی نیست که در آن ذکر نشده باشد مگر این که آن حضرت همه آن ها را به تعلیم و وحی پروردگار می دانسته پس اگر در این آیه مبارکه خدا به او وحی فرموده که بگو نمی دانم با من چه کرده خواهد شد و نیز با شما چه خواهد شد؛ یعنی بگو من ذاتاً از پیش خود و بدون وحی و تعلیم خدا چیزی را نمی دانم مگر آن چه را که به من وحی کرده می شود؛ یعنی علم من ذاتی خود من نیست و همه آن چه که از گذشته و آینده و غیر آن ها می دانم به وحیی است که از جانب خدا به من می رسد و به خواهش خود من نیست.

پس استدلال کردن او بجملة (لا- أَدْرِي مَا يَفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ) و توجه نداشتن به آیات غیر از این و روایات متواترات دیگر و بی اطلاع دانستن رسول خدا صلی الله علیه وسلم را از پیش آمد آینده خود و دیگران، از طریق عقل سلیم دور است و مثل مستدل؛ مانند کسانی است که از روی ظاهر تحت لفظی [اللفظی] بعضی از آیات قرآنی، خدا را جسم می دانند و اعضاء و جوارح برای او قائلند و انبیاء عظام را معصوم از معصیت و گناه نمی دانند و مانند بشر عادی فرض می کنند.

و از جمله آیاتی که به آن نیز نفی ولایت کرده

آیه (20) از سوره آل عمران (فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ) و آیه (41) از سوره رعد (فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ) (1) و آیه (94) سوره مائده (فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَي رَسُولِنَا الْبَلَاغُ) (2) و آیه (99) (وَ مَا عَلَي الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ) و آیه (54) از سوره نور (وَ مَا عَلَي الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ) و آیه (18) سوره عنكبوت و آیه (38) سوره نحل و آیه (84) آن و آیه (13) سوره تغابن و آیه (47) سوره شوری (فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا

ص: 368

1- رعد / 40

2- مائده / 92

إِنْ عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ (1) است که جناب آقا در صفحه (12) کتاب خود پس از نقل آیات گفته که در تمام این آیات صریحاً فرموده: ای پیغمبر تو فقط مبلغ دینی و کار دیگر عهده تو نیست تو نگهبان مردم نیستی چه برسد به آن که نگهبان و سرپرست جهان باشی رسولی که حفیظ مردم نیست چگونه حفیظ زمین و آسمان است تا آخر کلام.

در جواب گفته می شود

جناب آقا

عجب نبود گر از قرآن نصیبت نیست جز حرفی *** که از خورشید جز گرمی نیند چشم نابینا

تمام این آیاتی که به آن استدلال کرده برای نفی ولایت تکوینی از آن حضرت ابدأً مربوط به این مقام نیست بلکه برای تسلی دادن به آن بزرگوار است از جهت محزون شدن آن حضرت در اثر پذیرفتن منافقین و معاندین تبلیغاتی را که فرموده و هدایت نیافتن آن ها چنان چه از صدر و ذیل هر یک از آن آیات بر متتبع و متدبر بخوبی ظاهر می شود؛ یعنی ای پیغمبر تو تبلیغ خود را کردی اگر آن ها پذیرفتند و قبول هدایت نکردند بر تو حرجی نیست آن ها عقوبت عدم قبول را خواهند دید چنان چه در آیه (170) از سوره آل عمران فرموده: (وَلَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ) (2) تا آخر آیه یعنی «باید محزون نکند تو را کسانی که شتاب می کنند در کافر شدن» و آیه (45) از سوره مائده (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ) (3) تا آخر و آیه (66) از سوره یونس (وَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا) (4) یعنی «محزون نکند تو را گفته ایشان، از روی تحقیق عزت و غلبه مخصوص خدا است در همه امور». و آیه (22) از سوره لقمان (وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ) (5) یعنی «و کسی که کافر شود محزون نکند تو را کفر او» تا آخر، و آیه (76)

ص: 369

1- شوری/ 48

2- آل عمران / 176

3- مائده / 41

4- یونس / 65

5- لقمان / 23

و نیز می گوئیم که لفظ بلاغ اسم مصدر است از تبلیغ و ابلاغ دین و از آن در آیات مذکوره ممکن است امر خاصی اراده شده باشد یا لفظی عام باشد و به معنای ابلاغ دین و یا ابلاغ آن چه که از خدا به او افاضه شده باشد اعم از این که مربوط به دین تنها باشد یا این که راجع به دین و غیر دین هر دو باشد از قبیل اخبار از عرش و کرسی و حجابات و سرادقات و آسمان ها و آفتاب ها و ماه ها و ستارگان و ملائکه و حاملین عرش و ملکوت آن ها و زمین ها و آن چه در آن ها است و حالات گذشته و آینده و مغیباتی که خدا به او تعلیم داده و وحی کرده و غیر آن ها از عوالم ماوراء این عالم و مخلوقات موجوده در آن ها؛ پس معنای این قبیل آیات چنین می شود که بر آن چه که به تو افاضه شده و مأمور به وصول و ایصال آن به غیر هستی مسئول مصارف آن نیستی بر ما است حساب آن در قیامت (وَمَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ) و اگر در آن چه که تو به آن ها رسانیده ای و می رسانی مخالفت کردند و نپذیرفتند بر تو باکی و حرجی نیست. و اما راجع به حفیظ و حافظ بودن رسول خدا یا نبودن بعد از این بزودی شرح داده خواهد شد.

و از جمله آیاتی که به آن بر نفی ولایت استدلال کرده

آیه (75) از سوره آل عمران است که فرموده: (وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَوْلِيَاءَ أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ) (1) یعنی «خدا شما را امر نمی کند که فرشتگان و پیغمبران را ارباب و مربی خود بگیرید زیرا اینان این کاره نیستند آیا خدا به چنین کفری امر می کند».

خواننده عزیز ببین غیر خدا را ارباب دانستن و مربی خود خواندن کفر است طبق این آیه چنان چه خدا در آیه دیگر فرموده: (وَإِذْ بَابُ مُتَّفِقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ) (2) انتهی کلامه.

ص: 370

1- آل عمران / 80

2- یوسف / 39

این آیه نیز به هیچ وجه مربوط به ولایت تکوینی نیست شأن نزول این آیه و آیه قبل از آن بنابر آن چه در تفاسیر عامه و خاصه ذکر شده در موضوع ابورافع قرظی است که از طرف یهود و رئیس واردین نجران از طرف نصاری بودند و گفتند ای محمد! آیا می خواهی که تو را بندگی کنیم و به خدائی بگیریم؟ فرمود: معاذ الله که غیر خدا را بندگی کنم یا امر کنم به بندگی غیر خدا کردن، خدا مرا برای این کار مبعوث نکرده و به این کار امر نکرده پس خدا این آیه را فرستاد و گفته شده که درباره نصاری نازل شده و گفته شده که مردی به سول خدا عرض کرد یا رسول الله ما بر تو درود می فرستیم هم چنان که بعضی از ما بر بعض دیگر درود می فرستد آیا برای تو سجده نکنیم؟ فرمود: سزاوار نیست برای احدی غیر از خدا سجده کردن ولیکن گرامی دارید پیغمبرتان را و حق را برای اهلش بشناسید پس خدا این آیه را فرستاد.

و چون جمعی از مردمان را بندگی و پرستش می کردند و جمعی از مسیحیین عیسی را به خدائی می ستودند و برخی از یهود، عزیز را پسر خدا می دانستند به نزول این آیه (وَ لَا يَأْمُرُكُمْ) آن ها را ردّ و تکذیب فرموده و از این آیه و آیه قبل از آن چنین برمی آید که آن کسانی که مقام ربوبیت و الوهیت را برای ملائکه و انبیاء و مرسلین و ائمه معصومین علیهم السلام قائل می شوند و یا شریک برای خدا قرار می دهند کافرنند و این آیه راجع به نفی ربوبیت کردن از ملائکه و پیغمبران و غیر آن ها است و هیچ ربطی به ولایت تکوینی ندارد.

و از جمله آیاتی که به آن بر نفی ولایت استدلال کرده

آیه (22) سوره غاشیه است (فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَوِّرٍ) یعنی «تذکر بده، تو فقط مذکری تو بر ایشان تسلط نداری» پس رسول که تسلط بر مردم ندارد چگونه مسلط بر تمام جهان و زمامدار آن می باشد (انتهی کلامه)

این آیه برای تسلیت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نازل شده چنان چه در مجمع البیان و تفسیر تبیان و سایر تفاسیر گفته شده معنای آیه چنین است که یا محمد به بیانی که در فهم واقع شود یادآوری کن که یادآوری کردن طریقی است برای دانستن اموری که بسوی آن احتیاج است زیرا که تو یادآوری کننده ای ایشان را به نعمت های خدا که در نزد ایشان است و به آن چه که واجب است بر ایشان که در مقابل آن نعمت ها شکرگذاری و عبادت کنند خدا را و متنبه شوند به دلیلهائی که بر ایشان ذکر می کنی تا از روی تحقیق ایمان بیاورند نه از روی تقلید و تو این تسلط را نداری که ایشان را مجبور کنی به ایمان آوردن و ایمان را در دل آن ها داخل کنی ولیکن بر تو واجب است که آن ها را بترسانی پس در ترسانیدن صابر باش و همچنین در تبلیغ و دعوت به حق (یعنی به قهر و غلبه آن ها را به ایمان آوردن وادار نکن و گفته شده؛ یعنی الآن تو بر آن ها تسلط نداری که با ایشان قتال کنی هرگاه با تو مخالفت کنند جز این نیست که تو فعلاً مبعوث شدی بر تذکر دادن به ایشان و اگر از تو قبول نکردند بر تو چیزی نیست مگر وقتی که از قبول دعوت کردن اعراض کنند و کافر شوند به خدا و به آن چه که تو از جانب خدا بر ایشان آورده ای پس امر آن ها را به خدا واگذار کن و اعمال سیطره و قدرت نکن و با آن ها به قهر و غلبه رفتار مکن تا هر که مؤمن می شود به اختیار خود مؤمن شود و هر که کافر می شود به اختیار خود کافر شود و از روی اکراه و اجبار نباشد (مأخوذ از مجمع البیان و غیره)

چنان چه در سوره ق هم در آیه (45) فرموده: (نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعَبِدِ) یعنی «ما داناتریم به آن چه که کفار می گویند (از تکذیب تو کردن و انکار نبوت و بعثت تو زیرا که چیزی از امر ایشان بر ما مخفی نیست) و بر تو نیست که به جبر و قهر و غلبه آن ها را وادار کنی که ایمان بیاورند تو مبعوثی که آن ها را بترسانی و به قرآن یادآوری و دعوت شان کنی کسانی را که از وعده عذاب خدا می ترسند».

مؤلف گوید

اگر وجود مبارک خاتم الانبیاء - صلی الله علیه [و اله] - دارای چنین سیطره و قدرت و

جباریت نبود و خدا به حضرتش چنین سیطره و قدرتی را عطا نفرموده بود هرگز مورد چنین خطابی واقع نمی شد زیرا که اعمال قدرت کردن آن حضرت در کلیه امور اعم از تکوینی یا تشریحی منوط به اذن و فرمان خدا بوده و آن جناب هیچ عملی را بدون امر و اراده خدا انجام نمی داده تا ایمان آوردن بندگان یا کافر شدن ایشان به حسن اختیار یا سوء اختیار خودشان باشد و اجباری نباشد (لِيُهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ) (1) مگر پس از تمام کردن حجّت بر ایشان.

و از جمله آیاتی که باز استدلال کرده بر نفی ولایت تکوینی

آیه (71) از سوره ص است در صفحه (13) از کتاب خود (مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ) (2) گفته است یعنی «بگو مرا علمی به ملائکه علی نیست هنگام گفت گوی ایشان». پس کسی که علمی به ملائکه علی ندارد چگونه سرپرست و زمامدار ایشان است و نیز آیاتی که می گوید پیغمبر علمی به منافقین ندارد و جز وحی چیزی را نمی داند. (انتهی کلامه)

جواب آن اینست که

به نصّ صریح قرآن خدای عزّوجلّ ملکوت آسمان ها و زمین را به حضرت ابراهیم خلیل الله نمایش داده در حالی که در روی زمین بوده و افضل و اعلم از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نبوده و به معراج هم نرفته، چگونه می شود که پیغمبر خاتم که بدون تردید طبق آیات کثیره و اخبار متواتره افضل از ابراهیم است و با جسم عنصری به معراج رفته و ملکوت آسمان و ملائکه ملاء علی را از نزدیک مشاهده نموده علمی به ملائکه علی نداشته باشد؟!

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در ذیل آیه ای که در بالا ذکر شد حدیثی را مسنداً از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده راجع به معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله تا آن جائی که فرموده:

(فَلَمَّا انْتَهَىٰ إِلَىٰ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ تَخَلَّفَ عَنْهُ جَبْرَائِيلُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: يَا جَبْرَائِيلُ أَفِي هَذَا

ص: 373

1- انفال / 42

2- ص / 69

المَوْضِعَ تَحْدِثُنِي؟ فَقَالَ: تَقَدَّمَ أَمَامَكَ فَوَاللَّهِ لَقَدْ بَلَغْتَ مَبْلَغًا لَمْ يَبْلُغُهُ خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ قَبْلَكَ فَرَأَيْتُ نُورَ رَبِّي وَحَالَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ السَّبْحَةَ قُلْتُ: وَمَا السَّبْحَةُ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ فَأَوْمَأَ بَوَجْهِهِ إِلَى الْأَرْضِ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى السَّمَاءِ وَهُوَ يَقُولُ: جَلالُ رَبِّي جَلالُ رَبِّي ثَلَاثَ مَرَّاتٍ قَالَ يَا مُحَمَّدُ! قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَبِّ. قَالَ: فِيمَا اخْتَصَمَ الْمَلَأُ الْأَعْلَى؟ قَالَ: قُلْتُ سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لِي إِلَّا مَا عَلَّمْتَنِي. قَالَ فَوَضَعَ يَدَهُ أَيُّ يَدِ الْقُدْرَةِ بَيْنَ ثَدْيَيْ فَوْجَدْتُ بَرْدَهَا بَيْنَ كَتِفَيْي قَالَ فَلَمْ يَسُدَّ ثَدْيِي عَمَّا مَضَى وَلَا عَمَّا بَقِيَ إِلَّا أَعْلَمْتُهُ. قَالَ: يَا مُحَمَّدُ! فِيمَا اخْتَصَمَ الْمَلَأُ الْأَعْلَى؟ قَالَ: قُلْتُ يَا رَبِّ فِي الدَّرَجَاتِ وَالْكَفَّارَاتِ وَالْحَسَنَاتِ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ قَدْ انْقَضَتْ نُبُوتُكَ وَانْقَطَعَ أَكْلُكَ فَمَنْ وَصِيكَ؟ فَقُلْتُ: يَا رَبِّ إِنِّي قَدْ بَلَوْتُ خَلْقَكَ فَلَمْ أَرَفِيهِمْ مِنْ خَلْقِكَ أَحَدًا أَطُوعُ لِي مِنْ عَلَيِّ قَالَ: وَلِي يَا مُحَمَّدُ قُلْتُ: يَا رَبِّ إِنِّي قَدْ بَلَوْتُ خَلْقَكَ فَلَمْ أَرَى خَلْقِكَ أَحَدًا أَشَدُّ حُبًّا لِي مِنْ عَلِيٍّ قَالَ وَلِي يَا مُحَمَّدُ فَبَسَّ رُؤْيَاهُ رَأْيَهُ الْهُدَى وَ إِمَامُ أَوْلِيَانِي وَ نُورٌ لِمَنْ أَطَاعَنِي وَ الْكَلِمَةُ النَّامَةُ الَّتِي الزَّمْتَهَا الْمُتَّقِينَ مَنْ أَحَبَّهُ أَحْبَبَنِي وَ مَنْ أَبْغَضَهُ أَبْغَضَنِي مَعَ مَا إِنِّي أَخْصُهُ مَا لَمْ أَخْصِ بِهِ أَحَدًا فَقُلْتُ: يَا رَبِّ أَخِي وَ صَاحِبِي وَ وَزِيرِي وَ وَارِثِي فَقَالَ: إِنَّهُ أَمْرٌ قَدْ سَبَقَ إِنَّهُ مُبْتَلَى وَ مُبْتَلَى بِهِ مَعَ مَا أَنِّي قَدْ نَحَلْتُهُ وَ نَحَلْتُهُ وَ نَحَلْتُهُ أَرْبَعَةَ أَشْيَاءَ عَقَدَهَا بِيَدِهِ وَ لَا يَفْصَحُ بِمَا عَقَدَهَا (1)

یعنی «چون آن حضرت به سدره المنتهی که مقام جبرئیل است رسید جبرئیل از او عقب ماند پس فرمود: ای جبرئیل آیا در این موضع مرا واگذاری؟ عرض کرد از پیش روی خود برو، به ذات خدا قسم است که بجایی رسیده ای که احدی از خلق خدا به آن جا نرسیده پیش از تو پس دیدم نور پروردگار خود را و حایل شد در میان من و او (یعنی یافتم نوری را که حایل شد میان من و او، و مراد از سبحه، منزه بودن خدا است از مکان و دیده شدن به چشم سر) (راوی که اسمعیل جعفی است گفت که) گفتم: فدایت شوم مراد از سبحه چیست؟ پس بروی خود اشاره به زمین کرد و به دست خود اشاره به آسمان فرمود و گفت: جلال پروردگار من است جلال پروردگار من است تا سه مرتبه (خدا) گفت: ای محمد! گفتم: لبیک ای پروردگار من! گفت: ملائکه ملاء اعلى در چه چیز گفتگو می کنند؟ گفتم: منزهی تو من نمی دانم مگر آن چه را که تو تعلیم دهی به من فرمود: خدا دست

ص: 374

قدرت خود را گذارد در میان دو پستان من که سردی آن را در میان دو کتف خود یافتم پس سؤال نکرد خدا از من از آن چه که گذشته است و نه از آن چه آینده است مگر آن که آن را دانستم (پس خدا)، فرمود: ای محمد! ملا-علی در چه چیز گفت گو دارند؟ عرض کردم ای پروردگار من! در درجه ها و کفاره ها و حسنه ها، فرمود: ای محمد! پیغمبری تو منقضى شد و روزی هائی که می خوری قطع شد، پس کیست وصی تو؟ گفتم: ای پروردگار من خلق تو را امتحان کردم ندیدم در میان ایشان کسی را که اطاعت کننده تر باشد مرا از علی. فرمود و برای من ای محمد پس گفتم ای پروردگار من آزمودم خلق تو را ندیدم در خلق تو کسی را که دوستی او شدیدتر باشد برای من از علی، فرمود: و برای من ای محمد پس بشارت ده او را که او است پرچم هدایت و امام دوستان من و نوری است برای کسی که مرا اطاعت کند و کلمه تمامی است که ملزم کردم او را برای پرهیزکاران، هر که او را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که کینه او را داشته باشد کینه مرا داشته با این که من مخصوص گردانیدم او را به آن چه که مخصوص نگردانیده ام به آن احدی را، پس گفتم: ای پروردگار من برادر من و صاحب من و وزیر من و وارث من است، فرمود: این امریست که پیشی گرفته شده است که او آزمایش شده و به او آزمایش شده به این که عطا کردم به او و عطا کردم به او و عطا کردم به او و عطا کردم به او چهار چیز را که به دست او بسته شده و به فصاحت آن نطق کرده نمی شود بسته به دست او است».

مؤلف گوید

از این حدیث شریف مطالبی استفاده می شود که دلیل است بر عظمت مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که از جمله آن ها است قسمتی از آن حدیث که مطالب ذیل مستفاد از آن است:

اول آن که تا سدره المنتهی که مقام جبرئیل است با او همراه بوده. دوم آن که به تنهایی از مقام جبرئیل بالا رفته بجائی که احدی از خلق خدا به آن جا نرسیده. سوم آن که بجائی رسیده که نور جلال خدا فقط بین او و خدا واسطه بوده. چهارم آن که مورد خطاب خاصّ خدا بی واسطه واقع شده. پنجم آن که از جمله سؤالاتی که خدا از او کرده این بوده که (فیما

اِخْتَصَمَ الْمَلَاءُ الْأَعْلَى) (یعنی در چه چیز گفت گو می کنند ملائکه ملاعلی). ششم جوابی که به خدا عرض کرده این بوده که (سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لِي إِلَّا مَا عَلَّمْتَنِي) (یعنی منزهی تو نیست علمی برای من جز آن چه که تو مرا تعلیم دادی) (که آیه شریفه ای که مستدلّ کوتاه نظر به آن استدلال کرده بر علم نداشتن آن حضرت به مخاصمه ملاّ اعلی دلیل عدم سرپرستی و زمام داری او است و حال آن که از متن حدیث خلاف فهم او فهمیده می شود). هفتم آن که پس از گفتن او این جواب را خدای تعالی دست قدرت خود را در میان دو پستان او گذارده که سردی آن را در میان دو کتف خود احساس کرده و بواسطه آن، عالم به گذشته و آینده شده چنان چه فرموده بعد از آن نپرسید خدا از من چیزی را از گذشته و آینده الاّ این که آن را دانا شدم. هشتم آن که پس از آن خدای عزّوجلّ از او سؤال کرده که ملائکه ملاعلی چه چیز مخاصمه و گفت گو دارند و آن حضرت جواب عرض کرده که در درجات و کفّارات و حسنات گفت گو دارند. نهم آن که این سفر معراج نزدیک انقضاء نبوّت و قطع شدن روزی آن حضرت از دنیا بوده. دهم سؤال کردن خدا از رسول خود در امر وصی قرار دادن آن حضرت بعد از خود علی علیه السلام را و جواب گفتن آن جناب سؤال خدا را. یازدهم اقرار خدا و رسول به این که علی علیه السلام مطیع ترین خلق بوده خدا و رسول او را. دوازدهم این که محبّت علی علیه السلام نسبت به خدا و پیغمبر از همه خلق شدیدتر بوده به قرار خدا و رسول او. سیزدهم امر کردن خدا پیغمبر خود را به بشارت دادن به علی علیه السلام که او است علم هدایت و امام اولیاء خدا و نور است برای کسانی که خدا را اطاعت می کنند و اوست کلمه تامّه الهیه که خدا او را حجّت ثابت قرار داده بر کسانی که اهل تقوی باشند و محبّت او را محبّت خود و بغض او را بغض خود قرار داده. چهاردهم آن که خدا او را مخصوص گردانیده به چیزی که احدی را به آن مخصوص نگردانیده است و به او چهار چیز عطا فرموده که بستگی آن ها به دست او است. (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بَوْلَايَةِ الْأُمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ).

و از جمله آیاتی که باز استدلال کرده بر نفی ولایت

آیه (110) از سوره کهف است که خدا فرموده: (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ)

یعنی «بگو همانا من بشری مانند شمایم به من وحی می شود». پس از نقل این جمله از آیه و ترجمه ای که ذکر شده گفته پس فرق پیغمبر با افراد بشر چیزی نیست جز وحی و وحی هم راجع به امور تشریحی است پس وحی بر بشری موجب ولایت تکوینی او نمی شود چنان چه به سایر انبیاء وحی می شد و مدیر عالم نبودند چنان چه محال است بشری بتواند سرپرست و ولی تمام جهان شود همان طور محال است پیغمبری چنین باشد زیرا او نیز بشر است (انتهی کلامه)

جواب گفته می شود

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی رحمه الله بسند متصل از عده ای از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده در تفسیر (أَنَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلَكُمْ قَالَ: يَعْنِي فِي الْخَلْقِ أَنَّهُ مِثْلُهُمْ مَخْلُوقٌ) (1) یعنی «در خلقت مانند ایشان مخلوق بوده؛ یعنی خدا نیست بلکه آفریده خداست اما بشر عادی نیست».

و در تفسیر بیان السعادة گفته است که: (إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلَكُمْ بِطَرِيقِ الْحَصْرِ يَعْنِي لِأَشَانِ فِي هَذَا الْمَقَامِ إِلَّا الْبَشَرِيَّةَ وَالْمِثْلِيَّةَ مَعَكُمْ لَكِنْ خَصَّ نَبِيَّ اللَّهِ تَعَالَى شَأْنَهُ بِمَا لَمْ يَخْصُصْكُمْ بِهِ) یعنی «به طریق حصر فرموده که در این مقام شانی برای من نیست مگر بشریت و مانند بودن با شما لکن مخصوص گردانیده است مرا خدائی که بلند است شأن او به چیزی که مخصوص نگردانیده است شما را به آن».

و در تفسیر تبیان در معنای آن چنین گفته که (أَنَا بَشَرٌ مِثْلَكُمْ أَكُلُ وَأَشْرَبُ) یعنی «من بشری هستم مانند شما می خورم و می آشامم (لَسْتُ بِمَلِكٍ)، «من ملک نیستم».

و در مجمع البیان و تفسیر خازن از ابن عباس روایت کرده که گفته: (عَلَّمَ اللَّهُ النَّبِيَّ التَّوَاضِعَ لِنَلَا يَزْهِيَ عَلَى خَلْقِهِ فَأَمَرَهُ أَنْ يَقِرَّ عَلَى نَفْسِهِ بِأَنَّهُ أَدْمِيٌّ كَغَيْرِهِ إِلَّا أَنَّهُ أَكْرَمَ بِالْوَحْيِ) (2) یعنی «تعلیم داد خدا پیغمبر خود را به فروتنی کردن تا اظهار برتری نکند بر

ص: 377

1- صافی / ج 3 / ص 268 - قمی / ج 2 / ص 47

2- مجمع البیان / ج 3 / ص 498 در حدیث به جای (النَّبِيِّ) کلمه (نَبِيَّه) آمده است.

خلق خدا پس امر فرمود او را که اقرار کند بر خود که آدمی است مانند غیر خود الا آن که گرامی داشته شده است به وحی از جانب خدا».

و در تفسیر بیضاوی چنین معنی کرده که: (إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ لَا أَدْعِي الْإِحَاطَةَ بِكَلِمَاتِهِ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنَّمَا تَمَيَّزْتُ عَنْكُمْ بِذَلِكَ) یعنی «جز این نیست که من بشری هستم مانند شما ادعا نمی‌کنم که به کلمات خدا احاطه دارم. به من وحی می‌شود که خدای شما خدائی است یگانه و امتیاز داده شدم از شما به وحیی که به من می‌رسد». بنابر این تفسیر این آیه مربوط است به آیه قبل از آن.

مؤلف گوید

در اطراف این آیه دو جمله را باید در نظر گرفت و در آن بحث کرد:

اول آن که خدای تعالی بر رسول خود امر فرمود که بگوید من بشری هستم مانند شما یعنی چه. دوم آن که وحیی که به آن حضرت می‌رسد منحصر در تشریحات است یا نه.

اما راجع به بحث اول

می‌گوئیم شرط نیست که مثل با مُمَثَّل در همه جهات با هم دیگر مطابق و مشابه باشند؛ این که فرموده من بشری هستم مثل شما قدر مسلم آن است که گفته شود از حیث در صلب پدر بودن و در رحم مادر قرار گرفتن و از مادر متولد شدن و دوره رضاع و طفولیت را گذرانیدن و به حد بلوغ و رشد و کهنلت رسیدن و مردن، مانند سایر بشر بوده و همچنین از حیث خوردن و آشامیدن و در بازارها و کوچه‌ها رفت و آمد کردن و معاشرت و معامله و ازدواج و امثال این‌ها مانند آن‌ها بوده. و اما آن چه سبب امتیاز آن حضرت بوده از سایر بشر عادی از قبیل سبقت خلقت نور مقدس او به هزار سال پیش از خلقت کلیه ممکنات و مکونات طبق اخبار و احادیث متواتره در میان خاصه و عاقله، و تجلی نور او در عوالم علوی و سفلی و اصلا بآباء و ارحام امتهات و خوارق عاداتی که در وقت انعقاد نطفه طاهره او در رحم مادر و مدتی که مادرش به او حامل بوده و حین ولادت و بعد از ولادت تا زمان بعثت و معجزات و خوارق عادات پس از بعثت تا زمان رحلت و در آفتاب سایه

نداشتن و از پیش رو و عقب سر دیدن و از ضمائر و بواطن مردمان خبر دادن و این همه اخبار غیبیه که خبر داده و صورت گرفته و خواب و بیداری او یکسان بودن و تکلم او با حیوانات و درندگان و مرغان و به تکلم در آوردن جمادات و نباتات و تکلم کردن به همه لغات و عروج به آسمان ها و نزول قرآن و نزول ملائکه بر او و مدد کردن ملائکه او را در جنگ ها و غیر این ها از هر جهت و به همه جهت نیز بر طبق احادیث و اخبار متواتره به شهادت دوست و دشمن این ها همه سبب امتیاز او است از سایر بشر.

پس فرمودن او به امر خدا که من بشری هستم مانند شما؛ مانند آن است که انسانی به حیوانات بگوید من غیر از این نیست که مانند شما هستم در حرکت کردن به اراده و خوردن و آشامیدن و دارای شهوت بودن و صفات حیوانیتی که در شماها است الا این که دارای نفس ناطقه انسانی هستم و دارای عقل و علم و کمالات آدمیت می باشم و بر شما مزیت ها و برتری ها دارم و شما مسخر من هستید و بر من برتری ندارید. خلاصه بشر دارای چهار روح است و پیغمبر و امام دارای پنج روحند و به روح قدسی امتیاز بر تمام افراد بشر عادی دارند هر کدام از آن ها بحسب رتبه نبوت و امامت و مأموریتی که از جانب خدا دارند.

و اما راجع به بحث دوم

بدان که وحیی که بر آن حضرت نازل می شده منحصر در تشریحات تنها نبوده چنان چه بر متبع در اخبار و متدبر در آیات پوشیده نیست چنان چه قسمتی از وحی هائی که به آن حضرت می شده راجع به قصص و حکایات انبیاء سلف و اخبار گذشتگان از صالح و طالح بوده و قسمتی از آن ها راجع به عوالم ماوراء این عالم بوده و قسمتی راجع به عرش و کرسی و ملائکه و آسمان های هفت گانه و آن چه که در آن ها و مربوط به اوضاع و چگونگی آن ها بوده و قسمتی از آن ها مربوط به علم انفس و علم الاشیاء و بیان حقایق آن ها بوده و قسمتی راجع به حالات مردن و عالم برزخ و قیامت و بهشت و جهنم و کلیه حالات و چگونگی عالم آخرت و انواع نعمت های بهشتی و عذاب های جهنم و وعده ها و وعیدها بوده و قسمتی از آن ها مربوط به پیش گوئی ها و اخبار غیبیه گذشته و آینده و وقایع و ملاحم بوده

که وحی ها و احکام مربوط به تشریحات نسبت به سایر وحی ها چیز بسیار کمی بوده.

گویا جناب آقای مستدل پایه معلومات شان به آن جا نرسیده که بتوانند تا اندازه ای درک حقایق و معارف ولایتی کنند و فقط به اجمالی از ادبیات و معارف فقهی و اصولی قناعت کرده و از معانی تحت لفظی، خود را قانع ساخته و به فی الجمله ترجمه تحت لفظی قرآن قناعت فرموده و به حکم (المرء عدو لما جهله) (1) یعنی مرد دشمن آن چیزی است که آن را نمی داند) قناعت کرده و به عقل ناقص خود تکیه فرموده و فرمایش امیر مؤمنان علیه السلام را که فرموده: (مَنْ اسْتَعْنَى بِعَقْلِهِ فَقَدْ زَلَّ) (یعنی کسی که به عقل خود مستغنی شود می لغزد) و امثال آن را در کلمات و فرمایشات محمد و آل محمد - صلوات الله علیهم اجمعین - را ندیده اند یا دیده و فراموش فرموده اند.

و اما راجع به این که گفته

محال است بشری بتواند سرپرست و ولی و قیم تمام جهان شود همان طور محال است پیغمبری چنین باشد زیرا او نیز بشر است (انتهی)

در جواب آن می گوئیم قیاس کردن او پیغمبر صلی الله علیه و آله را به سایر بشر قیاس مع الفارق است چنان چه قبلاً در صفحه (338) (2) شرح داده شد و این که گفته محال است پیغمبر ولی و قیم تمام جهان شود سخنی است بی اساس.

صدوق علیه الرحمة در جزء اول کتاب علل الشرایع (3) صفحه (14) حدیث (13) طبع قم بسند متصل از علی بن فضال از پدرش از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده

(قَالَ قُلْتُ لَهُ: لِمَ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْخَلْقَ عَلَى أَنْوَاعٍ شَتَّى وَلَمْ يَخْلُقْهُ نَوْعاً وَاحِداً؟ فَقَالَ: لِئَلَّا يَقَعَ فِي الْأَوْهَامِ أَنَّهُ عَاجِزٌ وَلَا يَقَعَ صُورَةٌ فِي وَهْمِ أَحَدٍ إِلَّا وَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهَا خَلْقاً لئَلَّا يَقُولَ قَائِلٌ هَلْ يَقْدِرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ صُورَةَ كَذَا وَكَذَا لِأَنَّهُ لَا يَقُولُ مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً إِلَّا وَهُوَ مُوجُودٌ فِي خَلْقِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَيَعْلَمُ بِالنَّظَرِ إِلَى أَنْوَاعِ خَلْقِهِ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

ص: 380

1- (النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا) / نهج البلاغه / حکمت / 172 و حکمت 438

2- ص 378

3- بحار الانوار / ج 62 / ص 60 / ح 1

یعنی «گفت گفتم به آن حضرت که چرا آفرید خدای عزوجل خلق را بر نوع های پراکنده مختلف و همه را به یک نوع نیافرید؟ فرمود: برای این که توهم نکند کسی که خدا عاجز است و احدی توهم نمی کند که خدای عزوجل آیا چنین صورتی را آفریده است مگر آن که خدا آن را آفریده تا گوینده ای نگوید آیا خدا قادر است چنین صورتی را بیافریند زیرا که نمی گوید چنین سخنی را مگر این که آن چیز یا آن صورت در خلق خدا موجود است پس دانسته می شود به فکر کردن در انواع مخلوقات خدا که او بر هر چیزی قدرت دارد».

پس باید دانست که برای خدا محال نیست آفریدن کسی که سرپرست و ولی و قیم تمام جهان و آن پیغمبر یا امام باشد.

در تفسیر علی بن ابراهیم (1) قمی رحمه الله در سوره زمر ذیل آیه (69) (وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا) ، یعنی «روشن می شود زمین به نور مربی آن»، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: (رَبُّ الْأَرْضِ يَعْنِي إِمَامَ الْأَرْضِ قُلْتُ فَإِذَا خَرَجَ يَكُونُ مَاذَا قَالَ إِذَا اسْتَعْنَى النَّاسُ عَنِ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَ نُورِ الْقَمَرِ وَ يَجْتَرُونَ بِنُورِ الْإِمَامِ) (راوی که مفضل بن عمر است می گوید) «گفتم: وقتی که امام خروج کند چه چیز می باشد؟ فرمود: در آن وقت بی نیاز می شوند مردمان از روشنی آفتاب و نور ماه و اکتفا می کنند به نور امام».

و در تفسیر صافی در ذیل آیه نیز همین خبر را از قمی نقل کرده و از ارشاد شیخ مفید نیز از آن حضرت قریب به همین مضمون روایت کرده.

و از جمله آیاتی که به آن استدلال کرده بر نفی ولایت

در صفحه (14) و (15) از کتاب خود آیه (15) از سوره انعام: (قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ اتَّخَذَ وَلِيًّا) و آیه (26) از سوره کهف (أَبْصِرْ بِهِ وَاسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ

ص: 381

أَحَدًا) و آیه (22) و (41) از سوره عنکبوت (مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ) (1) (وَمَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعُنْكَبُوتِ) و آیه (111) از سوره اسری (وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكَ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبْرَهُ تَكْبِيرًا) و در سوره نساء آیه (123) (مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزِيهِ وَلَا يَجِدْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا) و آیه (48) (وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا). (2)

جواب آن

جناب آقا در ترجمه آیه اول گفته؛ یعنی «بگو آیا غیر خدا را ولی و سرپرست بگیریم بگو من مأمورم اولین مسلمان باشم و البته از مشرکین نباش.»

از این آیه معلوم می شود هر کس غیر خدا را ولایت بر خود دهد تکویناً مشرک است. می گوئیم اولاً در آیه قیدی از ولایت تکوینی یا تشریحی نیست و تخصیص دادن او به ولایت تکوینی تنها صحیح نیست بلکه لفظ وی در این جا مطلق است و ثانیاً نتیجه ای که آقا بزعم خود از این آیه گرفته بی مورد است زیرا ممکن است که این خطاب مستطاب مربوط به شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد بدلیل این که آن بزرگوار افضل و اکمل از تمام مخلوقات است و واسطه فیض در میان خدا و سایر موجودات می باشد فلذا آقا ولی و مالکی جز خدا ندارد و اول مسلمان و مؤمن به خدا است تکویناً و تشریحاً و مأمور شده غیر از خدا ولیی برای خود نگیرد زیرا که آن حضرت در میان سلاسل عوالم امکاتیّه مافوقی ندارد که او را جز خدا ولی و سرپرست برای خود بگیرد و ولی او فقط خداست لا غیر.

پس دلیل احتمالی، قاطع مدعا نیست خصوصاً وقتی که آیه دیگر برخلاف آن در مقابل باشد؛ مانند آیه (77) (3) از سوره نساء که از زبان مؤمنین بیان فرموده: (وَاجْعَلْ لَنَا لَدُنْكَ وَلِيًّا) یعنی «قرار ده برای ما از نزد خودت ولیی را». اگر گرفتن ولیی غیر از خدا ممنوع بود مؤمنین از خدا نمی خواستند که برای ایشان ولیی قرار دهد و خدا آیه مبارکه

ص: 382

1- (مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ...)

2- نساء/ 45

3- نساء/ 75

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا) (1) را تا آخر نازل نمی فرمود.

شکی نیست خدای تعالی ولی حقیقی بالاستقلال است برای بندگان و جز او مولا و ولی و مالکی برای ایشان نیست مگر آن که را خدا برای ایشان ولی قرار دهد؛ مانند وجود نازنین خاتم الانبیاء صلی الله علیه وسلم که در حق او فرموده: (الَّتِي أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ) (2) و ذوات مقدسه امیرالمؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام به حکم آیه شریفه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا) تا آخر آیه که از جانب خدا جعل ولایت برای آن ها شده در حدود مرتبه و مقامی که به هر یک از ایشان عطا فرموده و ایشان را ولی و مولی قرار داده. و علی بن ابراهیم قمی در تفسیر آیه (31) از سوره فضلت (نَحْنُ أَوْلِيَاءُ كُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ) از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که: (كُنَّا نَحْرُسُكُمْ مِنَ الشَّيَاطِينِ وَفِي الْآخِرَةِ أَيُّ عِنْدَ الْمَوْتِ) (3) یعنی «ما حفظ می کنیم شما را از شیاطین در دنیا و در هنگام مردن».

پس باید دانست که هیچکس بر کسی ولایت ندارد مگر آن که خدا او را ولی قرار دهد و ولایتی که خدا برای کسی قرار دهد پذیرفتن و معتقد شدن به آن شرک نیست؛ مانند اولی بودن پیغمبر بر مؤمنین و اولی بودن امیرالمؤمنین پس از آن حضرت و همچنین سایر اولیاء جزء، که ولایت آن ها از جانب خدا جعل شده؛ مانند ولایت پدر و جد پدری بر فرزند صغیر خود و ولایت حاکم شرع و در بعض موارد ولایت اجباری عدول مؤمنین که خدا آن ها را مولا و ولی قرار داده پس ولایت هم مانند علم و قدرت دارای مراتبی است متفاوت؛ مانند نبوت که خدا درجات آن ها را متفاوت قرار داده از مرتبه نازل، درجه بدرجه تا برسد به ولایت بالذات خداوند متعال که ولایت او بالذات است و سایر ولایات دیگر بجعل او و محدود می باشد و آیه مبارکه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا) تا آخر به اتفاق علماء شیعه و علماء اهل سنت در شأن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده و مفاد آن این است که جز این نیست که خدا و پیغمبر و امیرالمؤمنین ولی و صاحب اختیار شما است لذا ما

ص: 383

1- مانده / 55

2- احزاب / 6

3- بحار الانوار / ج 6 / ص 166 / ح 36 - به همین مضمون در تفسیر صافی / ج 4 / ص 359 - از امام باقر علیه السلام نقل شده است.

پیغمبر و آن حضرت را ولی و مولی و صاحب اختیار می دانیم و چنین نیست که به زعم نویسنده کتاب «درسی از ولایت» و امثال او مشرک باشیم.

و از باب تنظیر می گوئیم این هم مانند آیات مالکیت است که خدا در حق خود فرموده از قبیل آیه مبارکه (وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمَلِكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وُلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ) (1) در آخر سوره اسری، و آیه (101) از سوره بقره (أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) (2) و آیه (186) از سوره آل عمران که فرموده: (وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) (3) و آیه (25) سوره آل عمران (قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ وَ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ) (4) و سایر آیات دیگر در این باب که کاشف از آن است که خدا مالک آسمان ها و زمین است و ملک را به هر که بخواهد می دهد و در آیات دیگری اثبات مالکیت برای بندگان خود کرده؛ مانند آیه (71) از سوره یس (إِنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمَلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ) (5) و آیه (252) از سوره بقره راجع به داود پیغمبر فرموده: (أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ) (6) و در آیه (260) راجع به ابراهیم خلیل (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ) (7) و در آیه (61) سوره فرقان (8) (أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ) در این دسته اخیر از آیات و امثال آن ها اثبات

ص: 384

-
- 1- اسراء / 111 «... و نه شریکی در حکومت دارد و نه به خاطر ضعف و ذلت (حامی و سرپرستی برای اوست...).
 - 2- 107 / بقره «آیا نمی دانستی که حکومت آسمان و زمین، از آن خداست؟...».
 - 3- آل عمران / 189 «و حکومت آسمان ها و زمین از آن خداست...».
 - 4- آل عمران / 26 «بگو: بارالها مالک حکومت ها، تویی به هر کس بخواهی، عزت می دهی».
 - 5- «آیا ندیدند که از آن چه با قدرت خود به عمل آورده ای چهارپایانی برای آن ها آفریدیم که آنان مالک آن هستند».
 - 6- بقره / 251 (فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ) (الی اخرها) «... خداوند حکومت و دانش را به او بخشید».
 - 7- بقره / 258 «آیا ندیده ای (و آگاهی نداری) کسی (-نمرود) که با ابراهیم درباره پروردگارش محاجّه و گفت گو کرد؟ زیرا خداوند به او حکومت داده بود».
 - 8- نور / 61 «... یا خانه ای که کلیدش در اختیار شماست».

مالکیت برای مخلوق فرموده و مالکیت مخلوق عقلاً و شرعاً و عرفاً در نزد صاحبان عقول مسلم و از جمله بديهيات و واضحات است.

باید دانست که با دسته آیات قبل راجع به مالکیت خدا منافاتی ندارد زیرا که خدا مالک بالذات است و مخلوق مالک بالعرض می باشند و در مالکیت محدودند همچنین است آیات ولایت که ولایت خدا بالذات و غیر محدود است و اما صاحبان ولایت کلیه و جزئیة همه آن ها ولایات شان بالله و مجعول و محدود می باشد هر کدام از آن ها به تفاوت در جاتی که دارند و این معنی ایجاب نمی کند که معتقد به ولایت محمد و آل محمد [صلی الله علیه و آله] که افضل از تمام صاحبان ولایت می باشند شرک خوانده شود (وَذَلِكَ ذِكْرِي لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ) (1) «این یادآوری برای کسی که دارای عقل باشد».

و از جمله آیاتی که به آن بر نفی ولایت استدلال کرده

گفته (22) تا (24) سوره انعام آیه (66) و آیه (105) و آیه (108) همان سوره است (قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ وَ مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَ مَا أَنتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ) (2) یعنی «ما تو را نگهبان و کارگذار و حافظ مردم قرار ندادیم» پس رسولی که کارگذار مردم نیست چگونه کارگذار و نگهبان جهان است. (انتهی کلامه)

جواب گفته می شود

از برای خدا اطلاق وکیل چهار معنی دارد:

اول به معنای پناهگاه و ملجاء بندگان. دوم کسی که تمام ماسوی الله موکول به او است. سوم آن که کفایت کننده امور مخلوقات است. چهارم آن که قائم مصالح عباد و کافل روزی های آن هاست و در هیچ یک از آن ها محتاج به اعانت و یاری احدی نیست و ذاتاً در نگهبانی و نگاه داری و رسیدگی به آن ها استقلال دارد و همه موجودات به او نیازمندند و او

ص: 385

1- ق / 37 (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ)

2- انعام / 104 - 107

است بی نیاز از همه آن ها، شکی نیست که در وکالت به این معنی تنها و یکتا است و هیچ یک از بندگان حتی ملائکه مقربین و انبیاء و رسل خاتم پیغمبران و اوصیاء آن حضرت چنین وکالتی را ندارند و آیه شریفه (الْيَسَّ اللَّهُ بِكَاْفٍ عَبْدَهُ) (1) سوره زمر که نیز یکی از ادله جناب آقا است در همان کتاب اشاره و ناظر به همین معنی است.

و اما وکیل محدود قرار دادن خدا بعضی از بندگان خود را بر بعض دیگر که وکالت ایشان بالاستقلال نباشد بلکه به اذن و فرمان الهی باشد هیچ اشکالی ندارد به مفاد بعضی از آیات قرآنی و بسیاری از اخبار و احادیث متواتره و مستفیضه و صحیحیه و معتبره که از جمله آن ها است آیه (89) از سوره انعام که خدای عزوجل می فرماید: (أُولَئِكَ الَّذِينَ اتَّيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَ التُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَسُوًّا بِهَا بِكَافِرِينَ) یعنی «آن گروه انبیاء کسانی هستند که داده ایم ایشان را کتاب و حکمت (در فیصل دادن امور) و پیغمبری پس اگر کافر شوند به آن ها گروه معاندین، هر آینه بر می گمارم و وادار می نمایم برای ایمان آوردن به آن ها گروهی را از روی صدق که کافر به آن نیستند».

مخفی نماند اسناد وکیل قرار دادن خدا و فرمودن (فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا) دلالت دارد برای این که هیچ زمانی خالی از نبی یا امام نیست و این که نصب و جعل نبی یا امام با خدا است نه با مردمان. رجوع شود به مجمع البیان و تبیان شیخ و منهج الصادقین و بعضی از تفاسیر دیگر.

و از آن جمله است آیه (11) از سوره سجده (قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي نُكِّلَ بِكُمْ) یعنی «بگو ای محمد می میراند شما را ملک الموتی که برگماشته شده است به می رانند شما». شکی نیست که می راننده خداست ولی موکول فرموده می رانیدن را به ملک الموت بعنوان سببیت به اذن و فرمان خود چنان چه موکول فرموده است زنده کردن مردگان را به اسرافیل با این که زنده کننده احدی جز خدا نیست.

این همه آوازه ها از شه بود *** گرچه از حلقوم عبدالله بود

و همچنین است موضوع حفیظ و حافظ بودن خدا بالذات و بالاستقلال و حافظ بودن

ص: 386

1- زمر / 36 «آیا خداوند برای (نجات و دفاع از) بنده اش کافی نیست؟»

بندگان بقید محدودیت نیز چنان چه از بعضی از آیات و احادیث و اخبار مصرّحه مستفاد می شود پس حافظ و حفیظ بودن خدای تعالی تمام ممکنات را منافات ندارد با حفیظ و بودن ملائکه افراد انسان و غیر انسان را به امر و اذن خدا به دلیل صریح آیات قرآنی از قبیل آیه شریفه (وَيُرْسِلْ عَلَيْكُمْ حَفِظَةً) آیه (61) از سوره انعام و آیه (12) (1) از سوره رعد (لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ) یعنی «برای اوست ملائکه ای که از پی یک دیگر در آیند از پیش روی او از پشت سر او تا نگهداری کنند او را به امر خدا» و آیه (4) از سوره طارق (إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ) یعنی «نیست هر نفسی مگر آن که برای او است نگهداری».

و نیز استدلال کرده

به آیه دوم از سوره اسری بر نفی ولایت (أَلَا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلاً) یعنی «جز من وکیل و کارگذاری نگیرید»، هر گاه طبق ظاهر این آیه غیر خدا را نباید وکیل گرفت به زعم آقای مستدل، پس اخبار باب وکالت که در کتب فقهیه استدلالیه و عملیه نوشته شده و فتاوی علمای اعلام و فقهای عظام به زعم ایشان برخلاف قرآن است، این است نتیجه استدلال او، کسی که به فهم ناقص و فکر کوتاه خود ادعای قرآن فهمی می کند و توجهی به گفتار مبین قرآن، که آل محمد علیهم السلامند ندارد، بهتر از این گونه چیزها نمی تواند استنباط کند.

مؤلف فقیر گوید

در این جزوه از کتاب، کلام خود را در این مقام پایان می دهم و بقیه شبهات مستدل را در جزوه دوم این کتاب مفصلاً انشاء الله تعالی مشروحاً بیان می نمایم و به جواب هر یک از آن ها مبادرت خواهم نمود و از خدای عزوجل شرح صدر و توفیق اتمام می طلبم و از باطن صاحبان ولایت کلیه مدد و یاری می جویم (و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و

ص: 387

صَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَ الدَّائِمَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ).

ص: 388

يَقُولُهُ بَعْضُ مَنْ يَدْعِي الْمَعْرِفَةَ بِمِثْلِ هَذِهِ الْأُمُورِ فَإِنَّ غَايَةَ الْأَمْرِكُونِ مِثْلِ هَذِهِ الدَّعَاوِي كَذَبًا كَمَا لُوَادَعِيَ ثُبُوتَ شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ الْأَوْصَافِ لِزَيْدِ الْمَعْلُومِ بِالضَّرُورَةِ عَدَمُ إِتصَافِهِ فَضْلاً عَمَّا لُوَادَعَاهَا فِي حَقِّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي قَدْ يُسَاعِدُهُ عَلَى مَدْعَاهُ بَعْضُ الشَّوَاهِدِ النَّقْلِيَّةِ بَلْ بَعْضُ التَّقَوُّدِ أَيْضاً بَعْدَ الْبِنَاءِ عَلَى كُونِهِ أَسْرَفَ الْمَوْجُودَاتِ كَمَا لَعَلَّهُ الْمَتَسَالِمِ عَلَيْهِ لَدَى الشَّيْخَةِ خُصُوصاً بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِنَّهُ لَا يَبْعُدُ أَنْ يَكُونَ مِنْ ضَرُورِيَّاتِ الْمَذْهَبِ وَإِنْ لَمْ نَتَحَقَّقْ حَالَ شَيْءٍ مِنَ الشَّوَاهِدِ النَّقْلِيَّةِ وَ الْعَقْلِيَّةِ بَلْ لَيْسَ لَنَا ذَلِكَ لِأَنَّ النِّقْلِيَّاتِ مُتَعَارِضَةٌ وَ لَا يُمْكِنُنَا الْوُصُولُ إِلَى حَقَائِقِهَا وَ الْجَمْعُ بَيْنَ مُتَنَافِيَاتِهَا عَلَى وَجْهِ يَحْصُلُ الْقَطْعُ بِإِصَابَةِ الْوَاقِعِ وَ الْقَاعِدَةُ الْعَقْلِيَّةُ الَّتِي تَقَدِّمَتْ الْإِشَارَةَ إِلَيْهَا بَعْدَ تَسَلُّمِهَا إِنَّمَا يَتِمُّ الْأَسْتِدْلَالُ بِهَا بَعْدَ إِخْرَازِ إِمْكَانِ إِتصَافِ الشَّيْخِ بِمِثْلِ هَذِهِ الْأَوْصَافِ وَ خُلُوصِهِ عَنْ جِهَةٍ مُوجِبَةٍ لِاسْتِحَالَتِهِ وَ لَا سَبِيلَ لَنَا إِلَى ذَلِكَ. فَالْأُولَى رَدُّ عِلْمٍ مِثْلِ هَذِهِ الْأُمُورِ إِلَى أَهْلِ بَيْتِ الْوَحْيِ الَّذِينَ هُمْ حَفَظَةُ سِرِّ اللَّهِ وَ خَزَنَةُ عِلْمِهِ وَ تَصَدِّيقِهِمْ إِجْمَالاً فِي جَمِيعِ مَا يَدْعُونَ فَإِنَّهُ مَعَ كُونِهِ أَحْوَجُ أَوْفَقُ بِحِفْظِ مَرَاتِبِهِمْ وَ مَرْتَبَتِنَا وَ أُولَى بِرِعَايَةِ الْآدَبِ. وَ كَيْفَ كَانَ فَلَا يُوجِبُ إِثْبَاتَ شَيْءٍ مِنْ أَوْصَافِ الرَّبِّ جَلَّتْ عَظَمَتُهُ لِشَيْءٍ مِنْ مَخْلُوقَاتِهِ الْخُرُوجِ مِنْ حَدِّ الْإِسْلَامِ بَعْدَ الْإِعْتِرَافِ بِكُونِ الْمُوصُوفِ بِتِلْكَ الصِّفَةِ مِنْ مَخْلُوقَاتِهِ نَعَمْ لَوْ سَلَبْنَا عَنْ الرَّبِّ مَعَ كُونِهَا ضَرُورِيَّةَ التُّبُوتِ كَالْخَالِقِيَّةِ وَ الرَّازِقِيَّةِ وَ نَحْوِهِمَا كُفِّرَ لِدَلِكِ مَا لَمْ يَكُنْ عَنْ شُبْهَةٍ أَوْ مُطْلَقاً عَلَى الْخِلَافِ فِيهِ لَكِنْ مُجَرَّدُ إِثْبَاتِهَا لِشَيْءٍ خَصَّ لَا يُوجِبُ سَلْبُهَا عَنْ اللَّهِ تَعَالَى أَلَا تَرَى أَنَّهُ يَصِحُّ نِسْبَةُ الْإِمَامَةِ إِلَى مَلِكِ الْمَوْتِ وَ قِسْمَةُ الْأَرْزَاقِ مِثْلًا إِلَى مِيكَائِيلَ وَ نِسْبَةُ الْإِعْطَاءِ وَ الرَّزْقِ إِلَى مَنْ يَنْفَقُ عَلَيْكَ مَعَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الْمُحْيِي وَ الْمُمِيتُ وَ الْخَالِقُ وَ الرَّازِقُ فَلَا تُنَافِي بَيْنَ التَّسْبِيبِ. نَعَمْ رَبِّمَا يَتَوَهَّمُ أَنَّ إِثْبَاتَ صِفَةِ الْعَالَمِيَّةِ بِالْغَيْبِ وَ نَحْوِهَا مِنَ الْأَوْصَافِ الَّتِي دَلَّتِ الْكِتَابُ وَ السُّنَّةُ عَلَى إِخْتِصَاصِهَا بِاللَّهِ تَعَالَى إِتْكَارٌ لِلضَّرُورِيِّ وَ يَدْفَعُهُ عَدَمُ كُونِ إِزَادَةِ ظَوَاهِرِ مَا ذَلَّ عَلَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ عَلَى سَبِيلِ الْعُمُومِ وَ الْإِطْلَاقِ ضَرُورِيَّةٌ بَلْ رَبِّمَا تَكُونُ ضَرُورِيَّةً الْخِلَافِ فَلَيْسَ إِذْعَاءُ اسْتِثْنَاءٍ فَرَدَّ مِنْهَا إِتْكَاراً لِلضَّرُورِيِّ (انتهى كلامه رحمه الله)

ترجمه

یعنی «از جمله کسانی که شبهه ای در کفر ایشان نیست فرقه غالیانی هستند که معتقد

می باشند به ربوبیت، یعنی خدائی امیرالمؤمنین علیه السلام یا غیر او از سایر خلق، پس هر گاه کسی نسبت به شخص خارجی که دارای عوارض شخصیه است چنین اعتقاد داشته باشد که آن شخص پروردگار قدیم و واجب الوجودی است که زوالی برای او نباشد و انکار کند وجود صناعی را غیر از او، آن کس کافر است به خدای تعالی در صورتی که دارای عقل باشد و هر گاه عاقل نباشد و از روی دیوانگی آن شخص را خدا بداند قلم تکلیف از او برداشته شده است. و اگر اعتراف کند به وجود واجب الوجودی مانند خدای واجب الوجود، مشرک است. و اگر عقیده اش این باشد که ذات خدا در شخص معینی که دارای عوارض شخصیه است حلول کرده و با او یکی شده و به صورت او درآمده؛ مانند این که گاهی ملائکه و جنّ خود را به صورت بشر در می آورند چنین کسی منکر ضروری شده به علت این که از جانب شرع به ضرورت ثابت شده که خدای تبارک و تعالی شان او بزرگ تر و اعظم از آن است که خود را به صورت بشری در آورد که بخورد و بخوابد و در بازارها راه رود.

و اما بنابر این که غالی تفسیر شود به کسی که در حق پیغمبران یا امام ها از حدّ تجاوز کند چنان چه از علماء قمیین حکایت شده از طعن زدن و نسبت غلو دادن به مردانی به مجرد تجاوز کردن آن ها از حدّ تا این اندازه که حکایت کرده است شیخ صدوق از شیخ خود پسر ولید که گفته است اول درجه در غلو آن است که گفته شود پیغمبر صلی الله علیه وسلم سهو نمی کرده قطعاً تجاوز کننده از حدّ، کافر نیست. پس هر گاه کسی بگوید که پیغمبر و ائمه علیهم السلام مظاهر اوصاف خدای جلّت عظمته می باشند مطلقاً و زمام های کار خلاق تکویناً و تشریحاً بدست های ایشان است و ایشان خالق و رازق خلقند و علم ایشان به کلیه اشیا حضور است و باز نمی دارد ایشان را کاری از کار دیگر و غیر این ها از چیزهایی که بعضی از کسانی که ادّعی معرفت می کنند می گویند هیچ وجهی برای تکفیر کردن ایشان به سبب ادّعا کردن به این گونه امور نیست (یعنی ایشان کافر نیستند و نباید آن ها را تکفیر کرد) نهایت امر این است که این گونه ادّعاها دروغ باشد؛ مانند این که اگر کسی ادّعا کند ثابت بودن چیزی از این اوصاف را برای زید معلومی ضروراً معلوم است که آن زید متصّف به آن نیست. و برتر از آن چه گفته شد هر گاه کسی ادّعا کند آن اوصاف را در حق پیغمبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام آن چیزی

است که گاهی کمک می کند مدعی را بر مدعایش بعضی از شاهدهای نقلیه بلکه بعضی از قاعده های عقلیه نیز بنابر اشرف موجودات بودن آن ها که امیدواری می دهد بر مسلم بودن آن در نزد فرقه شیعه (دوازده امامی) خصوصاً نسبت به پیغمبر صلی الله علیه وسلم که بعید نیست نسبت به آن حضرت از ضروریات مذهب باشد هر چند تحقیق نکرده ایم حال چیزی از شواهد نقلیه و عقلیه را بلکه تحقیق آن برعهده ما نیست زیرا که نقلیات با هم متعارضند و برای ما ممکن نیست رسیدن به حقایق آن ها و جمع کردن در میان منافات هائی که با هم دارند بر وجهی که برای ما قطع حاصل شود به رسیدن به واقع. و قاعده عقلیه ای هم که قبلاً به آن اشاره شد پس از تسلیم به آن، وقتی استدلال به آن تمام می شود که امکان متصف بودن بشر به مانند این اوصاف محرز شود و صاف شدن مطلب از جهتی ایجاب کننده طلب امر محال است و هیچ راهی برای ما بسوی آن نیست پس بهتر این است که علم مانند این امور را رد کنیم بسوی اهل بیت و وحی و ایشان کسانی هستند که حفظ کنندگان سر خدا و خزینه داران علم اویند و سزاوارتر است تصدیق ادعاهای ادعا کنندگان اجمالاً در جمیع آن چه که ادعا می کنند بعلت آن که- با این که احتیاط در آن بیشتر است - با حفظ مراتب ایشان و مرتبه خود ما موافق تر و به رعایت ادب سزاوارتر است.

(باری) هر کیفیتی که باشد اثبات چیزی از اوصاف پروردگار جلت عظمته را به چیزی از مخلوقات او دادن بعد از اعتراف به این که موصوف به این صفت از مخلوقات خدا است، موجب بیرون رفتن از حد اسلام نمی شود. آری اگر آن صفت را از پروردگار سلب کند و از صفاتی باشد که ثبوت آن (در خدا) ضروری باشد؛ مانند خالقیت و رازقیت و غیر این ها، به این جهت کافر می شود اگر سلب کردن آن از روی شبهه یا مطلقاً نباشد بنابر خلافی که در آن هست. لکن مجرد اثبات آن صفت برای آن شخص موجب نمی شود که آن صفت از خدای تعالی سلب شده باشد. آیا ندانسته ای که نسبت می رانیدن را به ملک الموت دادن و قسمت ارزاق را مثلاً به میکائیل دادن و نسبت اعطاء و رزق را به کسی دادن که به تو انفاق می کند با این که خدای تعالی زنده کننده و می راننده و آفریننده و روزی دهنده است پس بین این دو نسبت منافاتی نیست. آری بسا توهم شود که اثبات صفات عالمیت به غیب و امثال آن از اوصافی که کتاب و سنت بر مخصوص بودن آن به

خدای تعالی دلالت دارد انکار کردن ضروری دین است، دفع می کند این توهم را که ظواهر آن چه که از کتاب و سنت بر سیل عموم و اطلاق دلالت بر آن دارد ضروری است و در این جا چنین اراده نشده بلکه بسا می شود که خلاف آن ضروری است پس ادعای استثناء یک فرد از آن انکار ضروری نیست» (تمام شد ترجمه فرمایش صاحب مصباح الفقیه رحمه الله)

در کتاب مفتاح السعادة

تألیف مرحوم خلد مقام کھف الانام حجة الاسلام آیت الله الملك العلامة الورع التقى النقى الزاهد المجاهد المتقى آقای شیخ محمدتقی مشهور به آقا نجفی اصفهانی در خاتمه آن کتاب ختومات طریقه ای ذکر فرموده، که به مناسبت مقام یکی از آن ها را که محتوی بعضی از مطالب مهمه است در این جا درج می نمایم.

در صفحه (501) آن کتاب می نویسد: ختم دیگر - مؤلف گوید به خط مرحوم سید بحر العلوم علیه الرحمة دیدم نوشته بودند که این ختم از جهت حصول مطالب و افاضات علمیّه و شرح صدر و وصول به کمالات اخلاقیه و رویای صادقه و تکمیل نفس و اطلاع بر بعضی از علوم و بلایا و منایا و محن و ملاقات رجال الغیب، مجرب است و نیز همین ختم را در بعضی از مؤلفات مرحوم جدّ امجد مبرور شیخ محمدتقی - اعلی الله مقامه - بخط آن مرحوم دیده ام و خود آن مرحوم مکرر این ختم را تجربه فرموده اند و مقامات بسیار بر این مسطور داشته. مرحوم شیخ محمدتقی از استاد خود نقل فرموده که گفته چون این ختم را سه اربعین مواظبت نمودم، بر روی آب راه می رفتم و بر جمله ای از علوم آگاه شدم.

و کیفیت آن، آن است که اول باید چند ملکه تحصیل نماید: اول آن که حبّ دنیا را از قلب خود ازاله کند و مجاهده با نفس نماید و از متابعت هوای نفس اجتناب کند و شهوات نفسانیّه و غواشی ظلمانیّه و اخلاق رزیه را، از قبیل ریا و کبر و حسد و نفاق و امثال آن ها را از قلب خود قطع نماید تا قلب صافی و مجرد شود و مواظب طاعات و عبادات باشد و از معاصی شرعیّه و اخلاقیه اجتناب کند، تا آن که ملکه راسخه برای او حاصل شود و اراده او تابع شریعت باشد و بعضی از کاملین مثل مرحوم آخوند ملا زین العابدین - اعلی الله

مقامه - نوشته اند که هر گاه شخص قابل باشد در اربعین سوّم این ملکه از برای او حاصل می شود و باید اوقات سحر را بیدار باشد و مشغول نماز شب و ذکر و مناجات و تضرّع و زاری باشد، غالباً قلب او به ذکر الهی مشغول باشد و بین الطلوعین و ما بین الغروبین را بذكر الهی مشغول باشد. مؤلف گوید به قدر میسور در نجف اشرف بر این عمل مواظبت نمودم اسرار عجیبه ای مشاهده کردم، از آن جمله در شب چهارشنبه در مسجد سهله هنگام سحر شخصی از رجال الغیب را دیدم و سؤالات بسیاری از او نمودم و جواب آن ها را از فرمایش حضرت عبّال الله فرجه نقل فرمود و آن چه می فرمود حقیر آن را می نوشتم که فراموش نشود.

مؤلف این کتاب

بنده گنهکار شرمسار حسن میرجهانی - عفی الله عنه - گوید پس از سؤالات چند و جواب های آن ها که نوشته که بیش تر از آن ها در این جا مقتضی و مناسب ذکر نیست. می نویسد در صفحه (509) آن کتاب

سؤال: معنای حدیث (الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرَّبُّوِيَّةُ) چیست و حقیقت عبودیت چگونه است؟

جواب: حقیقت معنی عبودیت تخلّق به اخلاق شرعیّه است و باید در جمیع اقوال و افعال و حرکات و سکنتات تابع شریعت باشد و متّصف به مقام رضا و تسلیم باشد و مشیّت و اراده او تابع مشیّت الهیّه باشد چون به این مقام واصل شود آن چه بخواهد خدا به او کرامت می فرماید و مخلوقات در این منزل به اختلاف مقامات خود مختلف می باشند و اکمل از جمیع مراتب مقام محمّد و آل محمّد علیهم السلام می باشد که آن چه مشیّت آن ها به آن تعلق گیرد مشیّت خدای تعالی به آن تعلق گرفته است (وَمَا يَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) (1) [و] در زیارت جامعه کبیره مسطور است (السّلام علی محال مشیّة الله) (2) و حضرت

ص: 394

-
- 1- انسان / 30 (وَمَا يَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) یعنی «و شما هیچ چیز را نمی خواهید مگر این که خدا بخواهد...»
 - 2- یعنی «سلام بر قرارگاه های مشیّت خداوند که خواسته و مشیّت او در آن جا فرود می آید».

فرمودند: (نَحْنُ أَوْعِيَةٌ مَشِيَّةٌ إِلَهُ إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهُ وَ مَا نَشَاءُ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ). (1) و بدان که مقامات و درجاتی که برای ایشان حاصل شده، همه آن‌ها از جهت عبودیت و بندگی بود و مشیت آن‌ها تابع مشیت الهیه بود و این حقیقت معنای عبودیت است. و همچنین مقامات نورانیّه ایشان از مقام عبودیت حاصل شد و آن مقاماتی است که زبان را قوهٔ تقریر آن نیست و حاصل آن، آن است که ایشان ابواب مشیت و مفاتیح استفاضه می باشند و واسطه می باشند میان خالق و مخلوق در جمیع مراتب فیوضات و علّت غائیة خلقت ممکنات و اول و افضل و اشرف می باشند از جمیع ممکنات، و مظهر اسم الله که کلمهٔ جامعه است می باشند و چون مشیت ایشان اشرف از مشیت سائر ممکنات بود لهذا مشیت ایشان را منسوب به خدا نموده اند چنان چه خانهٔ کعبه و روح حضرت آدم را نسبت به خدا داده اند و عیسی را روح الله نامیده اند.

سؤال: معنی (وَتَعَّ كُلُّ مُمْتَكَبِرٍ لِطَاعَتِكُمْ وَ خَضَعَ كُلُّ جَبَّارٍ لِفَصِّ مَلِكُمْ وَ ذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لَكُمْ) که در زیارت جامعه مسطور است چیست؟ و گفت گوی خضوع کفار و دشمنان ائمه چگونه است؟ آیا خضوع تکوینی است یا تشریحی؟ و آیا بر وجه اختیار است یا اضطرار؟

جواب: چون امام سلطان و پادشاه عالم امکان است و جمیع ممکنات در ظلّ کفایت او است و همهٔ ممکنات مأمور به اطاعت او می باشند و آن چه در عالم امکان واقع می شود همه به اذن او و مقرون به مشیت او می باشد و قاهر است بر عالم امکان چنان چه در عالم آلت و عالم ذر هم همین تکلیف بر قاطبهٔ ممکنات ثابت شده است، پس امام به منزلهٔ قلب عالم امکان است و احاطهٔ معنویّه دارد بر بر ممکنات پس همهٔ ممکنات خاضع می باشند در ید سلطنت او، چنان چه حضرت امام حسین علیه السلام در روز عاشورا به محض آن که اشاره فرمود، همه ساکت شدند حتی آن که صدای زنگ حیوانات نیز ساکت شده بود. حاصل آن که همهٔ ممکنات فرمان او را مطیع و منقاد می باشند و همه در جنب او خاضع و خاشع هستند و بقاء زمین و اهل آن منوط و مربوط به وجود امام علیه السلام می باشند و این خضوع و اطاعت مثل

ص: 395

1- فرمودند: «ما ظرف های مشیت خداوند و خواسته های او هستیم هر گاه ما بخواهیم خدا هم می خواهد و ما نمی خواهیم مگر آن چیزی را که خداوند بخواهد».

تسبیحی است که همه اشیا به آن مشغول می باشند که خدا فرموده: (إِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) (1) مقصود آن که چنان چه همه ممکنات به تسبیح الهی مشغول هستند و به مقامات توحید و نبوت و ولایت مقر و مدعن و مفطور و مأمور می باشند همچنین همه آن ها برای امام خاضع و خاشع می باشند به اذن خدای تعالی و حدیث (الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ) اشاره به این معنی است، پس امام آن چه را که بخواهد برای او میسر است ولی به مقام رضا و تسلیم ثابت است و از مقام عبادت به این مقامات و درجات رفیعتر شده است و در این مقام مطالبی است که رخصت در اظهار آن نیست.

(و در صفحه (522) می نویسد: سؤال: در حدیث است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند (أَنَا الْأَوَّلُ وَ أَنَا الْآخِرُ أَنَا الظَّاهِرُ وَ أَنَا الْبَاطِنُ) (2) مقصود چیست؟

جواب: نور آن حضرت با نور محمد صلی الله علیه و آله یکی بود و او اول مخلوقات بود پس او است اول و دیگر آن که امیرالمؤمنین علیه السلام (أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ أَوَّلُ مَنْ دُعِيَ فَأَجَابَ) بودند و چون نور حضرت امیرالمؤمنین و یازده امام با یکدیگر متحد بودند، وصایت و امامت به ایشان ختم شد پس هر یک از ایشان را آخر می توان گفت چنان که فرمودند: (نَحْنُ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ وَ نَحْنُ الْآخِرُونَ). (3) و معنای ظاهر، ظهور ولایت آن جناب است بر عرصه ممکنات و مقصود از باطن، مقامات معنوی و ولایت و مقامات نورانیت آن جناب است. و دیگر آن که، آن جناب مظهر اسم الله و اول و آخر می باشند، و فرمودند: (مَا لِلَّهِ آيَةٌ أَكْبَرُ مِنَّا) (4) و صفات ایشان از اعظم دلائل است بر توحید صانع تعالی، و دیگر آن که چون در جمیع عوالم سماوی و ارضی آن جناب از جانب حق هادی و رهنمای خلق بوده اند لهذا اول و آخر می باشند از این حیثیت.

ص: 396

1- اسراء/ 44 - یعنی «... و هر موجودی، تسبیح و حمد او را می گوید...»

2- بحار الانوار / ج 39 / ص 349 / ح 21 / باب 90

3- (عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى (السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أَوْلَئِكَ الْقَرِيبُونَ) قَالَ: (نَحْنُ السَّابِقُونَ وَ نَحْنُ الْآخِرُونَ) / بحار الانوار / ج 24 / ص 4 / ح 11 / باب 23

4- (فَائِي آيَةُ الْكُبْرِ مِنَّا) / بحار الانوار / ج 25 / ص 375 / ح 24 / باب 13

چنین نقل کرده که مرحوم سیّد بحرالعلوم در بعضی از مؤلفات خود نوشته است که، در شب بیست و سیّم شهر رمضان هزار مرتبه این سوره را (سوره انا انزلناه) تلاوت کردم، بعد از فراغ وارد حرم شدم پس از حرم و زیارت و نماز شب، در سجده گریه بسیار کردم در میانه خواب و بیداری یا در عالم رؤیا حضرت امام زین العابدین علیه السلام را مشاهده کردم که در مقابل ضریح با گردن کج ایستاده بودند و مشغول مناجات و تضرّع و زاری بدرگاه الهی عرض می کرد:

الهی بحق امشب که شب قدر است مرحمت خود را بر شیعیان امیرالمؤمنین و برگریه کنندگان بر حسین نازل گردان و آن ها را بیامرزد و بعد از آن مکرّر این ذکر را می خواندند (لا إله إلا أنت) و آن چه در حرم و رواق و ضریح بود، همه با آن حضرت در این ذکر موافقت و متابعت می کردند. مرحوم بحرالعلوم نوشته است که تبت داشتم که از آن حضرت سؤال کنم که جمادات چگونه در ذکر الهی با شما موافقت دارند آن حضرت ملتفت شدند و فرمودند: خداوند جلّ شأنه عرضه داشته توحید و نبوّت و ولایت ما اهل بیت را بر جمیع ممکنات و همه ما را می شناسند و مطیع و منقاد ما می باشند و اطاعت ما بر جمیع ممکنات ختم است و همه جمادات به تسبیح و تهلیل الهی مشغول هستند ولی اکثر خلایق تسبیح آن ها را نمی فهمند. بعد از آن فرمودند: هیچ نطفه ای منعقد نمی شود مگر به اذن امام، و احدی نمی میرد مگر به اذن امام و هیچ برگی از درخت ساقط نمی شود مگر به اذن امام. مائیم ابواب فیوضات ربّانیه و مفاتیح استفاضه، مائیم قسیم جنت و نار، امور خلایق به اذن ما است و مشیت ما تابع مشیت الهیه است. عرض کردم چه ثواب دارد محبت و ولایت شما اهل بیت؟ فرمود: هر که به ولایت و محبت ما اهل بیت بمیرد با ما محشور شود. عرض کردم اجر گریه کنندگان بر امام حسین علیه السلام چیست؟ فرمود: با ثواب شهداء کربلا شریکند و این از ایشان خواهد بود در روز قیامت و هر که بگوید (یا لیتنی کنت معکم فأفوز فوزاً عظیماً) خداوند ثواب یک حج و عمره به او کرامت می فرماید، و هر که بر مظلومی آن جناب گریه کند تا اشک بر رخسارش جاری شود، خداوند گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و صورت او بر آتش حرام شود و من ضامن هستم برای او بهشت را. عرض کردم چه ثواب

دارد برای کسی که یک نفر از شماها را زیارت کند؟ فرمودند: در قبر زیارت او می رویم او را از جمیع شدائد نجات می دهیم و با ما خواهد بود در روز قیامت.

کلام علامه مجلسی اعلی الله مقامه الشریف

در مجلد اول مرآت العقول شرح اصول کافی در باب تعریف و اطلاقات و معانی عقل بعد از بیاناتی در صفحه (8) طبع مشیر السلطنه فرموده:

(فَإِذَا عَرَفْتَ ذَلِكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُتْلَى عَلَيْكَ مِنَ الْحَقِّ الْحَقِيقِ بِالْبَيَانِ وَ بَأَنَّ لَا يُبَالِي بِمَا يَشْمُزُ عَنْهُ مِنْ نَوَاقِصِ الْأَذْهَانِ. فَاعْلَمْ إِنَّ أَكْثَرَ مَا أُثْبِتُهُ لَهُذِهِ الْعُقُولِ قَدْ ثَبَتَ لِأَرْوَاحِ النَّبِيِّ وَالْأئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي أَخْبَارِنَا الْمُتَوَاتِرَةِ عَلَى وَجْهِ آخِرٍ فَإِنَّهُمْ أُثْبِتُوا الْقِدَمَ لِلْعَقْلِ وَقَدْ ثَبَتَ التَّقَدُّمُ فِي الْخَلْقِ لِأَرْوَاحِهِمْ، إِمَّا عَلَى جَمِيعِ الْمَخْلُوقَاتِ أَوْ عَلَى سَائِرِ الرُّوحَانِيِّينَ فِي أَخْبَارٍ مُتَوَاتِرَةٍ وَ أَيْضاً أُثْبِتُوا لَهَا التَّوَسُّطَ فِي الْإِيجَادِ أَوْ الْإِشْتِرَاطَ فِي التَّأْثِيرِ وَقَدْ ثَبَتَ فِي الْأَخْبَارِ كُونُهُمْ عِدَّةً غَائِبَةً لِجَمِيعِ الْمَخْلُوقَاتِ وَ إِنَّهُ لَوْلَاهُمْ لَمَا خَلَقَ اللَّهُ الْأَفْلاكَ وَ غَيْرَهَا وَ أُثْبِتُوا لَهَا كُونَهَا وَ سَائِطَ مِنْ إِفَاضَةِ الْعُلُومِ وَ الْمَعَارِفِ عَلَى النَّفُوسِ وَ الْأَرْوَاحِ وَقَدْ ثَبَتَ فِي الْأَخْبَارِ أَنَّ جَمِيعَ الْعُلُومِ وَ الْحَقَائِقِ وَ الْمَعَارِفِ بِتَوَسُّطِهِمْ يَفِيضُ عَلَى سَائِرِ الْخَلْقِ حَتَّى الْمَلَائِكَةِ وَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْحَاصِلُ أَنَّهُ قَدْ ثَبَتَ بِالْأَخْبَارِ الْمُسْتَفِيضَةِ إِنَّهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ الْوَسَائِلُ بَيْنَ الْخَلْقِ وَ بَيْنَ الْحَقِّ فِي إِفَاضَةِ جَمِيعِ الرَّحْمَاتِ وَ الْعُلُومِ وَ الْكَمَالَاتِ عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ فَكَلَّمَا يَكُونُ التَّوَسُّلُ بِهِمْ وَ الْأَدْعَانُ بِفَضْلِ لَهُمْ أَكْثَرَ كَانَ فَيَضُنُّ الْكَمَالَاتِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى أَكْثَرَ الْخ).

یعنی «چون شناختی آن را (یعنی آن چه که از پیش گفته شد)، پس بشنو آن چه را که بر تو خوانده می شود از حق ثابت که سزاوار به بیان است و به این که باکی نیست از آن چه ذهن های ناقص از آن نفرت و کراهتی داشته باشد. پس بدان که بیش تر از چیزی که اثبات آن را کرده اند برای عقل ها از روی تحقیق در اخبار متواتره برای ارواح پیغمبر و ائمه علیهم السلام بر وجه دیگری ثابت شده است زیرا که ایشان (یعنی فلاسفه) اثبات کرده اند قدیم بودن عقل را، و از روی تحقیق بر حسب اخبار متواتره مقدم، خلق شدن ارواح ایشان (یعنی پیغمبر و ائمه علیهم السلام) بر جمیع مخلوقات و بر سایر روحانیین ثابت شده. و برای عقل ها ثابت کرده اند واسطه بودن آن ها را در ایجاد یا شرط تأثیر بودن و حال آن که در اخبار ثابت شده که پیغمبر و ائمه علیهم السلام

علت غائبند برای همه مخلوقات و این که اگر ایشان نبودند خدا افلاک و غیر آن ها را خلق نمی کرد. و ثابت کرده اند که عقل ها واسطه هائی هستند از جهت افاضه علوم و معارف بر نفس ها و روح ها و حال آن که در اخبار ثابت شده است که همه علوم و حقائق و معارف بتوسط پیغمبر و ائمه علیهم السلام بر سائر خلق حتی ملائکه و پیغمبران افاضه می شود. حاصل آن که به اخبار مستفیضه ثابت شده که پیغمبر و ائمه علیهم السلام وسیله های میان حق و خلقند در افاضه همه رحمت ها و علم ها و کمالات بر کلیه مخلوقات پس هر چه توصل به ایشان بیشتر و اعتقاد به فضل ایشان زیاد تر شود فیض رسیدن کمالات از جانب خدای تعالی بیشتر خواهد بود.» (تا آخر کلام او اعلی الله مقامه)

کلام عالم عامل زاهد ورع مرحوم سید جلیل سید زین العابدین ابرقوئی رحمه الله

مصدق منظومه شریفه (ضائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً لهؤيته مطيعاً لأمر مولاہ) مظهر قدس و تقوی صاحب ملکات حمیده و صفات پسندیده، عارف متشرع متقی، الآیه الحجة سید زین العابدین طباطبائی ابرقوئی اصفهانی - قدس الله روحه - که از علماء معاصر و رفیق شفیق و صدیق علی التحقیق مؤلف حقیر بود و در اصفهان مشارالیه بالبنان و در زهد و تقوی سلمان زمان خود بود. در کتاب ولایة المتقین که از تألیفات آن جناب می باشد و در اصفهان چاپ شده راجع به مسئله تقوی و ولایت آل محمد تا در صفحه (5) آن می نویسد:

(و بعد بهترین صفات پسندیده انسان عاقل آن است که آن چه را که می گوید چه در علمیات و چه در عرفیات و آن چه را که در نوشته جات و تألیفات نظر می کند چه در علمیات و چه در عرفیات چه در آیات و چه در اخبار با دقت تمام و تأمل بسیار بوده باشد چه بسا می شود که در بدو نظر یک طوری به نظرش می رسد و بعد از تأمل و تعمق و تفکر در اطراف آن برخلاف آن می فهمد که اگر کسی در این مرحله حمیده و این خصلت پسندیده مشرف گردد حلاوت انسانیت و شیرینی علم و تقوی را خواهد چشید انشاء الله تعالی اگر غرضی نداشته باشد و اگر چنان چه نعوذ بالله غرض و مرضی در کار باشد که غیر از مجادله و مخاصمه غرضی و بجز دکانداری و خودآرائی مرضی ندارد و به چند کلمات

بی مغزی و اصطلاحات بی روحی اکتفا نموده که فقط به جهت مراء و جدال در بعض مجالس و محافل بکار آید دیگر کاری بکار علم و تقوی ندارد و با دین و اخلاق راهی ندارد که فرورود در اخبار و تأمل کند در آثار پس روی سخن ما با او نیست بلکه روی سخن ما و موعظه ما به کسی است که اهل ورع و تقوی است و در مقام تحصیل دین و تکمیل ایمان است (ما شاء الله لا قوة الا بالله).

در سوره آل عمران آیه (43) می فرماید: (انّی اَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطّينِ كَهَيْئَةِ الطّيرِ فَانْفُخْ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِاِذْنِ اللّهِ وَ اَبْرءُ الْاَكْمَةِ وَ الْاَبْرَصِ وَ اُحْيِ الْمَوْتى بِاِذْنِ اللّهِ) (1) و در سوره مائده آیه (101) (وَ اِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطّينِ كَهَيْئَةِ الطّيرِ بِاِذْنِى) (2) آیه مبارکه از محکّمات و واضحات آیات است و تأویل و تفسیری در ذیلش نمروده اند و مضمونش هم در بین مسلمین مشهور است که خدا جلّت قدرته نسبت خلق و ایجاد و زنده نمودن میت را به حضرت عیسی علیه السلام داده و امتناع عقلی هم ندارد که آیه را تأویل نمائیم بلکه می گوئیم که فعل خدا است به دست پیغمبرش جاری ساخته و نسبتش را به او داده پس نسبت خلق و ایجاد را به غیر خدا دادن، ممکن و کفر و شرکی هم لازم نمی آید مگر آن که در وقوع آن فعل که خلقت کردن و زنده نمودن بوده باشد سخنی باشد که آیا آن فعل به دست فلان پیغمبر یا

امام وقوع یافته یا نه، این حرف و این بحث درست است ولی کلام ما در کبرای مطلب است که آیا ممکن است یا ممتنع؟ آیا این چنین نسبت کفر است یا نه؟ آیا همچو نسبتی منافات با توحید ندارد یا آن که نسبت دهنده مشرک است؟ و آن هم مثل آفتاب روشن است که نه کفر است و نه شرک چنان چه صریح آیه با ضمیمه اخبار کثیره است و دلیل عقلی هم بر امتناعش اقامه نشده چنان چه در کتاب کافی در باب خلقت انسان و همچنین در اخبار کثیره متواتره المعنی نسبت خلقت به ملائکه داده شده.

در کتاب کافی در باب خلقت انسان در رحم در صحیح از امام پنجم علیه السلام روایت نموده تا آن جا که حضرت فرمود:

(ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ خَلَائِفِينَ، فَيَقَالُ لَهُمَا: اَخْلُقَا كَمَا يُرِيدُ اللَّهُ، ذَكَرًا وَ اُنْثَى) الخ یعنی «پس

ص: 400

1- آل عمران / 49

2- مائده / 110

بر می انگیزاند خدا دو فرشته خلق کننده را پس به آن ها گفته می شود خلق کنید هم چنان که خدا می خواهد پسری را یا دختری را» و ایضاً در روایت دیگر می فرماید: (ثُمَّ يَبْعُ اللَّهُ مَلَائِكَةَ خَلَّاقِينَ فَيَقُولَانِ: يَا رَبِّ مَا نَخْلُقُ ذَكَرًا أَوْ أُنْثَى) الخ «پس بر می انگیزاند دو ملک خلق کننده را پس میگویند ای پروردگار چه چیز خلق کنیم پسر یا دختر. تا آخر». و در این باب اخبار بسیار است بعلاوه آن که در کتاب کافی است و در وسائل در باب عَجَب این حدیث را آورده که صدوق رحمه الله در کتاب عقاب الاعمال و برقی در محاسن از امام پنجم علیه السلام روایت کرده اند: (قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ فَوَّضَ الْأَمْرَ إِلَى مَلَكٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَخَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَسَبْعَ أَرْضِينَ فَلَمَّا رَأَى الْأَشْيَاءَ قَدْ انْقَادَتْ لَهُ فَقَالَ مَنْ مِثْلِي) الخ یعنی «فرمود امام علیه السلام که خدا واگذار کرد این امر را بسوی فرشته ای از فرشتگان پس آفرید هفت آسمان و هفت زمین را پس چون دید اشیاء را که منقاد او شدند فرمود: کیست مانند من؟! تا آخر» و این اخبار از کثرت آن ها و شدت اعتبار قابل انکار نیست و استحقاق تأویل هم ندارد زیرا که تأویل خلاف اصل و هم تفسیر بر آیه و هم افتراء بصاحب کلام است مگر آن که خلاف عقل صحیح و منافی با اساس توحید بوده باشد که آن وقت باید تأویل نمود یا آن که احتیاط و توقف فرمود و در صفحه قبل معلوم گردید که صریح قرآن است که خدا جلّ و علا نسبت خلقت را به بشر داده و دلیلی هم بر امتناعش اقامه نشده پس وقتی که نسبت ممکن شد ملک و بشر فرق ندارد اگرچه در نظر اشخاص دور از حقایق این نسبت خلقت را به ملائکه دادن نزدیک تر می آید پس باید زودتر قبول کنند چنان چه این مطلب واقع است که هر چه از این گونه عجایب که در آیات و اخبار نسبت به ملائکه داده شده قبول می کنند و حرفی ندارند ولی اگر نسبت همان را به پیغمبری یا امامی بدهند فریاد و کفر، و از زندقته، از گوشه و کنار بلند می شود؛ غرض که نسبت خلقت در اخبار بلاشک به ملائکه داده شده چنان چه در قرآن به حضرت مسیح علیه السلام داده شده است و مجلسی رحمه الله در للسماء و العالم در صفحه (259) چنین می نگارد که:

(لا- خَلَّافَ بَيْنَ الْإِمَامِيَّةِ فِي أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأئِمَّةَ أَفْضَلُ مِنْ جَمِيعِ الْمَلَائِكَةِ) «خلافی نیست در میان فرقه امامیه در این که پیغمبران و ائمه افضل از همه ملائکه می باشند». و در شرح کافی در تاریخ حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز می نویسد که: (لا خَلَّافَ بَيْنَ الْإِمَامِيَّةِ فِي أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ

وَالْأئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَفْضَلُ مِنْ جَمِيعِ الْمَلَائِكَةِ وَادْعَى الْإِجْمَاعُ عَلَيْهِ جَمَاعَةً مِنْهُمْ السَّيِّدَ الْمَرْتَضَى رَحِمَهُ اللَّهُ فِي الْغُرَرِ وَالْدُرَرِ وَالْمَفِيدِ فِي كِتَابِ الْمَقَالَاتِ وَالصَّدُوقُ فِي رِسَالَةِ الْعَقَائِدِ وَالْعَلَامَةُ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي بَعْضِ كُتُبِهِ وَالْأَخْبَارُ فِي ذَلِكَ مُسْتَقْبِضَةً (انتهی) یعنی «خلافی نیست در میان فرقه امامیه در این که پیغمبران و ائمه علیهم السلام افضلند از همه ملائکه و ادعای اجماع کرده اند بر آن جماعتی که از ایشان است سیّد مرتضی در کتاب غرر و درر و مفید در کتاب مقالات و صدوق در رساله عقائد و علامه در بعضی از کتاب های خود و اخبار در آن به حد استفاضه رسیده»، (انتهی) و کثیری از این اخبار در کتاب کافی است و مسلم جمیع علمای حقه و شیعه اثنی عشریه است که پیغمبر ما - صلوات الله علیه و آله - و ائمه علیهم السلام از جمیع انبیاء افضل و اعلی می باشند و اخبار هم در این باب، بی شمار که در ابواب متفرقه به عبارات مختلفه و به مضامین متفاوته بی اندازه وارد است که قابل ریب نیست مگر آن که کسی خودش اهل ریب بوده باشد که در روشنی آفتاب شک کند و کثیری از این اخبار هم در کتاب کافی است خصوص غرائب آن اخبار که در کافی موجود و کتاب کافی هم الساعه در نزد نویسندگان حاضر است که اگر یکی از آن احادیث عجیبه را نقل کنم اسباب وحشت قلوب ضعیفه می گردد که از چه حیثیاتی این ها از انبیاء افضل اند. غرض که تفضیل ائمه علیهم السلام بر انبیاء بی شک است کما این که تفضیل آن ها بر ملائکه ثابت است چنان چه فهمیدی.

پس تذکراً تکرار می نمایم که محلّ نزاع و مورد بحث ما در مسئله مزبوره از حیث امتناع و امکان و کفر و ایمان است نه از حیث وقوع و جریان و ظهور فعل به دست بزرگان بلکه بعنوان قضیه فرضیه و نفس الامر می گوئیم که اگر همچو نسبتی که خلق و رزق و احیاء و اماته باشد به غیر خدا جلّ و علا - بدهیم چطور است آیا ممکن و جایز است یا کفر و ممتنع است و ایضاً مکرّر می نمائیم که عاقل باید در اطراف هر کلام و سخنی نیکو تأمل و فکر نماید که بسا می شود در یک و او و الفی مطلب تفاوت فاحشی پیدا می کند که غالب اختلاف هم از همین نظر بدوی ناشی شده.

پس از این مقدمات مسلّمه مزبوره و بعد از بیان محلّ بحث و نزاع و بعد از مواعظ نافع در قلوب قابله زکیّه، به عرض دوستان اثنی عشری می رسانم که چون از کتاب و سنت و اخبار و عقل و ادراک بر جناب عالی ثابت گردید که نسبت خلق و احیاء به غیر خدا

جلّ و علا دادن بی عیب و ریب است لذا لازم آمد که سوالی نمایم که چه شد این نسبت را به ملائکه و حضرت عیسی علیه السلام دادن، جائز و ممکن است و منکرش هم کافر، زیرا که در انکار تکذیب قول خدای جلّ و علا است و هم تکذیب ائمه هدی علیهم السلام، ولی اگر نسبت به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بدهیم کفر است و حال آن که ثابت شد که حضرت امیر علیه السلام از هر جهت و از هر حیث از ملائکه و انبیاء علیهم السلام افضل و اشرف و اعلی و اقرب بوده و هستند پس چگونه عقل تجویز می کند که نسبت علمی و شرفی و منصبی و قدرتی به مفضول دادن درست باشد ولی به افضل علی الاطلاق باطل و محال و کفر باشد (تِلْكَ إِذَا قَسَمَ مَنُّ ضَيْرِي) (1) یعنی «آن در این صورت، قسمتی است ناقصه و جائزه» پس اگر نسبت خلق و احیاء، به علی علیه السلام کفر باشد، به ملائکه و حضرت مسیح علیه السلام هم کفر است و اگر نسبت به حضرت امیر علیه السلام محال و ممتنع است، نسبت به عیسی علیه السلام و ملائکه هم محال و ممتنع است و حال آن که ثابت و روشن گردید که نسبت به حضرت عیسی الله و ملائکه بعلاوة قرآن و اخبار، عقل هم امتناعی ندارد پس نسبت به حضرت امیر علیه السلام هم نباید امتناعی باشد که عقل بأعلی درآکه اش نسبت به حضرتش تجویز و امضاء می کند زیرا که حضرت علیه السلام به هر چیزی و فضائلی و قریبی از حضرت عیسی و ملائکه فائق و بالاتر است چنان چه معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی.

و نیز تکرار می نمائیم

که ما فعلا در مقام اثبات جواز و امکان می باشیم که همچو نسبتی به حضرت عیسی و حضرت امیر علیهما السلام کفر و شرک نیست، نه می گوئیم که این ها خدا هستند چنان چه نصاری گفتند، و نه می گوئیم که این ها شریک خدا می باشند که نسبت دهنده مشرک باشد، بلکه همان است که وفائی علیه الرحمة گفته «چه دست دست او بود ولی خداهش می کند» و این تعبیر وفائی رحمه الله در نهایت متانت است که موافق با آیات و اخبار و عقل است پس اگر کسی آن چه را که نسبت به عیسی علیه السلام و ملائکه داده شده به حضرت امیر علیه السلام نسبت دهد نه کفر

ص: 403

است و نه شرک و نه ممتنع و محال و نسبت دهندده هم نه کافر است و نه مشرک و نه بی عقل و ادراک بلکه آن کسی که می گوید این ها کفر و شرک است قول بی علم است و تکفیر از روی بی خردی است و فتوای من عندی است و حکم بکفر به غیر ما انزل الله است که (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا) (1) (وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ) (2) بلی پس اگر جناب عالی بفرمائید که تمام این مزبورات متین و صحیح است که آن چه را نسبت به حضرت عیسی علیه السلام و ملائکه داده شد نسبت به حضرت امیر علیه السلام جائز و صحیح و ممکن است و ما از حیث جواز و امکان ابداً حرفی نداریم و شرک و کفر هم لازم نمی آید الا آن که در شرع شریف همچو نسبتی به حضرت امیر داده نشده نه در کتاب خدا و نه در اخبار ائمه هدی و نه در فرمایشات خود حضرت (علیه السلام) پس چیزی که خودشان (علیهم السلام) بخودشان نسبت نداده اند چگونه ماها جرأت می کنیم که نسبت به آن ها بدهیم. این فرمایش در نهایت صحت و متانت است و هم اعتراض عاقلانه و ملأئی است و اکثر متورعین از علماء شیعه بر اینند که می گویند احتیاط در دین توقف و سکوت است، می گوئیم که هر چه نسبت به آن حضرت داده شود اگر بالذات و مستقلاً نسبت داده شود البته کفر است ولو کرامت کوچکی باشد و اگر چنان چه بالغیر و بقدره الله بوده باشد پس آن چه نسبت داده شود جایز و ممکن است و از ایمان است و در وقوع و ظهورش هم به اخباری متمسک می شویم و از جمله استدلال می شود به روایت مشیت چنان چه کلینی رحمه الله در کافی و صدوق رحمه الله در کتاب توحید روایت نموده اند که (قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلَقَ اللَّهُ الْمَشِيَّةَ بِنَفْسِهَا وَ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ) (3) یعنی «آفرید خدا مشیت را به خودی خود و آفرید همه چیزها را به سبب مشیت

استدلال ابرقویی به خبر مشیت

ص: 404

- 1- هود / 18 «چه کسی ستم کارتر است از کسانی که بر خدا افتراء می بندند؟»
- 2- مائده / 44 «و آن ها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم می کنند، کافرند.»
- 3- توحید صدوق / 148 به جای (وَ خَلَقَ) در روایت (ثُمَّ خَلَقَ) آمده.

و این روایت دلالت دارد که مشیت شیئی است مخلوق که بدون واسطه و پیش از تمام، اشیاء، خدای جلّ و علا او را خلقت کرده؛ یعنی اوّل مخلوقی که به وجود آمده مشیت است پس مشیت مُحدَث است نه از صفات ذات که قدیم باشد چنان چه در کافی و در توحید در روایت صحیح ثبت است که حضرت علیه السلام به محمد بن مسلم فرمود: (المَشِيَّةُ مُحَدَّثَةٌ) و نیز در توحید روایت کرده که حضرت رضا علیه السلام فرمود که موحد نیست کسی که بگوید مشیت و اراده از صفات است و نیز در کافی و توحید است که فرموده: (مَشِيَّتُهُ اِبْجَادُهُ) و ایضاً روایات دیگر هست که مشیت صفت فعل است و مُحدَث و مخلوق است؛ مثل اراده که در توحید است ابداع و مشیت و اراده یک معنی دارد، پس اوّل مخلوق، مشیت است که بی اسباب خلقت شده و خدشه و عیبی در این مطلب نیست و مخفی نماند که مشیت در اخبار اطلاعات کثیره دارد که هیچ کدام منافات با این روایت مزبوره که (خَلَقَ اللَّهُ الْمَشِيَّةَ بِنَفْسِهَا) باشد ندارد. پس مستدلّ می گوید که مراد از این مشیت، نور پیغمبر و علی و ائمه علیهم السلام است به این بیان که در همین کتاب کافی مزبور در یک روایت چنین دارد که (قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا مُحَمَّدُ اِنِّي خَلَقْتُكَ وَعَلِيًّا نُورًا يَعْنِي رُوحًا بِلَا بَدَنٍ قَبْلَ اَنْ اَخْلُقَ سَمَوَاتِي وَ اَرْضِي وَ عَرْشِي) الخ (1) یعنی «ای محمد من آفریدم تورا و علی را نوری؛ یعنی روحی بدون بدن پیش از آن که بیافرینم آسمان های خود و زمین خود و عرش خود را» و در روایت دیگر (قَالَ عَلَيْهِ السَّلَام: اِنَّ اللّٰهَ لَمْ يَزَلْ مُتَمَرِّدًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَكَتَبُوا اَلْفَ دَهْرٍ ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْاَشْيَاءِ) الخ (2)، یعنی «فرمود - علیه السلام - که خدا همیشه تنها بود به یگانگی خود پس آفرید محمد و علی و فاطمه علیهم السلام را، و هزار زمان طولانی درنگ کردند پس آفرید همه چیزها را» که دلالت دارد اوّل مخلوق آن ها باشند که بین وحدانیت و بین آن ها مخلوق دیگری خلق نفرموده چنان چه صدر روایت است و ذیلش هم که صراحت دارد بر تأخر جمیع اشیاء و نیز در روایت دیگر است که (فَلَمْ يَزَلَا نُورَيْنِ اَوَّلَيْنِ اِذْ لَا شَيْءَ

ص: 405

1- کافی / 440/1 ح 3

2- کافی / 441/1 ح 5

کَوْن قَبْلَهُمَا) (1) یعنی «همیشه این دو نور اول بودند از زمانی که پیش از آن ها چیزی نبوده» که روایت فی الجمله مفصل است. و ایضاً در روایت دیگر دارد که (قَالَ يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ أَوَّلَ مَا خَلَقَ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعِزَّتَهُ الْهُدَاةَ) (2) یعنی «ای جابر خدا اول چیزی را که آفرید، آفرید محمد و عترت او را که راهنمایانند» این روایات تمام در کافی است بسیار است چنان چه در ابواب متفرقه به مناسبت وارد کرده.

پس این اخبار و اخبار کثیره دیگر می گوید که اول مخلوقات، نور پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام است و بس، چنان چه بعضی از آن ها صریح است که پیش از نور آن ها خلقی را ایجاد نفرموده و تمام اشیاء هم بعد از نور آن ها خلق شده اند آن هم به چندین هزار سال فاصله. و از آن طرف اخبار مشیت هم می گوید که مشیت اول مخلوق است که تمام اشیاء به سبب مشیت خلق گردیده پس اگر به نظر دقت تأمل نمائی می بینی که مراد از این دو دسته اخبار یک چیز و یک حقیقت است و آن هم حقیقت محمد و علی است - صلوات الله علیهما و آلهما - زیرا که از هیچ یک از این دو دسته اخبار میسر نیست صرف نظر به جهت شدت اعتبار آن ها و عدم معارضه آن ها با آیات و قواعد اساس دین و مذهب چنان چه سابقاً از آیات اشاره به آن شد که اگر جائز باشد رفع ید از این اخبار با این کثرت و اعتبار پس باید جایز باشد صرف نظر از تمام اخبار و عقلاً هم قبیح است (نؤمن ببعض و نکفر ببعض) و حکایت آن که یکی را حمل بر تقیه کنیم یا قائل به تخییر کردیم [گردیم] در این سرزمین جاری نیست و معنی ندارد.

و اما اولیت بالنسبه و اضافی هم در هیچ کدام ممکن نیست به جهت نصّ و تصریح اولیّت و ابتدائیّت در هر دو کما لا یخفی. پس لابدیم و هم خود روشن است که باید حمل بر یکدیگر نمائیم پس اگر نور الانوار آن ها را حمل بر مشیت نمائیم این واضح الفساد است زیرا که آن نور مقید است باسم محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و عبادات تسییح و تهلیل آن ها و بدون علّت و جهتی دست از قیودات برداشته و حمل بر مشیت نمود، باطل است و قبح عقلی و عرفی دارد و حمل مقید بر مطلق، مضحکه زن بچه مرده است اما اگر مشیت را

ص: 406

-
- 1- بحار الانوار/ ج 5 اص 24/ح 46
 - 2- بحار الانوار/ ج 15 اص 25/ح 47

حمل بر نورالانوار آن‌ها نمودیم در کمال صحت و صواب است زیرا که عقلاً مانعی ندارد و عرفاً هم شایع و دایر است که حمل مطلق بر مقید است پس واضح و روشن گردید که مراد از مشیت نور و حقیقت محمد و آل او - صلوات الله علیهم - است گرچه به نظر بدوی هم چنین حمل و معنی جلوه گر بوده ولی به جهت کوتاه نظران فی الجمله بسطی داده که میسر نباشد آن‌ها را انکار مگر از روی جزاف و عناد و بعلاوه ماسبق که به قواعد محکمه گفته شد که مراد از مشیت حقیقت آن‌ها است و وجه دیگری و دلیلی مستقلی هم دارد که مراد از مشیت حقیقت نوریه آن‌ها است و آن وجه اخباری است که می‌فرماید (نَحْنُ مَشِيَّةُ اللَّهِ وَنَحْنُ وَعَاءُ مَشِيَّةِ اللَّهِ) که این دو حدیث خوب مبین مطلب است که مراد از آن مشیت در آن احادیث هم نور ولایتی آن‌ها است که دیگر شکی نیست که مراد آن‌ها می‌باشند مگر برای خفاش.

تحقیق دقیق در معنای باء بالمشیة

پس باقی ماند معنای باء که آیا باء در (حَلَقَ اللَّهُ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ) به چه معنی آمده است و کدام یک از معانی باء مناسب با این سیاق روایت است پس آن چه از صاحب مغنی معلوم می‌شود مناسب این سیاق با استعانت است زیرا که می‌گوید با استعانت آن است که داخل آلت فعل بشود مثل (صَدَرَتْهُ بِالسُّوْطِ وَ كَتَبْتُ بِالْقَلَمِ) مثلاً که ایجاد فعل به آن آلت می‌شود و این معنی مناسب ظاهر روایت است که خدای جلّ و علا - خلق فرموده است اشیاء را به آلت مشیت پس این معنای استعانت است ولی قول نحویین در معنای استعانت باطلاقیه درست در نمی‌آید زیرا که استعانت وقتی صادق است که آن آلت فعل هم به اختیار بتواند اعانت بنماید؛ مثل استعانت بالزید علی قتل عمرو که در این جا صحیح است استعانت و الا اگر آن آلت ذیشعور نباشد مثل جمادات مثلاً، غلط است تعبیر به استعانت بلکه مناسب آن است که تعبیر بباء آلیت گردد پس از بیان، باء در حدیث را تعبیر با استعانت کردن غلط است زیرا که نسبت استعانت به حضرت حق جلّ و علا به هیچ وجهی روا نیست نه حقیقتاً، که شرک و کفر است و نه مجازاً و مسامحه، که سوء ادب است که سیر و برگشت او به کفر است پس باء در حدیث را تعبیر بالیت نمودن در نهایت

صحت است هم از حیث قواعد عربیت و هم از حیث قواعد عقلیه ولی از یک جهت این تعبیر هم نیکو و مناسب نیست زیرا که صادر اول به حکم عقل و اخبار کثیره اشرف ممکنات و افضل مخلوقات است پس اگر مشیت آلت محضه و صرف آلت بوده باشد دیگر شرافتی و فضیلتی برای او نیست؛ مثل ابر که آلت آمدن باران است که شرافتی بر باران ندارد و این برخلاف عقل و اخبار است در خصوص مشیت که صادر اول است که او اشرف ممکنات است پس این تعبیر آلیت صرفه هم مناسب با این حدیث ندارد چنان چه معلوم شد فتدبر ان شاء الله. پس می گوئیم که این باء در این مقام مزبور به معنای سببیت است که شامل آلیت و استعانت هم می شود و خودش هم معنای علیحده دارد که باصطلاح، عام مطلق است نه من وجه و این معنی در کمال صحت و حسن است. و مخفی نماند که این سبب مزبور هم بر دو قسم است: سبب متصل و سبب منفصل چنان چه در عرف و اخبار و دعاء کثیراً استعمال شده و هر دو قسمش هم شایع است؛ مثل این که گفته می شود (فُلَانٌ اِحْتَرَقَ بِالشَّمْسِ اَوْ مَاتَ بِالْبُرْدِ) (یعنی فلانی به سبب آفتاب سوخت یا به سبب سرما مرد) که این حرارت شمس بمسبب است که مدخلیت در فعل دارد یا این که می گوئی (بِالْعُلَمَاءِ يَرْفَعُ الْبَلَاءُ) یا (مَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِالتَّقْوَى) یعنی «رسیده نمی شود به آن چه که نزد خدا است مگر به پرهیزکاری»، (وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنَ الْعَذَابِ إِلَّا بِالذُّنُوبِ) یعنی «عذاب به شما نمی رسد مگر به سبب گناهان»، که این سبب منفصل از مسبب است کما هو الواضح.

پس (خَلَقَ اللَّهُ الْأَشْيَاءَ بِالمَشِيَّةِ) را، وقتی که فی نفسه و غمض نظر از تغیرش ملاحظه می نمائیم مناسب است او باء سببیت متصله است هم به حسب ظاهر سیاقش که دلالت بر یک نحوه آلیت دارد و هم بقاعده امکان اشرف که عقلا و نقلا باید صادر اول ممکنات باشد چنان چه در صفحه قبل اشاره شد و این هر دو معنی مناسب با سبب متصل است نه منفصل (در دعای ندبه است اَيْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ) که اگر سبب را منفصل بگیریم به قاعده محکمه متقنه ضرر می رساند و بیان این مشکل این است که می گوئیم که معنی و حقیقت مشیت فی نفسها به هیچ وجهی من الوجوه بر ما معلوم نیست زیرا که عقول و اوهام ما به حقایق راهی ندارد که بفهمیم مشیت چیست ولی آن چه را که بواسطه

انس با اخبار در این عالم ظلمانی کورکورانه تصوّر می‌کنیم این است که مشیّت نوری است مجرد و بسیط ولی تجرّد اضافی و بسیط بالنسبه و مناسبت با مشیّت که سرچشمه موجودات است و هم مناسبت با آن عالم که عالم انوار است غیر از تعبیر به این سه کلمه در معنی مشیّت هیچ چیز دیگر مناسبت با آن ندارد و اگر معنای دیگری غیر از این گفته شود از دوری فهم و کوری قلب است و سابقاً هم گفته شد که عقلاً و نقلاً صادر اوّل، اشرف موجودات است پس اگر مشیّت را که خدا جلّ و علا تمام اشیاء را به سبب او خلق فرموده سبب منفصل و منقطع از اشیاء بدانیم دیگر شرافتی و فضیلتی در موجودات برای او نیست زیرا که معنایش این می‌شود که به جهت احترام و خاطر مشیّت خدای تمام اشیاء را خلقت نموده که مشیّت نوری است بجای خود مستقر و از آن طرف هم خدا خلقی را خلق بفرماید و در مقام امتنان به مشیّت بفرماید که به سبب خاطر تو این خلق را آفریدم و مشیّت العیاذ باللّه می‌گوید که مرا خلق نمودی بجای خود مستقر فرمودی و عالمی را هم خلقت نمودی و قیاضی فرمودی چه ربطی به من دارد و چه مناسبت با احترام من دارد آن تو و آن خلقت و آن قیاضیّت و ربوبیّت و خلاقیت تو چه باعث احترام و شرافت من است پس این معنی مناسبت با شرافت صادر اوّل ندارد.

توضیح آن که صادر اوّل بدون شک اشرف مخلوقات است که لازمه اشرفیّت، اولیّت سبب و واسطه در فیوضات است ولو فیض وجود و الاّ صرف اولیّت هیچ مناسبت با اشرفیّت ندارد و باعث شرافت او هم نمی‌شود و اولیّت محضه و صرف اولیّت باعث اشرفیّت نمی‌باشد مگر آن که او را در ایجاد و قیاضیّت مدخلیّت دهد بعنوان وساطت و سببیت متصله که آن وقت لاجرم قهراً اشرف بر زیردستان و افضل بر جیره خواران است زیرا که سلطان و قیاض و رساننده جمیع رحمت بر جمیع مخلوقات می‌باشد ولو بواسطه و اشرفیّت صادر اوّل بر ممکنات که عقلاً و نقلاً ثابت گشته بواسطه همین ریاست عظمی و وساطت کبری است چنان چه حکیم علی الاطلاق و علیم بالذات هم به حکمت کامله و به قدرت تامّه خود همچو بنا نهاده که نور بسیطی را ابتداءً خلق کند و او را سبب و واسطه در ایجاد و تمام فیوضات گرداند و ابداً به ساحت شامخ توحید هم برخوردگی نمی‌کند بلکه مناسب ذات محض و غیب الغیوب به جهت همین اساس است (کمالات یحیی علی اهله ذلک

تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ وَلَا يُسْتَلُّ عَنْ فِعْلِهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

پس معلوم شد که باء در (خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ) باء سببیت است و آن هم سببیت متصله، پس می گوئیم که هر معنائی که از برای باء و برای مشیت ثابت گردید همان معنای طابق النعل بالنعل از برای تفسیر مشیت هم قهراً جاری است چنان چه فرمود (نَحْنُ مَشِيَّةُ اللَّهِ وَنَحْنُ وَعَاءُ مَشِيَّةِ اللَّهِ).

من از مفصل این نکته مجملی گفتم *** تو صد حدیث مفصل بخوان از این مجمل

پس حاصل کلام

از ابتداء تا این جا این شد که از کتاب آسمانی و عقل نورانی و اخبار حجاج الهی ثابت گردید که نسبت خلق و اماته و احیاء و غیرها را به ملائکه و انبیاء علیهم السلام دادن جایز و صحیح و هم شرک و کفری لازم نمی آید و نیز ثابت گردید که ائمه علیهم السلام از جمیع ملائکه و جمیع انبیاء غیر از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله افضلند و نیز به اولویت ثابت گردید که این نسبت مزبوره را به ائمه علیهم السلام دادن جایز و شرکی هم لازم نمی آید و در وقوع و جریان این نسبت به دست ایشان به حدیث مشیت و تفسیر آن هم ثابت گردید. پس نتیجه این می شود که صادر اول و اول مخلوقات و نور الانوار، سبب متصل و واسطه نافذه می باشند در ایصال هر فیضی به جمیع مخلوقات ارضی و سمائی از فیض و علوم و جود و رحمت و ارزاق و همچنان مقدرات از آجال و امراض و نقمات الی آخر المقدرات چنان چه بعد از این بر تو واضح خواهد گردید انشاء الله.

این که فرمودند: (إِنَّ أَمْرَ نَاصَةِ عَبٍّ مُسْتَضَعَبٍ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ) (1) مراد همین گونه فضائل است که بر تو گران و سنگین می آید که اقلان نظری در اخبار و مدارکش بفرمائی چه رسد به آن که قبول نمائی و در حدیث دیگر دارد (إِنَّ حَدِيثًا) و در دیگری (إِنَّ سِرًّا) تمام مراد همین است نه آن که توهم شده که یعنی احادیث آن ها را نمی فهمند مگر این سه طائفه، این قدر در مغانی تأمل نمی شود که لفظ (لَا

ص: 410

يَحْتَمِلُهُ) را اقلأً ملاحظه نمايد ببيند يعنى چه بعلاوه آن كه اين معنائى كه متوهم معنى مى كند ملتفت نيست چه مفاسدى و چه توالى فاسدى دارد و ظاهر حديث هم موافقت ندارد.

تنبیه

بر اولوالالباب از دوستان مخفى و پوشيده نماند و هيچ وقت اشتباه و توهمى نگردد و بدانند كه ممكن هرگز واجب نخواهد شد و واجب هم هرگز ممكن نخواهد گرديد نه حقيقتاً و نه حلولاً و نه اتحاداً اين محال است محال و اين سخن را نمى گويند مگر ستمكاران و خوارشدگان و مردودان، بالاتر است خدا آن چه را كه مى گويند ستمكاران بالاتر بودن بزرگى.

مثلى بزنم تا مطلب خوب روشن گردد چون مطالب عاليه و حقايق آن عالم پاك و منزّه، در الفاظ و گفتار اين عالم نمى آيد لذا مى بينى كه در قرآن مجيد و در كلمات پيغمبر صلى الله عليه و آله و ائمه طاهرين مطالب آن عالم را تشبيه به محسوسات اين عالم كرده و بالفاظ عاديه درآورده و به مأنوسات اذهان مثل زده اند تا اين كه شايد فى الجمله باور كرده تصديق نمايند. پس مى گوئيم نظر نما بين كه آيا مى شود كه اين مصنوعات بنى آدم يك وقت يكى از آن ها صانع شود يا صانع آن ها با مصنوع خود متحد گردد مثلاً فخّار و كوزه گر كه تُنگى و كوزه مى سازند آيا مى شود كه به زحمت و رياضت كَمِيك كَمِيك [كَم كَم] اين كوزه، كوزه گر شود يا آن كه كوزه گر دست از صانعيت خود برداشته بيايد كوزه شود يا با كوزه متحد گردد و برهان عقلى هم بر بطلان اين اقامه شده است.

پس مى گوئيم

مصنوع است هر چند كه پر نقش و نيكو باشد خواه عقل اول باشد يا نورالانوار هر چه باشد مصنوع است و محال و ممتنع است كه مصنوع صانع گردد و از بزرگى مطلب و بروز و ظهور آثار صفات از مظاهر صفات و اسماء توهم بزرگى كرده اند كه اين ها صانع و خالق اشياء مى باشند و طائفة ديگر هم از كوتاهى نظر و تنگى حوصله و كورى قلب و دورى از اهل قلب و بى انسى به اخبار و آثار و انس به كتاب و كلمات اغيار و اعداء ال اطهار عليهم السلام

منکر این فضائل و مناصبی که لازمه شئون ولایت کلیه است شده اند والسلام علينا و علی عباد الله الصالحین.

نتیجه دیگر

بدان که خدا جلّ و علا هیچ وقت و در هیچ مرتبه ای از مراتب و شئون شریک ندارد نه در خالقیت و نه در الوهیت و نه در ربوبیت (إلهاً واحداً أحداً فرداً صمداً لم يتخذ صاحبةً ولا ولداً ولم يكن له شريك في الملك ولم يكن له ولي من الدل) امید است که به توفیق الله به دو کلمه عوامی توضیح واضح نمایم انشاء الله و فراموش نکن قید من الدل را که بکار می آید.

پس نظر نما ایضاً به فخار و کوزه گر که آیا ممکن است یک وقتی کوزه شریک شود با کوزه گر یا کمک کند او را در کوزه ساختن و ایضاً نظر نما در صنعت این فخار که آیا این نقش و صنعتش لایق تعریف و احترام است یا صانع و استادش، البته هر ستایشی و هر احترام و تواضعی که هست حق صانع و نقاش است و اگر احیاناً تعریفی متوجه نقش و مصنوع شود برگشت او به صانع و استاد است و ایضاً نظر نما که این استاد و نقاش او که نقش بدیع و زیبایی که به درب و دیوار و به صفحه قرطاس می زند و تمام آن نقش ها را به توسط قلم مخصوصی ایجاد می کند آیا سزاوار است که کوتاه نظری نسبت این نقوش را به قلم دهد بلکه تمام این صنعت های زیبا و این نقش های دلربا از علم و حکمت و دست نقاش است اگرچه قلم از اسباب و آلات آن نقش بوده ولی کوتاه نظر و احوال و خفّاش غیر از اسباب و آلات چیز دیگری نمی بیند و همه را نسبت به اسباب می دهد و از آن طرف اعمی و جزافگو می گوید که آلت و قلمی در کار نیست زیرا که اسباب نقص نقاش است و بالجمله از این مثل تمام مطالب توحید نزدیک به ذهن می گردد گرچه این مطلب به نظر نویسنده مانند آفتاب روشن است ولی دو کلمه دیگر در اسباب می نویسم که این حدیث شریف، معروف و مشهور و هم در کتاب مستطاب کافی موجود است که (أبَيَّ اللهُ أَنْ

يَجْرِي الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا) (1) پس این حدیث عموم دارد و آن را در سیاق نفی و اثبات ترکیب داده که مفید حصر است پس معنی این می شود که هر امری که از ناحیه حضرت ربّ الارباب به ظهور و بروز می رسد باید به توسط اسباب بوده باشد چه محسوسات و چه غیر محسوسات چه به عقل درآید و چه به عقل در نیاید.

پس هر منصبی که به ملائکه و ائمه علیهم السلام داده شده و هر فعلی که از ایشان بظهور می رسد از حیث وسائط و اسباب است نه از جهت تقویض و استقلال، غلات همچو توهم نموده و می گویند و نسبت به ائمه علیهم السلام می دهند که امر خلق و رزق به ائمه علیهم السلام تقویض شده (عَلَى سَبِيلِ الْإِسْمَةِ تَقَالِل) و خدا را از سلطنت العیاذ بالله انداخته. مثل این ها مثل آن کسانی است که می گویند: (يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ) و این قول باطل است که از دوری از مراتب توحید و خداشناسی و از کوری به مراحل معرفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امامت ناشی شده و ائمه علیهم السلام از این اشخاص تبرّی جسته اند.

اما کیفیت وساطت و سیبیت آن ها در ایصال فیوضات به مخلوقات به چه نحوه و به چه عالمی است ماها نمی دانیم و به عقل ما هم در نمی آید بلکه محال است که درک آن نمائیم زیرا که احاطه به حقایق و اسرار بین آن ها و خدا جلّ و علا نداریم که اگر احاطه بر آن ها و کیفیت شئون و شدت قربشان پیدا کنیم لاجرم باید افضل از آن ها بوده باشیم و لازم می آید که محاط هم محیط شود پس کیفیت وساطت و سیبیت نوریه آن ها لا یعقل ولا يتصور است و از همین جهت است که منکر شده اند که می گویند چون ما درک نمی کنیم پس منفی است؛ پس قول به انکار باطل و غلط و قول باستقلال غلط اندر غلط است والسّلام علی المسلمین المصدّقین لهم چطور گفت خواجه: «آن چه استاد ازل گفت بگو می گویم» پس از این دو تنبیه بر گردیم به مطلب و بحث خود که مسدّلین مزبور سابق به حدیث مشیت متمسک شده اند که (أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ) بود و می گویند که تمام اشیاء را خدای جلّ و علا به سبب مشیت خلق فرمود و مراد از مشیت هم حقیقت ائمه علیهم السلام می باشد به آن

ص: 413

1- (عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأَشْيَاءُ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا) یعنی «خداوند دوری می کند از این که کارها را مگر از طریق اسباب آن ها عملی سازد». بحار الانوار/ ج 2/ ص 90/ ح 14 - کافی / ح 1/ ص 183

بیاناتی که گذشت. و اما حدیث (أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ أَوْ الْمَاءَ) (1) هم منافات با آن روایت مشیت و آن روایت نور ولایت ندارد زیرا که آن دو صریح اند که چیزی پیش از آن ها خلق نشده ولی این روایت عقل و ماء مقید به اول الاوّل نیستند بلکه از این حیث مطلق می باشند پس با اولیت اضافی سازش دارند و منافات با آن ها هم ندارند و این اولیت و اشرفیت و افضلیت مثلاً بالنسبة شایع است که محاورات و عرفیات کثیراً بالاضافه جاری می سازند و بعلاوه که جمع معنوی هم دارد که مراد از آب حقیقت ائمه علیهم السلام می باشند چنان چه در زیارت می خوانی (اَللّٰهُمَّ عَلَيْنَا يَا عَيْنَ الْحَيٰوةِ) که سرچشمه حیات هر شیئی آن ها می باشند و غالب آیات که در آن ذکر آب شده مُنَوَّل یا مفسّر به ائمه علیهم السلام شده است چنان چه می فرماید: (إِنْ أَصْبَحَ مَاءٌ كُمْ غَوْرًا) (2) مراد امام زمان علیه السلام است (وَمِنْ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ) (3) تفسیر به ائمه شده است که حیات هر چیزی حقیقتاً بواسطه حقیقت آن ها است ظاهراً و باطناً زیرا که ثابت گردید که سبب متصل و واسطه هر فیضی می باشند و اما جمع آن با (أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ) هم که واضح است که مراد از عقل حقیقت نور الانوار است». (4)

تا این جا کلام صاحب کتاب ولایة المتّقین را قطع نموده و به این جزء از کتاب پایان می دهیم و در جزء دوم کتاب بمناسبت مطالبی از آن تذکر داده می شود انشاء الله تعالی. این رباعی اثر طبع آن مرحوم است:

جز صبر از هجوم بلا نیست چاره ای *** غیر از رضا بسر قضا نیست چاره ای

ص: 414

-
- 1- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: ای علی همانا اولین مخلوق خداوند عزوجل عقل است. من لا یحضره الفقیه / ج 4 / ص 267
 - 2- ملک / 30 (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاوَكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ) یعنی «بگو: به من خبر دهید اگر آب های (سرزمین) شما در زمین فرورود چه کسی می تواند آب جاری و گوارا در دسترس شما قرار دهد؟!»
 - 3- انبیاء / 30 (وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ) یعنی «... و هر چیز زنده ای را از آب قرار دادیم آیا ایمان نمی آورند؟!»
 - 4- ولایة المتّقین / ص 114 - ص 131

خواهی اگر نجات زامواج حادثات *** جز التجا بآل عبا نیست چاره ای

از مؤلف قاصر

تا شود کشتی عصیان غرقه اندر بحر عفو *** موج دریای ولایت برده از وی اختیار

پس فرو فلک گنه شد اندر این بحر عمیق *** کش از او پیدا نگشته تخته پاره در کنار

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ) (1)

به یاری و حول و قوه خدای علیّ عظیم و توجّهات صاحب ولایت مطلقه، پایان یافت جزء اول کتاب ولایت کلیه مؤلف مؤلف ضعیف، بنده شرمنده به هیچ ارزنده حسن میرجهانی طباطبائی ابن علی بن قاسم محمد آبادی جرقوئی اصفهانی مقیم طهران عاصمه ایران- عفی الله عن جرائمهم- در صبیحه روز شنبه شانزدهم شهر صفر الخیر سال یک هزار و سیصد و نود و دو هجری قمری مصادف با دوازدهم فروردین سال یک هزار و سیصد و پنجاه و یک شمسی امید است مورد قبول دربار عظمت دار اصول کرم و اولیاء نعم به تخصیص قطب عالم امکان و محور دایره کون و مکان، سلطان سلاطین عالمیان، امام دوازدهم شیعیان، حضرت صاحب الزمان حجة ابن الحسن العسکری - عجل الله تعالی فرجه و ارواحنا و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء- گردد.

و لا حول ولا قوه الا بالله العلیّ العظیم

ص: 415

- دبیاچه کتاب ... 9
- پیرامون لفظ ولایت ... 10
- ولایت بر دو قسم است ... 11
- ولایت مطلقه از بحرالعلوم قزوینی رحمه الله ... 13
- خاتم الانبیاء و امامت و ولایت کلیه ... 23
- ولایت مطلقه، فوق مرتبه رسالت است ... 26
- مطلب مهم قابل توجه ... 29
- دلایل امامت و ولایت خاتم الانبیاء ... 30
- نتیجه سخن ... 37
- حاصل کلام ... 39
- اشعار مؤلف ... 39
- ناگفته نماند ... 40
- خطبه غدیریّه امیرالمؤمنین در ولایت ... 41
- بیانی از مؤلف ... 42
- اگر مُوردی ایراد کند و جواب آن ... 44
- اگر کسی بگوید و جواب آن ... 46
- امام شناسی خداشناسی است و حدیث نوراتیت ... 49

حدیث سلمان و ترجمه ... 53

بیان بعضی از نکات حدیث ... 60

قاعده در شناختن غالی از تالی ... 61

امر خدا اول به پیغمبر می رسد و از پیغمبر به یک یک از ائمه، تا برسد به امام زمان، و اعمال بندگان اول به امام زمان عرضه می شود بعد از ائمه، تا برسد به پیغمبر و از پیغمبر به خدا 63

ارزاق عباد به دست آل محمد است و بیان مؤلف و خبر دیگر راجع به ارزاق ... 64

در اطراف حدیث نورانیت ... 66

بیان (أَنَا الَّذِي حَمَلْتُ نُوحًا فِي السَّفِينَةِ) ... 66

(إِنْ مَيِّتْنَا لَمْ يَمُتْ وَ غَائِبْنَا لَمْ يَغِبْ) ... 67

(أَنَا آدَمُ أَنَا نُوحٌ) ... 69

شرح (أَتَقَلَّبُ فِي الصُّورِ) ... 70

حدیث (لَوْ ظَهَرْتُ لِلنَّاسِ فِي صُورَةٍ وَاحِدَةٍ) ... 72

(أَنَا أَحِبِّي وَ أُمِيْتُ) ... 73

علم و امر و سرّ و حدیث آل محمد ... 73

حدیث تفویض خلق آسمان ها به ملائکه ... 76

حدیث آل محمد صعب و مستصعب ... 77

حدیث دوّم ... 78

حدیث سوم و چهارم ... 79

حدیث پنجم ... 80

نتیجه سخن و اشعار حضرت زین العابدین ... 82

حدیثی در ولایت ... 84

معنای تقویض امر به آل محمد صلی الله علیه و آله ... 87

خلاصه کلام در تقویض ... 91

اشعار مؤلف و اخبار متشابهه ... 92

مبحث اول در پیرامون قرآن ... 95

باید دانست ... 97

ص: 418

امام مُبیین قرآن است ... 98

تمام علوم قرآن نزد امام است ... 102

قرآن معجزه باقیه است ... 105

معجزه بودن قرآن از چه جهت است ... 106

سؤال شاهزاده افسر میرزا از مرحوم آیه‌الله میرزا مهدی اصفهانی، و جواب از آن مرحوم ... 107

مؤلف حقیر گوید ... 116

مستفاد از حدیث تقلین ... 117

راجع به آیات و معانی قرآن و عرضه اخبار بر قرآن ... 121

اشعار مؤلف ... 124

قرآن افضل است یا عترت و قائلین افضلیت قرآن ... 124

قرآن افضل از عترت نیست و ادله آن ... 127

اشعار مؤلف ... 132

مبحث دوم در پیرامون عترت و وجوب معرفت ایشان ... 133

در بیان مطلب اول در موضوع ردّ و قبول اخبار ... 133

تحقیقی از مؤلف به چند وجه ... 135

عقائد مردمان در معرفت ائمه و حالاتشان ... 141

عقائد تفریط کنندگان در حق آل محمد صلی الله علیه و آله ... 144

مطلب چهارم حدیث ال محمد صلی الله علیه و آله ... 145

بیان مؤلف ... 150

صفات جامعه امام از حضرت رضا علیه السلام ... 151

فرمایش امام صادق در صفات جامعه امام ... 162

در علوم ائمه و بیان چند حدیث ... 167

ائمه غیب نمی دانند و آیات و اخباری چند ... 169

غیب یعنی چه؟ ... 172

کلام قائلین علم حضوری برای امام و جواب آن ... 177

فائده سوم در معنای عنده علم الساعة ... 178

ص: 419

- فائده چهارم اقوال دو دسته در علم امام ... 180
- ائمه ملکوت آسمان ها و زمین را می دانند ... 181
- ائمه مردمان را به حقیقت ایمان و نفاق می شناسند ... 183
- حدیث اول و بیان مؤلف ... 183
- اشعار مؤلف ... 184
- بالا بردن عمود نور برای امام ... 185
- حالات شیعیان در هر حال بر ائمه پوشیده نیست ... 189
- بیان مؤلف ... 190
- بیانی از مجلسی رحمه الله در ذیل حدیث ... 191
- ائمه بلاها و مصیبات و مرگ خود را می دانند ... 192
- ائمه همه لغات را می دانند ... 193
- ائمه زبان مرغان را می دانند ... 195
- ائمه زبان حیوانات را می دانند ... 198
- ائمه نام های همه پادشاهان را می دانند ... 198
- خدا ملکوت آسمان ها و زمین را به ائمه نشان داده ... 199
- علوم ملائکه و انبیاء و مرسلین نزد ائمه است ... 201
- کتاب های پیغمبران نزد ائمه است ... 203
- ائمه، مجمع صنعت های عالمند ... 205
- ائمه اسم اعظم را می دانند ... 205
- جفر و جامعه نزد ائمه است ... 207
- مصحف فاطمه علیها السلام نزد ائمه است ... 209

خلاصهٔ کلام در علم امام ... 212

اشعار مؤلف ... 217

ائمه هرگاه بخواهند بدانند می دانند ... 218

بیان مؤلف ... 220

درجات علوم ائمه علیهم السلام ... 221

نتیجهٔ سخن ... 223

ص: 420

جہات علم امام ... 224

فائدہ محتوی چہار دستہ اخبار در علم امام ... 224

بیان مؤلف ... 228

زیاد شدن علوم ائمہ در شب های جمعہ ... 228

بیان مؤلف ... 231

نزول ملائکہ نزد ائمہ در شب های قدر ... 232

توجیہات آیہ شریفہ (لَکِنَّا لَا تَأْسُوا) ... 240

پیرامون سند حدیث ... 244

فائدہ مهمہ ... 248

اگر ایراد کند و جواب آن ... 249

بیان قدرت و قوت ائمہ علیہم السلام ... 252

پیرامون طی الارض ... 255

منکر طی الارض و جواب آن ... 257

بیان طی مسافت بعیدہ ... 258

بیان طی مسافت بعیدہ و ذکر ہشت امر ... 259

انواع طی الارض و کیفیت آن ... 268

پایان مقصد ... 272

ائمہ دارای مقام ولایت کلیہ اند ... 275

بیان چند مقام در ولایت ... 278

اشعار مؤلف ... 280

ناگفتہ نماند ... 286

مقام سوّم در ولایت ... 287

مؤلف گوید ... 292

مقام چهارم ... 293

جواب ایراداتی ... 294

چون این مقدمات دانسته شد ... 298

تکالیف خاصّه پیغمبر و ائمه ... 298

ص: 421

ائمه حجتنده بر جمیع خلائق ... 316

مؤلف گوید ... 319

نبوت عامه و خاصه ... 328

بیان ایرادی ... 329

جواب ایراد و برهان نبوت ... 330

برهان دوم ... 333

برهان سوم ... 334

برهان چهارم ... 335

برهان پنجم ... 339

مؤلف گوید ... 343

اشتقاق نام های خمسه طیبه ... 345

پیدا شدن تخته های کشتی نوح و نقش بودن نام های خمسه طیبه بر آن ها و چگونگی آن ها ... 346

نقش اسماء خمسه طیبه به سند معروف به یاعلی در هشت فرسخی جهرم فارس ... 350

نقش اسامی خمسه طیبه در کوه کابل ... 351

نامه آقای سید نورالدین، آیت الله زاده میلانی در موضوع نقش اسامی ... 352

کلام آیت الله غروی میرزا محمد حسین نائینی در کتاب تقریرات ایشان راجع به ولایت تکوینی ائمه علیهم السلام ... 353

کلام شیخ انصاری در کتاب مکاسب راجع به ولایت ائمه علیهم السلام ... 355

بخش دوم در استدلالات صاحب کتاب (درسی از ولایت) و القاء شبهاتی راجع به آیاتی چند در نفی ولایت تکوینی از پیغمبر رحمة الله

و ائمه علیهم السلام ... 357

استدلال او به آیه (لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ) ورد آن ... 358

استدلال او به آیه (وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ) بر نفی ولایت، ورد آن ... 361

استدلال او بر آیه (قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ) بر نفی ولایت، ورد آن ... 364

استدلال او به آیه (قُلْ مَا كُنْتُ بَدْعًا مِنَ الرُّسُلِ) بر نفی ولایت تکوینی ورد آن ... 367

جواب استدلال ... 367

ص: 422

استدلال او به آیه (فَاتِمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ) و امثال آن بر نفی ولایت تکوینی، ورد آن ... 368

استدلال خصم به آیه (وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا) ... 370

جواب استدلال ... 371

استدلال خصم به آیه (فَذَكَرَ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ) بر نفی ولایت، و جواب آن و بیان مؤلف ... 371

استدلال خصم به آیه (مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ) بر نفی ولایت، و جواب آن ... 373

بیان مؤلف ... 375

استدلال خصم به آیه (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ) و جواب آن ... 376

بیان مؤلف راجع به دو بحث ... 378

بیان مؤلف راجع به بحث دوم ... 379

استدلال خصم راجع به آیه (قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أَلْتَأْخِذُوا بِالْبُيُوتِ) بر نفی ولایت، و جواب از آن ... 381

استدلال خصم به آیه (قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ) بر نفی ولایت، و جواب از آن ... 385

کلام مرحوم حاج آقا رضا همدانی رحمه الله در کتاب مصباح الفقيه راجع به اهل غلو و تقویض امور به ائمه علیهم السلام ... 389

ترجمه کلام صاحب مصباح اعلى الله مقامه ... 390

کلام مرحوم آقا نجفی اصفهانی رحمه الله در کتاب مفتاح السعادة ... 393

در معنای (الْعُبُودِيَّةُ جُوهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ) ... 394

در معنای (بَخَعَ كُلُّ مُتَكَبِّرٍ لِبَطَاعَتِكُمْ) و دو فقره بعد از آن از زیارت جامعه کبیره ... 395

رؤیای سید بحر العلوم اعلى الله مقامه ... 397

کلام علامه مجلسی اعلى الله مقامه - در مرآت العقول و ترجمه آن ... 398

کلام عالم زاهد و روح سید زین العابدین ابرقوئی اصفهانی - رحمة الله - راجع به ولایت کلیه مطلقه در تألیف خود کتاب ولایة المتقین ...

399

استدلال ابرقوئی در آن کتاب به خبر (خَلَقَ اللَّهُ الْمَشِيَّةَ بِنَفْسِهَا) و معنای مشیت و بیان دو حدیث دیگر ... 404

تحقیق دقیق در معنای باء (بالمشیه) در آن حدیث ... 407

حاصل کلام ابرقوئی رحمه الله و بیان تنبیهی از ایشان ... 410

بیان تنبیه دیگری از ایشان ... 411

نقل رباعی از ایشان و رباعی از مؤلف فقیر و تاریخ ختم کتاب ... 415

ص: 423

کتاب مسبّطات ولایت کلیّہ

تالیف

بنده شرمندہ بھیج ارزندہ سک استان آل محمّد

صلوات اللہ علیہم اجمعین

حسن میر جهانی طباطبائی محمد آبادی جرفوئی اصفہانی نرید طهران ابن علی بن قاسم من قاسم عفی للہ عنہم

الجزء الاول

ص: 425

عكس

□

ص: 427

عكس

□

ص: 431

عكس

□

ص: 441

عكس

□

ص: 447

عكس

□

ص: 449

عكس

□

ص: 450

عكس

□

ص: 451

عكس

□

ص: 453

عكس

□

ص: 455

عكس

□

ص: 456

عكس

□

ص: 457

عكس

□

ص: 458

عكس

□

ص: 459

عكس

□

ص: 460

عكس

□

ص: 461

عكس

□

ص: 462

عكس

□

ص: 465

عكس

□

ص: 467

عكس

□

ص: 468

عكس

□

ص: 470

عكس

□

ص: 471

عكس

□

ص: 473

عكس

□

ص: 475

عكس

□

ص: 477

عكس

□

ص: 478

عكس

□

ص: 479

عكس

□

ص: 481

عكس

□

ص: 488

عكس

□

ص: 491

عكس

□

ص: 496

عكس

□

ص: 497

عكس

□

ص: 498

عكس

□

ص: 499

عكس

□

ص: 500

عكس

□

ص: 501

عكس

□

ص: 503

عكس

□

ص: 505

عكس

□

ص: 506

عكس

□

ص: 507

عكس

□

ص: 509

عكس

□

ص: 510

عكس

□

ص: 511

عكس

□

ص: 515

عكس

□

ص: 517

عكس

□

ص: 518

و در جزو دوم کتاب بمناسبت مطالبی از آن تذکر داده می شود انشاء الله تعالی این رباعی اثر طبع آن مرحوم است

جز صبر از هجوم بلا نیست چاره ای *** غیر از رضا بسر قضا نیست چاره ای

خواهی اگر نجات ز امواج حادثات *** جز التجا بآل عبا نیست چاره ای

از مؤلف قاصر

تا شود کشتی عصیان غرقه اندر بحر عفو *** موج دریای ولایت برده از وی اختیار

پس فرو لک گنه شد اندر این بحر عمیق *** کش از او پیدا نگشته تخته پاره در کنار

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ

بیاری و حول و قوه خدای علی عظیم و توجهات صاحب ولایت مطلقه پایان یافت جزو اول کتاب ولایت کلیه مؤلف مؤلف ضعیف بنده شرمنده بهیچ ارزنده حسن میر جهانی طباطبائی ابن علی بن قاسم محمد بادی جرقوئی اصفهانی مقیم طهران عاصمه ایران عفی الله عن جرائمهم در صبیحه روز شنبه شانزدهم شهر صفر الخیر سال یک هزار و سیصد و نود و دو هجری 1392 قمری مصادف با دوازدهم فروردین سال یک هزار و سی صد و پنجاه و یک 1351 شمسی امید است مورد قبول دربار عظمت مدار اصول کردم و اولیاء نعم بتخصیص قطب عالم امکان و محور دائره کون و مکان سلطان سلاطین عالیمیان امام دوازدهم شیعیان حضرت صاحب الزمان حجة ابن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه و ارواحنا و ارواح العالمین لتراب

تعالی فرجه واردا خاو ارواح العالمین التراب

مقدمه الفداء گردد و لا حول ولا قوة الا بالله العلیّ العظیم

ص: 519

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

